

یادمان دکتر امیرحسین آریان پور

جامعه‌شناس برجسته ایرانی

زنده اندیشان به زیبایی رسند





نشر اشاره

شابک : ۶ - ۹۶ - ۵۷۷۲ - ۹۶۴
ISBN: 964 - 5772 - 96 - 6



نشر اشاره

زنده اندیشان به زیبایی رسند

یادمان دکتر امیر حسین آریان پور



دکتر امیرحسین آریان پور

زنده اندیشان به زیبایی رسند

یادمان

دکتر امیرحسین آریان پور

نظریه پرداز برجسته‌ی

علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی و فیلسوف معاصر ایرانی

گردآورنده

بهروز صاحب‌اختیاری



زنده اندیشان به زیبایی رسند: یادمان امیرحسین آریان پور نظریه پرداز برجسته‌ی
علوم اجتماعی، جامعه شناسی و فیلسوف معاصر ایرانی.
گردآورنده بهروز صاحب اختیاری.

تهران: نشر اشاره، ۱۳۸۱. ۵۱۲ ص. مصور.
ISBN - 964 - 5772 - 96 - 6
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیها
کتابنامه.

۱. آریان پور، امیرحسین، ۱۳۰۳ - ۱۳۸۰ - - سرگذشت نامه. ۲. جامعه شناسان
ایران - - سرگذشت نامه. الف. صاحب اختیاری، بهروز، گردآورنده.
۱۹۲۴ الف/HIM22 ۳۰۱/۰۹۲
کتابخانه ملی ایران ۳۴۶۴۵-۸۱م



نشر اشاره

زنده اندیشان به زیبایی رسند
یادمان دکتر امیرحسین آریان پور
صاحب اختیاری، بهروز
طرح جلد از پویا آریان پور
لیتوگرافی: فام، چاپ و صحافی: خاشع
چاپ اول: ۱۳۸۲ شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه

شابک: ۹۶ - ۵۷۷۲ - ۹۶۴ - 96 - 5772 - 964 - ISBN

نشر اشاره: تهران، خ، انقلاب، خ، ۱۶ آذر، خ، پرفسور ادوارد براون شماره: ۲۲
صندوق پستی ۱۱۷۷-۱۳۱۴۵، تلفن: ۶۴۱۸۹۱۱، تلفکس: ۶۴۹۸۹۹۸
حق چاپ محفوظ است.

قیمت: ۳۷۵۰۰ ریال

کلیه‌ی عواید این کتاب، برای
چاپ آثار باقیمانده‌ی استاد
فرهیخته زنده یاد دکتر امیرحسین
آریان‌پور، به «بنیاد دکتر ا.ح.
آریان‌پور»، اختصاص می‌یابد.

گردآورنده

گردآوری این کتاب به خاندان
محترم و معظم آریان پور به
ویژه همسر گرامی استاد،
«خانم هما بهبهانی» و یگانه
فرزند هنرمند ایشان «آقای
پویا آریان پور» تقدیم
می شود.

برگ سبزی است...

فصل اول (یادداشت‌ها، یادسروده)

- ۱۵ لعلی فراز آمده از قطره‌های درد
 ۲۱ جاودانه مرد عرصه ادب و هنر
 ۲۶ در شناخت بیشتر افکار و شخصیت دکتر امیرحسین آریان‌پور
 ۲۹ در تجلیل از مقام والای استاد فرزانه جناب آقای دکتر امیرحسین آریان‌پور
 فصل دوم (شناخت‌نامه)

- ۳۵ پدیده‌ای چند وجهی به نام دکتر امیرحسین آریان‌پور
 ۳۸ اولین آگهی تسلیت شاگردان استاد
 ۳۹ بیانیه‌ی شاگردان استاد دکتر آریان‌پور
 ۴۲ دوازده روز در بیمارستان
 ۴۶ لحظه‌های پر اضطراب درمان
 ۴۸ گزارشی از مجالس و مراسم ترحیم و گرامیداشت دکتر آریان‌پور
 ۵۰ بیانیه کانون نویسندگان

فصل سوم (سیری در اندیشه‌های دکتر)

- ۵۷ انسان‌شناسی
 ۶۳ شناخت اجتماع «جامعه‌شناسی»
 ۶۶ شناخت حقیقت

فصل چهارم (آشنایی با قلم و اندیشه‌های دکتر)

- ۷۹ بریده‌ای از خاطرات
 توضیحات دکتر امیرحسین آریان‌پور در «پیش‌مقدمه» کتاب «زمینه جامعه‌شناسی»
 ۸۱ توضیح دکتر امیرحسین آریان‌پور بعنوان «پیش‌درآمدی» بر کتاب «ایسن آشوب‌گرایی»
 ۸۵ مقدمه دکتر امیرحسین آریان‌پور [در ابتدای کتاب نمایش «دشمن مردم»]
 ۸۶ اثر هنریک ایسن
 توضیح دکتر امیرحسین آریان‌پور به عنوان پیش‌درآمدی بر ترجمه کتاب
 ۸۷ «سیر فلسفه در ایران» نوشته علامه اقبال لاهوری

از مدرسه تا مدرسه.....	۹۳
نغمه پرداز ناکام مونتسارت	۱۰۷
نظر دکتر امیرحسین آریان پور درباره «پروفسور محسن هشترودی» ..	۱۱۴
اظهار نظر دکتر امیرحسین آریان پور درباره علی اصغر ضرابی	۱۱۷
بنیاد جامعه	۱۱۸
مثنوی «جهان بودها - هستها»	۱۲۷
فصل پنجم (گفتگو، مصاحبه و سخنرانی)	
خاطراتی از فروزانفر	۱۳۳
مباحثه‌ی علی اصغر ضرابی با دکتر امیرحسین آریان پور	۱۳۹
پیام روز جهانی تأثر	۱۸۲
فصل ششم (سوگ نوشته‌ها)	
امیرحسین آریان پور	۱۹۳
درباره شخصیت علمی و اجتماعی دکتر آریان پور	۱۹۹
یادمان استاد دکتر آریان پور	۲۰۲
در ستایش و تجلیل مقام والای دکتر امیرحسین آریان پور	۲۰۴
متن سخنرانی سید عبدالله انوار در مجلس بزرگداشت دکتر آریان پور ..	۲۱۷
خاطراتی از استاد دکتر آریان پور	۲۲۶
خاطراتی چند از برادر امیرحسین	۲۳۱
برادر امیرحسین	۲۳۴
خاطراتی از برادر	۲۳۷
معلم و قهرمان زندگی	۲۴۰
مختصری در بررسی روانشناختی از «ابعاد شخصیتی» دکتر آریان پور ..	۲۴۱
صخره‌ای بود در مسیر	۲۴۳
روش او تربیت ستم‌دیدگان برای نوکری ستمگران نبود	۲۴۵
پیر ما رفت و خرابات بماند	۲۴۹
هنر متعهد و ملتزم	۲۵۳
سهم امیرحسین آریان پور در شکل‌گیری گفتمان انتقادی	۲۵۵
«مسعود کیمیایی» و «جامعه‌شناسی هنر»	۲۶۴
خدمت عاشقانه	۲۶۵
در سوگ برجسته‌ترین معلم جامعه‌شناسی در ایران دکتر امیرحسین آریان پور ...	۲۷۲
دکتر امیرحسین آریان پور استاد کلاس اکابر	۲۷۶
یادنامه آریان پور	۲۷۹
مقدمه‌ای بر سلوک آریان پور	۲۸۵
در سوگ استاد دکتر امیرحسین آریان پور	۲۹۱
دکتر امیرحسین آریان پور به‌ابدیت پیوست	۲۹۳
تأملاتی در اندیشه‌های فلسفی دکتر امیرحسین آریان پور	۲۹۵
یاد دوست	۳۰۰

۳۰۳	پاسخ لئون تولستوی به نامه رومن رولان.
۳۱۴	«نقش شخصیت هنرمند در آفرینش هنری»
۳۲۵	جهان داستان
	فصل هفتم (سوک سروده‌ها)
۳۳۹	باور
۳۴۲	صداهايش
۳۴۲	با سرایش نيسان
۳۴۴	لعلی از قطره‌های درد
۳۴۵	خونابه انار
۳۴۶	شعری به یادش
۳۴۷	هزارگل
۳۴۹	عشق تو
۳۵۰	گنج ایرانی
۳۵۲	شمع شب تار
۳۵۳	برپایی بنياد
۳۵۴	پدیده ایرانی
۳۵۶	فردای تاریخ
۳۵۸	آینده
۳۵۸	خانه به خانه
۳۵۹	امید
۳۶۰	فردا
	فصل هشتم (نامه‌ها)
۳۶۵	نامه‌های دکتر امیرحسین آریان پور
۳۷۱	نامه دکتر برای مجلس ترحیم مادر
۳۷۳	نامه نهم (از امریکا به تهران)
۳۷۵	نامه دهم (نامه پزشک‌نیا)
۳۷۹	نامه یازدهم (نامه جمالزاده)
	فصل نهم (عکس‌ها و دست‌نوشته‌ها)
۳۸۳	عکس‌ها و دست‌نوشته‌ها
	فصل دهم (دکتر در آینه مطبوعات)
۳۹۳	دکتر ا.ح. آریان پور در آینه‌ی مطبوعات
	فصل یازدهم (مقاله‌شناسی)
۴۸۹	مقاله‌شناسی دکتر ا.ح. آریان پور
	فصل دوازدهم (کتابشناسی)
۵۰۳	کتابهای تالیفی و نگارشی
۵۰۸	کتابهای ترجمه‌ای

فصل اول

یادداشت‌ها

یادسروده

مقالاتی که قبل از درگذشت دکتر امیرحسین آریان پور نوشته
شده است:

لعلی فراز آمده از قطره های درد	محمداحمد پناهی سمنانی
جاودانه مرد عرصه ی ادب و هنر	داریوش عبداللّهی فرد
در شناخت بیشتر افکار و شخصیت دکتر امیرحسین آریان پور	
	بهرز صاحب اختیاری
در تجلیل از مقام والای استاد فرزانه جناب آقای دکتر امیرحسین	
آریان پور (شعر)	دکتر مرتضی مشایخی

لعلی فراز آمده از قطره‌های درد^(۱)

در بزرگداشت مرد بی‌جانشین فلسفه و علوم

دکتر امیرحسین آریان‌پور

احمد پناهی سمنانی^(۲)

توضیح - در شب سیزدهم اسفند ماه سال ۱۳۷۶ یک جمع فرهنگی، در یک مجلس بسیار ساده و صمیمی، از دکتر امیرحسین آریان‌پور، استاد برجسته و سیمای نامدار و پراوازه فرهنگی و اجتماعی ایران، تجلیل کرد.

آنچه می‌خوانید بررسی کوتاهی است که پناهی سمنانی، شاعر و پژوهشگر و دوست دکتر آریان‌پور در آن مجلس بزرگداشت درباره زندگی و آثار این شخصیت محبوب اجتماعی و فرهنگی ایران ارائه داد. در این مجلس دکتر آریان‌پور خود نیز به درخواست حاضران سخنانی ایراد کردند.

۱- پژوهاک. شماره ۱۲۴ - اکتبر ۲۰۰۱.

۲- این مقاله در سال ۱۳۷۶ نوشته شده و در همان سال در مجلس بزرگداشت دکتر آریان‌پور توسط نویسنده خوانده شد. این متن پس از درگذشت دکتر آریان‌پور در نشریات خارج از کشور به چاپ رسید.

معرفی شخصیتی چون دکتر آریان پور به گونه‌ای که تمام ابعاد زندگی او را دربرگیرد، نه در زمان تعیین شده می‌گنجد و نه در توان کسی چون من است، به قول معروف:

یک دهان خواهم به پهنای فلک تا بگویم وصف آن رشک ملک
حق مطلب را در بیان زندگی دکتر آریان پور وقتی می‌توان ادا کرد
که زمینه و زمانه برای ورودی آزادانه در حداقل شصت سال تاریخ
حیات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی میهن ما فراهم باشد، چرا که زندگی
او بی‌تردید در چنین پیوندی معنای راستین خود را بازمی‌یابد. این یک
ضرورت مبرم است که جوانان ما بدانند ما امشب به بزرگداشت مردی
نشسته‌ایم که در تنگنای شگفت‌انگیز شرایط اجتماعی، سیاسی و
اقتصادی و فرهنگی میهنش همواره با نگاه و ادراکی همسنگ و هم‌سطح
بزرگترین صاحب‌نظران علوم مرفقی جهان، به خانواده بزرگ بشری
نگریسته است.

دکتر آریان پور استعداد شگرف و قابلیت وسیع و چندجانبه خود را
در جامعه‌شناسی، تاریخ، ادبیات و هنر در خدمت بیداری هموطنانش
گذاشته است. سر پرشور او هیچگاه از اندیشیدن و آفرینش اندیشه‌های
رهایی‌بخش بازنايستاده است.

او سالهای متمادی از عمر گرانبهای خود را صرف پژوهش برای
یافتن حقیقت تاریخ بشری کرده است تا از میان انبوه آگاهی‌ها و داده‌ها
به قانون تحرک تاریخ دست‌یابد و اگر هم این قانون پیش از او کشف
شده، اما او خواسته است که بطور آزاد و مستقل، تاریخ را بازنگرد و بر
تمام وسواس‌ها و تردیدهای خود غلبه کند و آن بصیرت تاریخی را در
پرتو کنجکاو علمی، استقلال و اعتماد به نفس حاصل کند.

این تلاش اگر چه بخش مهمی از عمر او را به خویش اختصاص داد
اما آنچه را که به دست آورد چنان ژرفا و گستردگی داشت که کمتر
روشنفکری از هم‌عصران او - حداقل در میهنش - توانست بدان دست
یابد. به مدد این دریافت حقیقت‌جویانه که در منش فرهنگی او نهادینه
شده و همه تردیدها را زایل کرد، او به کار پرداخت و توانست با توانایی

قلم و بیان، پرده شک و تردید را از برابر چشمان گروه عظیمی از حقیقت‌جویان بردارد.

همه اهل قلم و اهل کوششها و خیزش‌های اجتماعی پنجاهه اخیر ایران - از چشم انصاف و وجدان علمی - بر تأثیر آریان‌پور بر جریان‌های جامعه‌شناسی علمی و اجتماعی ایران باید اعتراف داشته باشند و دارند. استیلای او بر ادب و فرهنگ و تاریخ ایران از یک سو و فلسفه علمی و تمدن غرب و پیشرفته‌ترین روش‌های پژوهش علمی زمانه از سوی دیگر موجب شد تا ترکیبی بدیع، دمساز و راستین از تحلیل‌های اجتماعی و فرهنگی را به شاگردان و مخاطبان خودش هدیه کند.

او که با ژرفای تاریخ و فرهنگ و جامعه تاریخی ایران آشنایی دارد و سدها و بازدارنده‌ها و گسست‌ها و سرانجام دردها را می‌شناسد، سخنانش بر دل‌ها می‌نشیند و به همان نسبت که مشتاقان حق‌جوی را دلشاد و خرسند می‌سازد فرادستان ستمگر و نفاق‌افکنان و غرض‌ورزان را به خشم می‌آورد. آن واژه درخشان «هم‌آموزی» را که خود با حرمت خاصی بیان می‌کند، با ایمانی خالص برای آموختن و آموزاندن به کار برده است. او با همان عشق توانفرسایی که آموخته است، آموزانده است، از همان آغاز جوانی هم با استادانش و هم با شاگردانش در رابطه‌ای بس صمیمی و ثمربخش به‌چالش نشسته است. او هم چنان که خود با ایمان و جرأت و هدف‌دار در مباحثات و کنکاش‌های علمی و اجتماعی و فرهنگی حضور یافته، دیگران را به‌اندیشیدن و یافتن و نظر دادن در بحث‌ها، تشجیع و تحریک کرده است.

ما امشب بنا را بر معرفی بسیار کوتاهی از ایشان گذاشته‌ایم، پس با یقین بر اینکه آن زمینه و زمانه در چشم‌اندازی نه چندان دور فراهم خواهد آمد تا همه مردم ما دکتر آریان‌پور را آن چنان که هست بشناسند و حماسه زندگی درخشان او را بخوانند و بدانند و رهگشای آینده خویش سازند، عرض می‌کنم که:

ولادت دکتر امیرحسین آریان‌پور در سال ۱۳۰۳ شمسی در تهران رخ داده است.

از سوی مادر با خانواده‌ای از تبار تاریخ‌نویسان و ادیبان مشهور عهد قاجار، یعنی سپهر و سپهری‌ها و از جانب پدر با رهبران طایفه‌ای از عشیره لران «بیران‌وند»، که به سبب شورش و یا تعبیر دولتیان «یاغی‌گری» به حاشیه کویر کاشان کوچ داده شده بودند، پیوند دارد.

با آنکه خانواده وی پیوسته زیر نظارت و فشار پلیس، زندگی دشواری را می‌گذراند، اما امیرحسین از چهار سالگی به همت مادرش بانو فخرالزمان سپهری، که برای آموزش و پرورش کودکان، روشی ویژه داشت، به درس خواندن پرداخت و سپس فراگیری و آموزش را در ایران و لبنان و ایالات متحده آمریکا در رشته‌های گوناگون دنبال کرد و دوره دکترای علوم اجتماعی و فلسفه و علوم تربیتی و ادبیات فارسی را گذراند. از سال ۱۳۲۳ تا ۱۳۳۹ تحصیل در دوره لیسانس علوم سیاسی و در دوره لیسانس و دکترای فلسفه و علوم تربیتی و در دوره لیسانس و دکترای ادبیات فارسی (دانشگاه تهران) و در دوره لیسانس و دکترای علوم اجتماعی (دانشگاه بیروت و دانشگاه پرینس تون) و در دوره تخصص ادبیات انگلیس بخش خارجی دانشگاه کمبریج.

دکتر آریان‌پور از ۱۳ سالگی به ترجمه و نگارش پرداخت و از پانزده سالگی به بعد، جز معلمی که به تناوب با کتابداری، ترجمه و کتاب‌نویسی همراه بود، شغلی نپذیرفت.

چهل سال معلمی کرد و در این مدت از معلمی کودکان و دبستان و دبیرستان به استادی دانشگاه رسید و در همان حال، و علیرغم فشار پیوسته پلیسی بر او و خانواده‌اش، هرگز از مبارزات اجتماعی دست نکشید و حتی حاضر به خدمت در دانشگاه‌های خارجی - که همواره از او برای تدریس و تحقیق دعوت می‌کردند - نشد و هماهنگ با تلاشی که برای پرورش دهها هزار دانشجو، به فراخور نیازهای تکاملی جامعه به کار برد، آثار متعددی به نسل جوان هدیه کرد.

پیش از برشماری آثار منتشر شده دکتر آریان‌پور، به یک زمینه جالب و سازنده دیگر از شخصیت او اشاره می‌کنم و آن پیوندش با ورزش است. وی از کودکی با هدایت و تشویق پدر و تنی چند از جوانان

طایفه پدر، با ورزش‌های گوناگون خاصه اسب‌سواری و تیراندازی آشنا شد و سپس به‌مشت‌زنی و وزنه‌برداری پرداخت. در اسفند ۱۳۲۱ در مسابقه بوکس جوانان خراسان در مشهد، نفر اول شد، در آبان ۱۳۲۲ در مسابقات وزنه‌برداری قهرمانی کشور، در کنار چهره‌های نامدار این ورزش، یعنی محمود نامجو و جعفر سلماسی (در رشته پر وزن)، به‌رقابت پرداخت و مقام دوم را به‌دست آورد. و در سال ۱۳۲۳ در مسابقات وزنه‌برداری مختلط (چند ملیتی) خاور نزدیک (دسته پر وزن) در بیروت به‌مقام اول رسید.

پس از آن سازمان تربیت بدنی از وی برای تمرین و آماده شدن جهت شرکت در نخستین المپیک پس از جنگ جهانی دوم دعوت کرد، اما او فعالیت‌های دانشجویی را که سخت بدان پایبند بود، ترجیح داد و عرصه را به‌نامجو و سلماسی سپرد و چنانکه می‌دانیم آن دو رفتند و قهرمان جهان شدند.

دکتر آریان‌پور پس از تحصیلات عالی، به تدریس یا به تعبیر درخشان خودش به «هماموزی» پرداخت و با آنکه همواره میدان را برای تلاش‌های فرهنگی او تنگ کرده بودند، و او را در مؤسساتی که به گمان خودشان «حساس» نبود، به کار گماردند و بارها از هم‌آموزی در همین مراکز غیر حساس هم بازش داشتند، اما او هیچگاه مأیوس نشد و آن تنگ میدان‌ها را هم خالی نکرد. او خود گفته است: در سال ۱۳۲۹ از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، در سال ۱۳۳۵ از مؤسسه علوم اداری دانشگاه تهران، در ۱۳۴۲ از دانشسرای عالی، در ۱۳۴۴ از سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی و نیز از دانشگاه دانشکده ادبیات دانشگاه ملی و در ۱۳۴۷ از مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران و در ۱۳۵۵ از دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران رانده شدم و سرانجام در نظام جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۹ به‌مقام بازنشتگی رسیدم:

حلم‌ترا به حمله دشمن چه‌التفات؟ البرز را چه‌باک زسنگ فلاخن است؟
یک روزنامه‌نگار، چند وقت پیش، در پیش بیان گفتگویش با دکتر

آریان پور نوشت، امروز، در عصر حکومت اسلامی، عاشقان صدیق علم و هنر و فلسفه و معنویت، بیش از پیش قدر او را می‌دانند. او نیز همچنان به شیوه دیرین خود از آن‌ها استقبال می‌کند، و همراه با آنها با فروتنی به هم‌آموزی می‌پردازد.

پاره‌ای از آثار دکتر آریان پور که توفیق انتشار یافته‌اند اینها هستند:

- فرودیدسم با اشاراتی به ادبیات و عرفان، تهران ۱۳۲۹
 - در آستانه رستاخیز، رساله‌ای در باب دینامیسم تاریخ، تهران ۱۳۳۰
 - متدولوژی تحقیق در علوم اجتماعی، تهران ۱۳۳۴
 - زمینه جامعه‌شناسی (اقتباس)، تهران ۱۳۴۴
 - ایسن آشوبگرایی، تهران ۱۳۴۸
 - اجمالی از تحقیق ا.ح. آریان پور درباره جامعه‌شناسی هنر، تهران ۱۳۵۴
 - روانشناسی از دیدگاه واقع‌گرایی در مجله روانشناسی، ۵۵-۱۳۵۲ تهران
 - دو منطق، تبریز، ۱۳۵۷
- بر این‌ها باید شمار بسیاری مقاله، گفتگو و سخنرانی را که در منابع و محافل مختلف طی سالیان متمادی ایراد شده، افزود.
- در جمع ما وجود عزیز دیگری هست که سالهاست در کنار دکتر آریان پور زیسته و پرستار و تیمارگر تن و روان اوست. خانم هما آریان پور (بهبهانی) همسر او. به‌ایشان ادای احترام می‌کنیم و سپاسگذاریم.
- آن روزنامه‌نگار، در پیش بیان مصاحبه خود با دکتر آریان پور، افزوده است که:

درخت، هر چه پربارتر، شاخه‌های آن افتاده‌تر. در سایه‌اش می‌نشینیم، شاخه‌ها از هر سو می‌گسترند، درخت، دریاوش می‌شود....

اینک مائیم در سایه‌ی درخت دریاوش.

تهران ۱۳ اسفند ۱۳۷۶

جاودانه مرد عرصه ادب و هنر

دکتر امیرحسین آریان‌پور جامعه‌شناس

داریوش عبادالهی فرد^(۱)

قلم را آن زبان نبود که سرّ عشق گوید باز
ورای حدّ تقریر است شرح آرزومندی
نام استاد امیرحسین آریان‌پور شناخته‌تر و پرآوازه‌تر از آن است که
نیاز مجدد به بازنویسی و بازگوئی درباره‌اش احساس شود. آنچه در پی
می‌آید از خاصه جاری، کوششی است در فروکش کردن احساسات
سرخورده نگارنده که به دلایل گوناگون و مضایق ایجاد شده چند سالی
از فیض حضور استاد محروم مانده و اینک با گذر از مراحل مرارت بار و
دوران سخت پس از سالها دوری و فترت و وقفه ایجاد شده توفیق
دیدارش نصیب شد و چه خوب اما دریغا که این بار اختر درخشان
آسمان علم و ادب ایران آن شادابی و سلامت چند سال پیش را نداشت
چرا که پیشرفت عارضه پارکینسون آن قهرمان سابق وزنه‌برداری و آن
پهلوان نیک سیرت و استاد و محقق بنام و بلندآوازه و همیشه خندان را از
طراوت و شادابی همیشگی انداخته بود هرچند که به یمن وجود همسر
فداکار و مهربانش و اراده آهنین خود و لطف یزدان با سرزندگی و بدون
احساس ضعف و کمبود هنوز هم سرگرم کار است. اهل فرهنگ و ادب با
نام او آشنائی دارند و بسیاری نیز از نزدیک موفق به دیدارش شده‌اند چرا
که آریان‌پور بین خود و مردم هرگز فاصله و مانع و رادعی ایجاد نکرده
است. چه آنزمان که در عرصه‌های دانشگاهی حضوری فعال و پرشور
داشت، چه در تالارها و آمفی تئاترها و محافل ادبی و هنری و چه خارج
از چنین محافل رسمی همیشه در میان جمع و مردم بوده و هنوز هم با
وجود کسالت شدید در کنار مردم و دوستان قرار دارد زیرا که خانه‌اش نه

۱- روزنامه مهد آزادی، تبریز، یکشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۷۹، سال پنجاه و یکم شماره ۲۳۱۸.

در دارد برای فاصله انداختن چون دیگر درها، بلکه خانه‌اش چون دریچه قلب مهربانش همیشه و هر لحظه به‌روی همگان به‌ویژه ادب‌دوستان و اهل علم باز است. آنان که از نزدیک با استاد آریان‌پور آشنایی دارند، ویژگی‌های شخصیت این مرد بزرگ را نیک می‌شناسند که او شریف است و بزرگوار و مایهٔ فخر و مباهات و سرافرازی همه ایرانیان. با وجود عارضهٔ پارکینسون که نود درصد فعالیت‌های حرکتی و فیزیکی از استاد سلب گردیده انسان هرگز در حضورش احساس خستگی و ملال نمی‌کند و گذشت زمان در کنار این مرد شریف و مهربان و باوقار احساس نمی‌شود، تنها در دقایق پایانی ملاقات و هنگام ترک حضور است که احساس درد و دریغ و آه و حسرت انسان را دربرمی‌گیرد.

آنگونه که در سطور پیشین اشاره شد آریان‌پور نام آشنائی است برای جامعه ادبی و فرهنگی و هنری ما با یک دنیا کتاب و مطلب و کارهای گوناگون در زمینه‌های فلسفه، جامعه‌شناسی، هنر، ادبیات و تاریخ و اما به دلایل گوناگون و دگرگونی مناسبات اجتماعی و جبر زمان که حدوث فترت و وقفه را به دنبال داشت و عملاً با غیبت استاد و کم‌رنگ شدن حضورش در عرصه‌های ادبی و هنری توأم بود، احتمالاً برخی از شیفتگان ادب نسل نو از شناخت و آشنایی با چنین چهرهٔ تابناک بی‌بهره مانده‌اند که متن حاضر شاید مفید به‌فایده باشد هر چند که در چند جمله و سطر و صفحه و با این ناپختگی قلم آن هم پس از سالها سکوت سنگین، مشکل بتوان از عهدهٔ این کار برآمد. به هر حال شناختن و شناساندن و معرفی چهره‌های برتر عرصه‌های علمی و هنری و ادبی و فرهنگی و سیاسی کاری است نیکو در جهت و راستای اعتلاء فرهنگ مردم.

همچنانکه بزرگی گفته است معرفی چهره‌های برتر عرصه‌های علمی و ادبی و دلیران و ارج‌شناسی از آنان، خود رواج این خصلت‌ها بین توده‌هاست که فرزاندگی و دلیری را میان مردم ترویج می‌دهد.

استاد آریان‌پور از پدری مبارز و رزمنده و مادری فاضل و دانشمند است و روحیات و خصوصیات اخلاقی وی تلفیقی از خصوصیات آن دو یعنی هر دو حُسن پهلوانی و فرزاندگی را از پدرش امیر مهدی آریان‌پور و

مادرش فخرایران سپهری به ارث برده است که به ندرت دیگران را چنان توفیقی نصیب گردد چه برخی را حتی ظرفیت تحمل یکی از آن دو حُسن نتواند بود که از فرط غرور در خود نگنجد ادعای سروری کنند. اما امیرحسین آریان‌پور با همه بزرگی و وارستگی، بسیار متواضع و مهربان و مهمان‌نواز است و عاشق ایران و ایرانی و با وجود تحمل ناملايمات فراوان هرگز به این دو پشت نکرد و حتی لحظه‌ای به فکر جلای وطن نیفتاد تا به آغوش بیگانگان درافتد و از تریبون جهانخواران امپریالیست ندای آزادی سردهد و از آن سوی اقیانوس‌ها برای ملت ارائه طریق نماید. به قول عارف که می‌فرماید:

اگر چه عشق وطن می‌کشد مرا

اما خوشم به مرگ که این دوست خیرخواه منست
خرد و کوشش آریان‌پور را در تأثیرگذاری و اعتلاء فرهنگ ایران‌زمین شکی نیست چه او علاوه بر تحصیل و تحقیق در رشته جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی در یادگیری فرهنگ ملت‌هانیز تلاش و کوشش فراوان نمود و در این رهگذر به چند زبان زنده دنیا از جمله انگلیسی و فرانسه و آلمانی تسلط یافت. برای ادامه تحصیلات دانشگاهی چند صباحی در دانشگاه آمریکائی بیروت و سپس در دانشگاه پرینستون آمریکامشغول تحصیل گردید اما جذابیت‌های ظاهر فریب محافل آمریکائی او را از خود به در نکرد و همچنان در عزم و اراده ضدامپریالیستی خود پابرجا بود چنانکه در سال ۱۳۳۱ منجر به اخراج وی از آمریکا گردید. استاد علیرغم تضییقات فراوان، پیوسته عاشق شغل معلمی بوده و هست هر چند که به قول خودش این شغل هرگز بی‌دردسر و بی‌دغدغه نبوده است. اما او هرگز از تلاش و کوشش باز نایستاد که هنوز هم با وجود کسالت و تحمل ناراحتی جسمی حادّ به فعالیت‌های هنری و ادبی‌اش ادامه می‌دهد و همچنان فعال و پایدار است.

آریان‌پور حوزه فعالیت جامعه‌شناسی را آنقدر وسعت داد که تفکرات گوناگون مارکسیستی، فریدویسم و پوزیتیویسم

«برتراندراسل» مورد مذاقه و بررسی و نقادی قرار گرفتند و حاصل آن خلق آثار باارزشی نظیر روانشناسی و جامعه‌شناسی فرویدی و نقد فرویدیسم گردید. تلاش‌های آکادمیک دکتر آریان‌پور سبب پویائی و تحرّک و بالندگی فرهنگ ایرانی در دهه‌های اخیر گردید. ذکر نام او در کنار اسامی سایر فرهیختگان در بسیاری از کتب مبین این ادعا است همچنانکه دکتر محمد معین در فرهنگ فارسی با ذکر نام استادیاری ایشان را پاس داشته‌اند.

کتاب «زمینه جامعه‌شناسی» که اقتباسی است از دو نویسنده و جامعه‌شناس آ.گ. برن و نیم‌کف اثری است جامع که هنوز پس از گذشت سالها و تکرر چاپ تا مرز بیست و چندم تازگی خود را از دست نداده است. کتاب «جامعه‌شناسی هنر» نیز از جمله آثار ارزنده‌ای است که مورد استفاده فراوان طالبان هنر قرار گرفته و می‌گیرد.

استاد برای خلق چنین آثاری سالیان دراز از عمر شریف خود را صرف تحقیق و مطالعه نموده است و انتشار این آثار بدیع و باارزش موجبات روشنگری بسیاری از مجهولات هنر سرزمین ما گردید. دکتر آریان‌پور بی‌تردید یکی از درخشان‌ترین و پاک‌اندیش‌ترین چهره‌های هنر و ادبیات معاصر ایران و از مفاخر باارزش و مسلم کشور ما در دهه‌های اخیر به‌شمار می‌رود که در عین برخورداری از وسعت دانش دارای سجایای اخلاقی بی‌نظیر از جمله، پاکی، بلندنظری، تواضع و فروتنی، پاکی اندیشه، بلندنظری، کردار نیک و صداقت و ... نیز می‌باشد که از لابلای سطور نوشته‌هایش نمایان است.

نوشته‌ها و ترجمه‌ها و آثارش منعکس‌کننده افکار و ایده‌های انسانی اوست همچنانکه گفته شده فکر آدمی را عمل او توجیه می‌کند.

افکار و آثارش پیوسته در محافل دانشگاهی بحث‌برانگیز بوده و بر روی طیف وسیعی از فرهیختگان علمی و ادبی و هنری اثرپذیر. آریان‌پور مطالعات عینی و ذهنی خود را توأم با ادامه می‌داد و تحقیقات فلسفی و جامعه‌شناسی او به نتایج شگرف و موفقیت‌آمیزی راه یافت بطوری که در مدت کوتاهی با ارائه دلایل قاطع و مستحکم ادبیات و هنر

را از محدوده پرابهام ذهنیت و ایده‌آلیسم بیرون کشید و به آن پویایی و سرزندگی و طراوت بخشید. در حقیقت ملت ما و جوانان ما باید به‌حضور چنین نوابغی در عرصه‌های هنری، ادبی و علمی افتخار کنند که با فعالیت‌ها و کوشش‌های بیدریغ و در عین قناعت تسلیم زر و زور نشوند.

آریان‌پور با درک این واقعیت که ادبیات و هنر روح مردم است و یک پدیده انتزاعی و غیرمردمی نمی‌تواند باشد، با مردم آمیخت و پیوسته در کنارشان حضوری فعال داشت چنانچه بیماری غیرقابل درمان پارکینسون نیز نتوانسته است این رابطه نزدیک و عشق و عاشقی را از میان بردارد.

لازم به ذکر است که دکتر آریان‌پور سالهاست درحال تحقیق و تدوین فرهنگ بزرگ فلسفه و جامعه‌شناسی است که این مهم در دوران کسالت استاد به لطف جمعی از شاگردان و یاری و نظارت همسر مهربان و هنردوست ایشان با جمع‌آوری فیش‌ها ادامه دارد. فرهنگ یاد شده به چهار زبان زنده دنیا «فارسی، انگلیسی، فرانسه و آلمانی» دارای لغات و اصطلاحات فراوان و غامض فلسفی و هنری و علوم اجتماعی است که می‌تواند مأخذ و مرجع معتبر و بارزشی باشد برای پویندگان راه فلسفه و علوم اجتماعی.

باشد که تجلیل از استاد در حال حیاتش، تجلیلی باشد از یار و غمخوار و همدم روزهای سخت زندگی استاد و دوستان و یاران و شاگردانی که هرگز استاد را تنها نگذاشته و پیوسته در کنارش حضوری فعال و پرشور دارند و درعین حال راه‌گشای جوانان ما به سوی افقی بازتر و روشن‌تر با ایده‌های متعالی و انسانی گردد.

به امید بازگشت سلامت استاد

در شناخت بیشتر افکار و شخصیت

دکتر امیرحسین آریان پور

بهر روز صاحب اختیاری

دکتر امیرحسین آریان پور نویسنده توانا و جامعه‌شناس نام‌آشنای ایرانی، از پژوهشگران و محققین و مترجمین صاحب‌نام کشورمان به‌شمار می‌رود. او در سال ۱۳۰۳ در خانواده‌ای اهل علم و فضیلت و شجاعت و دانایی چشم به‌جهان گشود. پدرش امیرمهدی خان آریان پور (از فرزندان نایبی‌های کاشان) و مادرش خانم فخر ایران سپهری (خاله سهراب سپهری و نواده ملک المورّخین سپهر نویسنده ناسخ‌التواریخ) بوده است.

دکتر آریان پور یکی از نظریه‌پردازان بزرگ در زمینه علم جامعه‌شناسی می‌باشند. استاد آریان پور پس از سلف خوشنام خود مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی، در گستره علم جامعه‌شناسی بیشترین تلاشها و خدمات را به‌انجام رسانیده است.

دکتر امیرحسین آریان پور بی‌شک یکی از اعظام فرزندانگان و بزرگان فضل و ادب و فلسفه و هنر این مملکت به‌شمار می‌روند و بدون اغراق می‌توان اذعان داشت که یکی از متفکران جانشین‌ناپذیر در ایران می‌باشند. دکتر آریان پور در بین جامعه روشنفکری و دانشگاهی ایران از محبوبیت به‌سزایی برخوردار می‌باشند و قطعاً در رده درخشان‌ترین چهره‌های ادب و علم و هنر و فلسفه جای دارند.

استاد آریان پور انسانی آرمانخواه و دارای افکار مترقیانه و انساندوستانه می‌باشند، که با قلبی مهربان و آکنده از عشق و شور و ایثار، و همچنین با خردی سرشار از پاک‌اندیشی، عمری را با نیک‌سیرتی زندگی کرده‌اند. در یک بیان موجز و کلی شخصیت استاد را می‌توان چنین بیان کرد که از نظر اخلاقی، جزو پیامبران اخلاق در دنیای معاصر

محسوب می‌شوند. این موضوع را از خیل فرهیختگانی که پیرو ایشان بوده و همگی از بزرگان علم و ادب و فرهنگ و هنر به‌شمار می‌روند می‌توان مشاهده کرد. یکی از ظرایف ذهنی همیشگی و درواقع مشغله‌های تحقیقی مداوم استاد آریان‌پور جنبه «حقیقت پژوهی» ایشان می‌باشد.

به نظر دکتر آریان‌پور؛ «تحقیق همانا حقیقت پژوهی است، و حقیقت پژوهی مقدمه و نیز محصول شناخت است، و شناخت در هر حال (مخصوصاً در تاریکی‌ها) چراغ راه «بهبود خواهان» است».^(۱)

چنانچه به چند نمونه از تعاریفات استاد آریان‌پور توجه کنیم؛

«ادراک = تأثیر واقعیت در رابطه با شناخت

عاطفه = تأثیر اورگانیسم انسان در رابطه با شناخت

علم = شناختی است که ادراک را مورد تأکید قرار می‌دهد

هنر = شناختی است متکی بر عاطفه

فلسفه = شناختی است جامع از علم و هنر (ادراک و عاطفه)

حقیقت = انطباق شناخت است بر واقعیت

شناخت حقیقی (شناخت صادق) = شناختی است منطبق بر واقعیت»^(۲)

آنگاه در خواهیم یافت که خلاقیت علمی همراه با درونمایه جنبه‌های اخلاقی دانش و پژوهش، در نزد استاد وجه غالب به‌شمار می‌رود. دکتر امیرحسین آریان‌پور دارای تألیفات بی‌شماری هستند که اجمالاً به آنها اشاره میشود؛

الف: کتابهای تألیفی

- تدوین دائرةالمعارف بزرگ علوم انسانی به نام «فرهنگ فلسفه و جامعه‌شناسی» (به چهار زبان فارسی، انگلیسی، فرانسه و آلمانی).
- متدولوژی تحقیق و مآخذشناسی

۱- آریان‌پور، امیرحسین. پژوهش. مؤسسه انتشارات امیرکبیر - تهران. چاپ چهارم ۱۳۶۲

(چاپ اول - ۱۳۳۴) صفحه ۶. ۲- همان. ص ۱۰

- آئین پژوهش
- در آستانه رستاخیز (رساله در باب دینامیسم تاریخ - چاپ اول ۱۳۳۰)
- ایسن آشوبگرای (کاوشی در زمینه جامعه‌شناسی هنری - چاپ اول ۱۳۴۸)
- مباحثه (گفتگو با علی اصغر ضرابی - ۱۳۵۱)
- جامعه‌شناسی هنر (چاپ اول - ۱۳۵۴)
- فرویدیسیم و عرفان

ب: ترجمه‌ها (کتابهای ترجمه‌ای)

- زمینه جامعه‌شناسی (اقتباسی از دو نویسنده جامعه‌شناس به نامهای «آ.گ. برن - نیمکف»)
- سیر فلسفه در ایران (از اقبال لاهوری - همراه با مقدمه مفصلی از استاد درباره فلسفه)
- دشمن مردم (هنریک ایسن)
- آموزشگاههای فردا
- تاریخ تمدن (جلدهای چین، ژاپن، یونان)
- و دهها مقاله تحقیقی و پژوهشی.
- دکتر امیرحسین آریان‌پور دارای مشخصات و صفات بارزی هستند که شمه‌ای از آنها عبارت است از:
- مناعت طبع و آزاد بودن از رنگ تعلق، قناعت‌پیشگی و بی‌اعتنائی به مال و منال دنیایی، بیزاری از ثروت‌اندوزی، راستگویی و درستکاری، شجاعت و صداقت در گفتار و کردار، افکار عالیه و بیان شیوا، دارای تبخّر در انتقال مفاهیم پیچیده به مخاطب، مسلط بر ادبیات و فلسفه کلاسیک و معاصر ایران و جهان، آشنایی و تسلط به چندین زبان خارجی، واژه‌یابی و واژه‌گزینی دقیق، گویا و علمی، قدرت نگارش فوق‌العاده شگرف، و به‌طور کلی وجه پاکدامنی و راستی و درستی و صداقت و شجاعت از وجوه غالب شخصیت دکتر آریان‌پور می‌باشد.
- برای شناخت اندیشه‌ها و افکار دکتر آریان‌پور صحیح‌تر آن است که به‌نوشته استاد استناد جوئیم تا بهتر به‌شناخت و معرفت ایشان نائل

آئیم. دکتر آریان‌پور در «رسالت حقیقت‌پژوهان» به‌طور مجمل چنین بیان می‌دارد که:

«تاریخ، هر نسلی را به‌حل مسئله‌هایی خاص می‌گمارد.....
بی‌نوائی و نادانی و بیداد، زندگی را دشوار گردانیده است. چه باید
کرد؟ انسان کنونی چگونه از فشار محرومیت‌ها برهد؟
راه نجات چیست؟

راه نجات، وارستگی است.»^(۱)

دکتر آریان‌پور آنگاه به‌ویژگیهای «انسان وارسته» پرداخته و در
بحثی شورانگیز به‌خصلتهای انسان وارسته و به‌صفات جامعه سالم
پرداختند و چنین نتیجه‌گیری می‌نماید:

«اگر نمی‌توانیم خورشیدی جهانتاب باشیم، بکوشیم تا چراغکی
بشویم و کوره‌راهی را روشن کنیم»^(۲)

۴ خرداد ماه ۱۳۸۰

بهروز صاحب‌اختیاری

در تجلیل از مقام والای استاد فرزانه جناب آقای دکتر امیرحسین آریان‌پور

ساقی بریز باده پیاپی به‌جام ما
شاید جهان دوباره بگردد به‌کام ما
دیری است پیر میکده افتاده بی‌قرار
تیره‌است روز روشن ما همچو شام ما
کاخ ادب به‌خطه‌ی ما میشود خراب
گر پر کشد همای سعادت ز بام ما
امید ماست این گل‌گلزار معرفت

۱- آریان‌پور، امیرحسین. پژوهش و پژوهش‌نامه (آئین پژوهش). نشر گستره. تهران. چاپ
چهارم. ۱۳۷۸ (نشر اول ۱۳۳۴). صفحه ۱۱.

۲- همان. ص ۲۲.

حاشا مباد قرعه‌ی ماتم به نام ما
دریای بیکرانه‌ی عشق است و آرزو
او گوهری یگانه بُود در نظام ما
در آسمانِ علم و ادب، مهر سربلند
در دست اوست در همه عالم زمام ما
او رهنمای ماست در این کوره راه عمر
از اوست عشق و شادی و شور و قوام ما
این طایر شکسته پَر از اوج آسمان
افتاده است از بد گیتی به دام ما
یارب تو باش ناجی استادِ خسته دل
گر می رسد به عالم بالا پیام ما
از ما "امیر" ملک سخن را دگر مگیر
بنگر دمی به محنت و رنج مدام ما
یک دم نبوده چرخ ستمگر به کام دل
ریزد زمانه «زهر پیایی» به جام ما
ما عاشقیم پیر مغان را ز جان و دل
جز عاشقی نبوده به گیتی مرام ما
هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما

تهران - ۸۰/۴/۱۸

دکتر مرتضی مشایخی

فصل دوم

شناخت نامه

(بیوگرافی)

پدیده‌ای چند وجهی به نام دکتر امیرحسین آریان‌پور
بهروز صاحب‌اختیاری
اولین آگهی تسلیت دوستان و شاگردان استاد به مناسبت
درگذشت دکتر آریان‌پور
بیانیه‌ی شاگردان استاد دکتر آریان‌پور به مناسبت درگذشت دکتر آریان‌پور
دوازده روز در بیمارستان
بهروز صاحب‌اختیاری
لحظه‌های پراضطراب در درمان دکتر آریان‌پور
دکتر عبدالله عزیزیان
گزارشی از برگزاری مجالس و مراسم ترحیم و گرامیداشت دکتر آریان‌پور
بیانیه‌ی کانون نویسندگان ایران

پدیده‌ای چند وجهی به نام دکتر امیرحسین آریان‌پور

بهر روز صاحب‌اختیاری

خاندانش لر تبار و از طایفه‌ی بیرانوند بودند که از سمت غرب ایران به سمت نواحی مرکزی ایران کوچانده شدند.

جد او نایب حسین خان در اطراف کاشان (و سپس از کاشان به یزد) مستقر بودند. نایب حسین کاشی و خاندانش، مدتها بر علیه دولت وقت در مناطق مرکزی و اطراف کویر جنگیدند و سرانجام توسط دولت مرکزی سرکوب یا کشته شدند. امیرمهدی خان یکی از فرزندان نایب حسین خان بود. امیرمهدی خان از ازدواج با بانو فخرالزمان سپهری (نواده ملک‌المورّخین سپهر) دارای پنج فرزند شد (سه پسر و دو دختر)؛

۱۳۰۳ اسفند ۸ امیرحسین خان

۱۳۰۶ مرداد ۲ امیراشرف خان

۱۳۰۸ دی ۲۷ امیرهوشنگ خان

۱۳۱۳ مرداد ۸ آریان دخت (بانو خانم)

۱۳۱۵ آذر ۴ آذر دخت (مهوش خانم)

امیرحسین فرزند ارشد خانواده‌اش بود هر چند که در شناسنامه‌اش تاریخ تولدش ششم ثور (اردیبهشت) ۱۳۰۳ قید شده اما صحیح آن

هشتم اسفند می‌باشد. کودکی بسیار باهوش و دقیق بود. امیرحسین در ۷ سالگی دچار لکنت زبان شده بود که با پشتکار و تلاش خود آن را برطرف کرد، به گونه‌ای که بعدها یکی از ناطقین زبردست کشور شد. او ۱۵ ساله بود که خانواده‌اش مدتی را در مشهد زندگی کردند، البته آنهم به هنگام وقوع جنگ جهانی دوم. در ۱۵ سالگی کتابی به نام «ارمغان جنگ» را به فارسی ترجمه می‌کند (نمایشنامه). در ۱۶ سالگی این نمایشنامه را به روی صحنه می‌برد. امیرحسین در این نمایشنامه، خود نیز رُلی برعهده داشته است. او مانند «ولتر» که آثار خود را به روی صحنه تئاتر می‌برد و در آن نقشی هم ایفا می‌نمود، دست به ترجمه و نگارش زده و سپس آنرا به صحنه برده و نقشی را هم برعهده می‌گرفت. در همان هنگام یکی از دوستانش او را «ولتر ایران» می‌نامدش. در نوجوانی بسیار پرتلاش و فهیم و درسخوان بود، با دوستان و معلمانش به مباحثه و گفتگو می‌پردازد تا بر میزان آگاهی‌اش بیافزاید.

امیرحسین آریان‌پور را به تحقیق می‌توان یک پدیده به‌شمار آورد، پدیده‌ای از نوع ایرانی‌اش. پدیده‌ای چند وجهی که دارای چهره‌ی چند بُعدی بود. او اگر در چند رشته‌ی دانشگاهی به تحصیل پرداخته و در هر رشته به بالاترین میزان آگاهی و استادی دست یافته، اما تنها استادی دانشگاه وجه بارز شخصیتی ایشان نمی‌باشد بلکه بایستی ایشان را در مقولاتی مانند؛

- نگارش و تألیف
- پژوهش و تحقیق
- ترجمه
- تدوین فرهنگ علمی (فرهنگ علوم اجتماعی چند زبانه)
- شعر و داستان (آثار ادبی)
- سخنرانی‌های متعدد (صدای ماندگار - فرهنگ شفاهی)
- مقدمه نویسی‌های عالمانه برای کتابهایش (که اطلاعات وسیعی را به خواننده منتقل می‌کند).

- مقدمه نویسی و تفریظ نگاری برای کتابهای دیگران
- نقد نویسی
- اصلاح طلبی و انساندوستی به سبب گرایش آرمان خواهانه اش
- شناخت چهره‌ی پنهان او بعنوان یک منتقد اجتماعی زبردست
- شناخت چهره‌ی آشکار او بعنوان یک نظریه پرداز برجسته جامعه‌شناسی.
- مطالعات زبان شناختی و آشنایی با زبان‌های ایران باستان و لاتین و عربی
- احاطه به زبان‌های مختلف مانند انگلیسی، آلمانی و فرانسه.
- گذراندن دروس قدیمی حوزوی در حجره‌های مسجد آقا و مدرسه‌ی سپهسالار.
- مصاحبه‌های متعدد در نشریات مختلف.
- دکتر آریان‌پور با تسلطی که بر اکثر علوم زمانه‌اش داشت، نزد استادان دانشگاه و دوستان فرهیخته‌اش به عنوان «علامه» و «فیلسوف» هم شهره بود.
- او در هر جلسه‌ی درس و یا در هر مجلس سخنرانی، با تسلط شگرف و شگفتش بر همان موضوع چنان به ایراد خطابه و سخنرانی می‌پرداخت که توگویی از روی دست‌نوشته قرائت می‌نماید. مانند: سخنرانی در شورای نویسندگان (در اوائل انقلاب) در مبحث: انقلاب، هنر، اجتماع (متأسفانه از این سخنرانی تنها یک نسخه نوار کاست موجود است که نزد آقای جاهد جهانشاهی باقی است و تاکنون تکثیر نشده است) و یا سخنرانی در تالار وحدت (تالار رودکی) در مجلس ترحیم پرویز فنی‌زاده هنرمند فقید تئاتر و سینما که می‌توان به‌ضرس قاطع عنوان نمود که (با وجود نوارهای فراوان سخنرانی‌های ایشان) فرهنگ شفاهی دکتر آریان‌پور بیش از آثار مکتوب ایشان می‌باشد. کتابهای پربار، مقالات روشنگر، مصاحبه‌های آگاهی بخش، سخنرانی‌های عمیق که برگستره‌ی اطلاعات و مطالعه‌ی ایشان حکایت دارد، از آثار گرانبهایی است که باقیمانده‌اند. فرهنگ عظیم چهارزبانه در

علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی یکی دیگر از میراث‌پرهای ایشان می‌باشد. وجود دوستان وفادار، شاگردان صمیمی و دیگر گنجینه‌ی باقیمانده‌ی استاد می‌باشد.

امروزه سرکار خانم بهبهانی همسر استاد در تلاش تشکیل «بنیاد» دکتر آریان‌پور هستند تا با ایجاد «موزه» کلیه‌ی آثار استاد را در آن جمع بیاورند. امیرپویا تنها فرزند استاد نیز در تلاش جمع‌آوری آثار و یادگارها و راه‌اندازی «سایت اینترنتی» دکتر امیرحسین آریان‌پور و... می‌باشند. موفقیت این دو گوهر عزیز را آرزو می‌نمایم.

سرانجام دکتر آریان‌پور در تاریخ دوشنبه ۱۳۸۰/۵/۸ بعلت یک دوره بیماری سخت، در بیمارستان آسیا (تهران) رحلت نمودند. پس از مرگ، هنرمندان ایرانی از صورتش با گچ ماسکی برگرفته‌اند تا مجسمه‌ی استاد را بسازند. در تاریخ ۱۳۸۰/۵/۱۰ در آرامگاه خصوصی شماره ۶۷۹ در جوار عموی گرامی‌اش در گورستان بهشت زهرا (تهران) به خاک سپرده شد.

از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش
یادش همیشه جاودان باد و راهش پر دوام.

دی ماه ۱۳۸۰

اولین آگهی تسلیت شاگردان استاد

تنها اوست که می‌ماند

«رازقی پرپر شد، باغ در چله نشست، تو به خاک افتادی، کمر عشق شکست»

ضمن ارج و احترام نهادن همیشگی به زحمات و اثرات مرحوم محقق

استاد دکتر امیرحسین آریان‌پور

(بزرگ خاندان آریان‌پور)

به‌شما عزیزان جناب آقایان: پویا، استاد دکتر امیراشراف، امیر هوشنگ آریان‌پور

و سرکار خانم هما بهبهانی، سرکار خانمها: بانو و مهوش آریان‌پور، خاندان آریان‌پور و

بهبهانی، محققان، استادان، فارغ‌التحصیلان، دانشجویان، علاقمندان علم و دانش

فقدان آن بزرگوار و ضایعه ملی و خلل ایجاد شده در علم و دانش را تسلیت عرض نموده، برای همگان صبر جزیل از خداوند منان مسئلت می‌نمایم.

جمشید، شهریار، الهیار، جهانبخش، سعید آریان پور، مهرزاد، عالمتاج، پروین دخت، شعله و الناز آریان پور و خانواده‌های وابسته خانواده‌های: شجاعی، لسانی، شاهپوری، نوری، حسینعلی‌زاده، منصوریان، جمعی از محققان، استادان، فارغ‌التحصیلان و دانشجویان بندر انزلی.

بیانیه‌ی شاگردان استاد دکتر آریان پور

(به مناسبت درگذشت استاد)

دکتر امیرحسین آریان پور، معلم، جامعه‌شناس، فیلسوف و ادیب نامی ایران، پس از عمری پژوهش و آموزش، صبح روز دوشنبه ۱۳۸۰/۵/۸ در بیمارستان آسیای تهران درگذشت. امیرحسین آریان پور در سال ۱۳۰۳ متولد شد. اقتدار و روشن‌اندیشی پدر، مهر و فرزانیگی مادر (که در ۴ سالگی خواندن و نوشتن را به او آموخت) و کوشش شگفت‌انگیز وی برای خودسازی سبب شد که شخصیت ویژه‌ی وی از همان کودکی، شکل بگیرد. بطوریکه در ۱۴ سالگی اولین سخنرانش را برای دانش‌آموزان همسن و سال خود انجام داد. او که براساس مطالعاتش از ابتدا، به کار جمعی اعتقاد پیدا کرده بود با برگزاری سخنرانی‌ها و تأسیس انجمن‌های مختلف، سعی می‌کرد فرهنگ "هم‌اندیشی" و "هم‌آموزی" را در دانش‌آموزان و پژوهندگان بوجود آورد. نگاهی به کتاب دکتر آریان پور "آئین پژوهش" یا "روش تحقیق" که برای اولین بار در سال ۱۳۳۴ انتشار یافت - و هنوز هم بعنوان یکی از کتابهای مهم و مرجع در این زمینه مورد استفاده قرار می‌گیرد - از یک سو نبوغ و از سویی دیگر پیروی وی از روش نظام‌مند مطالعه و پژوهش را به اثبات می‌رساند.

استعداد و توانائی آریان پور جوان تنها در حوزه‌ی اندیشه خلاصه

نمی‌شد وی معتقد بود که در کنار پرورش ذهن به پرورش جسم نیز باید توجه داشت. چنانکه در سال ۱۳۲۱ نفر اول مسابقات بوکس جوانان خراسان شد، در سال ۱۳۲۲ مقام دوم مسابقات وزنه‌برداری قهرمانی کشور و در سال ۱۳۲۳ مقام اول مسابقات وزنه‌برداری چندملیتی خاور نزدیک را کسب کرد. آریان‌پور حتی برای اعزام به نخستین دوره‌ی مسابقات المپیک بعد از جنگ جهانی دوم دعوت شده بود اما عشق به دانش‌اندوزی و فعالیت‌های اجتماعی، وی را از این امر بازداشت.

در دهه‌ی ۱۳۲۰ بی‌وقفه در دوره‌های دانشگاهی علوم اجتماعی و سیاسی، فلسفه، علوم تربیتی، ادبیات انگلیسی و ادبیات فارسی تحصیل کرد. سپس برای ادامه‌ی تحصیل در دکترای رشته‌ی علوم اجتماعی راهی دانشگاه آمریکائی بیروت و پس از آن دانشگاه پرینستون ایالت متحده شد. اما طبع مبارز، آزادیخواه و انسان‌دوست وی، از عهده‌ی تحمل برخی ناملایمات اجتماعی در غرب و رنج دوری از وطن برنیامد و قبل از پایان دوره‌ی دکترای به‌وطن بازگشت. آریان‌پور پس از بازگشت به ایران باز هم از آموختن بازنایستاد و در رشته ادبیات فارسی، فلسفه و علوم تربیتی در مقطع دکترای به تحصیل پرداخت. دوره‌های تحصیلی وی را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

- لیسانس علوم اجتماعی دانشگاه بیروت: ۱۳۲۳
 - لیسانس فلسفه و علوم تربیتی دانشگاه تهران: ۱۳۲۶ - ۱۳۲۳
 - لیسانس علوم سیاسی دانشگاه تهران: ۱۳۲۷ - ۱۳۲۴
 - تخصص در ادبیات انگلیسی در شعبه‌ی خارجی دانشگاه کمبریج: ۱۳۲۸ - ۱۳۲۷
 - لیسانس ادبیات فارسی دانشگاه تهران: ۱۳۳۱ - ۱۳۲۸
 - دکترای علوم سیاسی - اجتماعی دانشگاه پرینستون: ۱۳۳۱ - ۱۳۳۰
 - دکترای ادبیات فارسی دانشگاه تهران: ۱۳۳۵ - ۱۳۳۳
 - دکترای فلسفه و علوم تربیتی دانشگاه تهران: ۱۳۳۹ - ۱۳۳۶
- دانش پژوهی آریان‌پور به تحصیل در مؤسسات عالی ختم نشد. وی درحقیقت در تمام دوران حیات خود به دانش پژوهی ادامه داد. آریان‌پور در ضمن تحصیل، به تدریس نیز اشتغال داشت. درحقیقت، همزمان

دانش پژوه و دانش گستر بود. به علت عشق و اعتقاد او به تدریس، کلاسهای درسش با ازدحام همراه بود و با صدای رسا و صمیمیتش، چنان شور و شوق غریبی ایجاد می کرد که تا مدتی پس از اتمام کلاس ادامه داشت. تأکید او بر آزادی بیان و اندیشه سبب می شد که استاد و شاگرد به تبادل نظر بپردازند. با وجود استقبال خاص دانشجویان، به علت ذهن حقیقت طلب و طغیانگر آریان پور و مخالفت آشکار وی با رژیم دیرین، اغلب موقعیت دانشگاهی و جانی وی به خطر می افتاد. بدین ترتیب به تدریج در سال ۱۳۲۹ از دانشکده ادبیات تهران، در سال ۱۳۳۵ از مؤسسه علوم اداری دانشگاه تهران، در سال ۱۳۴۲ از دانشسرای عالی، در سال ۱۳۴۴ از سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی و از دانشکده ادبیات دانشگاه ملی، در سال ۱۳۴۷ از مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران و در سال ۱۳۵۵ از دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران اخراج شد. وی در سال ۱۳۵۹ خانه نشینی اختیار کرد.

از دکتر آریان پور آثار متعددی در قالب کتاب و مقاله موجود است که تأثیر عمیق آنها تا سالیان دراز باقی خواهد بود. مهمترین آثار وی عبارتند از: "جامعه شناسی هنر"، "در آستانه رستاخیز"، "آئین پژوهش"، "فرویدسم و عرفان"، ترجمه‌ی جامعه شناسی آگبرن و نیمکوف تحت عنوان "زمینه جامعه شناسی"، ترجمه‌ی "تاریخ تمدن (دو جلد "چین و ژاپن" و "تمدن اژه‌ای و تکامل یونان" اثر ویل دورانت)، ترجمه‌ی "بزرگ مردان تاریخ"، اثر: کل روس پیتی، ترجمه‌ی نمایشنامه‌ی "دشمن مردم"، اثر: هنریک ایبسن و

اما بی گمان بزرگترین اثر وی که متأسفانه در زمان حیات او انتشار نیافت، "فرهنگ چهار زبانه‌ی تفصیلی فلسفه و علوم اجتماعی" است. پیش تر او با بهره‌مندی از ذوق زیبایی شناسی از یکسو و شناخت کافی از زبانهای ایران باستان از سوی دیگر توانسته بود صدها معادل فارسی را جایگزین واژگان بیگانه سازد. معادلهایی که امروز به صورت واژه‌های متداول درآمده‌اند. تسلط او به زبانهای انگلیسی، فرانسه، آلمانی و یونانی

و آشنایی با زبان عربی و لاتین و نیز ذوق و توانایی او در ساختن معادله‌های فارسی، او را بر آن داشت تا در صدد تألیف فرهنگ چهار زبانه‌ی تفصیلی برآید. با وجودی که بخش اعظم این کار - که چهار دهه از عمر او را به خود مشغول داشت - انجام شده بود، اما متأسفانه با مرگ وی ناتمام ماند. امید است که اثر عظیم این "معلم انسان‌ساز" با همت شاگردان وی و دیگر پژوهندگان به اتمام رسد.

دوازده روز در بیمارستان

در ساعت ۱۲ ظهر روز پنجشنبه ۲۸ تیر ماه ۱۳۸۰ دکتر امیر حسین آریان‌پور را به علت درد حاد شکم از منزل به بیمارستان آسیا منتقل نمودند. در ساعت ۱۳.۵۴.۲۳ بلافاصله در بخش مراقبت‌های ویژه پذیرش شدند و بلافاصله برای عمل جراحی اورژانسی به تیم جراحی و تیم بیهوشی اطلاع داده شد. پس از انجام عمل جراحی در ساعت ۱۸ از اتاق عمل در وضعیت سپتیک شوک به بخش I.C.U انتقال داده شدند.

روز جمعه ۲۹ تیر ماه - هنوز در وضعیت اغمای پس از بیهوشی قرار دارند.
روز شنبه ۳۰ تیر ماه - در وضعیت نیمه کما قرار دارند و به تحریکات پاسخ می‌دهند.

روز یکشنبه ۳۱ تیر ماه - وضعیت تنفسی وخیم اعلام می‌شود، به ناچار intube شده و به دستگاه ونتیلاتور (دستگاه تنفس مصنوعی) وصل می‌شود.

روز دوشنبه ۱ مرداد ماه - حال بیمار کمی روبه‌بهبودی می‌رود، ساعت ۸ صبح از ونتیلاتور Off می‌شوند. برای بیمار گاوآژ مایعات شروع می‌شود.
روز سه‌شنبه ۲ مرداد ماه - ساعت ۲۰ بعثت وضعیت نامناسب تنفسی مجدداً به دستگاه ونتیلاتور وصل می‌شوند دو سرُم در آن واحد از دو محل جداگانه به بیمار وصل است.

روز چهارشنبه ۳ مرداد ماه - حال بیمار رضایت‌بخش است، از اینکه به ونتیلاتور وصل است احساس ناراحتی می‌کند، با احتیاط او را از دستگاه ونتیلاتور Off می‌کنند. برای تزریقات وریدی Cut down می‌شوند.

روز پنجشنبه ۴ مرداد ماه - تنفس بیمار اصلاً خوب نیست، دیسترس تنفسی شدید شروع می شود صبح به اتاق عمل منتقل و تراکئوستومی میشوند و از طریق تراکئوستومی به ونتیلاتور متصل می شوند. دیورز رضایت بخش است. روز جمعه ۵ مرداد ماه - فیزیوتراپی ریه و فیزیوتراپی حرکتی در تخت شروع می شود. روز شنبه ۶ مرداد ماه - بیمار لوله تراشه دارد، از طریق ونتیلاتور نفس می کشد، ریتم قلب و ضربان نبض رضایت بخش است.

روز یکشنبه ۷ مرداد ماه - فیزیوتراپی روزانه ادامه دارد. همچنان مایعات گاوآزمی می شود. وضع بیمار نسبت به روز قبل چندان رضایت بخش نیست.

روز دوشنبه ۸ مرداد ماه - بیمار در ساعت ۶/۵۰ صبح ایست قلبی کرد، بلافاصله CPR گردید (عملیات احیاء انجام شد) تقریباً به مدت ۴۰ دقیقه روی استاد کار می شود ولی علیرغم تلاش تیم "کد اضطراری" متأسفانه CPR موفقیت آمیز نبود و بیمار در ساعت ۷/۳۰ صبح فوت می نماید. پس از اعلام قطعی D.C شدن، در ساعت ۸ صبح جسد به سردخانه منتقل می شود.

علت بیماری: حاد شکم، گانگرن روده ی بزرگ در ناحیه ی سیگموئید بعلت تورسیون.

نوع عمل: لاپاراتومی، کولکتومی پارسیل، انسداد روده، رزکسیون روده، کلسومی چپ.

جراح: آقای دکتر عبدالله عزیزیان

کمک جراح: آقای دکتر علی عبداللهی

متخصص بیهوشی و رانیماسیون: آقای دکتر بهرام آزاد

گروه مشاوران پزشکی:

- آقای دکتر باقر افشار متخصص ریه

- خانم دکتر مینو محرز متخصص عفونی

- آقای دکتر عبدالحمید عقدایی متخصص داخلی قلب

- آقای دکتر مورکی متخصص داخلی کلیه (نفرولوژی)

- آقای دکتر فیروز تاج کریمی متخصص جراحی کلیه (اورولوژی)

- آقای دکتر حمیدرضا ترابی متخصص داخلی مغز و اعصاب (نورولوژی)

- آقای دکتر سیدابراهیم کتابچی متخصص جراحی مغز و اعصاب

- آقای دکتر مصطفی فهیمی متخصص داخلی گوارش

- آقای دکتر مرتضی مشایخی پزشک خانوادگی بیمار

ضمناً آقای دکتر پارسا از پزشکان حاذق مغز و اعصاب همه روزه بیمار را ویزیت می نمودند.

تاریخ بستری: ۱۳۸۰/۴/۲۸

تاریخ فوت: ۱۳۸۰/۵/۸

مدت بستری: ۱۲ روز (۱۱ شب) در بخش ICU

شماره پرونده: ۶۶۶۲

شماره جواز دفن: ۲۸۴۶۴

پیکر دکتر آریان پور در روز چهارشنبه ۱۳۸۰/۵/۱۰ ساعت ۸ صبح از مقابل بیمارستان آسیا تشییع و در گورستان بهشت زهرا در آرامگاه خصوصی ۶۷۹ دفن گردید.

از روزی که استاد را به بیمارستان آسیا انتقال دادند تا روز شنبه ۱۳۸۰/۴/۸ که وضعیت استاد کمی روبه بهبودی رفت، مردم و ناشران و دانشجویان و خبرنگاران و شاگردان و دوستان استاد که از موضوع باخبر شده بودند به سوی بیمارستان هجوم آورده و هر یک از اعلام همه گونه ایثار و کمک دریغ نمی ورزیدند. در آن ایام محیط بیمارستان نسبت به روزهای قبل شلوغ تر و مراجعین زیادی برای دیدار استاد و جویا شدن از حال عمومی استاد می آمدند، که متأسفانه برای رعایت مسائل بهداشتی نمی توانستند در بخش ویژه حضور یابند.

نکته ای را که ضروری است عنوان شود عبارت است از اینکه؛

یک روز چند نفر ضمن مراجعه به نگهبانی (انتظامات بیمارستان) و قسمت اطلاعات، برای ورود به بخش و ملاقات استاد اصرار می ورزیدند که نهایتاً آنها را به سمت اطاق مدیریت راهنمایی کردند. آنها (که همگی با کت و شلوار و کراوات و شیک پوش هم بودند و میانه سال) گفتند که: «همگی دارای درجات عالی علمی و همچنین دارای مشاغل حساس و مهمی در اروپا و امریکا هستیم و به محض اطلاع از وضعیت استاد عزیزمان، رنج سفر کوتاه مدت به ایران را فقط به عشق دیدار استادمان به جان خریده ایم و از فرودگاه مستقیماً به بیمارستان آمده ایم و تا استاد

بزرگوارمان را نینیم هیچکدام به دیدار پدر و مادر و خانواده‌هایمان نخواهیم رفت». با توجه به درخواست مصرانه‌ی آنها و شور و علاقه‌ی آنان به استادشان، همگی را (به صورت استثناء) به بخش مراقبت‌های ویژه راهنمایی نمودم. لحظه‌ی دیدار شاگردان با استاد را بسیار معنوی مشاهده کردم. آن‌ها در کنارِ درب ورودی بخش ICU با خضوع و ادب نظاره‌گر استاد بودند و استاد هم در اغماء. پس از لحظاتی، یک به یک به طرف تخت استاد رفته و از کنار پای استاد، ملحفه را بوسیده و بر پیکر استاد سجده و ارادای احترام کرده و سپس به طور عقب عقب (رو به استاد) از تخت استاد دور شدند.

در اینجا می‌خواهم از آقای سید علیرضا حیدری پرستار باهوشی که از طرف بیمارستان با آمبولانس به منزل استاد رفته بودند و متوجه بیماری حاد شکم شده و بلافاصله استاد را به بیمارستان منتقل نمودند سپاسگذاری نمایم. ضمناً از گروه کُد اورژانس، آقای دکتر حسن نوری، خانم مهرنوش رحیمی، آقای حمید غفاری، آقای بهزاد توکلی فر، آقای غلامحسین مرادی که زحمات زیادی کشیدند تقدیر می‌نمایم.

ارائه‌ی خدمات کلی از سوی نگهبانی، کارگران خدمات، کادر پرستاری، تیم پزشکی و نهایتاً کلیه‌ی پرسنل بیمارستان در مورد رسیدگی به امور استاد و همراهان و ملاقات‌کنندگان تا روز درگذشت و حتی در هنگام تشییع پیکر استاد برای خاکسپاری، بی‌نظیر و توصیف نکردنی بود. انجام این حرکات، تأثیر بسیار شوق‌انگیز را در من بوجود آورد و در اینجا از محبت و ابراز علاقه‌ی همگی آن عزیزان تشکر و قدردانی می‌نمایم.

سه‌شنبه ۲۰ مرداد ماه ۱۳۸۰ مدیریت داخلی بیمارستان آسیا

لحظه‌های پر اضطراب درمان

دکتر عبدالله عزیزیان

ظهر روز پنجشنبه ۸۰/۴/۲۸ هنگامیکه از اطاق عمل مراجعت میکردم همکارم جناب آقای دکتر مشایخی از من درخواست کردند که چون: «حال آقای دکتر آریان پور بد است او را معاینه کنید». از سالها قبل استاد آریان پور را به واسطه مقالات تحقیقی و کتابهای پژوهشی یا ترجمه‌ای می‌شناختم و به مراتب اخلاقی و علمی آن بزرگوار آشنایی داشتم و در جریان کسالت ایشان هم بودم، احساس کردم باید ناراحتی وخیمی پیش آمده باشد که نامبرده را به حالت اورژانس به بیمارستان آورده‌اند. در بخش اورژانس به شتاب به بالین ایشان شتافتم، در معاینه بالینی به عارضه شکم حاد جراحی که برای بیماری پارکینسون ایشان علامت خطر است پی بردم، با معاینه دقیق بالینی و سونوگرافی و رادیوگرافی علائم واضح انسداد روده بزرگ مشاهده گردید. بی اندازه ناراحت شدم که چرا باید دانشمندی را که از هر لحاظ به او ارادت قلبی دارم در چنین وضعی مشاهده کنم و در این لحظه خطیر باید مبادرت به عمل جراحی نمایم که احساس خطر زیاد و ریسک فراوان بیهوشی و عمل جراحی در آن وجود داشت. فوراً ایشان را به اطاق عمل راهنمایی کردیم و اینجانب و همکارانم (دکتر عبداللهی، کمک جراح، دکتر آزاد، متخصص بیهوشی، دکتر عقدایی، متخصص قلب و ...) با علاقه و دقت مفرط شروع به عمل کردیم، متأسفانه با بازکردن شکم مشاهده شد روده بزرگ دچار گانگرن شدید شده است. روده به سرعت قطع و برداشته شد و برای بیمار کولوستومی گذاشته شد بعد از عمل جراحی عارضه ریوی بیمار مشکلات عمده‌ای را برای استاد ایجاد کرد جناب آقای دکتر افشار فوق تخصص ریه با توجه به فلسفه ارادت به دانشمندان تلاش فراوان کردند. پس از عمل جراحی، بیمار به علت بدی حال عمومی به بخش

مراقبت‌های ویژه ICU منتقل گردید. همکاران دیگر بخصوص آقای دکتر افشار بعلت ناراحتی شدید تنفسی ایشان، فوراً اقدام به همکاری صمیمانه و تنگاتنگ و بیشتری کردند زیرا با اینکه عمل وسیع جراحی بخوبی انجام شده بود ولی اختلال تنفسی و عفونت و مسمومیت، کار را هر لحظه مشکل‌تر می‌کرد. همکاران دیگر از بیمارستان ایرانمهر (آقای دکتر پارسا، خانم دکتر صادقی، خانم دکتر محرز و ...) به کمک شتافتند، همه همکاران صمیمانه نهایت همکاری و تلاش خود را میکردند. همچنین کادر پرستاری نیز در مدت ۱۲ روز بستری دکتر آریان‌پور، که احساس کرده بودند نه تنها مردم کشورمان بلکه مردم جهان انتظار بهبود این بیمار را دارند با همه وجود و کلیه امکانات، بهترین مراقبت را از بیمار خود به عمل آورده و صادقانه خدمت میکردند. متعاقباً هجوم بی‌امان مردم فرهیخته کشورمان به بیمارستان آسیا نشان میداد که ارادت من به بیمارم واقعاً بجا بوده است و من حق داشتم از سالها پیش به بیمار خود علاقمند باشم. اما پس از عمل اول، به شدت و بیشتر نگران سلامتی ایشان شدم زیرا متأسفانه بعلت اختلال تنفسی و تب و عفونت و همچنین پیشرفت بیماری ناگزیر شدم روز پنجشنبه ۸۰/۵/۴ مبادرت به تراکتوستومی نمایم که موقتاً اختلال تنفسی ایشان بهتر شد ولی شدت عفونت و اختلال تنفسی و کاهش دفاع (باوجود کمک‌های ذیقیمت همکاران محترم) به حدی بود که آثاری از بهبودی ظاهر نمی‌شد. با اینکه عمل جراحی دستگاه گوارش نتیجه‌بخش بود لیکن حال بیمار همچنان در نوسان بود و نهایتاً اغماء به تدریج شدیدتر می‌شد تا اینکه متأسفانه نارسایی ریوی و پارکینسون مجالی به‌استاد نداد و ساعت ۷/۵ صبح روز دوشنبه ۱۳۸۰/۵/۸ قلب مردی که در راه علم و هنر و اخلاق بیش از نیم قرن با شوق و به شدت می‌طپید برای همیشه از حرکت بازایستاد، و این دانشمند فرهیخته سرانجام با دانش بشری وداع و به دیدار معبود شتافت، روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

گزارشی از مجالس و مراسم ترحیم و گرامیداشت دکتر آریان پور

ضمن آنکه در روز چهارشنبه ۱۰ مرداد ماه ۱۳۸۰ پیکر استاد را در آرامگاه خانوادگی (در کنار عموی گرامی‌شان) به شماره ۶۷۹ دفن می‌نمودند، جناب آقای سید عبدالله انوار خطابه‌ی غریبی بر سر مزار ایراد کردند و برادر کوچک آقای انوار شعری زیبا قرائت کردند که از سروده‌های خودشان بود. جناب آقای دکتر پارسا نیز نطق مجملی بیان کردند. در مراسم تشییع جنازه و تدفین علاوه بر دکتر مهدی محقق و همسرشان سرکار خانم نوش آفرین انصاری، آقایان دکتر ناصر زرافشان، هوشنگ مرادی کرمانی، بهزاد فراهانی، محمد پناهی سمنانی، سیدعبدالله انوار، دکتر امیر اشرف آریان پور و ... بسیاری دیگر که به‌ذهنم نرسیده تا یادداشت نمایم و دیگر ارادتمندان دکتر امیرحسین آریان پور حضور داشتند.

الف: روز جمعه ۱۲ مرداد ماه، مجلس ترحیم خصوصی در منزل استاد برگزار گردید.

ب: در روز چهارشنبه ۱۷ مرداد ماه، مجلس ترحیم عام در منزل استاد با حضور گسترده‌ی دوستداران ایشان برگزار شد، در این مجلس آقای سیدعبدالله انوار نطقی ایراد نمودند و آقای بهزاد فراهانی شعری از زنده‌یاد سیاوش کسری را قرائت کردند. هنرمند ارجمند جناب آقای نصرالله ناصح پور با صدای خود، آندوه از دست دادن استاد را دوچندان بیشتر نمود و سپس آقای عجمی سوگ‌سروده‌ای از دکتر مشایخی را در مایه‌ی دشتی خواندند. پخش نوار صدای استاد، قرائت شعری توسط آقای دکتر مشایخی، سخنرانی خانم محبوب و نطق آقای اعتمادی پایان‌بخش مجلس بود.

ج: برای مراسم چهلمین روز درگذشت استاد در روز چهارشنبه ۲۸ شهریور ۱۳۸۰ مجلسی از طرف انجمن فرهنگ ایران در منزل جناب آقای دانش برگزار شد. آقای آشوری مجری برنامه بودند و آقای رشیدی پیام همسر

استاد را قرائت نمودند. در این مراسم به ترتیب آقای پناهی سمنانی (سخنرانی)، آقای دکتر میرزا آقا اعتمادی (سخنرانی)، آقای محمد خلیلی (شعرخوانی)، بهروز صاحب‌اختیاری (سخنرانی)، آقای دکتر امیراشرف آریان‌پور (سخنرانی)، آقای مهدی فتحی هنرمند گرامی (سخنرانی)، خانم محبوب (شعرخوانی)، آقای دکتر مرتضی مشایخی (سخنرانی)، آقای مکوندی، آقای جاهد جهانشاهی، آقای ندیمی، آقای روزبه، آقای داریوش نثاری زاده (سخنرانی) آقای جبّاری (شعرخوانی) نمودند.

در بین سخنرانی‌ها و شعرخوانی‌ها هنرمندان ارزنده‌ای هم حضور داشتند که به اجرای برنامه پرداختند؛

- اجرای موسیقی کلاسیک (خواهران زربخش، خواهر و برادر طاهریان).
- اجرای موسیقی ایرانی (آقای روحبخش - تار، آقای بهراد اعتمادی - ضرب، آقای عجمی - آواز).
- اجرای موسیقی تک‌نوازی ضرب (آقای بهمن رجبی معلم گرانقدر و صاحب سبک تنبک).

پایان‌بخش این مجلس با قطعه شعری از دکتر مرتضی مشایخی اعلام شد: جهانی شد از این ماتم سیه‌پوش که شد استاد ما با غم هم‌آغوش
گل‌گلزار ایران گشت پَر پَر چراغ خانه ما گشت خاموش
د: در تاریخ سه‌شنبه ۸ آبان ماه ۱۳۸۰ مراسم بزرگداشت و گرامیداشت یاد دکتر امیرحسین آریان‌پور در فرهنگسرای هنر (ارسباران) برگزار شد.
در این مجلس بزرگداشت افراد زیر به ترتیب به‌ایراد سخنرانی و شعرخوانی پرداختند.

- آقای پرویز شهریاری (سخنرانی)
- آقای سیدعبدالله انوار (سخنرانی)
- آقای بهمن حمیدی (سخنرانی)
- آقای دکتر پارسا (سخنرانی)
- آقای دکتر عشایری (سخنرانی)
- آقای محمد خلیلی (شعر خوانی)
- آقای دکتر امیراشرف آریان‌پور (سخنرانی)

- خانم هنگامه بازرگان (قرائت پیام خانم آذر آریان پور)
 - آقای علی اشرف درویشیان (سخنرانی)
 - خانم دکتر شیوا دولت آبادی (سخنرانی)
 - آقای جبّاری (شعرخوانی)
 - آقای یگانه (سخنرانی)
 - آقای صدری افشار (سخنرانی)
 - آقای هوشنگ مرادی کرمانی (سخنرانی)
 - آقای دکتر مرتضی مشایخی (سخنرانی و شعرخوانی)
 - آقای احمد فتحی (شعرخوانی)
 - پویا آریان پور (سخنرانی)
- در بین سخنرانی‌ها و شعرخوانی‌ها، هنرمندان ارزنده و ارجمندی حضور داشتند که به اجرای برنامه‌های هنری پرداختند، به شرح زیر:
- اجرای موسیقی کلاسیک (پیانو) توسط آقای محمدرضا امیرقاسمی
 - اجرای موسیقی فولکلور و مقامی (تار آذری) توسط عاشیق عمران حیدری
 - اجرای موسیقی اصیل ایرانی توسط خانمها آزاده صادق تبار امیری (تار) گلاره وزیری زاده (ستتور) مریم ملاتوری (ضرب).
 - پخش فیلم فتو رمان ۱۲ دقیقه‌ای (زندگی و سخنرانی دکتر امیرحسین آریان پور).
- قرار بود که در این مجلس آقای دکتر مهدی محقق و آقای دکتر ناصر زرافشان هم سخنرانی کنند که بنا به دلایلی این دو سخنرانی انجام نشد. مجری برنامه آقای دکتر میرزا آقا اعتمادی بودند.

بیانیه کانون نویسندگان

درباره درگذشت امیرحسین آریان پور

پنجشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۸۰

دکتر امیرحسین آریان پور جامعه‌شناس، فیلسوف و پژوهنده برجسته درگذشت. آریان پور از نخستین دوره فعالیت دانشگاهی و فرهنگی خود تا سال ۵۷ در بخش گسترده‌ای از روشنفکران، دانشگاهیان و دانشجویان تأثیری بی‌چون و چرا داشت و نسل کاملی از فعالان عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی هرگز خاطره آناری چون "در آستانه رستاخیز"، "زمینه جامعه‌شناسی"، "جامعه‌شناسی هنر" و ... را از یاد نمی‌برند.

آریان پور از نخستین پایه‌گذاران جامعه‌شناسی علمی و مدرن در ایران و از معتقدان به فرهنگ پیشرو، متعهد و مردم‌گرا بود. آریان پور در بیست ساله اخیر به دلایل روشن خاموش بود، اجازه نشر نوشته‌هایش را نمی‌یافت و حق تدریس نداشت. از اینرو نسل جدید مانند بسیاری از موارد دیگر کمتر با آثار او آشنایی دارد.

کانون نویسندگان ایران ضایعه درگذشت این دانشی‌مرد دردیده را به مردم، دانشگاهیان، دانشجویان، خانواده محترم آریان پور و همه دوستداران دانش و هنر و آزادی تسلیت می‌گوید و در مجلس بزرگداشت او در کنار خانواده و دوستانش خواهد بود.

فصل سوم

سیری در اندیشه‌های دکتر آریان‌پور
گشتی و گذاری در بوستان تفکرات دکتر آریان‌پور

آشنایی با اندیشه‌ها و آراء و نظریات
اجتماعی دکتر لمیرحسین آریان‌پور
سیری در افکار و آثار قلمی دکتر آریان‌پور

الف: انسان شناسی

ب: شناخت جامعه

ج: شناخت حقیقت (حقیقت یابی از طریق آئین پژوهش)

الف: انسان‌شناسی^(۱)

انسان که جزئی از هستی بیکران است، مانند هر جزء دیگر هستی، وابسته‌ی سایر اجزاء است و با آنها ارتباط دارد. اگر هستی بدون انسان را «طبیعت» بنامیم، می‌توانیم بگوییم که انسان و طبیعت، یگانگی و تجانس دارند و همواره متقابلاً در یکدیگر نفوذ می‌کنند. به بیان دیگر در جریان زندگانی هر فرد انسان، روابط پیچیده‌ی فراوانی میان او و محیط (که شامل طبیعت و سایر افراد انسانی است) برقرار می‌شوند. این روابط که فرد را به طبیعت و افراد دیگر پیوند می‌دهند، همان هستند که «حیات ذهنی» یا «ذهن» mind نام گرفته‌اند.

*

انسان در مرحله‌ی غریزی ناآگاه است. هرگاه عوامل محیط و عادات ارثی (یعنی فعالیت‌های غریزی) برهم تأثیر بگذارند، انسان به حالات جدیدی دست می‌یابد. با از میان رفتن آرامش غریزی، روابط تازه‌ای پدید می‌آید که «آگاهی - Consciousness» یا «شناخت - Cognition» انسانی، نتیجه‌ی این روابط تازه است. هر چند که طبیعت از شعور انسانی برکنار است ولی از برخورد «غرایز تیره» و «طبیعت کور»

۱- مبحث انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، حقیقت‌شناسی، برگرفته شده از متن‌های کتابهای
دکتر آریاد پور می‌باشد. [گردآورنده]

یعنی از برخورد دو عامل ناآگاه، آگاهی یا شناخت طلوع می‌کند.

آگاهی یا شناخت دو مرحله دارد؛

- مرحله شناخت حسی

- مرحله شناخت منطقی

*

می‌توان گفت که «تجربه» یعنی برخورد انسان با محیط، «آغاز شناخت» است و «عزم و عمل» پایان آن است، و حیات ذهنی حد فاصل این دو.

هر شناختی دارای دو عنصر ادراکی و عاطفی است. شناخت چون معلول تصادم «اورگانیزم» و «محیط» است، ناگزیر از هر دو، نقشی برمی‌دارد؛

- هم از انگیزه‌های بیرونی خبر می‌دهد

- هم متضمن حالات درونی است.

«ادراک»، انعکاس واقعیت خارجی است

«عاطفه»، حاکی از واکنش انسان در مقابل ادراک است که از زنده

بودن و فعالیت اورگانیزم انسان خبر می‌دهد.

عواطف، می‌رسانند که ذهن - منفعل نیست. روابط ذهنی انسانی هم از تصاویری مرده و ماشینی فراهم نمی‌آیند، بلکه هر ادراکی با انگیختن اورگانیزم، دارای معنی و ارزش می‌شود و تغییری در ذهن انسان می‌دهد.

*

برای «سنجش شناخت» از دیرگاه میزان یا ملاکی به کار برده‌اند در تعریف این ملاک که «حقیقت - Truth» نام گرفته است، گفته‌اند که تطابق شناخت است با «واقعیت - Reality» یا نظام هستی. شناختی که موافق راه و رسم هستی باشد درخور صفت «حقیقی» است، و معرفتی که سخت از واقعیت به‌دور باشد، شناخت «سقیم» و دور از حقیقت است. بنابراین حقیقت یکی از صفات با کیفیات شناخت است.

*

تمام هستی در تغییر و تکاپو و حرکتِ دایم است. انسان که شناسنده‌ی واقعیت است، همواره در تحول است، و محیط که موضوع شناختِ بشر است، هر لحظه دگرگون می‌شود. بنابراین، حال که فاعل شناخت (انسان)، و موضوع شناخت (محیط) هر دو در تغییرند، ناچار رابطه‌ی آن دو نیز که شناخت باشد، به یک حال نمی‌ماند، و در نتیجه، حقیقت که صفت شناخت است، نمی‌تواند کیفیتی ثابت و معین باشد. همچنان که هستی جاودانه در کار دگرگونی است، حقیقت‌ها نیز دگرگون می‌شوند.

*

حقیقت، همراه با پویایی (دینامیسم) درنگ‌ناپذیر واقعیت، پیوسته در جریانِ آفرینش است، و این آفرینش البته در «زمان» واقع می‌شود. زمان دو درجه دارد؛ «گذشته» و «آینده»، و ماکه همواره در مقطع این دو قرار داریم، نقطه‌ی جدایی گذشته و آینده را «اکنون» می‌خوانیم. می‌کوشیم تا در زمان حال، به یاری حقایق گذشته، حقایقِ آینده را پیش‌بینی کنیم و پیش از گام برداشتن، راهِ خود را ببینیم و هموار سازیم. در این صورت، حقیقت «زمان» دارد. حقیقت، بی‌زمان، پوچ و موهوم است. حقیقت، انعکاسِ هستیِ دینامیک و جریانی تکاملی است.

*

شناختِ منظم در تاریخ بشر، به دو صورتِ اصلی نمایان شده است؛
الف - شناخت علمی ب - شناخت هنری

شناخت علمی

«علم» یعنی شناخت قوانین واقعیت، که انسان را قادر به پیش‌بینی و تنظیم نقشه می‌کند و بر واقعیت چیره می‌سازد. چون شناختن واقعیت فقط با تجربه و مداخله در واقعیت میسر می‌شود، همه‌ی علوم - علوم ریاضی و فیزیکی و زیستی و اجتماعی - مبتنی بر تجربه‌ی دقیقند. در این صورت می‌توان گفت که؛ «علم» شناخت واقعیت است از طریق تجربه. به عبارت دیگر می‌توان در تعریف «علم» چنین گفت؛ شناخت

واقعیت از طریق تجربه به اتکای یک فلسفه، با تأکید بر کمیت. نسبت وجه ادراکی به وجه عاطفی «شناخت علمی» در مورد همه‌ی علوم یکسان نیست، چنان‌که جنبه‌ی ادراکی علوم ریاضی از دیگر علوم بیشتر است. ولی هیچ علمی نیست که سراسر برکنار از جنبه‌ی عاطفی یعنی مستقل از حالات اورگانسیم باشد. حتی علوم ریاضی که «ادراکی‌ترین» یا انتزاعی‌ترین علومند، فعالیت‌هایی هستند ذهنی، و ناچار به حیاتِ درونی یا عاطفی ما نیز بستگی دارند.

شناخت هنری

اگر در مرحله‌ی «شناخت حسی» درنگ کنیم و جنبه‌ی عاطفی شناخت را مورد تأکید قرار دهیم، به شناخت هنری می‌رسیم. همچنانکه دانشمند، با تکیه بر مفاهیم کلی انتزاعی، واقعیت بیرونی را تا حد امکان از حالات اورگانسیم انتزاع می‌کند و به زبان «کمی» بازمی‌گوید، هنرمند، با تکیه بر تصاویر جزئی ذهنی، واقعیت درونی را تا اندازه‌ای از واقعیت بیرونی تجرید می‌کند و به زبان «کیفی» گزارش می‌دهد. با این توصیف، هنرمند (مانند دانشمند)، جویای شناختِ منطبق بر واقعیت است و همچنان هدفی جز غلبه بر واقعیت ندارد. شناخت هنری مانند شناخت علمی، مستلزم تجربه است، و تجارب هنرمند نیز از زمینه‌ی فلسفی او رنگ می‌گیرند. در نتیجه می‌توان هنر را چنین تعریف کرد؛ نوعی شناخت واقعیت است از طریق تجربه، به اتکای یک فلسفه با تأکید بر کیفیت.

*

شناخت فلسفی

همه انسانها در جریان زندگی از مجموع ادراکات و عواطفی که از محیط می‌گیرند واجد بینشی کلی که شامل همه‌ی شناخت‌های آنهاست می‌شوند. این بینش کلی یا «جهان‌بینی - Weltanschauung» را می‌توان «فلسفه» نامید. واژه‌ی «فلسفه» تحریفی است از کلمه‌ی یونانی «فیلسوفی یا Philo Sophia» به معنی «دانش دوستی» ولی در تاریخ

علم، این کلمه را در معنای مجموعِ معارفِ یک فرد یا یک گروه یا یک جامعه یا یک دوره به کار برده‌اند. هر انسانی - چه بخواند، چه نخواهد - برای خود جهان‌بینی یا فلسفه‌ای دارد که چگونگی آن بسته به چگونگی شناخت‌های او یا بر روی هم بسته به مقتضیات زندگی اوست. چون هرگونه شناختی کمابیش از واقعیت خبر می‌دهد، پس فلسفه‌ی هر کس تا اندازه‌ای «حقیقی» یا درست است. اما معمولاً درست‌ترین فلسفه‌ها از آن فیلسوفان‌اند، زیرا در تاریخ بشر، کسانی که کوشیده‌اند تا آگاهی‌های خود را بسنجند و جهان‌بینی خویشان را بر شناخت‌های بسیار درست استوار سازند، «فیلسوف» نام گرفته‌اند. بنابراین هیچ فردی نیست که فلسفه‌ای نداشته باشد. پس برخلاف پندار عموم، مسأله این نیست که آیا دارای فلسفه‌ای باشیم یا نباشیم، مسأله این است که آیا فلسفه‌ی ما به حد کفایت درست هست یا نه؟ این هم بدیهی است که هیچ کس خواهان فلسفه‌ای نادرست نیست. پس فلسفه‌ای که امروز می‌تواند مورد قبول ما افتد فلسفه‌ای است که از آخرین اکتشافاتِ علوم و هنرهای زمان ما ناشی شده باشد.

فیلسوف معاصر این عصر کاری ندارد جز این که به یاری علوم و هنرهای گوناگون، بینش کلی درستی فراهم آورد و مردم را به تصحیح جهان‌بینی‌های خود برانگیزد و بدین وسیله موجب بهبود زندگی مردم شود. «شناخت فلسفی» چون جامعیت دارد، پس واقعیتِ درونی و بیرونی، هر دو را دربرمیگیرد. به لفظِ دیگر هم متضمن شناسایی علمی است و هم شامل شناسایی هنری. جنبه‌های کمی و کیفی واقعیت که در علم یا هنر، وحدت و توازن خود را از دست می‌دهند، در فلسفه، هماهنگی و تعادل می‌یابند. شناخت‌های نمودهای واقعیت - فرد، جامعه، طبیعت - که به نیروی علم و هنر فراهم می‌آیند. متشکلت و نابسته و جزئی هستند. چون این شناختها به کمک تخیلِ منطقی، مرتبط و منظم شوند و تعمیم یابند، شناخت فلسفی دست می‌دهد. «شناخت فلسفی» از یک سو راهنمای عملِ انسانی است و از سوی دیگر، علم و هنر را رهبری می‌کند. بنابراین فلسفه، در همان حال که خود، زاده‌ی شناخت‌های

علمی و هنری است است، علم و هنر را به پیش می‌راند.

※

پیوندهای فلسفه و علم و هنر

همچنان که علوم و هنرها پیش می‌روند و به کشفیات جدیدی نائل می‌آیند تعمیم‌های جدیدی لزوم می‌یابند و فلسفه‌های نوی فراهم می‌شوند، و همچنان که فلسفه‌های جدید، قوام می‌گیرند علوم و هنرها را به حوزه‌های ناشناخته تازه‌ای می‌کشانند و موجب اکتشافات نوی می‌شوند. پس هر چه فلسفه‌ی خصوصی دانشمند یا هنرمند، «حقیقی‌تر» باشد شناخت علمی یا هنری او ژرف‌تر و بارورتر خواهد بود «فلسفه» محصول علم و هنر است.

«علم» شناختی است مبتنی بر مفاهیم کلی، و دارای جنبه‌های ادراکی قوی.

هنرمند و دانشمند، هر دو برای بیان اندیشه خود - تصویر جزیی و مفهوم کلی - از شیوه‌ها و وسایلِ صوری که در اختیار آنان است، سود می‌جویند.

دانشمند و هنرمند، می‌کوشند تا با شیوه‌ها و وسایلی که فراهم می‌آورند، اندیشه‌ی خود را با روشن‌ترین و رساترین صورت نمایش دهند.

دانشمند بزرگ، طوری مفهوم کلی خود را طرح می‌کند که شامل همه‌ی موارد جزیی گردد.

هنرمند بزرگ، تصویر جزیی خود را چنان می‌پرورد که نماینده‌ی تام و تمام (تئیک - Typical) همه‌ی امثال آن باشد.

شناخت دانشمند، شناخت منطقی است، از اینرو، بیان او هم منطقی است پس انتزاعی است، «تعلیلی»^(۱) - Explicative است.

شناخت هنرمند، شناخت حسی است، از اینرو بیان او هم حسی

است پس مردم‌پسند است، «تشریحی - Hermeneutic» است.

ب: شناخت اجتماع «جامعه‌شناسی»

علوم به تناسب گونه‌گونی نمودهای هستی، به دسته‌هایی تقسیم شده‌اند؛
الف: علوم فیزیکی «Physical.Sciences» یا علوم ماده‌ی بی‌جان. از
این جمله‌اند علم فیزیک و علم شیمی و زمین‌شناسی و اخترشناسی.
ب: علوم زیستی «Biological.Sciences» یا علوم ماده‌ی جان‌دار. از
این جمله‌اند زیست‌شناسی و فیزیولوژی و گیاه‌شناسی و جانورشناسی
پ: علوم اجتماعی «Social.Sciences» یا علوم انسانی. از این
جمله‌اند علم تاریخ و علم اقتصاد و روانشناسی و جامعه‌شناسی

*

این هر سه دسته‌ی علوم، از آنجا که به جلوه‌های واقعیتی یگانه
ناظرند، با یکدیگر ارتباط دارند، و از آنجا که «علم» هستند با
متودولوژی (Methodology) کمابیش یکسانی هستی را می‌کاوند.

*

واژه‌ی «متودولوژی» که مفهوم لغوی آن «روش‌شناسی» است به دو
معنی بکار می‌روند؛

اول: بررسی «روش» (Method) های تحقیق علمی.

دوم: مجموع روش‌های هر علم.

بنابراین مجموع وسایل و راههایی که رسیدن به مقصدی را میسر
می‌سازد، «روش» نام می‌گیرد.

*

تمام روشهای علمی از یک جهت به یکدیگر می‌مانند؛ همه بر تجربه
استوارند. تجربه، آغاز و انجام کار علمی و زمینه‌ی روش‌های علمی
است. بر روی هم می‌توان مراحل را که محقق از آغاز تا کشف واقعیت

می‌پیماید چنین دانست؛

۱- تجربه‌ی مقدماتی

۲- طرح فرضیه یا هیپوتز

۳- تجربه‌ی وسیع برای واری‌سی فرضیه

۴- کشف قانون

۵- تنظیم نظریه‌ی تنوری

*

انسان از آغاز ظهور خود تا کنون، برای زیستن و بهزیستی به «تولید - Production» پرداخته است. تولید، کوششی است برای فراهم آوردن چیزهایی که در طبیعت به شکل دلخواه انسان وجود ندارند. چون تولید نیازمند ابزار یعنی وسیله‌ی کار است انسان به ناگزیر دست به «ابزارسازی - Tool.making» زده است. در هنگامه‌ی پیش از تاریخ، «تولید» و نیز «ابزارسازی»، دشواری بسیار داشته و از اینرو آدم‌ها را به زندگی مشترک کشانیده و زندگی مشترک، سخن گفتن را ضرور گردانیده است.

*

بر اثر ابزارسازی و سخن‌گویی، تغییرات عمیقی در زندگی بیرونی و درونی انسان پدید آمده‌اند، چندان که «انسان ابزارساز - Homo.Fabar» یا «انسان سخنگو - Homo.loquax»، «انسان اندیشه‌ورز - Homo.Sapiens» نیز گردیده است.

تولید مشترک دو وجه دارد؛ «نیروهای تولیدی - Productive.Porces» و «روابط تولید - Relation.Production». «نیروهای تولیدی» نیروهایی هستند که برای تولید، ضرورت دارند و از عملی که که آدم‌ها به وسیله‌ی ابزارهای خود بر طبیعت می‌کنند، ناشی می‌شوند. «روابط تولید» روابطی هستند که در جریان عمل انسانها بر طبیعت، بین آنان برقرار می‌گردند و چگونگی توزیع افزارهای کار و عواید تولید را در بین انسانها نمایش می‌دهند. «تولید مشترک» در هر زمانی موافق چگونگی دو وجه خود

(نیروهای تولید، روابط تولید) «وضع معینی» می‌یابند. این «وضع» که زاده‌ی ترتیب اجزاء و جوه دوگانه است «ساخت اقتصادی - Economic.Structure» نام دارد. «ساخت اقتصادی» ایجاب می‌کند که «روابط فکری - Ideological.Relations» یا «ایدئولوژی - Ideology» معینی زندگی آدم‌ها فرا می‌گیرد.

«ایدئولوژی» مجموعه‌ای است از افکار شامل علم و هنر و فلسفه و معتقدات دینی و اخلاقی و سیاسی و جز این‌ها که به تناسب «ساخت اقتصادی» فراهم می‌آیند و «روابط تولید» را تأیید می‌کنند. لزوم این افکار، آدم‌ها را برمی‌انگیزد که دستگاه‌ها یا مؤسساتی برپا دارند و به وسیله‌ی آن‌ها در حفظ و تحقق ایدئولوژی خود بکوشند.

*

چون «ساخت اقتصادی» زمینه‌ی روابط فکری و مؤسسات انسانی است، می‌توان آن را «شالوده - Base» یا «زیرساخت - Infra.Structure» نامیده و «روابط فکری» و «مؤسسات انسانی» را «روساخت - Supra.Structure» خواند.

ساده‌ترین عنصر زندگی مشترک انسانی «کنش اجتماعی - Social.act» است. «کنش اجتماعی» سلسله حرکات بارزی است که یک انسان برای حصول هدفی نسبت به انسان دیگر صورت می‌دهد. «کنش اجتماعی» متضمن «برخورد اجتماعی - Social.Contact» است. «برخورد اجتماعی» نخستین تأثیر بدنی یا روانی است که انسانی بر انسان دیگر می‌گذارد.

*

در نتیجه‌ی تأثیری که یک انسان در انسان دیگر می‌گذارد و «تحریک - Stimulus» خوانده می‌شود، تغییر یا به اصطلاح «پاسخ - Response» یا «واکنشی - Reaction» در انسان دومی پدید می‌آید. بر اثر دوام «کنش اجتماعی» ضرورتاً «تحریک متقابل اجتماعی - Social.Stimulation» روی می‌دهد. به این معنی که یک انسان، محرک

انسان دیگر می‌گردد و پاسخی در او برمی‌انگیزد، و نیز دومی به‌نوبه‌ی خود، اولی را برمی‌انگیزاند و به پاسخی وامیدارد و به این ترتیب جریانی از دو سو فراهم می‌آید و ادامه می‌یابد.

*

«تحریک متقابل اجتماعی» به «ارتباط متقابل اجتماعی - Social.Inter.Communication» منجر می‌شود. «ارتباط متقابل اجتماعی» ارتباطی است که به صورت‌های گوناگون مانند تقلید و سخن گفتن و تلقین درمی‌آید و تجارب انسان‌ها را از یکی به دیگری انتقال می‌دهد. بر اثر «ارتباط متقابل اجتماعی»، کنش‌های اجتماعی یک انسان با کنش‌های اجتماعی انسان‌های دیگری که پیرامون او هستند، می‌آمیزند و از این آمیزش «کنش متقابل اجتماعی - Social.Interaction» به بار می‌آیند. «کنش متقابل اجتماعی» کنش‌های اجتماعی هستند که بین دو یا چند انسان واقع می‌شوند و در میان آنان نوعی هماهنگی به وجود می‌آورند. بدین شیوه انسان‌ها از «دَم زادن» به زندگی مشترک یا به اصطلاح به جامعه زیستی - Sociation» یا «جامعه جویی - Sociality» یا «جامعه پذیری - Sociability» می‌گیرند.

*

انسان می‌تواند در حدود امکانات تاریخی عصر خود، در جامعه مؤثر افتد و با کوشش آگاهانه، بر سرعت تکامل اجتماعی بیفزاید و تاریخ آفرین گردد.

ج: شناخت حقیقت

نگاهی کلی و اجمالی بر چند نظریه‌ی

دکتر امیرحسین آریان‌پور درباره‌ی حقیقت‌طلبی (پژوهش)

پژوهش (از جهتی) بر دو گونه است:

۱- پژوهش ابتکاری یا نوجویی، یعنی یافتن یا کشف آنچه بر دیگران مجهول است.

۲- پژوهش تأییدی یا نوگستری، یعنی گستردن یا تفصیل آن‌چه بر دیگران به اجمال معلوم است.

*

پژوهش در خلاء روی نمی‌دهد، شخصیت پژوهشگر (به‌ویژه جهان‌بینی پژوهنده) در کار پژوهش مداخله دارد، و این مداخله در مورد علم‌های اجتماعی ک بیش از علم‌های دیگر از انگارگان پژوهنده نقش می‌پذیرند، بارزتر است.

*

هیچ پژوهشی، بازپسین پژوهش نیست و هیچ حقیقت پژوهی نباید بُت شود. حقیقت پژوهی با بُت‌سازی و بُت‌پرستی نمی‌سازد.

*

حقیقت پژوهان به اقتضای روش‌شناسی، به قصد تصحیح و تکمیل گمانه‌های آزمایشی خود، واقعیت را می‌کاوند.

*

اگر به اقتضای نام واقع‌گرایی، واقعیت بیرونی را بپذیریم بنابراین دانشمند به وساطت گمانه یا فرضیه‌ای که می‌سازد، به معاینه‌ی واقعیت می‌پردازد و به کشف قوانین یعنی روابط عینی میان نمودها نایل می‌آید و آنگاه در پرتو قوانین دست به تنظیم نگرش یا نظریه می‌زند.

*

از لحاظ علمی شناخت انسانی محصول برخورد انسان و محیط است و از اینرو وابسته‌ی جهان مکانی و زمانی است. بنابراین جستجوی شناختی بیرون از مکان و زمان، از منطق علم به‌دور است.

*

کمال مطلوبی که جامعه، برای سلوک انسان ارائه می‌کند بر شخصیت هیچکس قابل انطباق نیست.

پیام صلح جهانی

در عصر حاضر، چهار مخاطره‌ی بزرگ که هر یک می‌توانند بشریت را به سقوط کشانند، بر کره‌ی زمین سایه افکنده‌اند؛

- آلودگی زیست کره‌ی زمین

- افزایش جمعیت

- فقر

- جنگ جهانی

این‌ها وابسته‌ی یکدیگرند، ولی آنکه مرگبارتر است، جنگ جهانی است. جنگ همه‌جایی با سلاح‌های اتمی و از آن جمله سلاح‌های نوترونی. در این صورت مبارزه‌ی بی‌دریغ با جنگ و تسلیحات جنگی، مخصوصاً تولد سلاح‌های نوترونی و اتمی وظیفه‌ی بزرگ همه‌ی انسان‌دوستان زمین است.

سخنرانی برای هواداران صلح

چهارم آذر ۱۳۶۰

چند اظهار نظر درباره‌ی کتاب «زمینه‌ی جامعه‌شناسی»

الف: درباره محتوای کتاب

کتابی است که می‌تواند باعث افتخار باشد. این نخستین بار است که کتاب جامعی در زمینه جامعه‌شناسی در ایران منتشر شده است. «
نامه بررسی کتاب، شماره پنجم دوره اول، بهمن و اسفند ۱۳۴۴، ص ۷.

*

«یکی از بهترین و جامع‌ترین کتب فارسی در زمینه جامعه‌شناسی است. قسمت‌هایی از آن به وسیله مقتبس اضافه و با تغییرات جدید جامعه‌شناسی هماهنگ گردیده است... با تألیف این کتاب، دکتر آریان‌پورکاری پراج را به انجام رسانده است.»

نامه پیک کانون (نشریه فارغ‌التحصیلان علوم اجتماعی دانشگاه تهران).

شماره ۲، بهمن ۱۳۴۴، ص ۱-۲.

«به یقین می‌توان ادعا نمود که این بزرگترین کاری است که در زمینه شناساندن جامعه‌شناسی در ایران به عمل آمده است... انتشار این کتاب بزرگ را به همه علاقمندان، دانشجویان و استادان جامعه‌شناس تبریک می‌گوییم.»

مجله نگین، شماره هشتم، دی ماه ۱۳۴۴، ص ۶۰

«تا آنجا که می‌دانیم، جالب‌ترین نشریه جامعه‌شناسی در ایران کتاب مقدمه بر جامعه‌شناسی استاد فاضل، آریان‌پور است. بعد از آن استادانی به تبعیت از دکتر آریان‌پور دست به تألیف و ترجمه کتاب‌هایی به نام جامعه‌شناسی زدند. ولی حضرات....»

محمدرضا فشاوی: مجله فردوسی، شماره ۱۰۴۵، ۷ دی ۱۳۵۰، ص ۱۶.

*

«این کتاب از جمله کتاب‌های اساسی برای آشنا کردن خوانندگان فارسی زبان با اصول علمی جامعه‌شناسی است. مترجم در مقدمه می‌نویسد: «از زمانی که مفهوم و کلمه جامعه‌شناسی به ایران آورده شد و نخستین کتاب منظم جامعه‌شناسی انتشار یافت بیش از بیست سال می‌گذرد. ولی گفتنی است که هنوز در این زمینه کتابی جامع به فارسی نوشته نشده است.» اما این کتاب که با همت و دقت بسیار به فارسی ترجمه شده، قسمت بزرگی از این جای تهی را پر می‌کند.»

دکتر پرویز نائل خانلری: مجله سخن، شماره ۲، دوره شانزدهم، اسفند ۱۳۴۴، ص ۱۰۷.

*

«تدریس و تحقیق جامعه‌شناسی در ایران مرهون و مدیون استادانی است چون جناب آقای دکتر غلامحسین صدیقی که باب مطالعات جامعه‌شناسی را گشودند، جناب آقای دکتر یحی مهدوی که نخستین کتاب درسی جامعه‌شناسی را به زبان پارسی به رشته تحریر درآوردند، جناب آقای دکتر امیرحسین آریان‌پور که کوشش‌های ارزنده‌ای چون تدوین کتاب زمینه جامعه‌شناسی به عمل آوردند، و سرانجام دیگر استادان....»

«پیشگفتار» کتاب مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی، تألیف جوزف روسک و رولند وارن، ترجمه دکتر بهروز نبوی و احمد کریمی تهران، ۱۳۵۱، ص ج.

*

«کتاب را دکتر آریان‌پور، یکی از مترجمان و نویسندگان فاضل و وارسته ایران اقتباس کرده است. ارزش کتاب موقعی بیشتر می‌شود که بدانیم دکتر آریان‌پور خود در بسیاری از مسائل اجتماعی و فلسفی و هنری صاحب نظر است و اغلب نظراتش به تصدیق اهل فن، صائب و صحیح است.... شاید احتیاجی به توصیه کتاب نباشد، به دلیل آن که نام مترجم و نگارنده کتاب، خود بهترین توصیه هاست.»
مجله فردوسی، شماره ۷۵۲، ۲۶ بهمن ۱۳۴۴، ص ۱۲.

*

«کتاب زمینه جامعه‌شناسی، هزار و چهاردهمین نشریه دانشگاه تهران است. این کتاب را آقای دکتر امیرحسین آریان‌پور، استاد دانشگاه تهران اقتباس و تألیف کرده است و به همین جهت هم از نظر شخصیت مقتبس و هم به لحاظ مطالب مندرج در آن، در نوع خود از بهترین انتشارات دانشگاه تهران است. برای تهیه این کتاب، آقای دکتر امیرحسین آریان‌پور بیش از دویست جلد کتاب از مآخذ و مدارک دست اول را مطالعه و بررسی کرده است.»
دکتر منوچهر خدایار محبی: مجله وحید، شماره ۶ سال سوم، خرداد ۱۳۴۵، ص ۵۴۱.

*

«زمینه جامعه‌شناسی که ترجمه آزاد آقای دکتر آریان‌پور از چند کتاب آمریکایی جامعه‌شناسی و از جمله تألیف آگ برن و نیم‌کوف است که مبنای اصلی کار مترجم دانشمند بوده، کتابی است روشن و منقح و دلپذیر که به بیانی ساده و دور از پیچیدگی بحث‌های نظری، اصول جامعه‌شناسی عمومی را بر خوانندگان مشتاق ایرانی عرضه می‌کند....»

دکتر آریان‌پور مردی است بلند همت و وارسته و پژوهشگری است پرکار و سخت‌کوش و نویسنده‌ای است بلیغ و صریح و روشن‌بین و گرچه تخصص او در ادبیات و تعلیم و تربیت و فلسفه است اما در بحث‌های اجتماعی و مطالعات و تفکرات جامعه‌شناسی و تحلیلات مربوط به تاریخ فرهنگ و تمدن آثار ارجمندی باقی گذاشته و بسیاری کسان چون من با شوق و لذت، مقالات شیوای او از جمله در باب جامعه‌شناسی هنری را در مجله سخن خوانده‌اند و آرزو می‌کنند که روزی آن مقالات به کمال رسد و انتشار یابد.»

دکتر شاپور راسخ: مجله راهنمای کتاب، شماره سوم سال نهم، شهریور ۱۳۴۵، ص ۹۲-۲۸۸.

*

ب: درباره صورت کتاب

«در آخر کتاب بیش از پنجاه صفحه لغات انگلیسی جامعه‌شناسی به همراهی ترجمه صحیح فارسی آن جمع‌آوری گردیده است.»
نامه پیک کانون (نشریه فارغ‌التحصیلان علوم اجتماعی دانشگاه تهران) شماره ۲، بهمن ۱۳۴۴، ص ۲

*

«شیوه ترجمه و نگارش دکتر آریان‌پور همیشه براساس فصاحت و سلاست و دقت در بیان مفاهیم است و از همین رو با کمال اطمینان می‌توان کتاب را به تمام مردم کتاب‌خوان توصیه کرد.»
مجله فردوسی، شماره ۷۵۲، ۲۶ بهمن ۱۳۴۴، ص ۱۲.

*

واژه‌نامه پایان کتاب بسیار ارزنده است گرچه بعضی اصطلاحات فارسی که در مقابل اصطلاحات انگلیسی قرار گرفته‌اند به ذهن آشنا نیست ولی چاره‌ای جز این نبوده است.»

دکتر منوچهر خدایار محبی: مجله وحید، شماره ۶ سال سوم، خرداد ۱۳۴۵، ص ۵۴۳.

«در کتاب مزبور لغت‌نامه‌ای شامل بیش از ۲۵۰۰ لغت با مترادف‌های انگلیسی آن آمده است. کوشش بی‌نظیر آقای دکتر آریان‌پور در فراهم آوردن لغت‌نامه مزبور که توجه به آن بسیاری از مشکلات کار ترجمه را آسان می‌نماید درخور ستایش است.»
مجله نگین، شماره هشتم، دی ۱۳۴۴، ص ۶۰.

*

«پیداست که مترجم گرانقدر توجهی فوق‌العاده به وضع انتخاب اصطلاحات و تعبیرات تازه دارد چنان‌که از پنج صفحه مقدمه کتاب، سه صفحه به بحث در کلمات جدید و واضعان آن‌ها اختصاص یافته و در پایان کتاب نیز پنجاه صفحه به درج معادل‌های فارسی اصطلاحات خارجی جامعه‌شناسی وقف شده.... بسیاری از اصطلاحات با سلامت ذوق و ظرافت طبع انتخاب شده است و از این رو کار مترجم چیره‌دست درخور ستایش است.»

دکتر شاپور راسخ: مجله راهنمای کتاب، شماره سوم سال نهم، شهریور ۱۳۴۵، ص ۹-۲۸۸.

*

«با آن‌که کتاب از نظر مباحث جامعه‌شناسی شامل فصل‌های پرارزشی است فایده آن بیشتر از جهت ترجمه واژه‌ها و اصطلاحات جامعه‌شناسی است و دکتر آریان‌پور در اینجا به‌تنهایی کار یک گروه محقق و دانشور را انجام داده است. در استعمال و ابداع برخی از واژه‌ها مانند «همگرایی» و «درون‌کوچی» و «روان‌نزدی» و نظایر آن‌ها، آن‌قدر حسن ذوق به کار رفته است که خواننده غرق لذت می‌شود و به‌پرمایگی این گنجینه پرگهر که زبان دلنشین فارسی را تشکیل می‌دهد، بیش از پیش پی می‌برد. چه پسندیده است که همه دانش‌پژوهان این کلمات را بکار برند و به تدریج استعمال آن‌ها صورت همگانی پیدا کند.»

دکتر غلامعلی توسلی: هفته‌نامه بامشاد، شماره ۱۰۳۵، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۴۵، ص ۷.

*

«کار مترجم اینجا بسیار دشوار بوده زیرا که می‌بایست یک سلسله از اصطلاحات جدید علمی را که طبعاً در فارسی وجود نداشته است بسازد یا به‌طریقی مفهوم آن‌ها را برای فارسی‌زبانان توضیح و تفسیر کند. دکتر آریان‌پور از این مشکل بزرگ نهراسیده و حل آن را به‌عهده گرفته و کتابی پر ارزش را با این جرأت و همت به‌فارسی‌زبانان عرضه کرده است.... مترجم فاضل این کتاب که در برابر این ضرورت علمی قرار گرفته، کوشیده است که تا می‌تواند این مشکل را حل کند و پنجاه صفحه «واژه‌نامه» این کتاب نشانه این کوشش دشوار و پرارزش علمی است.»

دکتر پرویز ناتل خانلری: مجله سخن، شماره ۲ دوره شانزدهم، اسفند

۱۴۴۴، ص ۸-۱۰۷.

فصل چهارم

آشنایی با قلم و اندیشه دکتر آریان پور

بریده‌ای از خاطرات
توضیحات دکتر آریان‌پور در پیش‌مقدمه‌ی کتاب «زمینه جامعه‌شناسی»
توضیح دکتر آریان‌پور به‌عنوان پیش‌درآمدی بر کتاب «ایسن آشوب‌گرایی»
توضیح مقدماتی دکتر آریان‌پور در ابتدای کتاب «دشمن مردم»
توضیح دکتر آریان‌پور بر پیشانی ترجمه کتاب «سیر فلسفه در ایران»
از مدرسه تا مدرسه
نغمه پرداز ناکام، موتسارت
نظر دکتر آریان‌پور درباره‌ی «پروفسور هشترودی»
اظهار نظر دکتر آریان‌پور درباره‌ی علی اصغر ضرابی (نقد حضوری
و انتقاد شفاهی).
بنیاد جامعه
مثنوی «جهان بودها - هست‌ها»
دوبیتی

بریده‌ای از خاطرات

دکتر ا. ح. آیان‌پور

با آن‌که پدرم اهل دود و همچنین اهل الكل و قمار نبود یک قوطی سیگار نقره داشت و با علاقه از آن نگهداری می‌کرد. روی در این قوطی سیگار یک سکه طلای بزرگ نصب شده بود پدرم به این سکه دلبستگی شدید داشت. می‌گفت: این یکی از سکه‌های ناییبی است که در زمان کودکی او به نام پدر بزرگش ضرب شده‌اند. گاه‌گاهی که به مناسبتی صندوق اسناد و یادبودهای پدران خود را می‌گشود قوطی سیگار را برمی‌داشت و سکه را به من و برادرانم نشان می‌داد و معمولاً با لحنی حزن‌آلود سرگذشتی از سرگذشت‌های پدران خود برای ما نقل می‌کرد.

آغاز سال تحصیلی بود. در مدرسه ابتدایی «ناصرخسرو» (کوچه دردار خیابان ری، تهران) شاگرد کلاس سوم بودم. معلم کلاس سوم، مرحوم «حسین کوهی کرمانی» بود. (که قبلاً همراه مشروطه‌خواهان مبارزه کرد و بعدها از سر غیرت «احمد کسروی» را به سبب قضاوت‌های نادرستش درباره‌ی مبارزان مشروطیت و نیز مقام اخلاقی «سعدی» و «حافظ» کتک زده). کوهی کرمانی کتاب‌ها و دفترها و لوازم دیگری که برای کلاس سوم لازم بود در کلاس برشمرد و مقرر داشت که هر چه زودتر تهیه کنیم. قیمت آن‌ها را از نوشت افزار دم مدرسه پرسیدم. تقریباً دوازده قران می‌شد. مادرم به پدرم گفت: دوازده قران خرج مدرسه امیر است. کفش‌هایش هم پاره است.

پدرم تنگدست بود. شغل و درآمد منظمی نداشت. دولت مستمری را که بعد از کشتار خانواده‌اش به‌او و سایر بازماندگان می‌پرداخت، قطع کرده بود و ارجاع مشاغل دولتی را هم به‌او و کسانش صلاح نمی‌دانست. اگر کمک‌های پدر بزرگ مادریم، مرحوم «ملک المورخین» نبود، اصلاً چرخ زندگی خانواده‌ی ما نمی‌گذشت.

پدرم در فکر فرو رفت. سپس صندوق اسناد و یادبودها را گشود. قوطی سیگار را برداشت دست مرا گرفت و از خانه بیرون آمد. راه درازی رفتیم اما در راه برخلاف دفعات پیش کلمه‌ای با من سخن نگفت: قیافه‌اش تلخ بود. سکوتش مرا نگران می‌کرد. رسیدیم به مسجد شاه. در ابتدای بازار صحاف‌ها کنار در شرقی مسجد مقابل یک دهک‌ی زرگری کوچک ایستاد. قوطی سیگار را به زرگر داد. بین او و زرگر چند جمله رد و بدل شد. زرگر کمی به قوطی ور رفت و سکه‌ی طلا را از قوطی جدا کرد و قوطی را با ۱۲ تومان به پدرم داد. تازه فهمیدم که چه کرده است.

گفتم: حیف بود. دستی بر سر من کشید و گفت حیف بود، چون یادگار پدر و پدر بزرگم بود، ولی باکی نیست. تو یادگار همه‌ی ما خواهی بود. در بازار برایم کفش و لوازم مدرسه خرید. به خانه برگشتیم همان روز پدرم با دست‌های هنرمندش به جای خالی سکه قطعه‌ای صدف نصب کرد.

چهل و هشت سال از آن زمان گذشته است در سراسر این مدت دراز هر وقت گذارم به مسجد شاه می‌افتد بی‌اختیار در ابتدای بازار صحاف‌ها کنار در شرقی مسجد می‌ایستم و با اندوهی آمیخته به سپاسگزاری به آن‌جا که روزگاری مردی محزون در کنار کودکی نگران مقابل دهک‌ی زرگری کوچک ایستاده بود، خیره می‌شوم.

ماهنامه کلک، شماره ۱۲۷، مهر و آبان ۱۳۸۰

توضیحات دکتر امیرحسین آریان پور در «پیش مقدمه» کتاب «زمینه جامعه‌شناسی»

توضیح - از زمانی که مفهوم و کلمه «جامعه‌شناسی» به وسیله استاد گرانمایه آقای دکتر غلامحسین صدیقی به ایران آورده شد و نخستین کتاب منظم جامعه‌شناسی به قلم شیوای آقای دکتر یحیی مهدوی انتشار یافت بیش از بیست سال می‌گذرد. ولی گفتنی است که هنوز در این زمینه کتابی جامع به فارسی نوشته نشده است.

در ۱۳۲۸ برای تنظیم چنین کتابی آغاز پژوهش کردم. به برکت این پژوهش در ۱۳۳۱ در آستانه رستاخیز: رساله‌ای در باب دینامیسم تاریخ و از آن پس مقالات جامعه‌شناختی بسیار منتشر شدند و کتاب ناچیز حاضر که البته دستخوش محدودیت‌های فراوان است فراهم آمد. در این گردآوری از تازه‌ترین اکتشافات علوم اجتماعی سود جسته و به کتاب‌های فراوان رجوع کرده‌ام. اما بسیاری از این آثارها و پیکرها و مدرک‌ها را مستقیماً از آثار آگ‌برن (W.F.Ogburn) و نیم‌کوف (M.F.Nimkoff) مخصوصاً Sociology که اولین چاپ آمریکائی آن به سال ۱۹۴۰ و نخستین چاپ انگلیسی آن در ۱۹۴۷ با عنوان

A Handbook Of Sociology انتشار یافت و نیز از آثار چایلد (V.G.Childe) و مک‌آی‌ور (R.M.Maclver) و گورویتچ (G.Gurvitch) و مور (W.E.Moore) و بکر (H.Beckre) و بارنز (H.E.Barnes) و سوروکین (P.A.Sorokin) و دیگران گرفته‌ام.

الزاماً اصطلاحات فارسی نوی در این کتاب به کار رفته‌اند. برای آن‌که مفهوم هر یک از اصطلاحات نو درست روشن باشد هر اصطلاحی به همراه معادل انگلیسی آن ذکر شده است و از این گذشته همه اصطلاحات با ترتیبی الفبایی در پایان کتاب آمده و اصطلاحات هم در

«مقدمه» سوم مورد تعریف و تشریح قرار گرفته‌اند. بیشتر این اصطلاحات از «فرهنگ فلسفه و علوم انسانی»^(۱) که در ظرف پانزده سال گذشته برای دانشگاه تهران فراهم کرده‌ام نقل شده‌اند و بخشی از این واژه‌ها مورد بحث و تصویب «کمیسیون اصطلاحات علمی» که به وسیله «مؤسسه تحقیق در ادبیات و زبان‌های ایرانی» وابسته به دانشکده‌ی ادبیات تهران تشکیل شد و مرکب از آقای دکتر علی‌اکبر سیاسی و آقای بدیع‌الزمان فروزان‌فر و آقای سعید نفیسی و آقای ابراهیم پورداود و آقای دکتر محمد معین و آقای دکتر حسین نصر و آقای دکتر جعفر سجادی و ا.ح. آریان‌پور بود واقع شده است.

بر ذمه دارم که از اعضای دانشمند «کمیسیون اصطلاحات علمی» و نیز از خانم دکتر سیمین رجالی و آقای عبدالله انوار و آقای دکتر احمد فردید و آقای دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی و آقای دکتر شاپور راسخ و آقای دکتر احسان نراقی و آقای دکتر علی محمد کاردان و آقای دکتر جواد مشکور و آقای دکتر ابوالحسن جلیلی و آقای دکتر مهدی محقق و آقای دکتر بهرام فره‌وشی و آقای دکتر محمد خوانساری و آقای دکتر منوچهر خدایار محبی و آقای داریوش شایگان که با کمیسیون همکاری داشتند سپاسگزاری کنم.

به اقتضای امانت باید متذکر شوم که برخی از واژه‌های این کتاب و نیز فرهنگ فلسفه و علوم انسانی را از محققان و نویسندگان دیگر فرا گرفته‌ام:

آقای احمد آرام با همکاری آقای مهندس صفی‌اصفیا و آقای دکتر حسین گل‌گلاب و آقای دکتر غلامحسین مصاحب و آقای دکتر مصطفی مقربی: «بوم» در برابر Habitat و «بوم‌شناسی» در برابر Ecology.
 آقای جلال آل‌احمد: «لایه اجتماعی» در برابر Social Stratum.
 آقای دکتر منوچهر امیری: «مادرسالاری» در برابر Matriarchy.

۱- فرهنگ بزرگ چهار زبانه «فلسفه و علوم انسانی» نوشته دکتر امیرحسین آریان‌پور که از سال ۱۳۲۷ شروع به نگارش و جمع‌آوری آن شده بود.

- مرحوم ملک الشعراء بهار: «سبک» در برابر Style و «آوازه‌گری» در برابر Propaganda.
- آقای دکتر پرویز خانلری: «ایستا» در برابر Static.
- آقای نجف دریابندری: «ارتباط توده‌گیر» در برابر Mass. communication.
- آقای دکتر شاپور راسخ و آقای دکتر جمشید بهنام: «تحرک» در برابر Mobility، و «فرزندمداری» در برابر Filocentrism.
- آقای دکتر علی اکبر سیاسی: «احساس» در برابر Sensation و «ادراک» در برابر perception و «عاطفه» در برابر Emotion و «غریزه» در برابر Insinct و «هوش» در برابر Intelligence.
- آقای دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی: «پیش‌داوری» در برابر Prejudice و «رأی‌جویی» در برابر Polling.
- آقای دکتر غلامحسین صدیقی: «جامعه‌شناسی» در برابر Sociology و «ساخت» در برابر Structure و «نهاد اجتماعی» در برابر Social institutin.
- آقای دکتر محمود صناعی: «پرخاشگری» در برابر Aggression.
- آقای احسان طبری: «تاریک‌اندیشی» در برابر Obscurentism. و «توده» در برابر Mass و «دنباله‌روی» در برابر Followism.
- آقای دکتر حمید عنایت: «شهروند» در برابر Citizen.
- مرحوم محمدعلی فروغی: «جزخود» در برابر Non-ego.
- مرحوم احمد کسروی: «آرمان» در برابر Ideal.
- آقای دکتر صادق کیا: «خانواده ستاکی» در برابر Stem family.
- آقای دکتر یحیی مهدوی: «تبیین» در برابر Explanation و «مجرد» در برابر Immaterial.
- آقای سعید نفیسی: «گروه به‌خواست» در برابر Volun-tary group و «گروه راست برخورد» در برابر Direct-Contact group.
- آقای دکتر محسن هشترودی: «ماهواره» در برابر Sputnik.
- آقای ربیع مشفق همدانی: «گروه دومین» در برابر Secondary.

group و «گروه نخستین» در برابر Primary group.
مرحوم دکتر محمدباقر هوشیار: «جهان‌بینی» در برابر
Weltanschauung و «سائفه» در برابر Drive.
آقای دکتر محمود هومن: «شیدایی» در برابر Mania.

رواست که از آقای میرزاده اعتمادی و آقای هرمز وحید و آقای
علی‌اکبر تحویلدار و آقای فیروز شیروانلو و آقای مصطفی اسلامی که
زحمت تهیه پیکرها و چاپ مطالب کتاب را برعهده داشته‌اند، تشکر کنم.
بی‌گمان تذکرات خوانندگان فرهنگ پژوه موجب بهبود نشرهای
آینده این کتاب ناچیز خواهد شد. باشد که برکنار از تصرفات زمانه و
لغزش‌های چاپی با بهایی ارزان در دسترس مردم قرار گیرد.

ا.ح. آریان‌پور

تهران، مرداد ۱۳۴۲

توضیح نشر ششم

ششمین نشر زمینه جامعه‌شناسی که متضمن تجدیدنظر اندکی
در برخی از مفاهیم و اصطلاحات است با نظارت صمیمانه آقای کریم
امامی و آقای هرمز وحید صورت گرفته است.
بدینوسیله از ایشان و نیز از آقای عباس کارآموزیان و آقای اصغر
مهرپرور سپاسگزاری می‌کنم.

ا.ح. آریان‌پور

تهران، تیر ماه ۱۳۵۲

توضیح دکتر امیرحسین آریان پور بعنوان «پیش درآمدی» بر کتاب «ایبسن آشوبگرای»

توضیح مترجم - هنریک ایبسن (Henrik Ibsen) تاکنون در کشور ما گمنام مانده است. تا این زمان ظاهراً چیزی از او یا درباره او به فارسی در نیامده است مگر نمایشنامه مرغابی وحشی که در روزنامه‌ای انتشار یافته و مقاله نگارنده - «سرگذشت دردناک ایپسن» - که در شماره‌های ۶ و ۷ و ۸ و ۹ سال اول مجله صدف منتشر شده است.

هنریک ایپسن یکی از تواناترین نمایشنامه نویسان و سخن‌سرایان جهان است و سرگذشت دردناک و جهان‌بینی پریشان او از لحاظ جامعه‌شناسی ادبی بسیار آموزنده است و به هنرمندان آشوب‌گرای درس عبرتی می‌دهد. بدین سبب این نگارنده در سال ۱۳۲۴ به تحلیل آثار او دست زد و نمایشنامه مشهور دشمن مردم را ترجمه کرد. ترجمه فارسی این نمایشنامه از روی دو ترجمه انگلیسی به قلم فارکوئیرسن شارپ (R. Farquharson Sharp) و اِلِی نُوَر مارکس ایولینگ (Elaeor Marx Aveling) دختر روشن‌اندیش کارل مارکس صورت پذیرفت و به یاری دانشمند فقید، دکتر محمدباقر هوشیار و آقای منوچهر مهندسی با ترجمه آلمانی ویل هلم لان‌گه (Wilhelm Lange) مقابله شد.

در زبان ما و برخی دیگر از زبان‌ها معادلی دقیق برای عنوان نروژی نمایشنامه EnFolkfiende وجود ندارد. گذشته از «دشمن مردم»، می‌توان «دشمن جامعه» و «دشمن ملت» را هم برابر آن شمرد. در ترجمه فارسی دشمن مردم نخست نام‌هایی که مترجمان انگلیسی به کار برده بودند استعمال شدند. ولی در نشر دوم، نام‌های اصیل نروژی را که در ترجمه آلمانی لان‌گه به کار گرفته‌اند، اختیار کردم.

در انتشار این نمایشنامه آقای دکتر عبدالرحیم احمدی و آقای

صادق چوبک (که خود نیز روزگاری دست به ترجمه آن زده است، بر من حقی درخور سپاس دارند.)

ایبسن آشوب‌گرایی که به پیوست دشمن مردم انتشار می‌یابد تحقیقی است آزمایشی در زمینه جامعه‌شناسی ادبی که هنوز در ایران رواج نگرفته است. این تحقیق بار اول در سال ۱۳۳۷ در مجله صدف به چاپ رسید.

ا.ح. آریان‌پور
تهران دی ۱۳۴۸

توضیح مقدماتی دکتر امیرحسین آریان‌پور | در ابتدای کتاب نمایش «دشمن مردم» اثر هنریک ایبسن ترجمه دکتر امیرحسین آریان‌پور |

توضیح - «انجمن تئاتر ایران» که به سرپرستی آقای ناصر رحمانی‌نژاد و با پایمردی آقای سعید سلطان‌پور یارانه در ترویج تئاتر واقع‌گرای مردم‌پرور می‌کوشد بر آن شده است که نمایشنامه دشمن مردم اثر بزرگ هنریک ایبسن، نمایشنامه نویس و سخن‌سرای نامدار سده نوزدهم را به مردم ما عرضه دارد.

به خواهش «انجمن تئاتر ایران» نوشته ناچیزی که بیست و چهار سال پیش (۱۳۲۴) درباره شخصیت و آثار ایبسن فراهم آمد و بخش‌هایی از آن در مجله صدف (شماره‌های سال ۱۳۳۷) و مقدمه دشمن مردم (سال ۱۳۳۸) انتشار یافتند در اختیار انجمن قرار می‌گیرد. نوشته حاضر کمابیش مبتنی بر اصولی است که از تحقیق این نگارنده در زمینه جامعه‌شناسی هنری به دست آمده‌اند. این تحقیق که بهره‌هایی از آن در سال‌های گذشته منتشر شده است مثلاً در رساله‌ی تتبعی درباره سبک‌شناسی در ۱۳۳۸ و مقالات جامعه‌شناسی هنری در

آشنایی با قلم و اندیشه دکتر آریان‌پور / ۱۷

شماره‌های سال‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ مجله سخن در اولین مجال به تمامی انتشار خواهد یافت.

در این روزگار که پریشان‌اندیشی برای خود بازاری گرم دارد شاید بررسی سیر و سلوک و شور اجتماعی هنرمند توانایی که از «بد حادثه» در مفاک آشوب‌گرایی فرو افتاد، برای هنرآفرینان و هنرپذیران ما نکته آموز و عبرت‌انگیز باشد.

ا.ح. آریان‌پور
تهران، دی ۱۳۴۸

توضیح دکتر امیرحسین آریان‌پور به عنوان پیش درآمدی بر ترجمه کتاب «سیر فلسفه در ایران» نوشته علامه اقبال لاهوری

توضیح مترجم - افراد انسان، به حکم ضرورت زندگی، ناگزیر از تبیین حوادث گوناگون هستی‌اند و بدین سبب دانسته یا ندانسته آگاهی‌های پراکنده‌ای را که درباره اشیاء و امور فراهم آورده‌اند تعمیم می‌دهند و برای خود جهان‌بینی یا نگرشی جامع می‌سازند. معمولاً جهان‌بینی هرکس نظام فکری پر دامنه‌ای است که بر موازین معینی استوار است و موافق آن موازین، حوادث هستی را برای او تبیین و بامعنی می‌کند می‌توان جهان‌بینی هرکس را «فلسفه» او خواند. ولی از دیدگاه محققان آن جهان‌بینی که بر موازین معتبر علمی استوار باشد در شمار فلسفه است.

«علم» شناخت دقیق نظم‌های متنوع هستی است. عالم از طریق تجربه وسیع به نظم‌های هستی یعنی وجوه و روابط نسبتاً پایداری که میان نمودهای هستی برقرارند، می‌رسد. قانون علمی بیان روابط و وجوه کلی هستی است. هر قانون علمی از یک سو نتایج تجارب گذشته انسانی

را به صورت فشرده عرضه می‌دارد و از سوی دیگر انسان را در پیش‌بینی حوادث و کشف قوانین دیگر هستی رهبری می‌کند. اما قوانین علمی با آن‌که استوارترین نمودارهای هستی و پایدارترین تکیه‌گاه‌های انسان‌اند، برای رفع نیازمندی‌های انسانی کافی نیستند. در هر عصری قوانین علمی فقط حوزه محدودی از هستی بیکران را باز می‌نمایند، حال آن‌که زندگی انسانی مستلزم تبیین همه هستی است. لزوم نگرش یا نظریه از این جاست. نگرش یا نظریه نظام فکری نسبتاً وسیعی است که از تعمیم تعدادی از قوانین علمی فراهم می‌آید و حوزه نسبتاً پهن‌آوری از هستی را تبیین می‌کند. عالم به یاری خیال سنجیده خود قوانین علمی مجزا را به یکدیگر پیوند می‌دهد و بدین شیوه به انتظام نمودهای هستی راه می‌برد؛ در کثرت، وحدتی می‌یابد و انسان را نظراً و عملاً از سرگستگی می‌رهاند. علم اگر فاقد نظریه باشد چیزی جز گزارش‌هایی پریشان درباره نمودهایی پراکنده نخواهد بود و ارزش نظری و عملی مهمی نخواهد داشت.

فلسفه نوعی نظریه است. همچنان که عالم برای تبیین یکی از حوزه‌های هستی تعدادی از قوانین علمی را به نیروی خیال منظم، گسترش می‌دهد و نظریه می‌سازد فیلسوف برای باز نمودن همه هستی یا دست کم، پهنه بزرگی از آن قوانین و نظریه‌های علوم متعدد را به کار می‌گیرد و به یاری خیال منظم خود از آن‌ها جهان‌بینی دقیق متجانسی به بار می‌آورد. در جریان زمان به همان نسبت که قوانین علمی افزون و پهن‌آور و ژرف می‌شوند امکانات جدیدی برای تعمیم فلسفی و تنظیم نظریه‌های فلسفی نو فراهم می‌آیند. در نتیجه نظریه‌ها یا نظام‌های فلسفی سال‌دار جای خود را به نظریه‌ها یا نظام‌های رساتر یا کامل‌تری می‌دهند. از میان دو نظریه یا دو نظام فلسفی آن که بر قوانین علمی بیشتر و وسیع‌تری متکی باشد و عملاً با دقتی بیش از دقت آن دیگری از عهده تبیین حوادث طبیعت و جامعه برآید رساتر یا کامل‌تر به شمار می‌رود.

چنان که گذشت کار علم، شناخت نظام‌های هستی است. حال بر این سخن می‌افزاییم که اگر این نظم‌ها را در جریان تطور و در پهنه زمانی

نسبتاً دراز مورد بررسی قرار دهیم به مطالعه تاریخی پرداخته‌ایم. بنابراین علم تاریخ شناخت نظم‌های تطورات هستی است.

هر یک از حوزه‌های کوچک و بزرگ هستی برای خود تاریخی دارد و علم تاریخی. تاریخ فلسفه همانا تطوراتی است که در فلسفه‌ها روی داده‌اند و علم تاریخ فلسفه شناخت نظم‌های آن تطورات است. علم تاریخ فلسفه به ما - که الزاماً برای خود جهان‌بینی یا فلسفه‌ای داریم - یاری می‌دهد که در پرتو فلسفه‌های فیلسوفان و بر اثر شناخت روابط فلسفه‌ها با مقتضیات زمانی و مکانی فیلسوفان بتوانیم جهان‌بینی یا فلسفه خود را تصحیح و تکمیل کنیم و بر اثر آن بر زندگی نظری و عملی پرمایه‌تری دست یابیم. آگاهی بر دقایق استنتاج و چگونگی تنظیم فلسفه‌های گذشتگان اندیشه ما را دقت و صراحت می‌بخشد و ما را به سوی فلسفه‌ای روشنی‌بخش تر از آنچه داریم می‌کشد. نیز آگاهی بر محدودیت‌ها و انحراف‌های فکری پیشینیان که جبراً از مقتضیات زندگی انفرادی و اجتماعی ایشان پدید آمده‌اند ما را برمی‌انگیزد که اوضاع زندگی فردی و جمعی خود را عمیقاً دریابیم و برای تدارک و استقرار فلسفه‌ای دقیق و سودمند و دیرمان، راه تغییر آن اوضاع را بجوییم.

علم تاریخ فلسفه یا شناخت نظم‌های تطورات فلسفه‌ها مستلزم دو گونه مطالعه است: مطالعه تشریحی و مطالعه تبیینی. در مطالعه تشریحی یک فلسفه، عناصر آن فلسفه و ارتباط آن فلسفه با فلسفه‌های پیشین و پسین شناخته می‌شود و در مطالعه تبیینی، علل ظهور و استقرار آن فلسفه و چگونگی دوام و تأثیر آن معلوم می‌گردد. مطالعه نخست مطالعه‌ای است درباره فلسفه مورد نظر و فلسفه‌های وابسته به آن و مطالعه دوم مطالعه‌ای است درباره زندگی فردی و اجتماعی پیشرو یا پیشروان آن فلسفه و همچنین زندگی انفرادی و اجتماعی پیروان آن. می‌توان این دو گونه مطالعه را چنین نمایش داد:

علم تاریخ فلسفه:

۱- مطالعه تشریحی فلسفه

۲- مطالعه تبیینی فلسفه

مطالعه تشریحی فلسفه

الف - چه بود؟ (تجزیه آن فلسفه و بیان چگونگی عناصر آن و روابط آن عناصر با یکدیگر چه در مرحله ظهور آن فلسفه و چه در مراحل بعد).

ب - چگونه بوجود آمد؟ (تجزیه زمینه قبلی آن فلسفه: پیوندهای آن با فلسفه‌های پیشین: تکرار، تازگی.....)

ج - چگونه سیر کرد؟ (تجزیه جریان آن فلسفه پیوندهای آن با فلسفه‌های بعد: دوام، تأثیر....)

مطالعه تبیینی فلسفه

الف - چرا آن فلسفه به وجود آمد؟ (تبیین آن فلسفه در زمینه زندگی انفرادی و اجتماعی پیشرو یا پیشروان آن).

ب - چرا آن گونه سیر کرد؟ (تبیین آن فلسفه در زمینه زندگی انفرادی و اجتماعی پیروان آن).

بی گمان مطالعه تشریحی به منزله مقدمه مطالعه تبیینی است و به خودی خود موجب بصیرتی که منظور علم تاریخ فلسفه است نمی شود. با این همه بیشتر محققان پیشین در مجالس درس و در کتاب‌های خود اساساً به مرحله نخست پرداختند و مرحله دوم را تقریباً از نظر انداختند. از اینرو می توان گفت که معلمان و مؤلفان این دانش مفهوم «علم تاریخ» یا «تاریخ شناسی» را با مفهوم «تاریخ» اشتباه کرده اند، «تاریخ فلسفه» را به جای «علم تاریخ فلسفه» گرفته اند و به جای استنتاج قوانین تطوراتی که در عرصه فلسفه ها روی داده اند جریان آن تطورات را عیناً عرضه داشته اند و ضرورتاً بر اثر این قصور عظیم طالبان فلسفه را به این اندیشه کشانیده اند که فلسفه نوعی خیال بافی مالیخولیایی بی حاصل است و ارتباطی با زندگی انفرادی و اجتماعی ندارد و از ذهن های افرادی استثنائی - «الهام یافتگان»، «صاحبان کرامت»، «نوابغ» و «احیاناً» «مجانین» می تراود؛ از زمان و مکان و قوانین هستی برکنار است پوچ و نامفهوم و بیهوده است، کج اندیشی و گزافه گویی است و وسیله خودنمایی و فضل فروشی.

در طی صد سال اخیر به همان نسبت که علم تاریخ از «واقعہ‌نگاری» یا «تاریخ‌نگاری» قدیم دور و به جامعه‌شناسی نزدیک شده است علم تاریخ فلسفه نیز قوام یافته است. تاریخ‌شناسان مخصوصاً آنان که از جهان‌بینی تاریخی سده نوزدهم مایه گرفته‌اند، به جای تشریح محض حوادث گذشته در تبیین آن حوادث کوشیده و با این شیوه درباره تاریخ مظاهر متنوع زندگی انسانی و از آن جمله فلسفه به حقایق بسیار رسیده‌اند.

با این همه در جامعه ما علم تاریخ همچنان به راه کهن می‌رود و بر اثر آن هنوز کار قابلی در عرصه علم تاریخ فلسفه صورت نپذیرفته و حتی یک کتاب منظم در زمینه تاریخ فلسفه ایرانی یا تاریخ فلسفه اسلامی نوشته نشده است. مسلماً در اوضاعی این‌گونه رساله محمد اقبال لاهوری درباره سیر فلسفه در ایران برای ما بسی مغتنم است. این رساله در نخستین سال‌های قرن کنونی فراهم آمده و بعنوان پایان‌نامه دوره دکتری فلسفه به دانشگاه آلمانی لودویگ ماکسی میلیان^(۱) عرضه شده است. اقبال در این رساله از روش تشریحی پیروی کرده و فقط گاه‌گاه در ضمن تشریح نظریه‌های فلسفی به تبیین پرداخته است. با این وصف طرح روشن و آموزنده‌ای از تاریخ فلسفه ایران به دست داده است.

در جریان دهه‌هایی که از زمان تنظیم این رساله گذشته است ایران‌شناسی سخت پیش رفته و در مواردی نگرش‌های ما را نسبت به چگونگی و تأثیر و اهمیت تاریخی نحله‌های فکری کهن و نو دگرگون کرده است از این رو ممکن است که لغزش‌هایی در اثر اقبال بیاییم و برآوردهای او را در زمینه برخی از آیین‌های دینی و فلسفی ناموجه بدانیم. با این همه آن قدر هست که حکیم و شاعر ایران‌دوست پاکستانی به قصد کشف روابط نظام‌های فلسفی و تسلسل فکری ایران، جریان عمومی فلسفه ایرانی را عرضه کرده و جای جای، افکار ایرانی و اسلامی را با افکار هندی و چینی و غربی سنجیده است. اقبال در این رساله

سخت به اجمال گراییده و کوشیده است که مفاهیم فلسفه قدیم را به زبان فلسفه جدید باز نماید. از اینرو رساله او بر روی هم فشرده و پیچیده است و برخی از مطالب آن بدون سابقه ذهنی یا توضیح متخصص به درستی دریافت نمی شود. در سال های گذشته که اصل انگلیسی این رساله را بعنوان متن فلسفی خارجی، به دانشجویان شعبه های فلسفه دانشسرای عالی و دانشگاه تهران درس می دادم ترجمه فارسی آن را سخت لازم یافتم. پس متن انگلیسی آن را که در سال ۱۹۰۸ به نام *The Development of Metaphysics in Persia* در لندن منتشر شده است به تمامی و به دقت به فارسی گردانیدم.

چنان که از متن رساله حاضر مستفاد می شود در این رساله کلمه انگلیسی *Metaphysics* در معنی وسیع خود که اعم از بودشناسی و جهان شناسی و شناخت شناسی است به کار رفته است. از این رو در برابر عنوان انگلیسی «سیر فلسفه در ایران» نهاده ام و در سراسر ترجمه تلاش ورزیده ام که حتی المقدور به اصل انگلیسی وفادار مانم و در عین حال بلاغت را فدای دقت ترجمه نکنم. به حکم ضرورت به تصحیح برخی از لغزش های کتاب پرداخته ام ارقام تاریخ مسیحی را به صورت ارقام تاریخ اسلامی در آورده ام برای رفع ابهام و احیاناً اشتباه نام های اشخاص و عنوان های کتب را به صورت کامل نوشته ام و در ذکر مآخذ و مستندات شیوه های کنونی تحقیق را به کار بسته ام برای روشن کردن مفاهیم دشوار و نیز برای یافتن مصطلحات اصیل فارسی و عربی و نقل اشعار و جملی که از منابع گوناگون اقتباس شده اند به یاری آقای سید عبدالله انوار و آقای دکتر مهدی محقق مستقیماً به متون مورد استفاده مؤلف رجوع کرده ام و درباره برخی از نکاتی که به اشاره آمده اند پانوشته هایی کوتاه افزوده ام. در ترجمه اصطلاحات غربی جدید از «فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی»^(۱) خود سود جستهم و برکنار از وسواس های

۱- فرهنگ بزرگ چهار زبان فلسفه و علوم اجتماعی که از سال ۱۳۲۷ نگارش آن شروع و تا هنگام فوت استاد ادامه داشته که مشتمل بر سیصد هزار فیش باقیمانده است.

آشنایی با قلم و اندیشه دکتر آریان‌پور / ۹۳

فاضل مآبانه، «ism» های غربی را با پسوند «-گرایی» - که با تأیید مرحوم دکتر محمدباقر هوشیار اول بار در سال ۱۳۲۵ به کارش بردم و اکنون زبانزد بسیاری از اهل علم و ادب است - رسانیده‌ام. برای سهولت کار خواننده واژه‌نامه‌ای در پایان رساله آورده‌ام و به قصد مشخص گردانیدن واژه‌هایی که از محقق یا نویسنده‌ای دیگر فراگرفته‌ام در ذیل صفحات واژه‌نامه به ذکر نام آن محقق یا نویسنده پرداخته‌ام.

در این مقام بار دیگر از استاد وارسته دکتر هوشیار - که تا بود، مشوق بزرگ من بود - یاد می‌کنم و امتنان خود را نسبت به محقق گرانمایه آقای سیدعبدالله انوار - که تاریکی‌های این رساله در پرتو معرفت و صفای ایشان زدوده شد - ابراز می‌دارم.

امید هست که این ترجمه ناچیز برکنار از تصرفات زمانه و لغزش‌های چاپی با بهایی ارزان در اختیار اهل فلسفه قرار گیرد.

ا.ح. آریان‌پور

تهران. فروردین ۱۳۴۷

از مدرسه تا مدرسه

[در بزرگداشت یاد جلال آل‌احمد]^(۱)

دکتر امیرحسین آریان‌پور

جلال آل‌احمد نویسنده مبارز فقید با من روابطی دیرینه داشت. پیوند ما در سال ۱۳۱۵ آغاز شد. او و من همکلاس و همسایه بودیم. در تهران در خیابان خیام زندگی می‌کردیم مدرسه ما در همان خیابان، نزدیک زیارتگاه سید نصرالدین قرار داشت. در کلاس ششم دبستان ثریا درس می‌خواندیم. جلال پیکری باریک و چهره‌ای گیرا داشت. خوش‌بین و نکته‌گیر و شوخ بود. در تقلید لحن‌ها و آدا‌های دیگران و نیز در خواندن شعر و تلاوت قرآن، کسی به گرد او نمی‌رسید. جسور بود و در برابر شاگردان و حتی معلمان نسبتاً گرگ‌خو قد علم می‌کرد. مبصر کلاس

۱- به نقل از علم و جامعه - شماره ۱۲۱ و همچنین نقل شده در کلک شماره ۶. شهریور

بود. از این رو تا اندازدای جزو "طبقه حاکم" مدرسه محسوب می‌شد. با این همه با جوش و خروش و شوخی‌ها و شیطنت‌های ظریف خود در دل بچه‌ها رخنه می‌کرد. برخی از افراد خانواده مادری او (ظاهراً دایی‌هایش) با خانواده من آشنایی داشتند و پدران یاغی (یا به قول دولتیان، "پدران راهزن") مرا می‌شناختند. احتمالاً به سبب این شناسایی بود که جلال مرا "امیر یاغی" می‌خواند همان‌طور که من مانند سایر بچه‌ها او را "جلال جَنّی" صدا می‌زدم.

مدرسه ما مدرسه بدی نبود. مدیر که او را مردی ادیب می‌شناختند کمتر در کار مدرسه مداخله می‌نمود، و ناظم و آموزگاران کار خود را خوب می‌دانستند. کلاس‌ها چندان انبوه نبودند و صحن مدرسه برای جولان بچه‌ها وسعت کافی داشت. آقای مصفا، معلم ورزش به یاری یکی از همکلاسان ما به نام ابوالحسنی که کشتی‌گیری می‌دانست با جدیت به ما ورزش ایرانی می‌آموخت. اما البته جو ترس به شدت بر مدرسه سایه افکن بود چنان که بر سراسر کشور، ما در دوره‌ای زندگی می‌کردیم که دیکتاتوری رضا پهلوی در اوج اقتدار بود و کاسه‌لیسان او در تحکیم حکومت وحشت به هر در می‌زدند تا آن جا که علی اصغر حکمت وزیر معارف (آموزش و پرورش) در یک سخنرانی رسمی با دست بردن در شعری از گلستان سعدی و نهادن واژه‌های "رضا" و "شهنشاهیش" به جای "خدا" و "خداوندیش" علناً دیکتاتور را جانشین خدا ساخت:

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه "رضا" آورد
ورنه سزاوار "شهنشاهیش" کس نتواند که به جای آورد!
همکلاسی‌های من آقای مصلحی، ناظم سختگیر مدرسه را چندان دوست نداشتند. جلال هم با وجود "مسئولیت" خود در مقابل "دفتر دبیرستان" با آنان هماهنگ بود. معمولاً در فاصله زنگهای درس بچه‌ها را به ترنم ترانه گونه‌ای که در هجو آقای مصلحی ساخته بود فرامی‌خواند. در این موارد خود، روی میز معلم می‌ایستاد و مانند یک رهبر اکستر بچه‌ها را رهبری می‌کرد. اندکی از آن ترانه گونه در یاد من مانده است:

"اون که فکل می‌بنده.... کیه کیه؟"

گتر* رو کفشاش می بنده.... کیه کیه؟

فلک رو به پات می بنده.... سگ کیه؟

دستات رو به چوب می بنده.... سگ کیه؟...

(گتر قطعه‌ای ماهوت بود که فرنگی مآب‌ها و از آن جمله آقای مصلحی برای پاکیزه ماندن کفش و گرم شدن پا، روی کفش و دور غوزک پا می‌بستند.)

چون این ترانه گونه به گوش اولیای مدرسه رسید آقای مصلحی تهدید کرد که اگر شاگردان کلاس ششم نام ترانه‌ساز را بروز ندهند همه را به فلک خواهد بست. ولی هیچ یک از سی و چند شاگرد کلاس ما ترانه‌ساز را "لو نداد" و همه به مجازات رسیدیم اما مجازات ما با فلک صورت نگرفت بلکه با چوب بر کف دست هر یک از ما دو ضربه سوزآورد نواخته شد - کفاره وفاداری ما نسبت به مبصرمان، جلال جنی! در اواسط سال تحصیلی پدر مرا که بعد از سال‌ها محدودیت

سیاسی و محرومیت از مشاغل دولتی در دشت خشک خوار (گرمسار کنونی) برای ایجاد روستایی نمونه (داورآباد امروزی) به کار گمارده بودند به گناه "ارتباط با عناصر مشکوک" بازداشت و بیکار و آواره کردند. پس زندگی سخت ما سخت تر شد و به ناگزیر تهران را ترک گفتیم. با این وصف پیوند جلال و من از هم نگسیخت در سال‌های بعد هرگاه که خانواده‌ام به تهران سری می‌زدند فرصتی پیش می‌آمد تا از آل احمد دیدن کنم. او در نظر من همان جلال جنی پرجوش و خروش سابق بود فقط به سرعت سریع‌تر از من قد می‌کشید و بزرگ‌تر می‌شد. در سال ۱۳۲۲ مجدداً با او هم مدرسه شدم. به دانشسرای عالی (دانشگاه تربیت معلم بعدی) می‌رفتیم. مدرسه مانند سایر دانشکده‌ها به اقتضای جنگ جهانی دوم و اشغال ایران به وسیله متفقین و سقوط دیکتاتوری رضا پهلوی کانون فعالیت‌های اجتماعی بود و آل احمد در اکثر فعالیت‌ها مشارکت می‌کرد. در آن زمان او که به داستان‌نویسی گراییده و در کار انتشار مجموعه‌ای به نام دید و بازدید بود در جهت فکری مشخصی سیر می‌کرد و به فراخور قاطعیت فکری خود بیانی مستدل و مؤثر داشت. گاه به گاه در "انجمن فلسفه و علوم تربیتی" که گرداندن آن برعهده من بود سخنرانی

می‌کرد و معمولاً دانشجویان را به هیجان می‌آورد. محور فعالیت‌های دانشجویی آن روزگار "انجمن دانشجویان" بود. نمایندگان برگزیده دانشجویان رشته‌های گوناگون در آن انجمن شرکت داشتند و برای برآوردن خواسته‌های دانشجویان چه در حیطه دانشکده‌ها و چه در اجتماع بزرگ، تلاش می‌کردند هم آل‌احمد و هم من عضو انجمن دانشجویان بودیم - او به نمایندگی شعبه ادبیات فارسی و من به نمایندگی شعبه فلسفه. اما انجمن دانشجویان همانند جامعه بزرگ، دستخوش تفرقه و دسته‌بندی‌های سیاسی بود. گروه‌های داخل انجمن معمولاً با یکدیگر ناسازگاری می‌کردند و این ناسازگاری گاهی به ستیزه می‌کشید بر روی هم تندروانی که به آل‌احمد پیوند می‌خوردند سر رشته کارهای انجمن را در دست داشتند. یکبار میان دو عضو برجسته انجمن - جلال آل‌احمد و فتح‌الله والا که بعداً در هنرهای دراماتیک استادی برجسته شد - اختلافی شدید پدید آمد و مقامات دانشگاهی که البته از انجمن خشنود نبودند به‌اشاره حکومت در صدد بستن آن برآمدند و متعاقب آن مرا که قرار بود در مراسم دانشجویی سالرزو تأسیس دانشگاه در پانزدهم بهمن سخنرانی کنم از آن کار برحذر داشتند. در آن سالها در روز پانزدهم بهمن مقارن جشن رسمی که مقامات دانشگاهی ترتیب می‌دادند، مراسمی پرشور از طرف انجمن دانشجویان برپا می‌شد و فرصتی مناسب برای سخنرانی‌های اعتراض‌آمیز و خواندن شعرهای مردمی به‌دست نمایندگان دانشجویان می‌افتاد. از اینرو از دست رفتن چنین فرصتی از لحاظ اعضای تندرو انجمن به‌هیچ روی روا نبود پس در عصر روز پانزدهم بهمن، مراسم دانشجویی به‌همت یاران آل‌احمد برقرار شد و من علیرغم اخطار مقامات دانشگاه، به سخنرانی پرداختم. ولی مأموران حکومت و دانشجویان محافظه‌کار یا متمایل به حکومت برای قطع سخنرانی من جنجال به‌راه انداختند و حتی دست به سنگ‌پرانی زدند، با این همه سخنرانی را درست به‌پایان بردم و نقشه مقامات دولتی برای طرد یاران آل‌احمد از انجمن برهم خورد و انحلال انجمن چند صباحی به‌تویق افتاد.

آل‌احمد و من بعد از اتمام دوره لیسانس در ضمن ادامه تحصیل

رسماً معلم شدیم و الزاماً هریک به راهی رفتیم اما در جریان کار معلمی و نیز در جریان کار نویسندگی بارها با یکدیگر تلاقی کردیم و کراراً برای مبارزه با مشکلاتی مشترک در کنار یکدیگر تلاش ورزیدیم. از آن تلاش‌ها خاطراتی فراموش نشدنی برای من مانده‌اند. در این مقام خاطره یکی از آخرین تلاشهای مشترکمان را که مربوط به بازپسین سالهای زندگی کوتاه آل احمد است به میان می‌گذارم و توضیح می‌دهم که در این مورد به اقتضای سیر حوادث از اشاره به احوال خود نیز ناگزیرم.

در سال ۱۳۴۳ که من پس از گذر "هفت خوان رستم" دانشیار دانشسرای عالی شده بودم گذار آل احمد هم به آن مؤسسه افتاد در آن هنگام دانشسرای عالی به صورت تیول دکتر علی اکبر بینا درآمده بود. این "استاد بزرگوار" که بعد از کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ در مجلس شورای ملی "خدمات مشعشعی" برای کابینه زاهدی و نفتخواران آمریکایی صورت داده بود در حین ریاست بر دانشسرای عالی به سبب "درايت و لياقت عظيم خود" سرپرستی دانشگاه ملی و دانشگاه صنعتی را هم یدک می‌کشید و یکه‌تاز میدان آموزش عالی بود. او که البته درخوش خدمتی بیداد می‌کرد در دانشسرای عالی بیش از اسلاف خود دست پلیس مخفی را باز گذاشت و تلاش فراوان ورزید تا آن مؤسسه را به صورتی "دربار پسند" درآورد. مثلاً "اکیداً" مقرر داشت که همه معلمان یا به اصطلاح "استادان" دانشسرای عالی در مراسم سلام‌های رسمی دربار شرکت کنند و به قصد آن که معلمان به بهانه نداشتن لباس رسمی از شرکت در مراسم طفره نروند خیاطی را به دانشسرا خواند تا فی‌المجلس برای هر یک از معلمان لباسی ببرد و بدوزد و هزینه‌اش را از حقوق آنها برداشت کند. همچنین به خاطر خوش آمد دربار تالار بزرگ دانشسرا را که از دیرباز به احترام استاد نامدار فقید دکتر محمدباقر هوشیار "تالار هوشیار" نامیده می‌شد به یاد روز کشف حجاب نسوان "تالار هفدهم دی" خواند و به این مناسبت در روز هفدهم دی جشنی پر زرق و برق با حضور اشرف پهلوی خواهر شاه در دانشسرا برپا می‌کرد.

رفتار سفیهانه مالک الرقاب جلالت مآب آموزش عالی ایران که

البته از دیدگاه عموم دانشجویان و قلیلی از معلمان مخصوصاً معلمان جوان تر نفرت آور می نمود من و یارانم را خواندناخواه به مقابله علنی برانگیخت از آن پس با صراحتی بیش از پیش در افشاء مفساد دستگاه آموزش و پرورش کوشیدیم و عملاً به مخالفت با اوامر رئیس دانشسرا پرداختیم. رئیس دانشسرا هم متقابلاً در صدد سرکوبی ما برآمد و به منظور متزوی کردن من به فکر ترساندن معلمانی که از من جانبداری می نمودند افتاد. پس در شورای دانشسرای عالی مرا "مخالف مقدسات ملی" نامید و در تأیید ادعای خود دلایلی آورد. من جمله اظهار داشت که من به قصد خودداری از شرکت در مجالس سلام حاضر به تهیه لباس رسمی نشده و درباره تغییر نام "تالار هوشیار" نامه تندی به او نوشته و کار او را توهینی به استاد مرده و همه استادان زنده تلقی کرده ام.

در حینی که رئیس دانشسرا برای دفع من و یارانم راهی می جست آل احمد که در اداره آموزش و پرورش تهران وضعی متزلزل داشت توانست برای خدمت در دانشسرای عالی مأموریت گیرد ولی رئیس دانشسرای عالی به منظور بازگرداندن او بهانه آورد که هیچ یک از درس ها بی معلم نیست و از این رو هیچ کلاسی را به او نسپرد. پس من با موافقت دانشجویان به این عنوان که بیش از توان خود درس می دهم یکی از درس های خود به نام "آیین پژوهش و نگارش" را به آل احمد واگذار کردم و با این عمل بر آتش کینه رئیس دانشسرا دامن زدم. اندکی پس از پیوستن آل احمد به دانشسرا بر اثر پخش یک قطعه شعر هجوآمیز در دانشسرا و دیگر مؤسسات دانشگاهی تهران، رئیس دانشسرا مجال دیگری برای حمله به من و آل احمد یافت. گوینده این قطعه شعر که احتمالاً آقای محمد مهدی نخستین دانشجوی دانشسرای عالی یا آقای عباس فقیرزاده، دانشجوی موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی بود در ضمن اشاره به بازگشت شاه از سفر، قتل نخست وزیر منصور و نخست وزیر ی هویدا و تغییرات صوری در موسسات آموزشی، یکه تازان حوزه آموزش و پرورش ایران را با نمادهایی که دانشجویان در مورد اینان به کار می بردند به باد تمسخر گرفته بود. برخی از آن نمادها

رایادآوری می‌کنم: انتر ساواک (هادی) - وزیر آموزش و پرورش، دلقک دربار (اجهل بیو) - یکی از عضوهای پرمدعای شورای مرکزی دانشگاهها، عکاس - رئیس قبلی دانشگاه تهران و استاد رادیوگرافی، ماما - رئیس بعدی دانشگاه تهران و استاد مامایی کورینا - رئیس دانشسرای عالی.....

بخشی از آن قطعه چنین است:

مملکت آباد شد: شاه آمده	حال ملت یکسره جا آمده!
نفله شد منصور و حزب و دولتش	جانشین او هویدا آمده.
کشور ما گشته گاو شیرده	زیر یوغ آمریکا آمده.
دستگاه دولت ایران زمین	ملک طلق ژینگولوها آمده.
این که خوانندش وزیر خارجه	جیره‌خوار خارجی‌ها آمده؛
ینگ دنیا قبله آمال اوست	ره‌نمایش از اروپا آمده.
آن وزیر اطلاعات پلید	کو به جنگ نسل نوپا آمده،
کارمند ساده ساواک بود	کرده خوش‌رقصی و بالا آمده.
هیئت حاکم ز بیم انقلاب	موزیانه در تقلا آمده.
بهر بالا بردن فرهنگ ما	نقشه‌ای عالی مهیا آمده:
انتر ساواک در جلد وزیر	هادی آموزش ما آمده.
ساحت شورای دانشگاه‌ها	عرصه هر بی سر و پا آمده:
تا که دانشگاه تهران نو شود	امر فوری از شهنشا آمده؛
در پی فرمان آن والامقام	رفته عکاسی و ماما آمده.
تا شود دانشسرا رامش‌سرا	سرپرستش کور بینا آمده،
همره الواط با آلات لهو	سرخوش از ویسکی و ودکا آمده.
انسیتیوی علوم اجتماع	گر چه با صد بوق و کرنا آمده...

در پی پخش این قطعه شعر، رئیس دانشسرای عالی درصدد برآمد که در وهله اول من و در وهله دوم آل‌احمد را در ساختن و پخش کردن آن دخیل قلمداد کند. به‌دستور او آل‌احمد و من و عده‌ای از معلمان جوان‌تر را برای شرکت در جلسه‌ای که در حضور او و وابستگانش و نیز سرتیپ معینی رئیس سازمان "حفاظت" دانشسرای عالی تشکیل شد،

احضار کردند. تا جایی که من به یاد می آورم در آن جلسه رئیس دانشسرا متذکر شد که ما همه عضو یک مؤسسه هستیم و باید محض مصالح خودمان در "آرام نگهداشتن" آن بکوشیم و گرنه نه تنها "ترقیات ما" به خطر می افتد بلکه ممکن است خود ما را "علت ناآرامی" بدانند! سپس خواستار شد که اولاً برای کشف و معرفی سراینده آن قطعه شعر با مسئولان "حفاظت" همکاری کنیم و ثانیاً دانشجویان را با "نصیحت" از گمراهی بازداریم. پس از بیانات او عموم حاضران درباره هویت گوینده شعر اظهار بی اطلاعی کردند و یکی از آنان گفت که آن شعر به احتمال زیاد ساخته دانشجویان دانشسرای عالی نیست. رئیس دانشسرا سخن او را برید و رو به من با طعنه گفت: اما می تواند ساخته استاد های دانشسرا باشد نظر شما چیست؟ بی درنگ گفتم: نظر من اینست که اولاً این شعر آن قدر مهم نیست که ما کلاس هایمان را تعطیل کنیم و دنبال شاعرش بگردیم ثانیاً وظیفه ما معلمی است نه کارهای پلیسی و همکاری با مسئولان "حفاظت". ثالثاً دانشجویان ما بالغ و عاقل اند و در مورد بسیاری از امور از خود ما آگاه ترند و بنابراین محتاج نصیحت ما نیستند. صدای رسای آل احمد که با گفتن "صحیح است" مرا تأیید کرد همه حاضران را متوجه او گردانید و رئیس دانشسرا با خشم به او گفت اگر شما از این بابت چیزی می دانید بهتر است بگویید، شما و بعضی از این آقایان هنوز عضو رسمی دانشسرا نیستید و کار شما موقتی است.... آل احمد که متوجه کنایه او شد، سخن او را قطع کرد و با لحنی تحقیرآمیز گفت: چی هست که موقتی نیست حتی ریاست آن حضرت!

از آن روز به بعد رئیس دانشسرا بی پرده به دشمنی با آل احمد و من برخاست. مأموران او که به هیئت دانشجو در کلاس های ما حضور می یافتند به امید جدا کردن دانشجویان از ما برای ایجاد اختلاف و اغتشاش به هر در می زدند از این گذشته اشتغال آل احمد در دانشسرا تثبیت نشد، و پرونده من که می بایست برای تبدیل درجه دانشیاری به درجه استادی، مورد رسیدگی قرار گیرد در دفتر جناب رئیس مفقود شد و هرگز پیدا نشد!

مطابق سیاست عمومی حکومت، رئیس دانشسرا در رواج آمریکاگرایی اصرار داشت. پس در آن سال، در بسیاری از هفته‌ها یکی از آمریکاییانی را که در تهران می‌زیستند یا از این شهر عبور می‌کردند در ساعت قبل از ظهر سه‌شنبه به دانشسرا دعوت می‌کرد و مقرر می‌داشت که معلمان و دانشجویان به جای برپا داشتن کلاس‌ها، برای شنیدن سخنرانی "کارشناس دانشمند آمریکایی" گرد آیند. از اینرو در هفته‌های بسیار کلاس‌های قبل از ظهر سه‌شنبه منجمله کلاس پانصد نفری من که مرکب از معلمان زبده وزارت آموزش و پرورش بود، تعطیل می‌شدند اما چون این "کارشناسان دانشمند" عموماً افرادی کم‌مایه بودند و سطح سخنرانی‌های آنان حتی به سطح نازل جزوه‌ها و کتاب‌های اکثر معلمان دانشسرا نمی‌رسید کثیری از دانشجویان و قلیلی از معلمان مخصوصاً آل‌احمد و من با وجود سختگیری رئیس از حضور در آن مجالس خودداری می‌نمودیم.

چنین اتفاق افتاد که در یک سه‌شنبه یک هیئت آمریکایی برای ایراد دو سخنرانی به دانشسرا آمد. به‌ناگزیر گروهی از دانش‌پزیران و معلمان در تالار سخنرانی حضور یافتند اما چون پس از اتمام سخنرانی اول در صدد ترک تالار برآمدند رئیس دانشسرا شخصاً با بسن در، مانع خروج آنان شد و در حضور "مهمانان محترم خارجی" (به قول خودش) با زبان هرزه‌درای خود همه دانشجویان و معلمان را بی‌محابا به‌باد فحاشی گرفت و "آدم ندیده" و "بی‌پدر و مادر" و حتی "کمتر از خر و گاو و شتر" نامید. در برابر اهانت‌های او دانشجویانی که بر اثر بسته بودن در اجباراً در تالار مانده بودند متقابلاً جناب رئیس را "هو کردند" و سپس در حین سخنرانی دوم چنان هیا هوایی به‌راه انداختند که جلسه بر هم خورد و سخنران بینوا نیمه کاره دست از گفتار کشید. رئیس دانشسرا پس از ترک تالار، شتابانه مرا که به‌رسم هر روزی خود به‌قصد رسیدگی به مشکلات خصوصی دانشجویان، به‌جای ترک دانشسرا برای صرف نهار، در آن‌جا مانده بودم به‌دفتر مجلل خود فراخواند و خشمگینانه پس از بدگویی از دانشجویان و معلمان مرا به‌گناه عدم شرکت در سخنرانی‌ها و "سایر

فعالیت‌های اجتماعی" (ظاهراً مقصودش مراسم سلام رسمی بود) "مایه تجری دانشجویان" و "سرمشق خطرناکی برای استادان" قلمداد کرد و با تهدید اظهار داشت که اگر دانشجویان را به‌عذرخواهی از او و "معرفی سردمداران اخلاک‌گراشان" وادار نکنم، "مقامات امنیتی" را به‌جان آنان و نیز "استادهای مشکوک" خواهد انداخت. کوشیدم به‌او بفهمانم که هیاهوی آن‌روز دانشجویان واکنشی اجتناب‌ناپذیر در مقابل کارهای نسنجیده خود او بوده است ولی دیوانه‌وار به‌میان سخنم پرید و بانگ برآورد: ما خوب می‌دانیم که همه این کارها زیر سر خود توست! اما بدان من با اجازه مستقیم "شخص اول مملکت" (با دست به‌عکس شاه که به‌دیوار آویخته بود اشاره کرد) حق امثال تو را کف دستشان می‌گذارم. در مقابل اتهام علنی او بی‌اختیار گفتم: هر غلطی می‌توانی بکن. من از کسی باکی ندارم - نه از تو نه از ارباب تو! (به‌عکس شاه اشاره کردم) می‌خواستم از اتاق خارج شوم ولی از پشت میز خود به‌طرف من حمله‌ور شد و نعره کشید: حالا دیگر به "شخص اول مملکت" جسارت می‌کنی! مشت محکمی به‌سینه‌اش حواله کردم آن‌گاه برخی از کسانی که در اتاق حضور داشتند یا بر اثر شنیدن هیاهو بدان‌جا شتافته بودند مرا از آن‌جا بیرون بردند. بلافاصله پس از رفتن من دسیسه‌بازی آغاز شد. عمال رئیس دانشسرا مطابق تقریر او صورت مجلسی مجعول راجع به‌برخورد او و من تنظیم کردند و با فشار او به‌امضاء حاضران و حتی برخی از افراد ضعیف‌النفسی که اصلاً در آن‌جا حضور نداشتند رساندند. این صورت‌مجلس که به‌سازمان امنیت و شورای مرکزی دانشگاهها و نزد وزیر آموزش و پرورش فرستاده شد مرا به‌تحریک دانشجویان علیه "دانشمندان آمریکایی" و "اهانت به‌شخص اعلیحضرت" متهم می‌کرد. از این‌رو به‌زودی گرفتاری‌های پیاپی گریبانگیر من و بعضی از یارانم شد: دو روز بعد مأموران ساواک به‌دانشسرا آمدند و با همکاری رئیس سازمان حفاظت دانشسرا از من و چند تن از معلمان منجمله آل‌احمد و برخی از دانشجویان مبارز بازجویی کردند و از آن پس کراراً من و چند تن از بازجویی‌شدگان را به‌اداره ساواک احضار کردند و برای کشف

عوامل توطئه‌ای خیالی مورد توهین و تهدید قرار دادند در آن حین اراذلی که مطابق تشخیص دانشجویان از دسته "حسن سیاه" بودند و در مقابل مزد، "خدمت می‌کردند" در برابر دانشسرا اتوموبیل مرا مورد حمله قرار دادند و شیشه بزرگ آن را خرد کردند و سپس با "دستکاری" باعث انفجار موتور آن شدند. مقارن این حوادث، مؤسسات محترم آموزش عالی، یکی پس از دیگری برخی با بهانه و برخی بی‌بهانه، از کار معلمی من جلوگیری کردند: دانشسرای عالی یعنی محل اصلی خدمت من، مرا از تدریس و حتی ورود به آن مؤسسه غدغن کرد دانشگاه ملی که مانند دانشسرای عالی تحت سیطره علی‌اکبر بینا بود مرا از ادامه تدریس بازداشت. در دانشگاه تهران، شعبه فلسفه درسی را که برائثر فشار دانشجویان به من محول و به نام من اعلان کرده بود، بدون هیچ توضیحی از برنامه خود بیرون کشید. همچنین مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی به بهانه حذف شدن درس دیرینه من از برنامه، در خود را به روی من بست. ولی به زودی همان درس را به یک بانوی انگلیسی سپرد. از این گذشته، آن مؤسسه محترم متن یکی از سخنرانی‌های مرا که در "انجمن فارغ‌التحصیلان علوم اجتماعی" ایراد شده و متضمن انتقاد از آموزش و پرورش ایران بود جاسوسانه از نوار برگرفت و نزد وزیر آموزش و پرورش فرستاد. او نیز من و همچنین آقای محمد محیط طباطبایی مورخ معروف را که مقاله‌ای درباره فساد آموزش و پرورش نوشته بود بعنوان مفتی به دادگستری معرفی کرد و تعقیب ما را خواستار شد. در آن ضمن شورای مرکزی دانشگاه‌ها که رئیس دانشسرای عالی و وزیر آموزش و پرورش هم در آن عضویت داشتند برای اخراج دائم من از همه مؤسسات آموزشی اتهام خطرناک "اهانت به اعلیحضرت" را پیش کشیدند. دکتر علی‌اکبر بینا و شرکاء به موازات این کارهای ناروا برای دور داشتن دانشگاهیان از من به پخش شایعات گوناگون پرداختند چنان که روش "هماموزی" مرا که برخلاف روش مکتب‌داری متعارف به جای تأکید بر تشریفات صوری و واداشتن دانشجو به حضور در کلاس و جزوه نوشتن و حفظ کردن تقریرات معلم مبتنی بر همکاری صمیمانه معلم با

دانشجو و انگیزختن دانشجو به تفکر مستقل و تحقیق ابتکاری بود، "بدآموزی" خواندند و شهرت دادند که این معلم برای فریفتن دانشجویان و کشانیدن آنان به فعالیت‌های مخرب محرمانه بر آنان سخت نمی‌گیرد و برنامه آموزشی و قوانین مصوب دانشگاهی را زیر پا می‌گذارد.

در جریان این مظالم هزاران دانشجو در مؤسسات آموزشی گوناگون برای حمایت از من زبان به اعتراض گشودند و حتی دانشجویان دانشسرای عالی در صدد اعتصاب برآمدند. علاوه بر انبوه معلمان جوان مؤسسات دانشگاهی، گروهی از استادان منتفذ چه در تهران و چه در شهرستان‌ها اکثراً به حکم شرافت خود فعالانه در برابر باندی ستمگر که قصد خرد کردن معلم ساده‌ای را داشت به دفاع برخاستند. از این زمره بودند آقای دکتر علی اکبر سیاسی، آقای سعید نفیسی، آقای بدیع الزمان فروزانفر، آقای احمد ترجانی زاده، آقای دکتر محسن ضیائی، آقای دکتر جواد بیرجندی، آقای مهندس حسن شیبانی و آقای دکتر مهدی حمیدی شیرازی. در دانشسرای عالی صرف نظر از آقای آل احمد که در حضور علی اکبر بینا کارهای او را "فاشیستی" خواند و به همین سبب از دانشسرا طرد شد. آقای دکتر جواد مشکور و آقای دکتر عباس اکرامی، بینا را به باد اعتراض گرفتند. در دانشگاه ملی آقای محمد وفائی، بینا را توطئه گر شمرد و چون با فحاشی او مواجه شد بی پروا او را کتک زد و بر اثر آن شغل دانشگاهی خود را از دست داد. در دانشگاه تهران دکتر عبدالله شیبانی، معاون دانش پرور آن دانشگاه در برابر بینا مرا درخور حمایت دانست. در شورای مرکزی دانشگاه‌ها آقای دکتر محسن هشترودی مردانه از من دفاع کرد اما یکی از اعضای پرمدعای شورا (سناتور پروفیسور جمشید اعلم) معترضان به او گفت: چطور از کسی که به اعلیحضرت جسارت کرده است دفاع می‌کنید؟ اگر خدای نخواستہ یک مو از سر اعلیحضرت کم شود نه شما در رأس مقامات فرهنگی این کشور می‌مانید نه من! دکتر هشترودی با شجاعتی که مقتضای دانش عمیق او بود، پاسخ داد: شما نمی‌مانید ولی من می‌مانم!

مقامات دولتی از مشاهده حمایت دامنه دار دانشگاهیان از من و نیز

بر اثر توطئه‌ای که در همان روزها علیه شاه صورت گرفته و منجر به تیراندازی به‌سوی او شده بود از شدت عمل نسبت به‌من و یارانم خودداری کردند با این وصف مدت یازده ماه از شغل و درآمد محروم ماندم و از فشارهای سازمان امنیت و اراذل آزار دیدم. پس از آن مرا به‌خدمت دانشگاهی بازگرداندند اما از تدریس در مؤسساتی که قبلاً در آنها فعالیت می‌کردم بازداشتند و به‌دانشکده الهیات و معارف اسلامی که به‌زعم آنان از فعالیت‌های دانشجویی به‌دور بود به‌خیال خود تبعید کردند و علاوه بر این مرا از تعهد درس‌های اجتماعی برحذر داشتند چنان‌که آل‌احمد از تدریس در مؤسسات آموزشی ممنوع شد.

آل‌احمد و من در همه زمینه‌ها هم‌اندیشه نبودیم. با این وصف سال‌ها همزیستی کردیم و انتقادهای یکدیگر را تاب آوردیم. او بر متن سخنرانی طولانی من درباره مراحل تاریخ ایران نقدی مفصل نوشت و همراه با نامه‌ای مشفقانه نزد من فرستاد. درباره کتاب زمینه جامعه‌شناسی دوستانه چند نکته را به‌من تذکر داد و در مورد چند نکته پیرسان شد. بارها واژه‌های فارسی را که من در برابر اصطلاحات علمی و فلسفی اروپایی می‌نهادم مورد تأیید قرار داد و دست‌نویس کتاب خود در خدمت و خیانت روشنفکران را برای نقادی به‌من سپرد. در دهه پنجاه آل‌احمد و من در جلسه‌ای که برای سخنرانی آقای دکتر جواد فلاتوری در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران تشکیل شد شرکت کردیم. در آن جلسه سخن از "غرب‌زدگی" به‌معنی بیزاری از هر چه غربی است به‌میان آمد اعتراض کردم که بسیاری از آنچه غربی است و از آن جمله صنعت و علم جدید متعلق به‌همه بشریت و سودرسان و خواستنی است آن‌چه درخور بیزاری است استعمار غربی و عوارض آن است و در این صورت رواست که آقای آل‌احمد کتاب خود را به‌جای "غرب‌زدگی"، "استعمارزدگی" بنامند. در برابر این پیشنهاد نه در آن جلسه و نه بعد از آن از آل‌احمد هیچ‌گونه مخالفتی ظاهر نشد. ما زیاد با یکدیگر محشور نبودیم ولی دوستان مشترکی مانند آقای عبدالله انوار ما را در جریان احوال یکدیگر می‌گذارند. رفاقت دیرین ما هرگز خلل نیافت. خاطرات

پر صفای کودکی همواره ما را به یکدیگر پیوند می دادند. در وجود هر دو ما بهره‌ای از کودکی باقی مانده بود و به برکت آن طراوت دوره کودکی را در خود زنده می یافتیم و کودکانه بازی و بازیگوشی را خوش داشتیم.

در آخرین سال‌های عمر آل احمد روزی نزدیک غروب در خیابان فردوسی به او برخوردیم بسیار شاد شد و گفت: "دلم گرفته است هرکاری داری ول کن و بیا با هم برویم مدرسه دوره بجگی را "زیارت" کنیم. با زحمت از میان ازدحام خیابان‌ها گذشتیم و خود را به خیابان خیام رساندیم. مدرسه ما هنوز با همان هیئت پنجاه سال پیش وجود داشت و هنوز مدرسه بود. در زدیم و با موافقت سرایدار آن، داخل مدرسه شدیم در باغچه‌ها هنوز مانند گذشته درخت‌های خرما لود کشیده بودند و ساختمان خیلی کم تغییر کرده بود در ساختمان و صحن مدرسه کسی نبود ولی ما با چشم دل بچه‌ها و معلم‌ها و مدیر و آقای مصلحی ناظم ستخگیر را در میان سایه‌ها می دیدیم و همه دلتشین مدرسه را از پس صافی سال‌ها می شنیدیم. حسرت کودکی از دست رفته بر هر دو ما چیره شد آن چنان چیره که.... چشمان آل احمد پر از اشک شد. در مراجعت با افسردگی توضیح داد که گرچه از زندگی اجتماعی خود شکایتی ندارد و از مصاحبت همسری هنرمند و مهرورز برخوردار است همواره با حسرت دوره درخشان کودکی را به یاد می آورد. چون شنید که من نیز چنانم از سر رضایت به هیجان آمد. نیم قرن از زمانی که آل احمد و من در قالب "جلال جنی" و "امیر یاغی" همکلاس و همسایه بودیم، گذشته است دور دیگر دور ما نیست دور مصطفی و دوست اوست. مصطفی و امیرپویا همکلاس و همسایه‌اند در شمیران در کاشانک زندگی می کنند مدرسه آن‌ها در خیابان انقلاب نزدیک بیمارستان زنان قرار دارد. در کلاس دوم هنرستان هنرهای تجسمی درس می خوانند مصطفی پیکری باریک و چهره‌ای گیرا دارد خوش بیان و نکته گیر و شوخ است در تقلید لحن‌ها و اداهای دیگران و نیز در خواندن شعر و تلاوت قرآن کسی به گرد او نمی رسد جسور است و در برابر شاگردان و حتی معلمان نسبتاً گرگ خو قد علم می کند قرآن خوان کلاس است با این همه با جوش و خروش و

شوخی‌ها و شیطنت‌های ظریف خود در دل بچه‌ها رخنه می‌کند. قیافه مصطفی در سال ۱۳۶۶ به قیافه جلال در سال ۱۳۱۵ می‌ماند همچنان‌که قیافه امیرپویا به قیافه من در آن زمان که با جلال همکلاس و همسایه بودم شباهت دارد و تصادف است یا تصادفی نیست که نام خانوادگی مصطفی همان نام خانوادگی جلال است همچنان‌که امیرپویا نام خانوادگی مرا دارد. از این بیشتر، مصطفی عموزاده جلال است و امیرپویا فرزند من است! آیا روزگار به زبان حال می‌گوید که جلال‌های دیگر می‌آیند و راه جلال نخستین را می‌پیمایند؟

نغمه پرداز ناکام مونتسارت^(۱)

دونالد کال روس پی تی

دکتر امیرحسین آریان پور

هنرآفرین انسانی است مولد. نیروی تولید خود را به جامعه عرضه می‌دارد. مزد می‌خواهد تا کالایی خریدارگیر یا خدمتی خریدارپسند بیافریند. اما همه جامعه‌های بزرگ گذشته و اغلب جامعه‌های بزرگ کنونی با وجود وحدت ظاهری خود دستخوش تقسیم و تبعیض‌اند. در مقابل اکثر مردم که به دشواری نیازهای حیاتی خود را برآورده می‌کنند گروهی اندک شمار در ناز و نعمت به سر می‌برند و می‌توانند یا از سر تفنن یا برای نمایش تفوق اجتماعی خود کالاهای و خدمات هنری را پذیرا شوند. بنابراین بسیاری از هنرآفرینان حتی آنان که از میان توده مردم برخاسته‌اند و زرق و برق و کرافر و امر و نهی خدواندان زور و زر را خوش ندارند، از روی درماندگی یا به‌انگیزه فزون جویی همچون گل آفتابگردان به خورشید قدرت رو می‌کنند. پس از عصر نوزایش ساخت طبقه‌ای جامعه‌های اروپایی اندکی به سستی گرایید، ولی هنوز زود بود که

هنرمند از زیر چتر حمایت فرادستان بیرون رود. از این رو هنرمندان آزاده‌ای چون ولف گانگ آمادئوس موتسارت که آقایی اشراف را نمی‌خواستند کمابیش آزادانه زیستند - و چه سخت زیستند!

پدرش لئوپولد^(۱) معلمی درجه اول به‌شمار می‌رفت و با عرضه کردن هنرهای خود به‌بزرگان اروپای سده هیجدهم، نان و آبی به‌دست می‌آورد در سال ۱۷۵۶ صاحب پسری به‌نام ولف گانگ آمادئوس^(۲) شد و خود آموزش او را بر عهده گرفت هر چه را بایسته می‌دانست به‌او یاد داد مخصوصاً علم و فن موسیقی را. ولف گانگ در زالتس بورگ^(۳) به‌دنیا آمد. فرقی با بچه‌های دیگر نداشت مانند همه کودکان سالم، زودیاب و پر شور و پویا بود و از بازی و بازیگوشی لذت وافر می‌برد. با این وصف عامل‌های گوناگون - که البته همه آن‌ها بر ما معلوم نیستند - دست به‌دست هم دادند و باعث شدند که او در پهنه موسیقی به‌سرعت پیش رود و حتی از خواهر بزرگ خود پیش افتد. بی‌گمان یکی از این عامل‌ها آموزش‌های درنگ‌ناپذیر پدر هنرمندش بود.

چنان‌نامور، بی‌هنر چون بود؟ که آموزگارش فریدون بود در سه سالگی به‌نواختن کلایه^(۴) یعنی پیانوی کهن دست زد. در پنج سالگی به‌ویولون زدن پرداخت پیش از آنکه خواند و نوشت بیاموزد آهنگ‌سازی آغاز کرد. از شش سالگی به‌بعد آهنگ‌هایی ساخت که برای موسیقی‌شناسان درخور توجه بودند. در هفت سالگی با کنسرت‌های خود مردم را به‌شگفتی افکند. در نه سالگی با نواختن کلان‌ترین و پیچیده‌ترین اورگ اروپا، هلندیان را مسحور کرد. در چهارده سالگی به‌دستور پاپ عنوان «شهسوار» (شوالیه) یافت.

پدرش از پروردن هنر فرزند بی‌نمون خود دمی باز نمی‌ایستاد. معمولاً او و خواهرش را به‌شهرهای بزرگ اتریش و کشورهای اروپایی دیگر می‌برد و به‌یاری آن دو در برابر مزدی اندک برای بزرگان اروپا

1- Leopold Mozart

2- Wolf gang, Amadeus

3- Salz burg

4- Clavier

مجلس موسیقی ترتیب می‌داد. ولف گانگ آمادئوس کوچک در اعلان‌های موسیقی آن دوره با توصیه‌هایی هیجان‌انگیز به جامعه معرفی می‌شد. مثلاً: «آخرین کنسرت پسرکی که هنوز به سال هفتم عمر نرسیده است. برای شما کلاوی سون^(۱) و ویولون و کلاوی به می‌نوازد. با نواختن پیانویی که کلیدهایش را با پارچه پوشانیده‌اند، شگفتی می‌آفریند با کلاوی سون و اورگ بدیهه‌نوازی می‌کند». موسیقی دوستان و حتی موسیقی پیشگان از توانایی هنرمند نوباوه به‌عجاب می‌افتادند. گوته، ادب‌آفرین و دانش‌پژوه بلند آوازه آلمانی در چهارده سالگی چنان از یکی از کنسرت‌های موتسارت خردسال تأثیر برداشت که حتی در پیری هم از یاد آن به‌شور می‌آمد. یکی دیگر از این کنسرت‌ها که در دربار فرانسه برپا شد اشراف آن کشور را ناگزیر کرد که با وجود نخوت شدید خود صمیمانه او را گرمی دارند. در همین کنسرت بود که ولف گانگ آمادئوس لغزید و بر زمین افتاد بی‌درنگ دختر کوچکی که بعداً به‌نام ماری آن‌توانت، ملکه فرانسه شد، به‌یاری او شتافت، ولف گانگ هم به‌عنوان سپاسگزاری به‌او وعده داد که در بزرگی، او را به‌همسری برخواهد‌گزید! از آغاز زندگی، خدای موسیقی بود. هر آهنگی به‌گوشش می‌رسید عیناً در خاطرش می‌ماند و هر نوع ابزار موسیقی را با اندکی تمرین، ماهرانه به‌کار می‌برد و می‌توانست ساعت‌های پیاپی صوت‌ها را با یکدیگر بیامیزد و بدیهه‌سازی کند. چهارده ساله بود که او را به‌واتیکان بردند تا یکی از آوازهای دینی را که کلیسا بر آن حرمتی عظیم می‌نهاد و نت آن را از موسیقی پیشگان نهان می‌داشت بشنود هنگامی که به‌خانه بازگشت به‌آسانی سراسر آن آهنگ را به‌یاد و به‌روی کاغذ آورد. پدرش از این کار نگران شد زیرا هر کس که اینگونه آهنگ‌ها را از کلیسا می‌ربود مورد تکفیر قرار می‌گرفت و به‌زندان می‌افتاد ولی پاپ چون از آن خبردار شد چنان به‌هیجان آمد که نوجوان را در سلک شهسواران کلیسا درآورد. سال‌های کودکی ولف گانگ در سفر گذشت با پدر و خواهرش

از کشوری به کشوری می‌رفت و در جریان سفرهای ملال‌آور خود همواره آهنگ می‌ساخت و به‌این شیوه از رنج راه می‌کاست در سن پانزده خداوند نه سنفونی و نه اوپرا بود، و در فاصله پانزده سالگی و بیست و یک سالگی در دشوارترین حوزه‌های موسیقی طبع آزمود و استادی مسلم خود را به‌اثبات رسانید. زندگی او سراسر با موسیقی آمیخته بود و این سخن نغز جلال‌الدین درباره او راست می‌آمد:

این علم موسیقی بر من چون شهادت است

چون مؤمنم، شهادت و ایمانم آرزوست
با این همه ولف گانگ آمادئوس موتسارت آسایشی نداشت. در آن زمان خوانندگی و نوازندگی و آهنگ‌سازی کارهایی کم درآمد بودند. موسیقی‌پیشگان برای معیشت خود راهی جز این نداشتند که به‌خدمت شاهان یا اشراف درآیند و مانند دلکان آنان را سرگرم کنند. دربار اتریش به‌موتسارت اعتنا نمی‌نمود زیرا بسیاری از موسیقی‌آفرینان درباری از سر رشک از او بدگویی می‌کردند و حتی به‌نوازندگان رشوه می‌دادند تا ساخته‌های او را درست نوازند. از این گذشته موتسارت جوان به‌خود و هنرش ارج می‌نهاد و در برابر هرگونه تحقیر و اکنش نشان می‌داد. در یک مورد امپراطور اتریش - هنگری از دیدن یکی از اوپراهای او دهان به‌خرده‌گیری گشود و گفت: «اوپرای تو نواهای زائد دارد.» بی‌درنگ موتسارت برآشفته و با جسارت پاسخ داد: «اوپرای من درست همان اندازه نوا دارد که باید داشته باشد!»

ضرورت زندگی، موتسارت را به‌دستگاه اسقف اعظم زالتس‌بورگ کشانید. این اسقف اشرافی با موتسارت مهربان نبود و اصرار می‌ورزید که شخصیت استوار او را درهم شکند. از این رو هنرمند بیچاره را مجبور می‌کرد که در برابر ناهار و شام و حقوق سالانه‌ای که از پنج هزار ریال نمی‌گذشت به‌هرگونه امر و نهی تن دردهد و با پیشخدمت‌ها و آشپزهای او همسفره شود. طبع پرشور موتسارت با این وضع نمی‌ساخت باور داشت «که حیف باشد روح‌القدس به‌سگ‌بانی». پس به‌زودی با مخدوم متفرعن خود درافتاد و خدمتش را ترک گفت و از آن پس کوشید که

دیگر به خدمت اشراف درنیاید و با برگزاری کنسرت‌های عمومی نان خود را درآورد. این هم کاری آسان نبود.

در بحبوحه جوانی زناشویی کرد و پدر کودکانی چند شد. همسر او، کونس تانت سه^(۱) از خانواده وبر^(۲)، موسیقی‌آفرین معروف بود. موتسارت در آغاز به خواهر کونس تانت سه مهر می‌ورزید و همسری او را می‌خواست اما محبوبه بی‌وفایی نمود موتسارت هم بنا بر مدلول «بوی گل را از که جوئیم؟ از گلاب» به خواهر او روی آورد. کونس تانت سه مانند عضوهای دیگر خانواده خود، اهل موسیقی بود ولی از خانه‌داری و فرزندپروری چیزی نمی‌دانست و از این بالاتر توان‌تنانی کافی نداشت. بدین سبب چند تن از فرزندان متعدد او به‌عرصه رشد نرسیدند. زن و شوهر هنرمند به‌دشواری چرخ زندگی خانواده بزرگ خود را می‌گردانید چندان تنگدست بودند که حتی گاهی از عهده تهیه سوخت خانه خود برنمی‌آمدند و از شدت سرما از کار آهنگ‌سازی و سازنوازی باز می‌ماندند. معمولاً در چنین موردها دست بانوی خود را می‌گرفت و به‌رقص والس می‌پرداخت تا کمی گرم شود و بتواند کار خود را دنبال کند. با این همه هرگز در راه هنر آفرینی سست یا نومید نشد می‌دانست که نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود و رخس باید تا تن رستم کشد. با همان شوقی که در کودکی به موسیقی داشت پیوسته آهنگ‌سازی می‌کرد و خستگی نمی‌شناخت. معمولاً حتی تا لحظه شروع هر کنسرت سرگرم آهنگ‌سازی بود. از این‌رو به‌خلق شش صد آهنگ نایل آمد و در هر یک از کنسرت‌های خود آهنگ‌هایی جدید به موسیقی‌دوستان عرضه داشت. از کنسرت‌های موتسارت در وین و پراگ و شهرهای بزرگ دیگر پولی هنگفت به‌دست می‌آمد. ولی از آن پول هنگفت فقط مبلغی ناچیز بدو می‌رسید بسیاری از صاحبان و مدیران سالن‌های کنسرت در پرتو وجود موتسارت بر مکنّت دست یافتند، در همان حال که خود او در ژرفنای فقر می‌زیست و حتی گاه‌به‌گاه به‌دوستان خود نیازمند می‌شد. با وجود

ناشادی هنرمند بزرگ، بیشتر اثرهای او شادی انگیزند. اما اثرهای دردآور مانند مرثیه‌ای که برای یکی از اشراف به نام وال زگ^(۱) ساخته است نیز دارد گفتنی است که این وال زگ مردی آهنگ دزد بود و آهنگ‌هایی را که موسیقی آفرینان به سفارش او فراهم می‌آوردند ساخته خود معرفی می‌کرد! موسیقی موتسارت از موسیقی همزمانان او پخته‌تر و پرداخته‌تر است از لحاظ صورت یا برونه به موسیقی اشرافی آن عصر می‌ماند اما از لحاظ محتوا یا درونه از موسیقی آن عصر برتر است بسیاری از اثرهای او مخصوصاً اوپراهایی که در بازپسین دهه عمر خود ساخته است نمودار گرایشی ضد اشرافی است در این اثرها از پایگاه طبقه فرودین^(۲) جامعه به اشراف می‌نگرد و زندگی آنان را به زبان کمدی باز می‌گوید و تمسخر می‌کند. هجو زندگی اشرافی که در اوپرای دون جووانی^(۳) و «نی لیک جادویی» و اوپراهای بسیار دیگر به‌طور نامستقیم و به کنایه صورت گرفته است در اوپرای «عروسی فیگارو» صراحت دارد. از اینرو «عروسی فیگارو» که اثری واقع‌گرای است و ناروایی‌های زندگی اشرافی را نشان می‌دهد و ارتش‌بازی و جنگ‌پردازی را به ریشخند می‌گیرد از سانسور ایمن نماند

پیش از آن که نظام دیرسال زمین‌داری با ضربت قاطع انقلاب کبیر فرانسه شکست بردارد ولف گانگ آمادئوس موتسارت درگذشت در سال ۱۷۹۱ بر اثر فشار شدید کار یا به‌قولی بر اثر زهری که یکی از بدخواهانش بدو خوراند از پای درآمد تنها سی و پنج سال عمر کرد. در این سی و پنج سال از آوارگی و گرسنگی و بیماری و وام‌داری در رنج مداوم بود همواره از فرادستان جامعه، تحقیر و تبعیض و اجحاف دید و هیچ‌گاه از رشک‌ناکی و دشمنی موسیقی‌پیشگان مصون نماند. با این وصف هرگز خود را نباخت و به‌چاپلوسی و در یوزگی تن درنداد با سختی و تلخی زیست اما هنری شیرین و آرام‌بخش آفرید. پهلوانان

میدان موسیقی خود را بدو مدیون دانسته‌اند و به شدت او را ستوده‌اند: هنوز نوجوانی بیش نبود که هایدن^(۱) به پدر او گفت: «پسر شما بزرگترین موسیقی‌آفرینی است که جهان به خود دیده است.» شوپن^(۲) زیر نفوذ او بود و در بستر مرگ خواستار شد: «به یاد من نغمه‌های موستارت را بنوازید!»

بت هوون^(۳) بزرگ در آهنگ‌های او ژرف کاوی کرد.

برامس^(۴) او را غول، غول جهان موسیقی خواند.

واگنر^(۵) مغرور در برابر اثرهای او سر به کرنش فرود می‌آورد.

هیچ موسیقی‌آفرین بزرگ غربی از نشئه حیات‌بخش موتسارت بی‌نیاز و برکنار نبوده است حتی سرودهای دلپذیر شوپرت^(۶) و شومان^(۷) و اوپراهای واقع‌گرای وردی^(۸) و آهنگ‌های خوشی که اش تراوس^(۹) برای رقص والس تنظیم کرده است از هنر والای موتسارت الهام گرفته‌اند.

هنرآفرین انسانی است مولد. نیروی تولید خود را به جامعه عرضه می‌دارد مزد می‌خواهد تا کالایی خریدارگیر یا خدمتی خریدارپسند بیافریند. اما همه جامعه‌های بزرگ گذشته و اغلب جامعه‌های بزرگ کنونی با وجود وحدت ظاهری خود دستخوش تقسیم و تبعیض‌اند. در مقابل اکثر مردم که به دشواری نیازهای حیاتی خود را برآورده می‌کنند گروهی اندک شمار در ناز و نعمت به سر می‌برند و می‌توانند یا از سر تفتن یا برای نمایش تفوق اجتماعی خود کالاهای خدمت‌هنری را بپذیرا شوند. بنابراین بسیاری از هنرآفرینان حتی آنان که از میان توده مردم برخاسته‌اند و زرق و برق و فر و امر و نهی خداوندان زور و زر را خوش ندارند از روی درماندگی یا به‌انگیزه فزون جویی همچون گل

1- Hydn

2- Chopin

3- Beethoven

4- Brahms

5- Wagner

6- Schubert

7- Schumann

8- Verdi

9- Strauss

آفتابگردان به خورشید قدرت رو می‌کنند. پس از عصر نوزایش ساخت طبقه‌ای جامعه‌های اروپایی اندکی به سستی گرایید. ولی هنوز زود بود که هنرمند از زیر چتر حمایت فرادستان بیرون رود. از این رو هنرمندان آزاده‌ای چون ولف گانگ آمادئوس موتسارت که آقایی اشراف را نمی‌خواستند کمایش آزادانه زیستند - و چه سخت زیستند!

نظرها و لندیشه‌ها

نظر دکتر امیرحسین آریان پور درباره

«پروفسور محسن هشترودی»

مقام علمی و فرهنگی مرحوم

پروفسور محسن هشترودی

آقای آریان پور در مورد استاد می‌نویسد:

دکتر هشترودی مشاغل غیر دانشگاهی را به چیزی نمی‌گرفت و به ندرت به مجالس بزرگان پا می‌نهاد. زندگی ساده‌ای داشت و با همسر خود خانم رباب مدیری و فرزندان دلبندش فرانک و رامین و فریبا به آرامش می‌زیست پس از ساعات تدریس و تحقیق برای تفنن با شترنج‌بازان توانایی چون آقای احمدعلی مورخ‌الدوله سپهر، بازی می‌کرد به موسیقی گوش فرا میداد و داستان می‌خواند از مطالعه کتاب‌هایی که از رموز ناگشوده کره زمین و مداخله عوامل غیر زمینی در زمین دم می‌زدند لذت وافر می‌برد و با گفتگو درباره فضاهای نامأنوس و زمان‌های دور و زیستوران ماوراء زمین خستگی خود را می‌زدود مجلس انسی هم داشت و در این مجلس آقای صادق هدایت و آقای صادق چوبک و آقای دکتر پرویز ناتل خانلری و چند تن از دوستانش راه داشتند. در برابر فشارهای کشنده روزگار - بیدادگری‌های حکومت پهلوی، فقر ظاهری و باطنی جامعه، مرگ فرزندان، پیری، نژندی - به هنر پناه می‌برد از بازخوانی غزل‌های حافظ آرامش می‌یافت و با سرودن شعرهای لطیف سبکبار می‌شد با این وصف گاهی دامنش از دست

می‌رفت و کارش به سطح می‌کشید. نوآوران عرصه علم و هنر و فلسفه را عمیقاً احترام می‌نهاد خیام را هم برای ریاضیاتش و هم برای رباعیات متعلق یا منسوب به او گرامی می‌داشت دانشمندانی چون ابوریحان بیرونی و محمد زکریای رازی و غیاث‌الدین جمشید کاشانی را می‌ستود. با تأسف جهان آشفته عصر خود را می‌نگریست و بارها این سخن برتراندراسل را که بشریت از جهان، جهنم می‌سازد یاد می‌کرد. با تلخی از اروپای جنگ‌زده نیمه ویران سخن می‌گفت. آمریکای سوداپرست را خوش نداشت و نظام شوروی آرمان طلب را «آزمایش اجتماعی متهور» می‌نامید. در کار علم قاطع بود و در جلسه‌های بحث با صراحت اظهارنظر می‌کرد. دکتر هشرودی صرفاً استاد ریاضیات نبود بلکه فیلسوف نیز بود و ضرورتاً با اکثر علوم و هنرها آشنایی کافی داشت زبان انگلیسی و زبان عربی می‌دانست و در زبان فرانسه استاد بود. قله‌های ادب فارسی و هنرهای جهانی را به‌خوبی می‌شناخت با این همه دانشجوی همیشگی بود و هرگز از نوآوری باز نمی‌ایستاد.

به جوانانی که پیرامون او گرد آمده بودند به‌سادگی درسهای ماندگار می‌داد: درس وارستگی، درس بی‌پروایی، درس بت شکنی، درس نوجویی و از همه مهمتر درس نوآفرینی. مبانی منطقه ریاضی را که در آن زمان راهی در ایران نداشت از او آموختیم. از او آموختیم که هیچ اندیشه‌مندی را بت نگردانیم و هیچ اندیشه‌ای را نهایی ندانیم و بکوشیم که با تحلیل دقیق اصطلاحات فلسفی به‌دام شبه مفهوم‌ها یا الفاظ بی‌معنی یا مبهم نیفتیم. دکتر هشرودی به‌نظام فلسفی اثبات‌گرایی منطقی که به‌همت راسل و وینگشتاین و کارناپ و دیگران شهره شده بود گرایش داشت از اینرو در مورد ارزش علوم تجربی تند می‌رفت چندان که هرگونه شناخت غیر تجربی را فاقد اعتبار تلقی می‌کرد به آثار ارسطو رغبتی نداشت. رسالات افلاطون را صرفاً دارای ارزشی ادبی می‌دانست و کانت و هگل را چراغهایی خاموش می‌دید. نگرش او گرچه مبالغه‌آمیز می‌نمود برای ما جوانان که از دیرباز زیر چتر مطلق‌اندیشی و جزم‌گرایی پرورده شده بودیم سودرسان بود. مطابق آن نگرش، علم دریافتی

محدود و معتبر است، زاده ادراک حسی بی واسطه در جریان مشاهده و آزمایش دقیق مکرر. هنر، دریافتی است آمیخته با عواطف، و فلسفه، نقد و تعمیم دریافتهای علمی است برای تفکیک مسائل واقعی از مسائل کاذب و حل مسائل واقعی. علم، جدی ترین شناخت است، هنر لطیف ترین شناخت است و فلسفه گسترده ترین شناخت است. ملاک و معرف علم و هنر و فلسفه، خلاقیت است. علم یا هنر یا فلسفه‌ای که نوآور نباشد، شبه علم یا شبه هنر یا شبه فلسفه است. این هر سه پدیده‌هایی ایستا نیستند نمودهایی پویا هستند و سیری بی‌نهایت دارند. آن‌که یافته‌های علمی را در ذهن خود می‌انبارد دانشمند نیست «دانش‌بند» است زیرا علم زنده را بندی یا زندانی کرده است و خود نیز بندی علم مرده شده است آن‌که به تقلید یا تکرار، چیزی هنری بسازد هنرمند نیست، «هنربند» است زیرا هنر زنده را در بند کرده است و خود بندی هنر مرده شده است و نیز آنکه نتواند در عرصه فلسفه به برکت یافته‌های علوم به روشنایی تازه‌ای برسد فیلسوف نیست فلسفه پرداز است. علم برای انسانیت و انسان پروری کافی نیست فلسفه و هنر و نیز سلوک عرفانی مکمل علم‌اند علم حقیقی علم تجربی است و علوم به اصطلاح انسانی یا اجتماعی چون در حیطه تجربه علمی نمی‌گنجد اعتبار علمی ندارند از میان آنها برخی مانند زبان‌شناسی و اقتصادشناسی به «علم» نزدیک‌ترند و برخی مانند تاریخ‌شناسی، دورتر.

روزنامه اطلاعات چهارشنبه ۹ خرداد ۱۳۸۰ - ۶ ربیع‌الاول ۱۴۲۲

۳۰ مه ۲۰۰۱ - شماره ۲۲۲۰۷

قسمتی از

اظهار نظر دکتر امیرحسین آریان پور جامعه‌شناس و هنرشناس بزرگ معاصر درباره علی اصغر ضرابی

«...نویسنده و منتقد معاصر آقای علی اصغر ضرابی به شیوه «سقراط» بحث زایشگری را طی مصاحبه‌هایی با دانشمندان و اهل هنر بعمل آورده، متداول ساخته است و در این مصاحبه‌ها به نقد و تجزیه و تحلیل موضوع‌های مربوطه پرداخته است. ضرابی با قیافه ملایم ولی قاطع فروتن و شجاع و با دانش عالِم و بینش هنرمند و انسان‌دوستی، طی مصاحبه‌هایی که در سال‌های اخیر با اهل هنر کرده حساس‌ترین مسائل هنری و اجتماعی را به میان نهاده و با بحث و انتقاد و سئوالاتی که عنوان نموده حتی آنان را به پاسخ‌هایی برانگیخته که خود نمی‌دانسته‌اند و در واقع علی اصغر ضرابی سبک مصاحبه را در ایران تغییر داده و بجای آن «مباحثه» را متداول ساخته است و بدین وسیله منتقد معاصر ما: آقای ضرابی، «نقد حضوری» و «انتقاد شفاهی» را در ادبیات معاصر ایران بوجود آورده و کار او بی‌تردید تأثیر ژرف‌تری در هنرهای جامعه ایران خواهد داشت و مکتب «انتقاد شفاهی» به نام وی خوانده خواهد شد....»

امیرحسین آریان پور

به نقل از مقدمه‌ی کتاب «مجموعه مباحثه‌ها»، از انتشارات بامداد، چاپ اول - ۱۳۵۱، تهران. به‌نوشته مدیر انتشارات بامداد توجه نمایید:

(سردبیر مجله گرامی «فردوسی» در شماره نوروز سال ۱۳۴۷ طی بزرگداشتی که از علی اصغر ضرابی به عمل آورد بخش‌هایی از اظهار نظر استاد دانشمند و پاک‌اندیش معاصر " آقای دکتر آریان پور را نیز ضمن اظهار نظر خود درباره علی اصغر ضرابی نقل کرد که تحت عنوان «چهره آشنا» در شماره نوروز سال ۱۳۴۷ مجله فردوسی با امضای «سردبیر»

به چاپ رسیده اظهار نظر آقای دکتر آریان پور در سال‌های بعد در دو سه نشریه دیگر از جمله مجله امید ایران (سالهای ۱۳۴۹ - ۱۳۴۸) به چاپ رسیده است و چون اظهار نظر استاد آریان پور و بهترین معرف شخصیت و هنر نویسنده و منتقد برجسته و مشهور معاصر: «علی اصغر ضرابی» است نظر عالمانه و منصفانه استاد آریان پور را در صفحات آغاز این کتاب می‌آوریم.)
مدیر انتشارات بامداد»

بنیاد جامعه^(۱)

دکتر ا. ح. آریان پور

می‌خواهیم بدانیم که چرا جامعه پیدا شده و چگونه «بشر حیوانی» به «انسان اجتماعی» تکامل یافته است. می‌خواهیم بدانیم که ارگانیسم و محیط طبیعی چه تأثیری بر جامعه دارد و سرانجام می‌خواهیم آگاه شویم که عامل اساسی پیدایش و تکامل جامعه چیست.

مقدمه پیدایش انسان

از دیدگاه علم زیست‌شناسی انسان یکی از جانداران و از رده پستانداران است که براساس قوانین تکامل طبیعی از جانوران دیگر جدا گردیده و در طی میلیون‌ها سال تکامل یافته است. بیشتر از سی میلیون سال پیش نیاکان انسان صورتی کنونی بصورت گله‌های میمون در جنگل‌ها زندگی می‌کرده‌اند. از تکامل شاخه‌ای از آنها میمونهای آدم‌نما پدید آمدند که در آغاز درخت‌زی بودند و چهار دست و پا راه می‌رفتند ولی بعدها ناچار شدند که از درخت بروی خاک فرود آیند و روی دو پا راه بروند. قوانین «تکامل طبیعی» میمون وحشی را به میمون آدم‌نما بدل کرد ولی پس از آنکه میمونهای آدم‌نما ابزارسازی را فراگرفتند و به کار

۱- به نقل از سهند [درباره‌ی جامعه‌شناسی و ادبیات]. به اهتمام علی میرفطروس. انتشارات صدا - ۱۳۵۷. چاپ اول - تهران.

گروهی پرداختند از دیگر جانداران جدا شدند و به‌راه «تکامل اجتماعی» افتادند؛ و بدینسان سرگذشت شگفت‌آور انسان آغاز گردید. نخستین ابزارهای سنگی برای دفاع و جستجوی غذا در ۷۰۰ هزار سال پیش ساخته شد و در ۳۰۰ هزار سال پیش تبر و نیزه و ابزارهای نوک‌تیز دیگر پدید آمد. میمونهای آدم‌نما به یاری ابزارسازی و کار گروهی با شتاب بیشتری از جانوران دیگر تکامل یافتند و با گذشت دهها هزار سال به‌صورت انسان کنونی درآمدند از انسانهای نخستین آثاری بدست آمده است که مراحل تکامل طبیعی و اجتماعی آنانرا نشان می‌دهد. مهمترین نمونه‌های انسانهای نخستین به‌ترتیب زمانی عبارتند از:

۱- انسان جاوه (پیتکاتروپ) که در ۵۰۰ هزار سال پیش می‌زیسته و راست راه می‌رفته و ابزارهای ساده سنگی داشته ولی دانسته نیست که حرف می‌زده یا نه.

۲- انسان پکن (سینانتروپ) که همزمان انسان جاوه بوده و مغزی کوچک و چهره‌ای حیوانی داشته است.

۳- انسان نئاندرتال که نخستین بار در آلمان پیدا شده و نزدیک ۲۰۰۰ هزار سال پیش می‌زیسته و آتش را می‌شناخته و مردگان را خاک می‌کرده است.

۴- انسان کرومانیون که میان ۷۵ هزار تا ۱۵ هزار سال پیش می‌زیسته و به‌انسان کنونی بسیار نزدیک بوده است. تاکنون نزدیک نمونه از این انسان در اروپا و آسیا پیدا شده است که همه به‌هم شبیه هستند در رده‌بندی زیست‌شناسی، انسان کرومانیون یعنی انسان کنونی را «هموساپین» نام داده‌اند که «انسان اندیشه‌ورز» معنی می‌دهد.

براساس فرضیه‌های علمی انسان اندیشه‌ورز ابتدا در آسیا پیدا شده و بعد در سرتاسر اروپا و آفریقا پراکنده گردیده و زمانی دیرتر یعنی در حدود ۱۲ هزار سال پیش از راه تنگه برینگ به‌قاره امریکا و نیز از راه جزایر مالایا و اندونزی به‌استرالیا کوچ کرده است.

پیدایش جامعه

چرا و چگونه جامعه پیدا شد؟ در برابر این پرسش پاسخهایی چند به اندیشه آدمی رسیده است یکی اینکه ذات و فطرت انسان اجتماعی است. دوم اینکه محیط طبیعی و جغرافیایی جامعه را پدید آورده است. سوم اینکه جامعه زائیده قرارداد اجتماعی است. چهارم اینکه عقل و خرد انسانی آفریننده جامعه است. با بررسی عمیق پاسخهای بالا می توان دریافت که هیچیک از آنها بنیاد علمی ندارد و نمی توانند بدرستی پیدایش و تکامل جامعه را روشن کنند.

۱- جامعه و ارگانیسم

انسان پیچیده ترین و کاملترین بدن جاندار یا ارگانیسم را دارد که به یاری میلیونها یاخته و اجزاء بسیار گوناگون انرژی شیمیایی را به حرارت و کار تبدیل می کند و حیات را بوجود می آورد. این ارگانیسم اساس زندگی و زمینه همه فعالیت های انسانی است و بنابراین رفتار انسان به آن وابستگی دارد اگر انسان بال داشت و یا آبی بود زندگی او شکل دیگری پیدا می کرد پس ساخت بدن انسان در چگونگی زندگی اجتماعی او دخالت دارد. چنانکه می دانیم نوع تغذیه و مقدار ویتامین ها و ترشح غده های بدن در گردش و کار ارگانیسم تأثیر می گذارد و بنابراین در رفتار انسان انعکاس می یابد. تأثیر ارگانیسم در رفتار و فعالیت انسان ناشی از فطرت یعنی از ساخت بدنی او سرچشمه می گیرد. براساس این پندار برخی از روانشناسان مانند «فروید» و «مگ دوگال» کوشیده اند که زندگی اجتماعی انسان را براساس عوامل فطری یعنی «غریزه» و «وراثت» تفسیر کنند کسانی دیگر اختلاف جامعه ها را به «نژاد» نسبت داده اند و ذهن بسیاری از مردم را به گمراهی و تیرگی کشانده اند اکنون ببینیم که مفهوم علمی غریزه و وراثت و نژاد چیست و چه نقشی در پیدایش و تکامل جامعه دارد.

الف: غریزه = پیرامون روانشناسی غریزه معتقدند که نیروهای مرموزی در ارگانیسم وجود دارد که تعیین کننده همه رفتارهای

اجتماعی انسان است این خیالبافان تا آنجا پیش رفته‌اند که به «غریزه گروه‌جویی» و «غریزه مالکیت» و «غریزه جنگ‌جویی» و «غریزه کنج‌کاو» و «غریزه فرمانبرداری» و «غریزه برتری‌جویی» و مانند آن اعتقاد یافته‌اند. مک دوگال روانشناس معروف در ارگانسیم انسان ۱۳ غریزه اصلی و ۶ غریزه فرعی تشخیص داده است. حقیقت این است که از دیدگاه علمی مفهوم غریزه هیچ پایه و مایه درستی ندارد تا آنجا که برخی از روانشناسان بجز چند انگیزه ساده طبیعی همه کردارها و رفتارهای آدمی را زائیده یادگیری می‌دانند. تنها انگیزه‌های انسان در برابر گرسنگی و تشنگی و نیاز جنسی پایه زیستی دارد و دیگر کردارهای انسانی از محیط اجتماعی ریشه می‌گیرد. در روانشناسی علمی به جای مفهوم گنگ غریزه امروزه مفهوم «بازتاب» یا «انگیزش» را بکار می‌برند. حیوانات اگر چه کورکورانه تابع غریزه‌اند ولی رفتار بسیار پیچیده و گوناگون انسان را نمی‌توان نتیجه کار یکنواخت چند غریزه دانست. ضرورت زندگی اجتماعی انگیزش‌ها و بازتاب‌های تازه‌ای را در انسان پدید می‌آورد که هیچ رابطه‌ای با فطرت او ندارد - مانند انگیزه‌های خانوادگی، عشق، زیباپرستی، همدوستی، حقیقت‌جویی و غیره. گذشته از این انگیزش‌های زیستی انسان چون خورد و خواب و زاد و ولد نیز تحت تأثیر محیط اجتماعی قرار می‌گیرد و از طبیعت فطری خود دور می‌شود. بنابراین تردیدی نیست که فطرت یا غریزه نمی‌تواند تعیین‌کننده زندگی اجتماعی انسان باشد و این جامعه است که ارگانسیم را در جهات تازه به حرکت وامیدارد.

ب: وراثت = هر جاننداری براساس قوانین وراثت ویژگیهای خود را به اولاد خود انتقال می‌دهد و باین ترتیب از انسان، انسان پدید می‌آید و از گربه، گربه. در این تردیدی نیست که انسان برخی از ویژگیهای نیاکان خود را به ارث می‌برد ولی برخی از زیست‌شناسان و روانشناسان معتقدند که همه رفتارهای اجتماعی انسان ناشی از صفات ارثی است. از دیدگاه علمی این پندار را به هیچوجه نمی‌توان پذیرفت چون وراثت تنها عامل تعیین‌کننده همانندی و ناهمانندی انسانها نیست. عامل مهم

دیگری نیز به نام «محیط» وجود دارد که ویژگیهای افراد را دگرگون می‌کند و صفات و ویژگیهای تازه‌ای به آنان می‌بخشد. انسان در میان جانداران بیشتر از همه تحت تأثیر محیط اجتماعی است و بنابراین ویژگیهای ارثی او در برخورد با محیط اجتماعی تغییر می‌یابد. به همین دلیل انسان نیمه وحشی نخستین در طول دهها هزار سال به انسان کنونی تکامل یافته و ویژگیهای ارثی او در میان نسلهای پی در پی دگرگون شده است. انسان اگر چه طرح کلی ساخت جسمانی را از پدر و مادرش به ارث می‌برد ولی زندگی و رفتار اجتماعی او عواطف و عقاید و انگیزشهای او تحت تأثیر محیط و فرهنگ شکل می‌گیرد و از همانندی با پدر و مادر دور می‌شود. پس وراثت مانند غریزه عامل تعیین کننده زندگی اجتماعی نیست.

ج: نژاد = مفهوم نژاد نیز مانند مفهوم غریزه بسیار نادرست و ناروا بکار رفته است. نژادها گروههای بزرگ انسانی هستند که در نتیجه پراکندگی جغرافیائی، مشخصات بدنی متفاوتی پیدا کرده‌اند. اختلاف رنگ پوست و مو و مشخصات ریخت و قواره نژادهای انسانی برای برخی از تاریک‌اندیشان این پندار را بوجود آورده است که نژادهای گوناگون منشاء جداگانه دارند و بنابراین از نظر تکامل بدنی و مغزی نابرابرند. این پندار نادرست مفهوم نژادهای پست و عالی و در نتیجه «نژادگرایی» را پدید آورده است. نژادگرایی از دیرباز دستاویز زورگویان و سودجویان قرار گرفته و روابط آدمیان را به بیداد و نفرت آلوده کرده است. نژادگرایان معتقدند که نژادهای انسانی ذاتاً نابرابرند و نژاد سفید برتر از دیگر نژادهاست و بنابراین اختلاف میان جامعه‌ها و تمدنها از اختلاف نژادها ریشه گرفته است. بطوریکه علوم دیرین‌شناسی، زیست‌شناسی، کالبدشناسی، فیزیولوژی و روانشناسی اثبات کرده است همه نژادهای انسانی از یک نوع معینی (هموساپین) جدا شده‌اند و هیچ اختلاف اساسی و ذاتی میان آنان وجود ندارد. بنابراین نژادگرایی و نژادپرستی هیچ پایه و مایه علمی ندارد و نشانه‌ای از تاریک‌اندیشی و تعصب گروهی است. توفیر نژادها فقط در برخی از مشخصات ساده

ظاهری است که به هیچوجه نمی تواند عامل تغییر و اختلاف جامعه ها باشد. گواه روشن تر اینکه جامعه های انسانی در طول تاریخ بسیار تغییر یافته اند بی آنکه نژادشان تغییری کرده باشد.

آزمایشهای علمی ثابت کرده است که تفاوت های هوشی سفیدپوستان و سیاهپوستان به کلی زائیده محیط و شرایط اجتماعی است و هیچ رابطه ای با نژاد ندارد بنابراین تردیدی نمی ماند که نژاد نمی تواند عامل اختلاف و تغییر جامعه ها باشد.

۲- جامعه و محیط طبیعی

طبیعت، زمینه پیدایش انسان و جامعه است. در پهنه طبیعت و به یاری اوست که انسان می تواند بیافریند و بسازد و زندگی کند. محیط جغرافیایی در ارگانیسم انسان تأثیر می گذارد و نژادهای گوناگون را پدید می آورد و توانائی های بسیار به انسان می بخشد. خاک و آب، گیاهان و جانوران و مواد طبیعی عناصر سازنده زندگی اند و انسان به یاری آنها توانسته ماندگار شود و تکامل پیدا کند. تأثیر طبیعت در زندگی اجتماعی انسان این باور را پدید آورده که همه رفتارهای انسان زائیده محیط طبیعی و جامعه انسانی ساخته و پرداخته شرایط جغرافیائی است. اندیشه «جغرافیا گرایی» پیشینه ای دراز و پیروانی دارد ولی از دیدگاه علمی به کلی نادرست و بی پایه است. بر بی اعتباری آن همین بس که محیط جغرافیائی در سرتاسر تاریخ زندگی انسان خیلی ناچیز تغییر کرده ولی جامعه انسانی به نحوی شگفت آور و پرشتاب تکامل یافته است. انسان نخستین شاید اسیر محیط جغرافیائی بود ولی با تکامل جامعه، چیرگی انسان بر طبیعت افزایش یافت تا اینجا که امروزه رودها و کوهها، جنگلها و دریاها، ژرفای زمین و سینه آسمان سر به فرمان آدمیزاد نهاده است. تسلط بر محیط جغرافیائی آن چنان است که در میان صحرای خشک و سوزان و در دل برفهای سیبری شهرهای بزرگ پدید آمده و نیروهای سرکش و ناسازگار طبیعت به اختیار آدمی درآمده است. بنابراین انسان وابسته و سرسپرده محیط جغرافیایی نیست بلکه با کار

تولیدی و اجتماعی خود پیوسته آنرا دگرگون می‌کند و با خود سازگار می‌سازد بدینسان طبیعت همچون عضوی از اعضاء بدن، یار و یاور انسان شده و با وی هستی یگانه‌ای را تشکیل داده است. پیوند میان انسان و طبیعت دو جانبه است یعنی طبیعت در انسان انعکاس می‌یابد و انسان طبیعت را دگرگون می‌سازد. از اینجاست که عشق به طبیعت و جلوه‌های آن پیوندی ژرف با اندیشه و هنر و عاطفه آدمی دارد.

۳- جامعه و قرارداد

برخی از فیلسوفان و اندیشمندان گذشته در جستجوی اینکه جامعه چگونه پدید آمده است به پنداربافی افتاده و گفته‌اند که آدمیان به موجب قرارداد به دور هم گرد آمده و جامعه را بنیاد نهاده‌اند. ژان ژاک روسو (۱۷۷۸ - ۱۷۱۲) فیلسوف بنام فرانسوی در کتاب پرآوازه خود به نام «قرارداد اجتماعی» این نظر را با آب و تاب پرداخته است. وی می‌گوید که افراد انسانی در زمانی دور و نامعلوم براساس یک قرارداد اجتماعی همه امتیازات خود را به جمع بخشیدند تا بتوانند از سودمندی زندگی اجتماعی بهره‌مند شوند. شگفت اینست که روسو جامعه را برای آدمی زیانبخش دانسته و انسانی را آرزو می‌کند و می‌ستاید که به‌طور طبیعی و فارغ از جامعه زندگی کند. این نظر آنچنان ساختگی و پرت از واقعیت تاریخ جامعه است که نیازی به بررسی ندارد تنها به این نکته بسنده می‌کنیم که چه نیروئی آدمیان را به بستن چنین قراردادی کشاند و چرا آدمیان این قرارداد را پذیرفتند؟ بنابراین پرسش نخستین هنوز بی‌پاسخ مانده است.

۴- جامعه و شعور

در پهنه مبارزه‌ی بی‌پایان اندیشه‌های انسانی این نظر ریشه و پیشینه‌ای دراز در تاریخ دارد که شعور و خرد انسانی عامل تعیین‌کننده زندگی اجتماعی و تحول جامعه‌هاست. فیلسوفان پندارگرا و خردگرایان از روزگاران باستان تا به امروز در این باره خیلی پرگفته‌اند و نوشته‌اند.

فیلسوفان پرآوازه‌ای چون کانت و هگل و راسل از این گروه‌اند. جان کلام آنان این است که عقل نیرویی است مستقل از جامعه و طبیعت عامل تعیین‌کننده پیشرفت و تحول زندگی انسان است. هگل تحول تاریخ و جامعه‌ها را به نیروئی ناشناخته به نام «عقل کل» یا «روح عالم» نسبت می‌دهد. این پندار نادرست یادگار دوران تاریک‌اندیشی است که بدبختانه هنوز هم در گوشه و کنار مغزها زنده مانده است. این نظر واقعیت را به کلی وارونه کرده چون امروزه ثابت شده است که آگاهی و شناخت انسان براساس تجربه و کار اجتماعی به دست می‌آید و تکامل می‌یابد. بنابراین عقل و خرد چیزی مطلق و مستقل نیست بلکه زائیده جامعه است. انسانهای نخستین مغزی بسیار ساده و نارس داشته‌اند و آگاهی آنان از جهان بسیار اندک بوده است ولی زندگی اجتماعی و کار گروهی در طول دهها هزار سال سبب تکامل مغز و شعور انسان شده است. بنابراین می‌توان گفت که «عقل و شعور تعیین‌کننده زندگی انسان و جامعه نیست بلکه برعکس این جامعه است که عقل و شعور انسانی را تعیین می‌کند».

از آنچه که گفتیم دانسته شد که فطرت، محیط اجتماعی، قرارداد اجتماعی و عقل هیچکدام عامل اساسی و تعیین‌کننده جامعه نیستند. اکنون ببینیم که عامل اساسی پیدایش جامعه چیست؟

کار تولیدی سرچشمه تکامل انسان و پیدایش جامعه
دستاوردها و کاوشهای علوم طبیعی (زیست‌شناسی، فیزیولوژی، دیرینه‌شناسی، جنین‌شناسی و.....) و علوم اجتماعی (تاریخ، مردم‌شناسی، باستان‌شناسی، اقتصاد و جامعه‌شناسی) این راز بزرگ را گشوده‌اند که ضرورت زیستن و تلاش انسان برای زنده ماندن علت اساسی پیدایش جامعه است. نیاکان انسان در برابر پیدادهای طبیعت و در برابر درندگان و در برابر گرسنگی، تنها و بی پناه بودند. غذایشان

دانه‌ها و میوه‌ها و ریشه‌های گیاهان بود و خانه‌شان رخنه سنگها و شاخه‌های درختان. حفظ جان و جستجوی غذا، آن جانور درخت‌زی را ناگزیر ساخت که بروی خاک فرود آید. آنگاه در میان همه جانداران عالم هستی برای نخستین بار نیاکان آدمی، چوبها و سنگهای تیز را به‌دست گرفتند تا از خویشتن دفاع کنند و ریشه درختان و مغز جانوران را برای خوردن بدر آورند. برای اینکار روی دو پا بلند شدند و دستهای خود را به‌کار انداختند. بدینسان رستاخیز پر شکوه تکامل انسان آغاز گردید. از آن پس آدمی آغاز کرد به تغییر دادن طبیعت یعنی کاری که هیچ جاندار دیگری توانائی آنرا نیافته است ابزار ساختن و بکار بردن آن، آدم نیمه وحشی را به تفکر واداشت و بنابراین مغز او روبه تکامل نهاد. با تکامل مغز و دست، ابزارها کامل‌تر شد و چماق و تبر و تیر و کمان و نیزه ساخته گردید و به‌دنبال آن شکار حیوانات آغاز شد. ابزارسازی و شکار آدمیان را ناگزیر ساخت که به یاری یکدیگر بشتابند. بدینسان تقسیم کار و همکاری پدید آمد. نخستین تقسیم کار به‌صورت طبیعی بود یعنی تقسیم کارها میان مردان و زنان و میان جوانان و پیران، ضرورت کار دسته‌جمعی سخنگویی را پدید آورد که یک جهش بزرگ در تکامل انسان و جامعه است به یاری سخنگویی تجربه آدمها و نسلها به یکدیگر انتقال داده شد و بدینسان آموخته‌های نسلها به هم افزوده گردید. افزایش جمعیت و افزایش نیازها، فعالیت انسانها را بیشتر کرد و در نتیجه: کشاورزی و اهلی کردن حیوانات پیدا شد و تقسیم کار اجتماعی (کشاورزی و دامداری) آغاز گردید. به‌دنبال کشاورزی، یکجا نشینی و خانه‌سازی پیشرفت کرد و ابزارها و مهارت‌های انسان افزایش یافت. با رشد نیروهای تولیدی، مالکیت بوجود آمد که اساس پیدایش گروهها و طبقات اجتماعی است، با افزایش تولید و پیدایش طبقات، مبادله و تجارت گسترده‌تر شد و گروههای مختلف با هم ارتباط یافتند. در نتیجه: روابط اجتماعی پیچیده‌تر شد و کم‌کم سازمانهای گروهی مانند دولت و دین پدید آمد تا روابط آدمیان را تنظیم و هماهنگ سازد بطور کلی براساس فعالیت تولیدی: روابط تازه فکری و عاطفی - مانند

هندوستی، خانواده پرستی، افسانه سازی و اعتقادات و آداب و رسوم - میان مردم پیدا شد که روابط اجتماعی و تولیدی را پایدار و ریشه دار ساخت. خلاصه کنیم: ضرورت زیستن «بشر حیوانی» را به کار تولیدی و گروهی کشاند و از کار گروهی، جامعه بوجود آمد و جامعه چون آفریده شد بعنوان یک عامل مسلط و مستقل، فرد را دربرگرفت و بدن و مغز او را کامل ساخت و او را بر طبیعت چیره کرد و راه و رسم زندگی را به او آموخت و بدینسان او را به «انسان اجتماعی» بدل کرد. بنابراین چنانکه پیشروان «جامعه شناسی علمی» گفته اند کار تولیدی آفریننده انسان و مبنای پیدایش جامعه است درک این نکته سرآغاز شناخت علمی جامعه است.

مثنوی «جهان بودها - هستها»

این جهانِ ما جهانِ بودِ ماست	بودها، آن را چو تار و پودهاست
لیک پوینده است، ذاتِ بودها	خود، نیارامد بسانِ رودها
هرچه را «این» گویی آخر «آن» شود	این شود نابود، آنکه آن شود
در دلِ هر بود، نابودان نگر	در دلِ نسا بودها، بودان نگر
چون شود نابود؟ آن چه «هست» بود	مرغ فردا، بال و پر خواهد گشود
مرزِ دیروز است و فردا، روزِ ما	مأم فردا دخترِ دیروزِ ما
هر چه را تو بنگری، آن یک، دو - است	هم پیام کهنه، هم پیک نو - است
کهنه و نو، در ستیزِ بی درنگ	قلبِ هر چیز است یک میدانِ جنگ
نو - فرو کوبد - رقیبِ کهنه را	زو بیالاید، حریمِ خانه را!
زین کشاکش، خویش هم دیگر شود	آن چه، نو بوده ست، خود - نوتر شود
زین سبب، آینده، پرمایه تر است	از گذشته، هم ز اکنون، برتر است
روز من - فرداست، فردا - روشن است	شامِ تیره، صبح را آستن است
روشنی زاید ز بطنِ تیرگی	زاده برزاینده یابد چیرگی
گر بخواهی، ورنخواهی، شبِ رَوَد	صبحِ تاریخِ بشر، ناگه دَمَد

ما همه - در راه صبح روشنیم در دلِ تاریخ، آنسو می‌رویم
سیر ما سازنده‌ی تاریخ ماست سیر تاریخی کجا از ما جداست؟
پس اگر با شوق و آگاهی رویم راه تاریخی خود کُوته کنیم
جنبشی از جان و دل، با چشم باز مردِ اکنون را، گُند آینده‌ساز
آفتاب زندگی تابنده باد چشم ما بر طلعتِ آینده باد

دکتر امیرحسین آریان‌پور

زندگی زیباست، ای زیبا پسند
زنده اندیشان، به زیبایی رسند
آن چنان زیباست، این بی‌بازگشت
کز برایش می‌توان از جان گذشت

دکتر امیرحسین آریان‌پور

فصل پنجم

گفتگو، مصاحبه و سخنرانی

خاطراتی از فروزانفر (گفتگو)
مباحثه‌ی علی اصغر ضرابی با دکتر امیرحسین آریان‌پور (مصاحبه)
متن سخنرانی دکتر آریان‌پور (پیام روز جهانی تأثر)

خاطراتی از فروزانفر

در گفتگو با امیرحسین آریان‌پور^(۱)

در گفتگویی با دکتر امیرحسین آریان‌پور درباره خاطراتشان و وقایع دوره استاد بدیع‌الزمان فروزانفر به صحبت نشسته‌ایم. که در این مجموعه به یاد استاد فروزانفر جای خودش را دارد. مناسب است در اینجا به خاطره‌ای که از دوستان مشترک با دکتر آریان‌پور شنیدم و برای ایشان هم نقل کردم و تأیید شد اشاره‌ای بکنیم که نمونه‌ای است از تیزهوشی و حاضرجوابی مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر.

دکتر آریان‌پور با آنکه اصلاً لر است مانند دکتر جهانشاه صالح، کاشانی به حساب می‌آید و پدران او در دوره طغیان خود یکبار به قصد تسخیر بیرجند و بشرویه به قلب خراسان اردو کشی کردند این را هم باید اضافه کنیم که استاد فروزانفر از مردم بشرویه بود. در جشن ورزشی دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۷ ورزشکاران جام قهرمانی خود را به قهرمان سابق وزنه‌برداری کشور یعنی دکتر آریان‌پور تقدیم کردند دکتر جهانشاه صالح، رئیس دانشگاه تهران در آن زمان با هیجان گفت: ببینید همشهری دلاور من، امیرحسین آریان‌پور چگونه قلب دانشگاه ما را غارت کرده است! مرحوم فروزانفر رئیس دانشکده الهیات بی‌درنگ

گفت: ناراحت نباشید جدّ امیرحسین سرتاسر ولایت ما را غارت کرد! آقای وحیدی گفت: امیدوارم دکتر آریان پور با علم خود، ایمان ما را غارت نکند! آقای آریان پور گفت: نه من اهل غارتم و نه... می بینم که غارت کنم! شما در چه زمانی از استاد فروزانفر استفاضة کردید؟

امیرحسین آریان پور: در دهه ۱۳۳۰، دو سال پیایی در مجلس درس ایشان در دوره دکتری ادبیات فارسی شرکت داشتم. اما سالها پیش از آن در حین تحصیل در دبیرستان به میانجی یکی از آثار پرمایه استاد یعنی سخن و سخنوران با شخصیت ایشان کمابیش آشنا شدم. آیا نخستین ملاقات خود را با ایشان به یاد می آورید؟

- پس از اتمام دوره لیسانس فلسفه و علوم تربیتی در ۱۳۲۶ در یک دوره کتابداری که ظاهراً یک سازمان بین المللی با همکاری دانشگاه تهران تشکیل داد شرکت کردم و پس از طی دوره کوتاه آموزش مرا به اتفاق منوچهر مهندسی که متأسفانه به زودی جوانمرگ شد، برای کارآموزی به کتابخانه انجمن فرهنگی ایران و انگلیس فرستادند.

در پایان دوره کارآموزی روزی آقای دکتر حق نظریان رئیس کتابخانه دانشکده ادبیات به همراهی دو استاد نامدار، آقای فروزانفر و آقای سعید نفیسی به کتابخانه انجمن فرهنگی آمدند و برای قدردانی از همکاری انجمن فرهنگی با دانشگاه تهران شماری از انتشارات دانشگاه را از طرف رئیس دانشگاه اهداء کردند. آقای نفیسی مرا که در جریان فعالیت های دانشجویی، مورد لطف خود قرار داده بود به آقای فروزانفر معرفی کرد و توضیح داد که من به راهنمایی ایشان حماسه ایللیاد و اودیسه اثر هومر و حماسه انه اید، اثر ویرژیل را با شاهنامه مقایسه کرده ام. آقای فروزانفر خواستار مطالعه آن شد.

استاد هر کجا که فرد مستعدی می یافت به صراحت طبع خود او را به کار ادبی یا تحقیقی ترغیب می کرد. قطعاً در مورد جنابعالی هم همین طور بود.

- چند هفته بعد از ملاقات کتابخانه، استاد فروزانفر مرا فراخواند و اظهار داشت که در جریان تتبع در زمینه مثنوی جلال الدین محمد بلخی،

کراراً به نام «لقمان» و قصه‌های منسوب به او برخورد کرده است. چون شنیده است که این قصه‌ها به قصه‌های متعلق به آیسوپوس (ازوپ) یونانی شباهت دارند می‌خواهد که من درباره درجه این شباهت تحقیقی کنم، پذیرفتم و در طی سه ماه نه تنها میان قصه‌های آیسوپوس و لقمان ارتباطی یافتم بلکه صدها قصه منسوب به آیسوپوس را اجمالاً به فارسی ترجمه کردم. تقریباً یک سال بعد مرا تشویق کرد که درباره تأثیر مسیحیت در تصوف اسلامی تحقیقی بکنم. حدس می‌زد که برخلاف گمان اکثر محققان، فرقه مسیحی یعقوبی (و نه فرقه مسیحی نسطوری) در تصوف اثر وافر گذاشته است. شش ماه تجسس، صحت حدس ایشان را به اثبات رسانید. معلوم شد که هر دو فرقه در غرب ایران رواج داشته‌اند، ولی فرقه یعقوبی بیش از آن دیگر مورد توجه مسلمین قرار گرفته است زیرا بیش از دیگری به اسلام نزدیک است و از اینجاست که فرقه یعقوبی با تأکید بر وحدت مستتر در تثلیث اب و ابن و روح القدس به وحدانیتی که از وحدانیت نسطوری استوارتر و به وحدانیت ناب اسلامی مانده‌تر است می‌گراید. در سال‌های بعد بارها به تشویق استاد فروزانفر در زمینه مسائل ادبی و تاریخی و منجمله برخی از مشکلات مثنوی جلال‌الدین بلخی دست به تتبع زدم و نکته‌ها آموختم. پوشیده نماند که استاد فروزانفر به مسائل انسانی با دیدی جهانی می‌نگریست و مثلاً عرفان را صرفاً نمودی متعلق به یک جامعه معین نمی‌دانست بلکه محصول اجتناب‌ناپذیر هر جامعه در شرایطی معین تلقی می‌کرد. از اینرو در موارد بسیار میان نظر ایشان و «نسبی‌گرایی تاریخی» که بر اندیشه من مستولی بود تعارضی پیش نمی‌آمد.

پس به این جهت بود که شما به دانشکده الهیات، معارف اسلامی رفتید و خدمات دانشگاهی خود را زیر نظر استاد شروع کردید؟

- به هیچوجه. خدمت دانشگاهی من در دانشکده ادبیات شروع شد و در دانشکده حقوق و علوم سیاسی ادامه یافت و پس از آن به هدایت استاد فروزانفر به دانشکده الهیات کشیده شد.

لطفاً توضیح بیشتری بدهید.

- در سال ۱۳۲۸ دکتر هوشیار استاد بی همتای آموزش و پرورش که به من عنایت خاص داشت مرا به عنوان مسئول «ورزش دبیری» در دانشکده ادبیات به کار گمارد. اما این شغل کم دوام بود و در سال بعد به عذر این که من در ۳۰ آذر ۱۳۲۹ دانشجویان را به شرکت در تظاهرات دانشجویی برای ملی شدن نفت تشویق کرده ام دانشکده ادبیات علیرغم مخالفت شدید دکتر هوشیار عذر مرا خواست. چون به کار معلمی سخت علاقمند بودم در ۱۳۳۱ با صد و چهار تومان حقوق ماهانه به عنوان معلم زبان انگلیسی به استخدام آموزش و پرورش درآمدم. دیری نگذشت که آقای دکتر شایگان و آقای دکتر عزیزی استادان گرامی دانشکده حقوق مرا آگاه کردند که به زودی رشته جدیدی به نام «علوم اداری» در دانشکده ایشان برپا خواهد شد. کسانی که از عهده امتحان استادگزینی برآیند و سپس در طی یک دوره کارآموزی عملاً تسلط خود را در حد «سر مترجم» بر زبان انگلیسی به اثبات رسانند در مؤسسه علوم اداری به تدریس خواهند پرداخت. داوطلب شدم و پس از گذراندن امتحان و دوره کارآموزی درس «روش های تحقیق» و اداره «کمسیون واژه سازی» را برعهده گرفتم. این شغل نیز «خوش درخشید، ولی دولت مستعجل بود». زیرا بر اثر قراردادی که حکومت ایران با مقامات آمریکایی منعقد کرده بود هیئتی از مأموران آمریکایی به نام استادان دانشگاه کالیفرنیا، جنوبی، به دانشگاه حقوق ریختند و مالک الرقاب مؤسسه علوم اداری شدند. مؤسسه دارای یک مدیر به نام پروفیسور مارلو و یک کفیل به نام پروفیسور گی بل بود و امور اداری آن در دست یک فرد انگلیسی می گشت. آمریکائیان علیرغم روش به ظاهر دموکراتیک خود نسبت به استادان ایرانی، مؤسسه را به اراده خود می گرداندند و برنامه و مقررات را چنان تنظیم می کردند که دانشجویان از مصالح ملی و مسایل سیاسی ایران دور بمانند و اصلاحات سبک لیبرالیستی غایت قصاوی آنها باشد. مؤسسه از استادان ایرانی یا کمیته، برخی از آنان می خواست که علاوه بر وظایف آموزشی خود درباره مطالب تبلیغاتی که ربطی به علوم اداری نداشتند مقاله ای بنویسند یا ترجمه کنند یا «سخنرانی و

بحث‌هایی که در داخل یا خارج مؤسسه به‌وسیله مؤسساتی مانند انجمن فارغ‌التحصیلان دانشگاهی آمریکا و انجمن برادری جهانی و انجمن تسلیح اخلاقی برپا می‌شوند شرکت کنند. رؤسای مؤسسه علوم اداری در برابر پرسش‌های استادان ایرانی در آن باره یادآور می‌شدند که چون مؤسسه علوم اداری جزو دانشگاه کالیفرنیا جنوبی است اعضای آن الزاماً وابسته سازمان‌ها و انجمن‌های مربوط به آن دانشگاه هستند و باید خدمت به آن سازمان‌ها و انجمن‌ها را جزو وظایف خود بدانند. رفته‌رفته برخی از اعضای ایرانی هیئت آموزشی به‌ماهیت سیاسی نامبارک این قبیل سازمان‌ها و انجمن‌ها که در ایران در دست کسانی مانند حسین علاء، وزیر دربار و شجاع‌الدین شفا، مشاور دربار و ابوالفضل حاذقی، عضو مجلس شورای ملی می‌گشتند پی بردند با این وصف اکثر استادان ایرانی در هر مورد از استادان آمریکایی فرمان می‌بردند. پس از مدتی تأمل و تحمل با اطلاع آقای دکتر شایگان و آقای دکتر عزیززی صریحاً مؤسسه علوم اداری را مورد انتقاد قرار دادم - انتقادی که بعداً به‌مجادله شدید من با کفیل مؤسسه پروفیسور گی بل انجامید - رئیس مؤسسه علوم اداری، بدون توجه به‌اعتراض استادان دانشکده حقوق، مرا از مؤسسه راند و اخطار کرد که نام مرا در «لیست سیاه» سفارت آمریکا در ایران خواهد نهاد و مخالفت مرا با آمریکاییان به «مقامات» ایرانی اطلاع خواهد داد. آیا استاد فروزانفر در جریان این ماجرا قرار نگرفت؟

- ماجرا به‌وسیله آقای محمود شهابی استاد منتقد دانشکده حقوق به‌اطلاع آقای فروزانفر رسید و ایشان که در آن زمان ریاست دانشکده الهیات را پذیرفته بود و قصد توسعه آن را داشت مرا برای تدریس زبان انگلیسی به آن دانشکده دعوت کرد. همواره باور داشتم که دانستن زبان خارجی برای دانشگاهیان و حتی دبیرستانی‌ها ضرورت حیاتی دارد و بدون آن انتقال وجوه سودبخش فرهنگ‌های گوناگون به آنان بسیار دشوار است بی‌گمان در این مورد هدف آموزش زبان تسلط بر زبان محاوره نیست بلکه احاطه بر زبان فلسفی و علمی و هنری است، بنابراین کتابی در سه بخش شامل حقایق ساده فلسفی و علمی و هنری نوشتم و

به دانشجویان الهیات عرضه کردم.

گویا کلاسی هم برای تدریس زبان انگلیسی به استادان دایر کردید؟
- توفیق نامنتظر دانشجویان در آموختن زبان انگلیسی چنان
تکان دهنده بود که استاد فروزانفر و تنی چند از استادان دانشکده
خواستار کلاسی برای خود شدند در این کلاس استادانی چون آقای
فروزانفر و آقای شهابی و آقای مشکوة و آقای مدرس و آقای سبزواری
و آقای امام شوشتری شرکت کردند ولی هیچیک از آنان از لحاظ
زودآموزی و نظم و پشتکار به گرد آقای فروزانفر نمی رسیدند. ایشان در
پرتو تسلطی که بر زبان های فارسی و عربی داشت واژه ها و مخصوصاً
نکات دستوری را به سهولت از راه مقایسه درمی یافت. پیش از آنکه
دانشکده الهیات را ترک کنم هرگز از تدریس زبان به دانشجویان کوتاهی
نکردم و کلاس استادان را هم تا هنگام درگذشت استاد فروزانفر دایر
نگه داشتم.

چرا دانشکده الهیات را ترک کردید؟

- با آن که در ضمن تدریس زبان انگلیسی درس های متعدد دیگری
را هم در آن دانشکده و دانشکده های دیگر ارائه می کردم برای فعالیت
آموزشی خود میدان گسترده تری می جستم پس در سال ۱۳۴۲ با موافقت
استاد فروزانفر از دانشکده الهیات به دانشسرای عالی انتقال یافتم.

اما گویا به دانشکده الهیات بازگشتید؟

- پس از انتقال به دانشسرای عالی، کلاس های من چه در
دانشسرای عالی و چه در دانشکده های دیگر بیش از پیش جاذب
دانشجویان گردید. اما رادیکالیسم شورانگیزی که به برکت وجود
دانشجویان مبارز بر کلاس های من مستولی شده بود محافظه کاران
آکادمیک و جبّاران دولتی را به تب و تاب انداخت. اینان در سال ۱۳۴۴
با بهانه هایی فریبنده مانند «اهانت به اعلیحضرت» و «تقیبیح دستگاه
آموزش و پرورش» و «حمله به رئیس دانشسرای عالی و مهمانان
آمریکائی او» در دانشسرای عالی را به روی من بستند حقوق مرا قطع
کردند از تدریس در دانشکده های دیگر بازداشتند و به دست سازمان

گفتگو، مصاحبه و سخنرانی / ۱۳۹

امنیت سپردند. در برابر این وضع در دانشکده‌های گوناگون برای حمایت از من تحرکی ظاهر شد و بر اثر اعتراض هزارها دانشجو و استادانی چون دکتر محسن هشترودی و دکتر عبدالله شیبانی، «بزرگان» صلاح خود را در این دیدند که از فشارهای پلیسی بکاهند و با پایمردی استاد فروزانفر مرا به دانشکده الهیات بازگردانند یا به خیال خود «تبعید کنند»! از آن پس داستان گرفتاری‌های من همچنان ادامه یافت ولی دیگر از مساعدت مردی دانشمند که مرا «فرزند» می‌خواند و از مخاطرات می‌رهانید خبری نبود. استاد ما - فروزانفر - در هفدهم شهریور اردیبهشت ماه ۱۳۴۹ درگذشت.

مباحثه‌ی علی اصغر ضرابی با دکتر امیرحسین آریان‌پور

درباره بررسی وضع طبقات اجتماعی ایران، مسأله غرب‌زدگی، مسأله پوچ‌گرایی و یأس روشنفکران ایران، سبکهای شعر فارسی، سیر علوم اجتماعی در ایران و مسائل دیگر.....

علی اصغر ضرابی: - «بسیار ممنونم که پذیرفتید تا بنشینیم و بحثی کنیم در زمینه مسائل اجتماعی و سایر مقولات بهتر است در آغاز این بحثی از وضع علوم اجتماعی در ایران و سیر و قطور آن حرف بزنیم میدانیم که علوم اجتماعی در ایران کم سابقه و دنباله‌روی علوم اجتماعی مغرب‌زمین هستند از اینرو باید برای تشخیص وضع آنها به وضع علوم اجتماعی در غرب توجه کنیم. با توجه به این مسأله می‌خواهم نظرتان را درباره وضع علوم اجتماعی در ایران بدانم».

امیرحسین آریان‌پور: میدانیم که جامعه ایرانی مانند سایر جامعه‌ها در جریان پیشرفت خود نظام پیاده ابتدائی را پشت سر گذاشت و در عصر دودمان اشکانی آرام آرام پا به مرحله نظام زمینداری (فتودالیسم)

نهاد و از آن پس زمام امورش در کف اشراف زمیندار افتاد. این نظام که در حدود قرن هفتم مسیحی نضج فراوان گرفت در ایران اسلامی هم ادامه یافت و در عصر دودمان سلجوقی و سپس در عصر حکومت مغول با برقراری اقطاع و سیورغال، به دوره کمال رسید. پس از آن در سده دهم اسلامی (آغاز عصر صفوی) در نتیجه بهبود کشاورزی و گسترش صنعت و بسط تجارت داخلی و خارجی و ترقی شهرها به ضعف گرایید حکومتی متمرکز بر حکومت‌های محلی زمینداران سایه افکند و اقتصاد عمومی بر اثر توسعه سریع املاک دولتی (املاک خالصه) روبه تمرکز رفت ولی ایستادگی و سختگیری زمینداران و طغیان‌های داخلی و جنگ‌های خارجی (مخصوصاً جنگ با ازبکان و عثمانیان) و نیز گسیخته شدن پیوندهای بازرگانی و فرهنگی ایران و اروپا که زاده کشف راه‌های دریایی جدید و استیلای ترکان عثمانی بر قسمت اعظم آسیای صغیر و سوریه و مصر و بالکان و سواحل دریای سیاه و کناره‌های مدیترانه شرقی بود جامعه را به بحران اقتصادی کشانید. پس نظام زمینداری توانست لنگان لنگان به سیر خود ادامه دهد و تا سده سیزدهم قوام خود را در مقابل تظاهرات موقت نظام نوپید سوداگری حفظ کند.

کندی و ناپیوستگی تکامل جامعه ایرانی معلول علت‌های گوناگون است ولی احتمالاً علت اصلی، یورش‌های مکرر خارجی است. جامعه ایرانی در سراسر تاریخ ایران در معرض تهدید اقوام کوچ‌نشین و گله‌دار پیرامون پشته ایران که در مدارج نخستین رشد اجتماعی بودند قرار داشت یورش‌های سکاها، خیون‌ها، هفتال‌ها، عرب‌ها، سلجوقیان، قراغزان، قراخانیان، قراخطاییان، قفچاقان، مغولان، تاتاران، قره‌قویونلوها و آق‌قویونلوها و دیگران کراراً جریان تکامل فرهنگ مادی و غیر مادی ایران را گسیخت و مانع از آن شد که جامعه ما مانند جامعه‌های اروپائی منظمأ و سریعأ مراحل نظام زمینداری را بپیماید و به انقلاب صنعتی خود برسد. با آن که تحولات هر جامعه‌ای عمدتاً زاده «ساخت» یا با وضع داخلی آن است باز از آنجا که هیچ جامعه‌ی متمدنی از جامعه‌های پیرامون خود بی‌نیاز و برکنار نمی‌ماند باید برای تعیین

تحولات تاریخی جامعه‌ها به شبکه عوامل خارجی مانند بازرگانی و هجوم و مهاجرت که مسلماً در حیات جامعه‌ها مؤثر می‌افتند توجه بلیغ کرد. از اینرو رواست که برای روشنگری سیر تاریخ ایران مخصوصاً درنگ دیرنده آن آمد و رفت اقوام نیمه وحشی گوناگونی را که در سراسر تاریخ ایران با کوچ‌ها و یورش‌ها و چپاول‌های پیاپی خود ارکان زندگی اجتماعی ایران را لرزانیده‌اند مورد تأکید قرار دهیم. تجزیه و تحلیل این کوچ‌ها و یورش‌ها و چپاول‌ها احتمالاً نه تنها کلید فهم تاریخ ایران است بلکه برای تعیین تاریخ بسیاری دیگر از جامعه‌های بزرگ مشرق‌زمین هم ضرورت دارد در مشرق‌زمین اکثر ناحیه‌های آباد و بارخیز به وسیله بیابان‌های فراخ دامن و سرزمین‌های کم مایه محاط بودند. از اینرو ساکنان ناحیه‌های متفاوت از لحاظ رشد فرهنگ مادی و غیر مادی با یکدیگر فرق فاحش داشتند و در موارد بسیار ناگزیر از هجوم به خاک یکدیگر و غارتگری و غنیمت‌بری و نوعی امپریالیسم اقتصادی شدند. بی‌تردید این وضع در زندگی تمدنی جامعه‌های یورش‌دیده و تاراج‌شده سخت مؤثر افتاده به توقف یا سیر قهقرایبی آنها انجامید. به نظر من علت عمده عدم انطباق جریان‌های فرهنگ مادی و غیر مادی مغرب‌زمین بر جریان‌های فرهنگ مادی و غیر مادی ایران و سایر جامعه‌های متمدن مشرق‌زمین در همین هجوم‌های ویران‌زای ساکنان استپ‌های آسیاست. حتی می‌توان گفت که پس‌افتادن زمانی انقلاب صنعتی روسیه نسبت به انقلاب صنعتی اروپای غربی تا اندازه‌ای معلول مزاحمت‌های همین اقوام است. اروپای غربی پس از هجوم ژرمن‌ها قرن‌ها از آرامش نسبی برخوردار شد و اقتصاد آن گام به گام پیش رفت و مراحل زمینداری را با سرعت و نظم پیمود. اما مشرق‌زمین هیچگاه به چنین آرامش دیرگذری دست نیافت و از اینرو جریان اقتصادی آن دستخوش درنگ‌ها و پسرفتهای پیاپی شد و نظام زمینداری آن بسیار گرانجانی کرد. سرزمین پهناور روسیه از آنجا که به اندازه آسیای شرقی و آسیای میانه به اقوام استپ‌های آسیا نزدیک نبود از دستبرد آن اقوام زیانی کمتر برد ولی این زیان آنقدر بود که سیر اقتصادی روسیه را به کندی کشاند و انقلاب

صنعتی آن کشور را تا سده نوزدهم به پس اندازد. از آن چه گذشت ممکن است نتایج تحولات تاریخی ایران را به چند اصل تحویل کرد: سیر قهقرائی، ناستواری اشراف زمیندار، پس افتادگی صنعت و تجارت و آشفته‌گی و بحران دائم.

علی اصغر ضرابی: «میخواهم درباره این چهار اصل توضیح بفرمائید.»؟

دکتر آریان‌پور: اصل اول. سیر قهقرائی جامعه. هجوم‌های خارجی از دو جهت جامعه ایران را نه تنها از سیر تکامل خود بازداشت بلکه به عقب نیز راند.

۱- اقوام مهاجم چون عموماً از لحاظ تکامل تاریخی در مرحله اقتصاد شبانی و برده‌داری بودند پس از تصرف ایران ناگزیر مختصات تاریخی خود را تا جایی که می‌توانستند به جامعه ایرانی تحمیل می‌کردند چنانکه قوم عرب در آغاز تسلط خود بر ایران نظام فلاحی ایرانی را تا اندازه‌ای یرنگ نظام شبانی عربی درآورد. از این گذشته هجوم و غلبه وحشیانه معمولاً با اسیرگیری و برده‌داری ملازم داشت و این امر هم چنان که تاریخ نشان می‌دهد جامعه ما را به سیر قهقرائی می‌کشانید.

۲- با هر هجومی سیر تکامل جامعه دچار گسستگی و شکستگی میشد اخلاق اجتماعی به پستی می‌گرائید و شهرنشینی فرومی‌خفت چنان که بسا شهرهای آبادان مانند: اورگنج و چاچ و خجند و سمرقند و فرغانه که به برکت آرامش صد ساله عصر سامانی به عظمت رسیده بودند و فروافتادند بر اثر این وضع اجتماعات شهری ایران با همه صناعات و تجارت خود بارها یا یکسره از میان رفتند و دیگر سر بلند نکردند و یا دیرزمانی پس از سقوط سربرداشتند و سیر تکاملی خود را از سر گرفتند. از اینجاست که شهرهای ایران هیچگاه بر قدرت صنعتی و تجاری شهرهای اروپائی در عصر رونسانس مانند ونیز و ژن و فلورانس و لیسبون و پاریس و لندن و هامبورگ و نورنبرگ و نووگورود و برگن دست نیافتند.

اصل دوم: ناستواری اشراف زمیندار

نظام زمینداری هرگز در ایران بقدر اروپا ریشه نندوانید و به قیدهای مربوط به اصالت و نجابت و سلسله مراتب و آداب و اختراعات اشرافی بسته نشد زیرا هجوم‌های پیاپی اقوام بیگانه پیرامون، مانع از آن بود که نظام زمینداری دیرگاهی در دست خاندان‌های معینی باقی بماند هر یک از اقوام مهاجم پس از خرد کردن اشراف موجود زمین‌ها را میان بزرگان خود تقسیم می‌کردند. از اینرو با هر هجومی زمینداران تازه‌ای پدید می‌آمدند و جایگزین زمینداران پیشین می‌شدند و البته این وضع ایجاب میکرد که اشرافیت اصیل ریشه‌دار بوجود نیاید و آداب و سنت‌های اشرافی نیرو و رواج نگیرد و در نتیجه:

۱- در اروپا اشراف زمیندار ریشه‌دار با رسوم و تشریفات خود در جامعه یکه‌تاز بودند و مغرورانه از پادشاه که رأس هرم اشراف و متکی به آنان محسوب می‌شد حمایت می‌کردند اما در ایران از این اشراف متکبر اثری در میان نبوده و امیران و درباریان به قدرت ریشه‌دار و نخوت اشراف اروپایی دست نداشتند و نمی‌توانستند به اندازه اشراف اروپا در کار سلاطین غیر ایرانی ایران که فاقد تربیت اشرافی بودند مداخله و تأثیر کنند. نبودن اشراف مقتدر و نیز لزوم قدرتی عظیم برای مقابله با هجوم‌ها موجب حکومت استبدادی و اقتدار فوق‌العاده سلاطین مشرق زمین شد. شاهان حتی قدرت و جرأت آن داشتند که به اراده خود غلامی را به وزارت برگزینند یا اعضای خاندان اشرافی را قتل عام کنند.

۲- قدرت نامشروع زمامداران به زیان آنان بود زیرا هنگامی که با یورش‌های دشمنان خارجی یا طغیان‌های داخلی روبرو می‌شدند جز مزدوران بی‌ریشه و سودجو و ابن‌الوقت خود مدافعانی نمی‌یافتند. این عامل و هجوم‌های خارجی دست به دست دادند و باعث شدند که هیچیک از دودمان‌های حاکم ایران اسلامی دیر زمانی دوام نیاورند فقط صفویان در حدود دو قرن و قاجاریان تقریباً یک قرن سلطنت کردند آن‌هم سلطنتی آمیخته با بدگمانی و دغدغه و توطئه و نفاق.

۳- سستی و ناستواری زمینداران و باز بودن مرزهای طبقه‌ای آنان موجب گردید که در دوره زمینداری، سوداگران ایرانی برخلاف

سوداگران اروپایی در جامعه نه تنها پست شمرده نشوند بلکه معزز نیز باشند چنان که به شهادت تاریخ و مخصوصاً فولکلور (مثلاً هزار و یک شب) معمولاً شوکت سوداگران از حشمت هیچکس مگر امیران بزرگ کمتر نیست.

اصل سوم: پس افتادگی صنعت و تجارت در ایران با وجود اهمیت سوداگری و پایگاه نسبتاً والای بازرگانان، تجارت و نیز صنعت و فلاحیت پیشرفت منظمی نکردند. در نتیجه انهدام شهرها و روستاها و نابودی مردم، جریان تکامل صنعتی و تجاری مکرراً قطع شد و حتی کراراً به قهقراء رفت چون حکومت اسلامی باعث پیوستگی ناحیه‌ی دورافتاده شده بود تجارت پردامنه امکان داشت. با این وصف تکامل تجاری و نیز تکامل صنعتی که وابسته به آن است به سبب هجوم‌های خارجی به آسانی دست نمیداد. از این گذشته جز در دوره‌هایی چون دوره مغول که دودمانی مقتدر بر سر کار بود و موقتاً راه‌ها را ایمن می‌کرد تجارت دامنه‌دار صورت نمی‌گرفت - و چنین دوره‌هایی هم فراوان نبودند. جامعه ایرانی بارها به هنگام سقوط دودمان‌ها بر اثر طغیان زمینداران بزرگ دچار بحران شده و رونق سوداگری از میان میرفت و بنابراین:

- ۱- به اقتضای محدودیت صنعت و تجارت و سوداگران هیچگاه به صورت طبقه متشکل توانایی درنیامدند اهمیتی که سوداگران در جامعه ایرانی کسب کردند تنها از آنجا بود که در ایران اشرافیت موروثی اعتبار و استحکامی نداشت و از اینرو زمینداران ایرانی برخلاف زمینداران اروپائی به سوداگران با دیده تحقیر نمی‌نگریستند و مجال تکاپو و پیشرفت را از آنان سلب نمی‌کردند. سوداگران ایرانی برای خود حقوق و امتیازاتی داشتند و اصنافی به وجود می‌آوردند ولی هیچگاه اصناف آنان مانند انجمن‌های صنفی اروپای قرون وسطی قدرت اجتماعی نیافتند. بی‌گمان همچنان که در ایران گذشته طبقه متشکل سوداگر پدیدار نشد از انبوه روشنفکران طبقه سوداگر هم خبری نبود.
- ۲- به سبب محدودیت صنعت و تجارت، طبقه سوداگر متشکل و

مقتدری که بتواند با دربارهای بزرگ همدستان شود و زمینداران را براندازد بوجود نیامد پس اشراف زمیندار ایران برخلاف اشراف زمیندار اروپا هیچگاه منقرض نشدند بلکه توانستند در مقابل دربارها و سوداگران نامتشکل دوام آورند و موافق مقتضیات اجتماعی گاهی تابع دربارها شوند و گاه کوس خودمختاری زنند. مهاجمان بیگانه نیز با آن که اکثراً وابسته نظام شبانی یا برده‌داری بودند - با برانداختن زمینداران ایران خود رفته رفته وابسته به نظام زمینداری می‌شدند.

۳- بر اثر دوام همزیستی خود بخودی زمینداران و سوداگران در ایران گذشته، تکامل طبقه‌ای منظمی روی نداد. طبقه‌های اجتماعی درست از یکدیگر تفکیک نشدند و تحولات اجتماعی ژرف امکان نیافت، در برابر اروپا که از زمان سقوط امپراطوری روم غربی تا عصر رنسانس (نزدیک هزار سال) تحولی عمقی نکرد، ایران تقریباً از عصر دودمان اشکانی تا سده نوزدهم (در حدود دو هزار سال) از پیشرفت بازماند. چنان‌که در چین نیز از آغاز کار دودمان «هان» تا پایان کار دودمان «منچو» (تقریباً دو هزار سال) نظام اجتماعی، دگرگونی اساسی نپذیرفت. از اینجا بود که طبقه‌های اجتماعی ایران برخلاف طبقه‌های اجتماعی اروپا دارای مختصات و مرزهای قاطعی نشدند و از یکدیگر فاصله نگرفتند. بلکه با یکدیگر آمیختند به‌طوری که تضاد خصمانه زمینداران و سوداگران اروپا تا کنون در ایران نظیری نیافته‌است.

اصل چهارم: آشفته‌گی و بحران دائم

بدیهی است که در چنین جامعه‌ای، آشفته‌گی و بحران ژرف فرمانروا میشود. هیچیک از دودمان‌های حاکم ایران نتوانستند بحران را به‌پایان رسانند فقط برخی از دودمان‌های قاهر امکان آن یافتند که با یورش و کشورگشایی و اسیرگیری و غارتگری و غنیمت‌بری برای خود آرامش و رفاهی نسبی و ناپایدار به‌بارآورند چند گاهی بحران داخلی را تخفیف دهند روستاها و شهرها را انتظامی موقت بخشند و مجالی برای بهبود فلاح و صنعت و تجارت دامنه‌دار فراهم کنند. این بحران عمیق و درنگ‌ناپذیر جبراً مردم ساده متعارف را به‌واکنش‌های مثبت و منفی

گوناه‌گونی برمی‌انگیخت. ایرانیان گاهی با طرد و تحقیر زندگی اجتماعی و جستجوی حیاتی فردی، به مقاومت منفی می‌پرداختند گاهی دست به شورش می‌زدند و زمانی در دستگاه حکومتی طبقه رخنه میکردند و با تدبیر و توطئه، امیران را به جان یکدیگر می‌انداختند و حتی به قصد دفع زورگویان بیگانه حاکم، زورگویان بیگانه جدیدی را فرامی‌خواندند. از اینها بالاتر ایرانیان در موارد بسیار برای تضعیف فرمانروایان بیگانه به ادیان و مذاهبی غیر از دین و مذهب مختار آنان می‌گراییدند بی تردید در جامعه‌هایی که حکومت و قانون و اخلاق به شدت وابسته دین باشند هر حمله‌ای که به آیین مقبول رسمی شود تهدیدی برای نظام اجتماعی موجود به شمار می‌رود. از اینرو در دوره زمینداری که معتقدات لاهوتی بر جامعه حکومت می‌کند لبه تیز بسیاری از طغیان‌های مردم متوجه دین میشود این اصل در هر جامعه‌ای صدق میکند چنان که در اروپا گذشته از جنبش‌های دینی قرون وسطی و نهضت لوتر، جنبش‌های به ظاهر دینی «لؤلرها» و «دی‌گرها» و «لودیت‌ها» نیز در حکم اعتراض بود به دستگاه بیدادگر زمینداران. در مشرق زمین قدیم هم نهضت‌هایی که به نام حمایت از آیین مزدک یا مذهب مانی یا مسیحیت عارفانه یا مزدیسنا پدید آمدند از این زمره بودند. در جامعه اسلامی، حکومت از دستگاه دینی جدایی نداشت و بدین سبب طغیان‌های اجتماعی به کرات در لباس طغیان‌های دینی ظاهر شدند. در آغاز غلبه قوم عرب بر ایران طغیان‌های مردم ایران صرفاً برضد مهاجمان بیگانه بود و مردم ساده متعارف در این مورد با اشراف زمیندار دیرین (طبقه دهگان) همگامی داشتند و این همگامی تا زمان استقلال یافتن مردم ایران دوام آورد در این دوره عوام به امید بهبود زندگی خود با خوشبینی با خواص همکاری میکردند و خواص نیز همکاری آنان را لازم می‌شمردند سرانجام شورش‌های مکرر مردم ایران بر ضد مهاجمان عرب مؤثر افتاد و در قرن سوم اسلامی ایرانیان در بخشی از ایران استقلال یافتند. ولی حکومت ایران در جریان حوادث و هجوم‌ها به مهاجمان غیر ایرانی انتقال یافت و اشراف جدیدی در مقابل دهگانان ایرانی ظاهر شدند و به سبب آن که

دهگانان در میان ایرانیان نفوذ اجتماعی ریشه‌داری داشتند اشراف نو دولت بیگانه لازم داشتند که اولاً با دهگانان ائتلاف کنند و بسیاری از منصب‌های عالی مانند وزارت و قضاوت را به آنان واگذارند و ثانیاً به جعل تبارنامه پردازند و نسب خود را به اشراف اصیل ایرانی برسانند در قرنهای دوم و سوم و چهارم اسلامی تقریباً همه دودمان‌های حاکم یا مدعی حکومت خود را بازمانده اشراف پیشین ایران می‌شمردند ولی نه دهگانان ایرانی دیرگاهی توانستند اعتماد و همکاری مردم ایران را جلب کنند و نه بیگانگان ایرانی شده. ایرانیان که به امید بهبود اجتماعی به خواص دست اتحاد داده و فاتحان عرب را رانده بودند بزودی دریافتند که فرمانروایان جدید - چه ایرانیان اصیل و چه ایرانیان ادعائی - همان شیوه بهره‌کشی و سودجویی و بیدادگری عربی را دنبال می‌کنند پس دوره امیدواری و خوشبینی کوتاه عوام سپری شد و بار دیگر طغیانهای اجتماعی در گرفت با این تفاوت که این طغیانها برخلاف طغیانهای پیشین برضد اشراف ایرانی و ایرانی‌نما بود. اینها هستند برخی از وجوه مهم سیر جامعه ایرانی.

علی‌اصغر ضرابی: «در این صورت لازم است که به سیر جامعه ایران و همچنین به تاریخ اجتماعی ایران پردازیم و در ضمن می‌خواهم بدانم به نظر شما جامعه ما در حال انتقال از حاکمیت کدام طبقه به حاکمیت کدام طبقه دیگر است؟ آیا شرایط حاکمیت بینابین میان طبقات موجود اجتماع ما وجود دارد؟».

دکتر آریان پور: در جامعه‌های اروپایی بر اثر انقلاب صنعتی طبقه زمیندار (فئودال) جای خود را به طبقه سوداگر داد. طبقه جدید که با حمایت مردم به‌روزی کار آمده و در مراحل نخستین از همکاری مردم بهره‌مند بود به اقتضای غلبه خود بر طبقه پیشین و برخورداری از وحدت و رفاه اجتماعی در آغاز با خوشبینی و امید و اعتماد و جسارت به هستی نگاه می‌کرد و با واقعیت اجتماعی که درست بساز آن طبقه می‌رقصید بر سر مهر بود. واقع‌گرایی (رالیسم) نتیجه ضروری چنین روحیه‌ایست. اصحاب علم و نیز اهل هنر واقع‌گرایانه در عرصه علم به تکاپو پرداختند

و در شناخت و نمایش دقیق واقعیت‌ها کوشیدند از اینرو همه علوم و هنرها به درجات متفاوت واقع‌گرای بودند و آهنگی مثبت و تکاملی داشتند. در چنین وضعی، بر اثر تکامل فلسفه انسانی و تحقیقات اجتماعی کهن، علوم اجتماعی یکی پس از دیگری قوام و استقلال یافتند. شاید بتوان گفت که بزرگترین کشف این علوم در آن عصر تاریخی درخشان کشف دو عامل اساسی زندگی انسانی یعنی ساخت طبقه‌ای جامعه و تکامل اجتماعی بود.

بزودی طبقه سوداگر به‌خوبی بر سوداگران چیره شد و درست در جامعه استقرار یافت پس مردم را که برای بهبود زندگی خود مطالبات گوناگونی داشتند یکسره کنار گذاشت و بی‌پروا به سودجویی و یکه‌تازی پرداخت. در نتیجه مردم، آغازِ اعتراض و مخالفت و سرکشی و شورش کردند و وحدت و آرامش پیشین جامعه از میان رفت به‌مرور زمان بر تعارضات اجتماعی افزود و دوره پریشانی سوداگران شروع شد دیگر جامعه موافق خواست‌های سوداگران نمی‌گشت و جایی برای خوشبینی و امید و طمأنینه پیشین نبود. واقعیت‌های اجتماعی خبر از انحطاط و آینده تیره طبقه سوداگر میداد. از اینجا بود که از اواسط قرن نوزدهم به این طرف اندیشه مثبت و واقع‌گرای و تکامل طلب دوره پیش تغییر یافت و دانشمندان و هنرمندانی که از منظر سوداگران به جهان می‌نگریستند دیده بر واقعیت بستند و هستی اجتماعی را از پس پرده اوهام و آرزوهای خود تماشا و تحلیل و تعیین کردند.

علی‌اصغر ضرابی: «انعکاس تحولات اجتماعی در علوم اجتماعی چگونه بوده است؟».

دکتر آریان‌پور: «انعکاس مستقیم این تحول انحطاطی در عرصه علوم اجتماعی همانا انصراف از ساخت طبقه‌ای جامعه و طرد مفهوم تکامل اجتماعی بود. محققان به جای جستجوی قوانین بزرگ سیر طبقه‌ای و تکامل جامعه، خود را سرگرم مسائل اجتماعی فرعی و بررسی گروه‌های کوچک و آمارگیری‌های سطحی کردند و نظریه‌های دامنه‌دار اجتماعی را خوار شمردند و معتقد شدند که طرح نظریه‌های وسیع مانع

علم عینی و دقیق است چنان که در جای دیگر (مقدمه کتاب زمینه جامعه‌شناسی) عرض کرده‌ام در عصر حاضر این «عین‌گرایی» (اوپژکتیویسم) افراطی، جامعه‌شناسی آمریکایی و همچنین اروپایی را به بن‌بست کشانیده است. جامعه‌شناسان باور میدارند که می‌توانند مستقیماً بوسیله حواس خود با «اعیان خارجی» روبرو شوند و بدون مداخله زمینه ذهنی خود آن‌ها را دریابند. از اینرو روش‌ها و فئونی برای مشاهده مستقیم و ثبت و ضبط مشاهدات خود ترتیب میدهند و از هرگونه تبیین و تفسیر روی میگردانند غافل از آن‌که هیچ واقعیتی بدون مداخله ذهن و تبیین و تفسیر آن قابل ادراک و با معنی نمیشود و هیچکس نیست که بدون وساطت دنیای ذهنی خود جهان را بنگرد و بشناسد غفلت اینان از جنبه ذهنی علم و نظریه‌های علمی و فلسفه‌های اجتماعی سبب می‌شود که اکثراً بدون عمد و آگاهی معتقدات نسنجیده و تعصبات شخصی خود را بجای نظریه یا فلسفه‌های سنجیده مبنای داوری قرار دهند و محسوسات خود را در پرتو آنها تبیین و تفسیر کنند و از هر قبیل تحقیق نظری عمیق و تعقل فلسفی برمند. بدین ترتیب روش‌های به اصطلاح عینی علوم اجتماعی کنونی مغرب‌زمین به جای رسانیدن محققان به قوانین واقعیت عینی، آنان را به ژرفنای ذهن خود میرانند این عین‌گرایی ماشینی (که متأسفانه در دهه‌های اخیر همراه با استعمار اقتصادی غربی به جامعه ما و جامعه‌های دیگر هم سرایت کرده است) از آن‌جا که از ترجمانی واقعیت ناتوان است به ضد خود به ذهن‌گرایی (سوپژکتیویسم) کشانیده می‌شود. دانشمند می‌خواهد واقعیت را «عیناً» و بدون مداخله ضد خود بشناسد. از اینرو از نظریه‌ها و نظام‌های فلسفی می‌گریزد و با این عمل از یک طرف از میان جنبه‌های بی‌شمار واقعیت صرفاً جنبه صوری و کمی واقعیت را مورد توجه قرار می‌دهد دچار تفکری ماشینی (مکانی‌سیسم) میشود و تصویر بسیار ناقصی از واقعیت فراهم می‌آورد از طرف دیگر به جای آن‌که برای روشنگری یافته‌های کمی خود از قدرت روشنی‌بخش نظریه‌ها و نظام‌های فلسفی سودی بجوید یافته‌های خود را ضرورتاً در زمینه

مقولات ذهنی خود که مسلماً با تعصبات بسیار آمیخته‌اند تبیین می‌کند و بدین شیوه به اسارت پنداره‌گرایی (ایده‌آلیسم) درمی‌آید درحقیقت مکانی‌سیسم و ایده‌آلیسم وابسته به یکدیگرند و متساویاً از کشف قوانین اجتماعی ناتوانند. حداقل پنجاه سال است که علوم اجتماعی غربی بصورتی مکانیکی - ایده‌آلیستی درآمده و از رسالت خود بازمانده است و از اینرو اصحاب علوم اجتماعی مخصوصاً جامعه‌شناسی برای تبیین امور اجتماعی گداوار به حوزه علوم دیگر رفته و موجودیت جامعه‌شناسی را به خطر انداخته‌اند اینان روشها و مقولات علوم دیگر مخصوصاً سه علم جغرافیا و زیست‌شناسی و روانشناسی را به حوزه جامعه‌شناسی برده و ندانسته این علم را جزو جغرافیا و زیست‌شناسی و روانشناسی کرده‌اند طرفداران «جغرافیا‌گرایی» (ژئوگرافیسم) میخواهند که زندگی اجتماعی را به وسیله مفاهیم جغرافیایی مانند آب و هوا و خاک و گیاهان و جانوران پیرامون تبیین کنند، پیروان «زیست‌شناسی‌گرایی» (بیولوژیسم) میکوشند که با مفاهیم علوم زیستی جامعه را بشناسند و اصحاب «روانشناسی‌گرایی» (پسیکولوژیسم) فعالیت‌ها و تحولات زندگی اجتماعی را به نیروهای روانی نسبت می‌دهند. اما بیگمان هیچ علمی علم نیست مگر آنکه برای خود موضوع و مقولاتی خاص داشته باشد علوم اجتماعی تا زمانی که از مفاهیم و روش‌های سایر علوم نرهند و با روش‌ها و ساز و برگ ذهنی شایسته‌ای با واقعیت برخورد نکنند علم به‌شمار نخواهند رفت و پاسخگوی مشکلات اجتماعی نخواهند بود. در ایران علوم اجتماعی دنباله‌رو علوم اجتماعی غربی هستند - ولی البته در سطحی نازل‌تر و با سرعتی کمتر - دنباله‌روی علوم اجتماعی غربی یعنی طرد جنبه نظری مسائل اجتماعی و نادیده گرفتن قضایای شامخ جامعه و تکیه بر بررسی کمی مسایل فرعی هم آسان است و نتایج زودرس و چشمگیری میدهد و هم به‌قول جلال آل‌احمد، غرب‌زدگان را آرامش می‌خشد کمی دربند عواقب کار است! سالهاست که به‌نوبه خود درباره بن‌بست تاریخی علوم اجتماعی گفته و نوشته‌ام و مورد مخالفت و خصومت قرار گرفته‌ام خوشبختانه از

حدود ۱۹۶۰ به این سو که تزلزل فرهنگی جامعه‌های غربی آشکارتر شده است برخی از محققان بزرگ غربی هم ناگزیر از تشخیص و اعلام انحراف عملی خود شده‌اند از آنجمله سوروکین Sorokin جامعه‌شناس بلندآوازه آمریکایی است که در شماره دسامبر ۱۹۶۵ مجله معروف «آمریکن سوسیالاجیکال ریویو» ترازنامه نیم قرن جامعه‌شناسی غرب را به تفصیل عرضه داشته است در ایران اگر از من نمی‌شنوند از سوروکین بشنوند که برای بازداشتن انحطاط دیرنده علوم اجتماعی تصحیح و تعدیل روش‌های به اصطلاح عینی و استفاده از نظریه‌های فلسفی ضرورت حیاتی دارد.

علی‌اصغر ضرابی: «بحث دیگری را که می‌خواهم عنوان کنم درباره شعر و رسالت و زمینه اجتماعی آن است. درباره هنر شاعری و رسالت و مخصوصاً زمینه اجتماعی و طبقاتی آن چه توضیحی دارید؟».

دکتر آریان‌پور: ابتدا باید مقدماتی را توضیح بدهم زیرا بدون توجه به این مقدمات نمیتوان حتی به اثر یک شاعر توجه کرد:

۱- انسان از دیرباز برای زنده ماندن با فعالیت خود واقعیت را تغییر داده است.

۲- فعالیت انسان دو وجه جدایی‌ناپذیر دارد بیرونی یا عملی و درونی یا نظری.

۳- فعالیت نظری که نتیجه برخورد انسان و واقعیت است اصطلاحاً «شناخت» یا «معرفت» نام می‌گیرد.

۴- شناخت دارای دو جنبه همبسته اصلی است: «ادراک» و «عاطفه». تأثیر واقعیت بر ارگانیسم انسان زاینده ادراک است و واکنش ارگانیسم در مقابل واقعیت موجب عاطفه است.

۵- شناخت انسان در جامعه متجانس ابتدائی «جادو» خوانده می‌شود و دو جنبه ادراکی و عاطفی آن یگانگی دارند.

۶- جنبه‌های ادراکی و عاطفی جادو در جامعه نامتجانس تمدنی به درجه‌های گوناگون از یکدیگر تفکیک می‌شوند و عنصرهای متفاوتی از جادو می‌زاید.

- ۷- شناختی که بر ادراک تأکید ورزد اصطلاحاً «علم» نام می‌گیرد و شناختی که بر عاطفه تکیه کند «هنر» خوانده می‌شود.
- ۸- هنر در جریان زمان به شاخه‌هایی تقسیم می‌شود: پیکرنگاری، پیکر تراشی، موسیقی، شعر....
- ۹- هر هنری (در اینجا شعر را مورد توجه قرار می‌دهم) فعالیتی انسانی است و مانند سایر فعالیت‌های نظری، وظیفه یا رسالتی دارد.
- ۱۰- در جامعه متجانس ابتدائی، شعر وابسته موسیقی و رقص است، جنبه جادویی دارد و یکی از عوامل مستقیم زندگی عملی به‌شمار می‌رود.
- ۱۱- در جامعه نامتجانس متمدن با ظهور دو «طبقه اجتماعی» عوام و خواص، شعر - و نیز سایر عنصرهای نظری جامعه - به دو بخش عمده تقسیم می‌شود: شعر عوام و شعر خواص.
- ۱۲- شعر عوام کمابیش مانند شعر ابتدائی وابسته زندگی عملی است و شعر خواص اساساً از زندگی عملی دور است.
- ۱۳- «سبک» شعر انعکاس صادق شخصیت شاعر است و شخصیت، نشأه محیط اجتماعی است.
- ۱۴- در جامعه متجانس ابتدایی، شعر موافق تجانس محیط عملی زندگی به سبک متجانس واحدی سروده می‌شود.
- ۱۵- در جامعه نامتجانس متمدن، چون مقتضیات طبقات اجتماعی دوگانه، یکسان نیست سبک شاعران هر طبقه موافق انگاره و آرمان معینی پرداخته می‌شود.
- ۱۶- پس دو سبک متفاوت کلی پدید می‌آید، سبک ترانه‌های عوام که وابسته زندگی عملی و ساده و «واقع‌گرای» (ره آلیست) است و سبک «واقع‌گریز» (ایده آلیست) شعر خواص که اساساً به‌عالم و نظر انتزاع تکیه می‌کند.
- ۱۷- این دو سبک یا احیاناً روش در سراسر تاریخ زندگی انسان به موازات یکدیگر جریان داشته‌اند - سبک خواص بصورتی آشکار و رسمی و سبک عوام به‌وجهی غیر رسمی و کمابیش نهانی.
- ۱۸- اما تاریخ سبک‌شناسی شعر صرفاً تاریخ ساده سیر دو سبک

مستقل دو طبقه ناسازگار نیست بلکه جریان‌ها یا (پویش) Process‌های گوناگونی را دربرمی‌گیرد. زیرا دو طبقه عوام و خواص هر یک از دوره‌های تاریخ جامعه صورت تازه‌ای می‌یابند و بدین ترتیب در طی تاریخ جامعه طبقه‌های گوناگون پدید می‌آیند و هر یک متقابلاً در دیگری تأثیر می‌گذارند و از این گذشته: شامل «قشر»های متفاوت میشوند.

۱۹- از اینرو نه تنها وضع خاص هر طبقه بلکه وضع عمومی طبقه‌ها و قشرهای اجتماعی و وضع گروه‌های هنرپرور و نیز مقام و احترامی که جامعه برای شاعران قائل می‌شود در چگونگی دو جریان واقع‌گرایی و واقع‌گریزی جامعه تأثیر می‌گذارد و به‌ظهور تنوعات سبکی می‌انجامد.

۲۰- در نتیجه امکان آن هست که سبک یا طبقه در مواردی با زندگی عملی آن طبقه موافق نباشد با آن‌که در پهنه زمان طولانی نوعی توافق بین سبک شعر و زندگی عملی طبقه ملاحظه می‌شود.

۲۱- ممکن است سبک شعر یک طبقه در مواردی با سایر شئون نظری آن طبقه موافق نباشد، با آن‌که در پهنه‌ی زمان طولانی، نوعی توافق بین سبک شعر و سایر شئون نظری طبقه مشاهده می‌شود.

۲۲- ممکن است سبک شعر یک طبقه در مواردی با سبک هنرهای دیگر آن طبقه موافق نباشد با آن‌که در پهنه زمان طولانی نوعی توافق در میان سبک شعر طبقه و سبک هنرهای دیگران مشاهده می‌شود.

۲۳- ممکن است سبک شعر همه قشرهای یک طبقه یکسان نباشد با آن‌که از منظر تاریخ عمومی سیر یک طبقه نوعی هم‌نوایی انتزاعی کلی در میان سبک‌های شعر قشرهای متفاوت یک طبقه مشاهده می‌شود.

۲۴- ممکن است سبک شعر یک طبقه در جریان زندگی آن طبقه یکسان نماند با آن‌که از منظر تاریخ عمومی سیر طبقه نوعی هم‌نوایی انتزاعی کلی در سبک شعر مراحل متفاوت سیر طبقه مشاهده می‌شود.

۲۵- ممکن است در مواردی سبک‌های طبقه‌ها به یکدیگر نزدیک شوند با آن‌که در جریان طولانی تاریخ عمومی جامعه سبک‌های شعر طبقه‌های متفاوت یکی نمی‌شوند.

۲۶- ممکن است در مواردی سبک شعر خواص در سبک ترانه‌های

عوام رخنه کند با آن که در جریان طولانی تاریخ عمومی جامعه سبک ترانه‌های عوام در سبک شعر خواص مستهلک نمی‌شود.

۲۷- ممکن است در مواردی سبک شعر خواص از سبک ترانه‌های عوام الهام گیرد با آنکه در جریان طولانی تاریخ جامعه سبک شعر خواص مختصات خود را در مقابل ترانه عوام حفظ میکند.

۲۸- ممکن است ذوق حامیان هنر در سبک شاعران مؤثر افتد. زیرا نیازهای شاعران، آنان را برمی‌انگیزد که با عمد یا بی‌عمد از خواست و ذوق هنرپروران تبعیت و تقلید کنند.

۲۹- ممکن است مقام اجتماعی شاعران در سبک آنان تأثیر کند، زیرا احترامی که جامعه برای شاعر قائل است در داوری و گرایش او نسبت به خود و جهان مؤثر است.

۳۰- ممکن است دانش یا بینش شاعر در سبک او دخیل شود. زیرا شاعر ژرف‌اندیش تناقض‌های نهانی عناصر بالقوه جامعه را در می‌یابد و از آنها نیز مانند عناصر آشکار بالفعل تأثیر میدارد.

۳۱- بنابراین دو قطب اصلی جامعه - عوام و خواص - در جریان تاریخ موجد طبقه‌های متعدد می‌شوند و واقع‌گرایی و واقع‌گریزی آن‌ها هم سبک‌های فرعی متوالی گوناگون به بار می‌آورد.

۳۲- هر سبکی از طبقه‌ای نشأ می‌گیرد ولی در جریان تحول خود نه تنها با تحولات آن طبقه گام به گام همگامی نمی‌کند بلکه در انحصار آن طبقه هم نمی‌ماند و در مواردی مورد استفاده طبقه‌های دیگر نیز واقع می‌شود.

۳۳- هر سبکی در جریان تحول خود از لحاظ واقع‌گرایی یا واقع‌گریزی شدت و ضعف می‌یابد.

۳۴- سبکها در جریان سیر خود در یکدیگر رخنه می‌کنند و از اینرو تفکیک کامل آنها میسر نیست.

۳۵- پس با آنکه تاریخ ادبیات تاریخ مبارزه دایم واقع‌گرایی و واقع‌گریزی و آشتیهای موقت آن دو و تکامل واقع‌گرایی است باز نمی‌توان هر هنرمندی را با علامت واقع‌گری یا داغ واقع‌گریز مشخص کرد و مورد قبول یا رد قرار داد.

۳۶- ولی چون شالوده و خاستگاه همه سبکها دو سبک اصلی «واقع‌گری» و «واقع‌گریزی» است می‌توان برای تشخیص یا تبیین سبک یک شاعر درجه واقع‌گرایی او را سنجید و این امر مستلزم مطالعه دقیق اشعار اوست.

۳۷- با این همه مطالعه اشعار بخودی خود، نمی‌تواند وافی مقصود باشد بررسی مستقل و انتزاعی اشعار، روشنگر و نتیجه‌بخش نیست - بررسی شعر نیازمند میزان یا ملاکی است و این میزان یا ملاک همانا واقعیت اجتماعی است باید شعرها را در زمینه واقعیت اجتماعی عصر شاعر مطالعه کرد زیرا واقع‌گرایی فقط با رجوع به واقعیت دریافتنی است. برای تشخیص یا تبیین سبک یک شاعر باید مختصات صوری و معنوی اشعار او را در زمینه واقعیت اجتماعی عصر او یعنی در پرتو پویایی (دینامیسم) طبقه‌ها و قشرهای جامعه و سیر طبقه اصلی شاعر و قشرهای آن، رابطه شاعر با طبقه و قشر خود و گروههای هنرپرور تعیین کرد. با توجه به این مقدمات باید به تاریخ شعر یا یک اثر شعری یا آثار یک شاعر نگاه کرد.

ضرابی: «به نظر من می‌توان با اتکاء به این اصول شعر اروپایی را هم تحلیل کرد بد نیست این تحلیل بوسیله جنابعالی بعمل بیاید و این فرصت مناسبی است که تعریف جریانها یا سبکهای شعری از قبیل: نئوکلاسیسیسم، رومانتیسیسم و غیره را از زبان شما بشنوم»؟

دکتر آریان‌پور: بله در جامعه‌های صنعتی غربی از قرون وسطی تاکنون به سبب وجود قطب عوام و قطب خواص دو روش یا دو سبک عمومی - واقع‌گرایی و واقع‌گریزی در جریان بوده‌اند. اما این دو روش یا دو سبک مطابق تحولات جامعه دستخوش دگرگونی بسیار شده‌اند چنانکه میدانیم در جامعه‌های غربی، اقتصاد فلاحی از سده سوم تا هفتم رفته رفته جایگزین اقتصاد مرحله پیشین - اقتصاد شبانی - شد و در نتیجه آن، نظام زمینداری (فئودالیسم) پدید آمد. در جریان تکامل اجتماعی، اقتصاد فلاحی قرون وسطی از طریق رونسانس به این سو جای خود را به اقتصاد صنعتی داد و در سده هفدهم نظام سوداگری

جایگزین نظام زمینداری گردید.

بر اثر این تحول در قطب عوام طبقه نوحاسته کارگر شهری در کنار طبقه فرو دست رعیت پدید آمد و در قطب خواص طبقه سوداگر در پی طبقه زمیندار بر قدرت دست یافت. پس در جریان تاریخ جامعه‌های غربی دوگانگی بارزی در اندرون هر یک از دو قطب عوام و خواص روی داد و این دوگانگی درونی هر قطب به ضرورت در جهان‌بینی آن منعکس شد. در نتیجه از یک سو واقع‌گرایی عوام که به صورتی غیر رسمی جریان داشت تکامل پذیرفت و از سوی دیگر واقع‌گریزی خواص به فراخور حال دو طبقه زمیندار و سوداگر به دو جریان یا سبک متوالی تقسیم شد - جریان یا سبک نئوکلاسیسیسم و جریان یا سبک رومانتیسیسم. نئوکلاسیسیسم سبکی است مبتنی بر کلاسیسیسم یونان و روم باستان. در قرن دوم مسیحی به نویسنده‌ای اشرافی که موافق حال اقلیت ممتاز جامعه میاندیشید «نویسنده کلاسیک» یعنی نویسنده اشرافی و به نویسنده‌ای که در خدمت عموم بود: «نویسنده هرولتر» یعنی نویسنده عامی می‌گفتند. بنابراین باید کلاسیسیسم را سبک اشراف دانست. کلاسیسیسم یونانی پس از آنکه دیرگاهی مورد تقلید ادیبان اسکندریه و روم باستان واقع گردید و در قرون وسطی تقریباً از یادها رفت در عصر رنسانس احیا شد و نئوکلاسیسیسم نام گرفت.

نئوکلاسیسیسم اساساً زبان حال اشراف زمیندار درباری بود که از قرن دهم مسیحی به بعد برخلاف سایر زمینداران، با سوداگران اتحاد کردند. به شهادت تاریخ، همچنان که اشراف زمیندار به سختی پابند حفظ امتیازها و پاسداری مرزهای طبقه خود هستند و به سنت و ثبات گرایش دارند. شعر و سایر عناصر جهان‌بینی آنان هم اسیر قیدهای سخت و اصول پایدار تغییرناپذیر است. از اینرو سبک نئوکلاسیسیسم سبکی است «ایستا» یا استاتیک، استوار بر سنت‌های پایدار جمعی طبقه، در ادبیات نئوکلاسیک زیبایی‌های طبیعت و خوبی‌های انسانی به صورت‌هایی ساختگی و مبالغه‌آمیز نمودار میشوند. از دیده آن طبیعت دستگاهی است منظم مبتنی بر نیروی فرضی به نام «عقل» که همواره بر

همه چیز حاکم بوده است و خواهد بود. در این جهان عقلی هر چه هست عین نظم و صواب است و بر آن ایرادی نیست.

زیبائی هنری مانند زیبایی طبیعی، بوسیله «عقل» معین شده است و بر قانون‌هایی ثابت تکیه دارد. گذشتگان این قانون‌ها را دریافته‌اند و رعایت آن‌ها بر هر هنرمندی فرض است. شاعر باید بر قدمای کلاسیک تکیه زند و به شیوه آنان از دیدگاه «عقل» تغییرناپذیر به طبیعت جاویدان بنگرد، جنبه‌های خوش آن را بزرگ کند با وقار و متانت به وجهی حقیقت‌نما و مقبول و موجز و روشن باز نماید هرگز با ابراز عواطف تند و تیز خصوصی و هیجانه‌های بی‌بند و بار و استعمال کلمات عامیانه و اصطلاحات حرفه‌ای جانب ادب را رها نکند. هنری که در خدمت خداوندان جاه و جلال است البته وابسته زندگی عملی و وسیله حل دشواری‌ها نیست. وسیله‌ای برای تفنن و تجمل و تزئین است و به اقتضای جهان‌بینی اشرافی صورت‌هایی کهنه و پرشکوه دارد و موضوع‌ها و مضمون‌های آن قهرمانی و شیرین و متین و اشراف‌پسند است. اشخاص آثار هنری به‌دنیای قهرمانی باستان، به یونان و روم معتلفند، ولی رفتار آنان بیشتر به سوداگران نوکیسه سده هفدهم میماند از اینرو بسیاری از اشخاص آثار نئوکلاسیک انسان‌های سطحی و توخالی می‌نمایند. هر شخصی به‌سنخ یا تیپ انسانی معینی بستگی دارد و مختصات کلی سنخ خود را مجسم می‌کند. تفاوت‌های فردی و نمودهای روانی خصوصی نادیده گرفته می‌شوند برآستی بسا از اشخاص آثار نئوکلاسیک واقعیت انسانی ندارند بلکه در حکم تشخیص صفتهای انتزاعی انسانند و بدیهی است که چنین انسانهای مجرد و مصنوعی برخلاف انسانهای واقعی انعطاف‌پذیر نیستند و در جریان حوادث به‌ندرت در یکدیگر تأثیر می‌گذارند و تغییر و تکامل می‌یابند. نئوکلاسیسیسم بنا بر توضیحی که داده شد سبک جامعه‌ای اشرافی است که طلیعه نظام سوداگری در آن پدید آمده است فلسفه عمومی این جامعه «خردگرایی» (Rationalism) است و اخلاق اجتماعی آن «سنت‌گرایی» (Traditionalism).

رومانتیسیسم که ریشه آن «رومانس» به معنی حقیقی «داستان» و معنی «مجاز» «خیالی» یا «عاطفی» است. اساساً جهان‌بینی طبقه سوداگر اروپا محسوب می‌شد. سوداگران برخلاف اشراف زمیندار که به برکت اصالت تباری و طبقه‌ای پایگاه اجتماعی ممتازی داشتند از قدرت اجتماعی بی‌بهره بودند و در جریان کار خود - صنعتگری و بازرگانی - با موانع اجتماعی بسیار روبرو می‌شدند. از اینرو به دشمنی امتیازهای جمعی اشراف برخاستند و آهنگ درهم شکستن بندها و مرزهای طبقه‌ای کردند. از سده هیجدهم به این سو خردگرایی و سنت‌گرایی اشرافی که نمودهایی جاویدان به شمار می‌رفتند و به وسیله زمینداران دنیوی و دینی - خان‌ها و روحانیون - پاسداری می‌شدند مورد مخالفت شدید قرار گرفتند نفی امتیازهای جمعی و تکیه بر فردیت و کوشش و کامیابی فردی و کسب آزادی عملی و نظری مطلوب طبقه سوداگر گردید. پس مبارزه پرشوری برای «تجارت آزاد، حکومت آزاد، وجدان آزاد، درگرفت و این مبارزه در انگلیس تا میانه‌های قرن هیجدهم و در فرانسه تا قرن نوزدهم ادامه یافت. انعکاس نظری این مبارزه رومانتیسیسم است. رومانتیسیسم در اواخر سده هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم در کشورهای اروپایی ظاهر شد و اساساً تجلی بندگسلی و سنت‌شکنی سوداگران نوحاسته بود. بنابراین باید آنرا سبکی شمرد «پویا» یا دینامیک مبتنی بر هیجان‌های شدید و آزادی و ابتکار فردی. با آن‌که رومانتیسیسم بیش از نئوکلاسیسیسم پریشان و نامتجانس است باز میتوان گفت که نموده‌های شورانگیز و مرموز طبیعت و گذشته‌های خوش‌نمای جامعه تاریخ کهن ملتها و قرون وسطای اروپا موضوع‌های اصلی هنر رومانتیک است از دیدگاه رومانتیسیسم هستی پر از شگفتی و شگرفی است و حادثه‌های غیر قابل پیش‌بینی هر دم انتظار می‌روند. طبیعت دستگاهی است به‌هنگار که جامعه یا تمدن نا به‌هنگارش گردانیده است.

گریز از زندگی اجتماعی موجود و درهم شکستن سنتهای «عقلی» آن و تکیه بر شورهای فردی و «شهود طبیعی» انسان را با طبیعت

هم‌آهنگ میسازد و به کامیابی و رستگاری می‌رساند. در جهان‌بینی رومانتیک نیز زیبایی در واقعیت زندگی نیست در عالم خیال در چیزهایی دور و بیگانه است باید در پی این دلربای ناشناخت در دامن طبیعت آواره شد. هنر از زندگی واقعی و قیدها و قانون‌های آن آزاد است. وسیله‌ای است خودکار برای طرد واقعیت و التجا به دنیای درون یا به زبان دکتر محسن هشترودی به «خویشتن خویش» هنرمند که در شمار پیمبران است باید از قانون‌های «عقلی» و قراردادهای کلاسیک بگذرد در طبیعت بیرون و در طبع درون خود غرقه شود و سپس آنچه را با اشراق درمی‌یابد با واژه‌های جاندار و شورانگیز بیان کند. هر یک از هنرها و از آن میان شعر باید پرشور و بی‌پروا و خیال‌آمیز و مبهم و آرامش‌بخش باشد و به لطف صوری توجه تام ورزد. انسان در آثار رومانتیک به صورت‌های گوناگون ظاهر می‌شود انسان‌های ساده و متعارف هم در آثار رومانتیک راه می‌یابند. انسان در همه حال فردی است تنها و خودجو و سنت‌شکن و جامعه‌گریز. ولی فرد رومانتیک هم مانند فرد کلاسیک به منزله یک سنخ یا تیپ انسانی است و خصایص کلی تیپ خود را منعکس میکند. تیپ‌های رومانتیک مانند تیپ‌های نئوکلاسیک، انتزاعی و جامد و ثابتند و فقط گاهی تیپ‌های درجه دوم انعطاف و جنبش دارند و در جریان وقایع تغییر می‌پذیرند. رومانتیسیسم در آغاز ظهور خود ندای اعتراض روشنفکران طبقه سوداگر است بر نظام اشرافی زمینداران ولی بعداً که سوداگران بر جامعه مسلط و خواستار حفظ وضع موجود می‌شوند زشتی‌های نظام سوداگران نیز مورد اعتراض هنرمندان رومانتیک قرار می‌گیرد. بر روی هم رومانتیسیسم از آن جامعه سوداگران است فلسفه عمومی آن «خودگریزی» (Irrationalism) و اخلاق اجتماعی آن «فردگرایی» (Individualism) است.

ضرابی: از سبک‌های معاصر چرا حرفی نزد دید سبک‌هایی نظیر سمبولیسم و سوررئالیسم و فوتوریسم و دادائیسم را چگونه توجیه می‌کنید؟
دکتر آریان‌پور: در سالهای پایان سده نوزدهم و نیمه اول سده بیستم

که طبقه سوداگر به راه زوال افتاد و بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی دامنه‌داری در جامعه اروپایی درگرفت رومانتی‌سیسم نیز مانند سایر شئون زندگی اجتماعی دستخوش پریشانی گردید و موافق مقتضیات جدید به صورت‌های تازه‌ای درآمد اکثر «ایسم»‌های پرچنجال قرن بیستم که در نظر بساکسان «سبک‌های نو» به‌شمار رفته‌اند به‌احتمال بسیار، چیزی جز جلوه‌های عصر انحطاط رومانتی‌سیسم نیستند، اینگونه «ایسم»‌ها از سمبولیسم گرفته تا سوررآلیسم و فوتوریسم و داداییسم از یک طرف بر محور رومانتی‌سیسم انحطاطی می‌گردند و از طرف دیگر از یکدیگر متأثرند. چندانکه می‌توان همه را سر و ته یک کرباس دانست و «نئورومانتی‌سیسم» خواند. گفتنی است که در سبک نئوکلاسی‌سیسم و رومانتی‌سیسم نیز از یکدیگر جدایی ندارند و در یکدیگر تأثیر می‌گذارند هر دو از آن خواصند و دیدی محدود دارند.

نئوکلاسی‌سیسم تنها به جنبه ادراکی و کلی هستی می‌گراید، رومانتی‌سیسم فقط جنبه عاطفی و فردی واقعیت را مورد ملاحظه قرار می‌دهد. نئوکلاسی‌سیسم اسیر سنت‌های جمعی طبقه است، رومانتی‌سیسم دچار شورهای فردی اعضای طبقه است. پویش‌ها یا جریان‌های نئورومانتیک در عین تفاوت و تشتت، وحدت دارند. همه این پویش‌ها برآنند که هنرمند باید بدون اعتنا به مقتضیات اجتماعی به واقعیت بنگرد و «احساس»‌های خود را بدون پیوستگی و تفسیر بیان کند غافل از آن که مطابق الفبای روانشناسی نه کسی می‌تواند از مقتضیات اجتماعی برکنار ماند و نه بدون پیوستن و تفسیر «احساس»‌ها فهم و بیان چیزی امکان می‌یابد. کوششی که شاعران نئورومانتیک در راه حصول به‌آرزوی محال خود مبذول می‌دارند سبب می‌شود که در آثار آنان واقعیت پیوسته پویا به‌صورتی گسسته و ایستا بصورت پاره‌هایی بی‌ربط و «بی‌معنی» درآید و قانونها و نظم واقعیت که زاده روابط متقابل استوار نمودهاست مورد غفلت قرار گیرد. پایگاه طبقه‌ای شاعران نئورومانتیک اساساً مراتب پایین طبقه سوداگر است روشنفکران قشرهای پایین طبقه سوداگر مخصوصاً کسانی که عمق نظری کافی ندارند در نتیجه پریشانی جامعه

ناخرسند و آرزومند تغییر اجتماعی می‌شوند اما با آن که از قشرهای بالای طبقه سوداگر و حکومت آن‌ها شکایت دارند باز به سبب بستگی خود به طبقه سوداگر نمی‌توانند به عوام یعنی مخالفان سوداگران بپیوندند و با طبقه خود درافتند. از اینرو هم خواص و عوام را مورد نفرت قرار می‌دهند و از هر دو فاصله می‌گیرند. در نتیجه خود را تنها و بی‌پناه می‌یابند و به اقتضای این تنهایی و بی‌پناهی اجتماعی، از واقع‌بینی و امید و قدرت مبارزه تهی می‌شوند به خیال‌بافی می‌پردازند، خود ستاییهای مستانه و خودنماییهای کودکانه می‌کنند در عالم پندار و احیاناً گفتار، قهرمانی ویرانگر می‌گردند و به صورت افرادی بیمارگونه در می‌آیند. و اخوردگیهای این روان - بیماران در عرصه هنر - معمولاً به شکل جامعه‌ستیزی و انقلاب بی‌نقشه و هدف تظاهر می‌کند حال اینان به حال کسی می‌ماند که آئینه را تیره می‌یابد ولی به جای زدودن تیرگیهای آئینه قصد شکستن آن می‌کند. اینان در بحبوحه آشوب معاصر، تغییر نظام کهنه و برقراری نظام نوی را خواستارند، ولی چون دگرگونی «زیر ساخت» یا زمینه عملی نظام سوداگری را نمی‌خواهند و نمی‌توانند، نه تنها به تکامل اجتماعی کمکی نمی‌کنند بلکه با بندگسلی بی‌بند و بار و نظام‌شکنی سطحی خود، باعث انحراف نیروهای بسا کسان از راههای سنجیده و نتیجه‌بخش اجتماعی می‌شوند.

فلسفه عمومی جریانهای نئورومانتیک «خردستیزی» (AntiRationalism) و اخلاق اجتماعی آن «آشوب‌گرایی» (Anarchism) است و این خردستیزی و آشوب‌گرایی بستگی نئورومانتیسیسم را به رومانتیسیسم به خوبی نشان می‌دهد زیرا خردستیزی صورت نهائی خردگریزی رومانتیک است و آشوب‌گرایی وجه انحطاطی فردگرایی رومانتیک.

ضرابی: «سبک ناتورالیسم را چطور نگاه می‌کنید؟»

دکتر آریان‌پور: در نیمه دوم سده نوزدهم که هرج و مرج جامعه‌های صنعتی اروپا افزون‌تر و تضادهای طبقه‌ای هویدا تر شد مبارزه مردم ساده و متعارف شهری با سوداگران در همه جا مخصوصاً در فرانسه

شدت گرفت. پس سوداگران برای مقابله با این وضع درصدد یافتن چاره‌های عملی و نظری برآمدند. تلاشهای نظری آنان در عرصه ادب به ظهور جریانی تازه انجامید سوداگران به حق دریافته بودند که در مقابل واقع‌گرایی بالنده عوام، رومانتیسیسم میرنده بکار خود نمی‌خورد. از این‌رو دگرگونی آن ضرورت یافت، لازم بود که سبکی نو پدید آید و بتواند در برابر واقع‌گرایی عوام قد علم کند پس برخی از هنرمندان وابسته به قشرهای فرودین^(۱) سوداگری که از نظام اجتماعی و هنر انحطاطی آن شکایت داشتند به الهام این اوضاع بر رومانتیسیسم فرسوده طغیان کردند و به گمان خود سبکی نو به نام «ناتورالیسم» (طبیعت‌گرایی) آفریدند. اما آن طغیان، طغیانی سطحی و ظاهری بود و این سبک نو در عین مخالفت با رومانتیسیسم کهنه خود صورتی از صورت‌های آن به شمار می‌رفت. هواداران ناتورالیسم گاه دانسته و گاهی نادانسته کوشیدند تا با سبک نو از پیشرفت روزافزون واقع‌گرایی جلو گیرند. از این‌رو نه تنها به سبک خودرنگی واقع‌گرای دادند بلکه کراراً نام «رالیسم» بر آن نهادند و هنوز هم، چنین می‌کنند. با این همه ناتورالیسم مانند اکثر «ایسم»های هنری نیمه دوم قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم دنباله رومانتیسیسم منحنی و نوعی نئورومانتیسیسم آراسته ظاهر است. «ناتورالیسم» مانند سایر جریان‌های نئورومانتیک به نمایش محض و ماشینی جلوه‌های فرعی و پراکنده واقعیت اجتماعی اهمیت می‌دهد و مخصوصاً بر عناصر نا بهنجار و استثنائی تأکید می‌ورزد و دنیایی خشک و بی‌شور می‌آفریند که همه نمودهای آن و از آن جمله انسان‌ها در چنگال مشیت کور قهاری گرفتارند - اشخاص آثار ناتورالیسم انسان‌های بیم‌زده‌ای هستند که خودخواهانه در راه خرسند کردن میل‌ها و شهوت‌های خود تلاش می‌کنند مطابق انگیزه‌های ریشه‌دار طبع خود و به اقتضای محرک‌های آنی طبیعت بیرونی در آستانه زمان حال به این سوی و آن سوی کشانیده می‌شوند به آینده و آینده‌سازی نظر ندارند و در

جریان کارها و سرنوشت خود دخالتی نمی‌کنند. ناتورالیسم که در واقع واکنش رشک‌آمیز طبقه سوداگر است در برابر واقع‌گرایی عوام مانند سایر جریان‌های نئورومانتیک وابسته به مراتب پایین طبقه سوداگر است. فلسفه عمومی آن «اثبات‌گرایی» Postivism و اخلاق اجتماعی آن «خودپرستی» (Egoism) است.

ضرابی: درباره سبک واقع‌گرایی؟

دکتر آریان‌پور: اما سبک عمومی عوام اروپا، واقع‌گرایی نیز از عصر رنسانس به این سو به موازات نئوکلاسیسیسم و رومانتیسیسم و نئورومانتیسیسم جریان داشته است واقع‌گرایی عوام به برکت تکامل اجتماعی و مخصوصاً پیشرفت روزافزون صنعت و قدرت یافتن کارگران شهری از دو جهت انگیزه دگرگونی‌های ژرفی در حوزه شعر و سایر هنرها شده است.

الف - واقع‌گرایی عوام در مرحله‌های اخیر تکامل خود توانسته است از صورت سبکی غیر رسمی بیرون آید و صورتی رسمی به خود بگیرد و زبان برخی از گروه‌های ترقیخواه جامعه‌های اروپایی گردد. انواع «ره‌آلیسم» در قرن نوزدهم و قرن بیستم از آن جمله «ره‌آلیسم انتقادی» و «ره‌آلیسم اجتماعی» جلوه‌های پیاپی واقع‌گرایی عوام‌اند.

جلوه‌های ره‌آلیسم را به هیچ روی نباید با جلوه‌های ناتورالیسم حتی آن‌هایی که نام «ره‌آلیسم» گرفته‌اند اشتباه کرد همه جلوه‌های ره‌آلیسم مخصوصاً جلوه نهائی آن «ره‌آلیسم جامعه‌گرایانه» (Socialist realism) واقعیت را بصورتی که هست نمایش می‌دهند و از اینرو برخلاف ناتورالیسم وحدت جاندار و پویایی و ذاتی و تکاملی آنرا از نظر دور نمی‌دارند.

ب) واقع‌گرایی عوام در سیر تاریخی خود بکرات در سبک‌های خواص مؤثر افتاده است. البته چون طبقه سوداگر برخلاف طبقه زمیندار بر اصالت و امتیازهای تباری استوار نبود و ریشه‌های کهنی نداشت سبک طبقه زمیندار یعنی نئوکلاسیسیسم به واقع‌گرایی عوام تقرب جست. بر روی هم عناصر واقع‌گرایانه‌ای که جای جای در تاریخ

سبک‌شناسی شعر رسمی اروپا به چشم می‌خورد زاده این تقرب است از آنچه درباره شعر اروپایی گفته شد چنین می‌توان نتیجه گرفت:

۱- از عصر رونسانس به این سو در قطب خاص جامعه‌های اروپایی دو سبک نئوکلاسیسیسم و رومانتیسیسم پدید آمدند.

۲- این دو سبک در عین جدائی پا بر زمینه یگانه‌ای داشتند.

۳- نئوکلاسیسیسم به تدریج مغلوب رومانتیسیسم شد ولی عناصر آن دوام آوردند و گاهگاهی بر رومانتیسیسم تأثیر گذاردند.

۴- نئوکلاسیسیسم و رومانتیسیسم در مرحله‌های تکامل خود بطور موقت به واقع‌گرایی تقرب جستند اما در مرحله‌های انحطاط خویش پویش‌های واقع‌ستیز نئورومانتیک را به بار آوردند.

۵- پویش‌های نئورومانتیک با آنکه «سبک‌های نو» به شمار رفته‌اند. صورت‌هایی از رومانتیسیسم دوره انحطاطند و نه تازگی دارند و نه ذاتی مستقل.

۶- در نیمه دوم قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم بر اثر تکامل سریع عوام. واقع‌گرایی صورت‌هایی رسمی و علنی یافت و به‌ظهور انواع رالیسم که صورت نهائی آن‌ها «رالیسم جامعه‌گرایانه» است انجامید.

۷- ره‌آلیسم در جریان خود همواره دگرگونی پذیرفته و ژرف‌تر و دامنه‌دارتر است.

۸- میتوان گفت که تاریخ سبک‌شناسی شعر اروپایی همانا تاریخ مبارزه درنگ ناپذیر واقع‌گرایی عوام با واقع‌گریزی خواص و آشتی موقت این دو و نیرو گرفتن و چیرگی روزافزون واقع‌گرایی است.

۹- بنابراین از دیده تاریخ شعر اروپایی، شعر واقعاً نو شعری است که موافق تکامل جامعه به‌سطح بالاتری از واقع‌گرایی برسد و با استفاده از سنت‌های جاندار شعری مقتضیات جدید جامعه را با بینشی افزایشنده باز نماید.

ضرابی: آیا ممکن است سبک‌های شعر فارسی را هم مانند سبک

خراسانی، سبک عراقی و سبک هندی (اصفهانی) بر این سیاق تحلیل کرد؟

به‌نظر من سبک‌های شعر غربی و شرقی تفاوت‌هایی با هم دارند در

اینجا منظورم از وجوه مشترک کلی است که در شعر شرقی و غربی

موجود است و دیگر اینکه به نظر من اگر سبک‌شناسی شعر بر اصول تکامل تاریخی انسان استوار گردد خواهد توانست مانند سایر نظام‌های علمی، بر موازین کلی پرشمولی که مبین شعر جامعه‌ها و دوره‌های متفاوت باشد دست یابد. البته منظورم سنجش بین جامعه غربی و شرقی نیست چرا که اگر تصور کنیم «مغرب زمین» سمبول انسانیت است و باید هر جامعه‌ای را با آن بسنجیم کاری دور از خرد است.

دکتر آریان‌پور: بله کاملاً درست است مغرب‌زمین را مظهر انسانیت پنداشتن و هر جامعه‌ای را با آن سنجیدن کاری خردمندانه نیست این اروپاییان بودند که از سر خودبینی مقوله‌ها و انگاره‌های فرهنگ خویش را عمومی و سرمدی شمردند و به جهانیان تحمیل کردند و موافق آرمان و انگاره عصر خود به اعصار گذشته و جامعه‌های دیگر نگریستند و مثلاً در تجزیه سبک‌های هنری جامعه‌های دیگر و حتی جامعه‌های ابتدائی، مقوله‌های خاص هنر جامعه خود را بکار بردند. حال آنکه مقوله‌های هنری اروپایی مانند «نئوکلاسیسیسم» و «رومانتیسیسم» بی‌گمان مقوله‌هایی ثابت و عمومی و بیرون از زمان و مکان نیستند و نباید توقع داشت که در همه جامعه‌ها کاملاً صادق آیند. و همانطور که فرمودید سبک‌شناسی شعر چون بر اصول تکامل تاریخی انسان استوار شود و به صورت نظامی علمی درآید خواهد توانست مانند سایر نظام‌های علمی بر موازین کلی پرشمولی که مبین شعر جامعه‌ها و دوره‌های متفاوت باشد دست یابد و هم سبک‌های شعر جامعه‌های غربی و هم سبک شعر جامعه‌های شرقی را دربرگیرد، ولی البته چون همه مقتضیات اجتماعی شرق و غرب یکسان نبوده‌اند باید انتظار برد که سبک‌های شعر شرقی و غربی با وجود همانندی کلی خود تفاوت‌هایی داشته باشند.

تاریخ‌های ادبی ایران، شعر فارسی یعنی شعر رسمی ایران پس از اسلام را شامل سه سبک دانسته‌اند: سبک خراسانی و سبک عراقی و سبک هندی. سبک خراسانی بر قیدها و سنتهای صوری فراوانی استوار است از تسلسل منطقی معانی و شکوه الفاظ برخوردار است و به طرزی متین واقعیت را به صورت دستگاهی منظم و قابل قبول نمایش میدهد.

این سبک از سده چهارم تا سده ششم اسلامی رایج بوده و از آن پس نیز دوام آورده است رودکی، شهید، ابوشکور، خسروی خسروانی، ربینجی، ولوالجی، لوکری، کسایی، دقیقی، فردوسی، عنصری، فرخی، غضایری، عسجدی، منوچهری، لامعی، فخرالدین اسعد، مسعود سعد، سنائی، معزی، ابوالفرج، سوزنی و دیگران به این سبک سروده‌اند.

سبک عراقی از عواطف مردی و ابتکار و آزادمنشی بارور است. هستی را دستگاه پرآشوبی می‌بیند و زیر و بم آن را با شور فراوان بیان می‌کند این سبک از قرن هفتم تا قرن دهم اسلامی رواج داشته و هنوز هم ادامه دارد. کمال‌الدین اسماعیل، مجیرالدین، اثیرالدین، اماسی، همام، سعدی، مجد همگر، اوحدی، حافظ، سلمان، مکتبی، جامی و هلالی از گویندگان سبک عراقی شمرده می‌شوند. سبک هندی بر خیال‌پروری بی‌بند و بار و باریک‌بینی انتزاعی و تصنع و اعوجاج صوری و معنوی تکیه دارد و معمولاً زندگی را به صورت داستانی تلخ و دردناک عرضه میکند این سبک در قرن دهم و قرن یازدهم و قرن دوازدهم اهمیت داشته است ولی نفوذ آن هنوز از میان نرفته است:

صائب، زلالی، عرفی، کلیم، فیضی، وحید، بیدل و غنی از پیروان آنند. تاریخ‌های ادبی ایران در فاصله این سه سبک، چند سبک آمیخته و میانجی نیز پدید آمده‌اند چنانکه آثار شاعرانی چون سیدحسن غزنوی و انوری ورشید و طواط و عمادی و خاقانی و نظامی و ظهیر و جمال‌الدین حدفاصل سبک خراسانی و سبک عراقی است و آثار امثال بابا فغانی و محتشم میانجی سبک عراقی و سبک هندی به‌شمار می‌آید.

از این گذشته بنابر تاریخ‌های ادبی ما از سده دوازدهم به این سو، بسیاری از شاعران در برابر سبک هندی واکنشی به صورت احیاء برخی از جنبه‌های مثبت سبکهای خراسانی و عراقی ظاهر شد این شاعران مشتملند بر: آذر، مشتاق، هاتف، ضیاء عاشق، رفیق، طیب، صباحی، قانی، سپهر، مجمر، سروش، محمود صبا، شبیانی، شهاب، سرخوش، شوریده، سلطانی، نشاط، فروغی و شاعران خانواده وصال. برای تبیین این سبک‌ها و تشخیص درجه اصالت و استقلال آن‌ها لزوماً باید تاریخ

عمومی ایران پس از اسلام را مورد بررسی قرار داد. ضرابی: «برگردیم به بررسی وضع سبک‌های شعر فارسی. از آنچه درباره تاریخ عمومی ایران صحبت کردیم میتوان نتایجی در زمینه سبک‌شناسی شعر گرفت و بخصوص درهم آمیختگی سبک‌ها را نشان داد». دکتر آریان‌پور: بله میتوان چند نتیجه گرفت.

نتیجه اول: درهم آمیختگی سبک‌ها. باید انتظار داشت که به‌فراخور حال زمینداران و سوداگران ایرانی تاریخ شعر فارسی مانند تاریخ شعر اروپایی شامل دو سبک اصلی باشد اما به‌سبب آن که در ایران هیچگاه سوداگران بر زمینداران غالب نیامدند باید همچنین انتظار داشت که این دو سبک به‌اندازه سبک‌های شعر اروپایی از یکدیگر جدا نباشند چنانکه در اسپانیا هم برائثرکندی تکامل طبقه‌های اجتماعی دو سبک کلاسیسیسم و رومانتیسیسم درست از یکدیگر مشخص نشدند. سبک‌های دوگانه مورد نظر ما کمابیش بر دو سبکی که در تاریخ‌های ادبی ایران «خراسانی» و «عراقی» نام گرفته‌اند منطبق میشوند این دو سبک در دو دوره تاریخی کمابیش متفاوت پدید آمدند و برخلاف نام‌های خود منحصر به‌خواص خراسان و عراق نبودند و محدودیت مکانی نداشتند. سبک خراسانی هم در خراسان رواج گرفت و هم در عراق و سبک عراقی محدود به‌اصفهان و تهران و همدان و نهاوند و ساوه و سایر ناحیه‌های عراق نشد. چنانکه جریان ادبی معروف به «سبک هندی» هم مخصوص هند نبود بلکه اساساً از هرات و اصفهان برخاست و در ناحیه‌های گوناگون ایران و هند رواج گرفت. گفتنی است که همین امر یعنی اسناد سبک‌ها به‌مقولات جغرافیایی در تاریخ هنر چین نیز دیده می‌شود. پس از دوره سبک خراسانی و سبک عراقی دوره «سبک هندی» و جریان‌های «عصر بازگشت به‌سبک‌های قدیم» فرا آمدند. اما «سبک هندی» و جریان‌های عصر بازگشت همانند جریان‌های نئورومانتیک اروپا، استقلال و تازگی ندارند. «سبک هندی» صورت انحطاطی سبک عراقی است که با صورت انحطاطی سبک خراسانی و عراقی آمیخته است. جریان‌های ادبی عصر بازگشت هم صورت‌هایی از

سبکهای خراسانی و عراقی شمرده میشوند. سبک خراسانی و سبک عراقی با وجود تفاوتهای خود باز با یکدیگر همنا هستند، و همنوایی آن دو از همنوایی نئوکلاسیسیسم اروپا بارزتر است. سبک عراقی با آن که کمتر از سبک خراسانی اسیر قیدهای صوری و مقوله‌های سنتی است، باز به قدر رومانتیسیسم بر محور فرد و هیجان‌های خصوصی نمیگردد از این گذشته خط قاطعی این دو سبک را از یکدیگر جدا نمی‌کند بدانسان که در عصر عظمت سبک عراقی، مجد همگر و ابن یمین و جلال‌الدین به سبک خراسانی رغبت ورزیدند.

بر اثر این وضع، هیچیک از دو سبک، تکاملی منظم ندارند و از این رو آثار قرن‌های متفاوت را به دشواری میتوان از یکدیگر باز شناخت. «ادوارد براون» متذکر شده است که تحول ادبیات فارسی در طی هزار سال کمتر است از تحول ادبیات انگلیسی در طی سیصد سال.

نتیجه دوم - بستگی شدید شعر به دربارها. در دوره زمینداری هرگاه سلاطین از نفوذ اشراف زمیندار آزاد باشند و به وجهی خودکامه حکومت کنند ضرورتاً دربارها در عرصه شعر و سایر جلوه‌های فرهنگی عاملی بسیار مؤثر میشوند. از اینرو شاید بتوان گفت که تاریخ ادبیات رسمی ایران عمدتاً «تاریخ ادبیات درباری» است.

در نخستین مرحله تاریخ ایران اسلامی یعنی دوره‌ای که اشراف زمیندار و مردم ساده متعارف با یکدیگر ائتلاف کردند و استقلال ایران را بازگردانیدند جهان‌بینی خواص به جهان‌بینی عوام نزدیک شد. در این دوره عوام از یک جهت محض واقع‌گرایی اساسی خود و از جهت دیگر به سبب آنکه هنگام بیرون راندن مهاجمان عرب عملاً قدرت خود را دریافته بودند با نظری خوشبین و امیدوار به جامعه و طبیعت می‌نگریستند. از اینرو شعر خواص این دوره تا اندازه‌ای واقع‌گرای بود و رنگی حماسی داشت. اما چنانکه گفته شد به زودی خواص موافق مصالح خصوصی خود از عوام فاصله گرفتند و به بهره‌کشی و بیدادگری پرداختند و بر اثر آن عوام سر به طغیان برداشتند پس همچنان که با فشار سلاح جنگی طغیان‌های کوچک و بزرگ مردم را فرو نشاندد برای درهم

شکستن مقاومت معنوی آنان به یاری شاعران مزدور سروری و برتری‌های نویافته خود را به رخ مردم کشیدند روابط اجتماعی جدید و مطلوب خود را نوامیس طبیعی وانمود کردند و جامعه را به تمکین و چاکری خواندند. شعر وسیله‌ای گردید برای مدح بزرگان و تبلیغ عظمت ایشان وسیله‌ای که عوام را از بی‌پروائی و سرکشی برحذر می‌داشت و خواص را مغرور و سرمست می‌ساخت و به مجلس‌های بزم آنان رونق می‌بخشید به این طریق شعر بزمی محض پدید آمد و در دربارهای ایران رایج گردید چنانکه در اروپای قرون وسطی نیز شعر بزمی در آغوش دربارها پرورده شد. از تاریخ ادبیات جامعه گوناگون برمی‌آید که ادبیات تبلیغی و مدحی ذاتاً از واقعیت دور و متصنع و جامد است این دوری از واقعیت و این تصنع و جمود طومار شعر حامیان مستبد شرقی را درنور دیده و شاعر را به صورت مداحی دروغزن و سخن‌فروشی فرومایه درآورده است شاعران ایرانی موافق میل امیران در تبلیغ حشمت ایشان همت گماردند و مطابق اصول دستگاه‌های تبلیغی به تکرار مطالبی معین پرداختند و مثلاً به هر یک از مراتب خواص سجایای خاصی نسبت دادند و به قول مومتن نویسنده «شعر و ادب فارسی» هر امیری بخشنده و دانش‌پرور و هنردوست و دلیر کشورگشا و دادگستر است هر وزیری خردمند و ادیب و هوشمند و باتدبیر است هر فرماندهی کشورخواه و فرمانبردار و کاردان و جانباز است هر قاضی و فقیهی عالم و متقی و صدیق و منصف است شاعر گاهی حتی این حدود را هم مراعات نمی‌کرد و ممدوح خود را - هر که بود - مظهر همه خصلت‌های عالی می‌شمرد.

سنگ‌بندی (Tgvification) نموده‌های طبیعی را هم مانند نموده‌های انسانی دچار قالب‌های کلی کرد. شاعران به حکم سنت‌های ادبی خود را موظف دانستند که برخی از حالت‌های انسانی و جلوه‌های طبیعی را خوب و زیبا و برخی را بد و زشت محسوب دارند. آزادی شاعر از میان رفت منطق شعر که مستلزم نمایش واقعیت با تصویرهای حسی و زنده است مانند منطق فلسفی آن عصر ضعیف شد. شاعران از وصف دقیق و مبتنی بر واقعیت بیگانه گردیدند صفات اختصاصی اشیاء و انسان را از

نظر دور داشتند از دقایق و لطائف زندگی روی بر تافتند و به واقعیت مخصوصاً به جنبه‌های تلخ و تیره آن عنایتی درخور نورزیدند چندان که قصیده جمال‌الدین در وصف قحطی و قصیده باران درباره زلزله در ادبیات فارسی نظیر فراوان ندارد. بحرهای و مضمون‌ها و موضوع‌های شعری هم جامد شدند و بازار تقلید رواج گرفت..... به سانی که ده‌ها منظومه به تقلید شاهنامه سروده شد. شاعران به جای آن که از واقعیت الهام گیرند از دیوان‌های یکدیگر مخصوصاً پیشینیان سود جستند. از سده ششم اسلامی به بعد، بر اثر تحولات داخلی و خارجی جامعه ایران سبک اشرفی دیرین سستی گرفت و طلیعه سبک نوی پدیدار گشت. نوی این تحول از آثار شاعرانی چون سید حسن غزنوی و انوری و رشید و طواط و عمادی شهریاری و خاقانی و نظامی و ظهیر و جمال‌الدین و ابوالفرج استشمام می‌شود.

حمله مغولان به ایران تحول سبک را تسریع کرد این هجوم لرزش عظیمی بر پیکر جامعه افکند و این لرزش چندان شدید بود که فصل جدیدی در تاریخ هر یک از نمودهای جامعه ایرانی گشود. هیچ تمدنی متحمل ضربتی که مغول به ایران زد نشده است. هجوم‌های ژرمن‌های وحشی به روم به تدریج در طی دو قرن صورت گرفتند و بین آنها فاصله بود و در این فاصله‌ها جامعه مجال بهبود و جبران مافات می‌یافت. از این گذشته وحشیان ژرمنی در خشونت افراط نمی‌کردند و نمی‌خواستند اجتماعات شهری را یکسره نابود کنند اما مغولان که قومی خانه به دوش بودند به قصد فتح و توقف نیامدند بلکه سر غارتیدن و غنیمت بردن و بازگشت کردن داشتند از اینرو تمدن ایران را سخت به تباهی کشاندند. بر اثر هجوم آنان اقتصاد ایران درهم شکست، جمعیت کاهش یافت و مردم اخلاقاً پست شدند بزدلی و نگرانی و نومیدی و تاریک‌اندیشی و کامجویی و غفلت رواج گرفت. در عصر مغول بسا خاندان‌های زمیندار سقوط کردند و بار دیگر زمینداران جدیدی بوجود آمدند. بزرگان نودولت مغول که با زور شمشیر خاک ایران را تصاحب کردند در آغاز کار نیازمند تبلیغ نبودند و دیرزمانی شاعر را به چیزی نمی‌گرفتند پس

شاعران آوازه‌گر که از عصر رودکی تا عهد معزی آسایش داشتند از آن پس از مساعدت شعر پروران درباری محروم شدند و ناگزیر به مردم مخصوصاً سوداگران که به سبب وحدت و وسعت امپراطوری مغول میدان وسیعی برای فعالیت یافته بودند روی بردند، تبدیل هنرپذیران جامعه هم به سود شعر تمام شد و هم به زیان آن. از یک طرف شاعران که دیگر به ندرت خادم خانی مقتدر بودند از الفاظ و معانی رسمی و تشریفاتی اندکی آزاد شدند سبک خراسانی را کنار گذاشتند و به جای مفاهیم رسمی و سنتی و قالبی دیرین به درد دل گفتن پرداختند و به جای قصیده و قطعه که مفهوم‌ها را به طرزی منظم و منطقی بیان میکرد به غزل و رباعی که فاقد تسلسل منطقی معانی است متوسل گردیدند مثنوی که در نتیجه استقلال قافیه بیتها از محدودیت قطعه و قصیده آزاد است رواج گرفت و به جای مثنوی‌های حماسی معدود پیشین، مثنوی‌های عشقی و اخلاقی و عرفانی فراوانی به نظم آمدند. شاعران کمابیش آزادانه با قالب‌های جدید به بیان دردهای فردی و شکایت از تباهیها و بیدادگریها پرداختند پس غزل عشقی که سراسر شور و هیجان بود، پدید آمد حال آن‌که در شعر عاشقانه دوره سبک خراسانی که معمولاً کنیزان مورد عشق ورزی قرار می‌گرفتند و رابطه عشق و معشوق همانند رابطه مالک و مملوک، بود شعر عاشقانه سوز و گدازی نداشت. این نکته را دکتر محمد جعفر محبوب در تحقیق گرانمایه خود درباره سبک خراسانی به خوبی نشان داده است. از طرف دیگر بیرون آوردن شاعران از دربارها باعث آوارگی و بینوائی آنان شد و از آن گذشته آنان را با ناکامیها و تباهیهای جامعه آشنا ساخت پس تلخکام و بدبین و نومید و خیال‌باف شدند و به بیان احوال خود پرداختند. با این همه مداحی یکسره از میان نرفت مغولان که به تدریج سکر مدح را چشیدند خواستار مدیحه‌سرایی شدند اما به اقتضای تنزل شرافت و فرهنگ عمومی مدیحه‌سرایی به صورتی بسیار پست درآمد، و زبان قصیده سست گردید. پس شعر معنا و لفظاً به پستی گرایید تشبیهات و استعارات ناپخته و دور از ذهن عرصه شعر را فرا گرفت: شعر از روح حماسی یکسره خالی گشت و حتی چند مثنوی رزمی که در این دوره

به دستور امیران سروده شد جنبه بزمی داشت و از کلمات لطیف غیر حماسی پر و ساختگی و دروغین بود. هما و همایون از خواجوی کرمانی، آیینه سکندری از امیر خسرو، اسکندرنامه از جامی، تیمورنامه از هاتفی، شاهنامه از قاسم گونابادی و اکبرنامه از فیضی از این جمله‌اند. پس از دوره مغول خودجویی و بندگسلی شاعران شدت گرفت تا جاییکه در عصر تیموری تقلید استادان پیشین ناپسند شمرده شد شاعر خودپرداز این زمان به سبب بحران و پریشانی عمومی چیزی جز ملال و اندوه و نومیدی و بدبینی به جامعه عرضه نمی‌داشت و چون از جامعه حمایتی نمی‌دید به تحقیر و تخفیف آن زبان می‌گشود و بخودبینی و خودستایی و گریز از جامعه و دروری از زبان و اندیشه مردم کشانیده می‌شد در نتیجه غزل‌سرایی رواج گرفت و غزل بیش از پیش خودگرایی و انتزاعی گردید. غزل‌های کسانی چون کمالی خجندی زمینه مرحله انحطاطی سبک عراقی را که به «سبک هندی» انجامید، هموار کرد. شاعران خود بخود به عوام متمایل شدند چنان که قاسم انوار به لهجه عوام گیلان شعر سرود. مسایل روزانه در شعر راه یافت و امثال کنزالاشتهای ابوالحسن شیرازی و دیوان البسه نظام‌الدین محمود قاری به بار آمد توصیف امور زندگی که در اشعار پیشین کم بود مورد تأکید قرار گرفت و مثلاً امیر خسرو به قول خود «وصف نگاری» را موضوع شعر گردانید.

پس بدین ترتیب میرسیم به اینجا که در ایران هم مانند اروپای قرون وسطی انحطاط فئودالیسم با تنزل مدیحه‌سرایی و ظهور شعر اعتراض‌آمیز و رواج شعر عوام همراه بوده است.

نتیجه سوم - ضعف واقع‌گرایی در شعر فارسی

روشن است که شاعران پیرو یک سبک در عین اشتراک سبکی خود، تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. مثلاً آثار رونسار و مونتینی و مولی‌یرو و لوتر به سبک نئوکلاسیسیسم آفریده شده‌اند ولی درست یکسان نیستند. همچنان که دو سبک اروپایی نئوکلاسیسیسم و رومانتیسیسم به اقتضای تحولات جامعه گاهی صورتی واقع‌گرایی یافتند سبک‌های خراسانی و عراقی نیز گاهی به واقع‌گرایی نزدیک

گردیده‌اند. اما کندی تطور طبقات اجتماعی و دوام سلطه مطلق امیران و ادامه بحران جامعه سبب شدند که جهان‌بینی‌های طبقه‌ای - چه جهان‌بینی طبقه خواص، چه جهان‌بینی غیر رسمی عوام - قاطع و مشخص نباشند و روشنفکران متمایل به عوام هم از آشفتگی و گیجی اجتماعی و «شعور کاذبی» که گریبانگیر عوام بود ایمن نمانند و واقعیت را درست لمس نکنند از اینرو واقع‌گرایی در شعر فارسی به‌ندرت رخ نموده و در مقابل واقع‌گریزی رایج هیچگاه صراحت کافی نیافته است چنانکه در چین باستان هم مبارزه واقع‌گرایی و واقع‌گریزی حاد نبوده و منجر به غلبه تام یکی از دو سبک نشد.

در آغاز استقلال ایران که هنوز آثار اتحاد اشراف و مردم از میانه برنخاسته بود نمونه‌هایی از شعر متمایل به واقع‌گرایی بوجود آمد. شاعرانی چون: رودکی و فردوسی و منوچهری و فرخی شور و نیروی طبیعت و عمق عواطف انسانی را نمایش دادند. سپس چون: ناصر خسرو که به نهضت مترقی زمان خود: نهضت اسماعیلی بستگی داشت موافق آرمان خود جانب عوام را گرفتند و اشعاری نسبتاً واقع‌گرای و مثبت آفریدند. بعداً شاعرانی ژرف‌بین چون: جلال‌الدین محمد و سعدی و امیرخسرو از تنگنای جهان‌بینی خواص رستند و زبان غزل را به‌زبان گفتگوی متعارف مردم نزدیک کردند. همچنین روشن اندیشانی از قبیل: عبید زاکانی از پایگاه عوام به‌زندگی خواص نگریستند و به‌باد انتقادش گرفتند. نمونه‌های دیگری از واقع‌گرایی ضعیفی که در شعر فارسی راه یافته است در آثار عرفانی مخصوصاً آثار شاعران صوفی دیده می‌شوند. تصوف در آغاز جنبه فردی داشت ولی در قرن‌های سوم و چهارم اسلامی که نهضت‌های مردم ایران در گرفت بصورت جنبشی اجتماعی درآمد و مانند مذهب اسماعیلی، سلاح مبارزه مثبت و منفی بسیاری از گروه‌های محروم جامعه مخصوصاً پیشه‌وران و صنعتگران شهری شد. تفاوت تصوف زاهدانه فردی و تصوف انسان‌دوستانه جمعی از مقایسه زندگی و آثار جنید و شبلی با زندگی عطار و مولوی به‌خوبی برمی‌آید اما متأسفانه تصوف اجتماعی دیری نپایید. نومیدی و بدبینی‌ای که در پی حمله مغول

به مردم ایران چیره شد جنبه مثبت تصوف و شور اجتماعی صوفیان را از میان برد. پس تصوف به صورت تریاک جامعه درآمد و مردم را بهرها کردن جامعه و جستجوی آرامش فردی برانگیخت. در سده‌های هفتم و هشتم و نهم تصوف منفی و فردی و واقع‌گریز سخت مقبول عوام و خواص افتاد ولی البته این تصوف دیگر تصوف مثبت پیشین و سلاح مبارزه مردم نبود بلکه وسیله فرار از واقعیت شمرده میشد. تمرکز حکومت ایران و پاره‌ای اصلاحات اجتماعی که در عهد صفویه صورت پذیرفت جامعه را تا اندازه‌ای خوش‌بین و امیدوار کرد و بر اثر آن تصوف که در آن زمان سخت منفی و غیر اجتماعی شده بود از رونق افتاد از این گذشته چون تقویت مذهب شیعه برای همبستگی و استواری مردم ایران در مقابل ترکهای عثمانی ضرورت داشت صفویان در رواج آن کوشیدند و با سایر مذاهب و فرقه‌ها از آن جمله با تصوف درافتادند.

ضرابی: ولی تصوف دارای جنبه‌های مثبت و مبارزی هم بوده دقت کنیم در زندگی و اندیشه آدم‌هایی مانند: حسین بن منصور حلاج و مجدالدین کبری و شهاب‌الدین سهروردی و نظایرشان.

دکتر آریان‌پور: تصوف اسلامی مانند رومانیسیسم فلسفی اروپا با آن که ظاهراً به منطق و نظام عقل پشت می‌کند. دست کم پیش از آنکه به‌زنگار انحطاط آلوده شود و به صورت قلندری و خراباتیگری درآید از جنبه‌های مثبت و مبارز خالی نبوده است. البته در جامعه‌ای که خودکامگی و یکه‌تازی امیران قانون مطلق است صراحت و اعتراض علنی و تندروی صوفیان با مخالفت و مجازات سخت مواجه می‌شود چنان‌که حسین بن منصور حلاج را به‌دار زدند، مجدالدین ولد را ناگزیر از مهاجرت ساختند، شهاب‌الدین سهروردی را به قتل رسانیدند، عین‌القضاة همدانی را سوزاندند و احمد پسر شیخ ابوالحسن خرقانی را کشتند. اینگونه حوادث صوفیان بعدی را به احتیاط و ترک صراحت و مبارزه غیر مستقیم و رمزگویی واداشت. نبودن آزادی بیان آنان را برانگیخت که صبغه‌ای از شریعت بر عقاید خود بکشند و در لفاف کنایات و استعارات و زبانی شاعرانه و رمزی سخن گویند. برای تبیین رمزگویی

یا نمادگرایی (سنبولیسیم) صوفیان و بسیاری از شاعران ایران باید از دو عامل غافل نبود:

۱- تقریباً در سراسر تاریخ ایران بر اثر گسستگیهای تکامل جامعه و نبودن گروهی منظم از روشنفکران، اهل هنر و اصحاب دانش دچار ابهام و پریشانی و تاریک اندیشی بوده‌اند.

۲- در اوضاع پراختناق جامعه ایرانی آزادی بیان بسیار محدود بوده‌است و از اینرو مبارزه نظری و بیان اندیشه‌های نسبتاً مرقی تنها بصورتی رمزی و نیمه آشکار امکان داشته‌است.

میتوان رواج رمزجویی و رمزگویی را در میان شاعران و نویسندگان ایرانی زاده این دو عامل مخصوصاً عامل دوم دانست. مثلاً ترجمه ابن مقفع از داستان رمزی کلیله و دمنه که در ضمن بیان زندگی جانوران به نارواییهای جامعه انسانی میتازد به منزله کوششی است برای بیان حقایقی که نباید بیان کرد مسلماً دانشمند مبارز و روشن اندیشی چون ابن مقفع که رساله‌الصحابه روابط بیدادگرانه اجتماعی را به باد حمله میگردد و در راه دفاع از واقعیت و انسانیت جان میبازد بعنوان تفتن یا خدمتی ادبی به ترجمه کلیله و دمنه نیز نپرداخته‌است بلکه با این کار خواسته‌است که در پس پرده مصونیت رمزها و نمادها نظام اجتماعی عصر خود را انتقاد کند. خواسته‌است که ابوجعفر منصور خلیفه خون آشام همزمان خود را در سیمای «دبشلیم» افسانه‌ای نمایش دهد و «بیدپای» وار به او بتازد بر همین شیوه شاید قسمتی از پیچیدگی و ابهام و تصنع شعر عهد تیموری که در آثار گویندگانی چون جامی منعکس شده و مقدمه سبک هندی به شمار رفته‌است معلول مخاطرات روشن‌گویی باشد تفتیش عقاید و تکفیر و تعذیب مخالفان وضع موجود که در عصر شاهرخ تیموری شدت گرفت و حتی از آدم‌کشی مردم‌آزاری اتابکان سلغری و مظفری فارس هم درگذشت مانع صراحت و صداقت شاعران بود. همچنین شاعران عهد صفوی چون به سبب تعصب دینی دربار صفوی، آزادی گفتار ناچیزی داشتند ناگزیر برای بیان عقاید خود را در ابهام‌گویی و صورت‌سازی مبالغه کردند و به سبک هندی گراییدند و فقط

در پایان آن عصر که از قدرت و تعصب بزرگان جامعه کاست، سبک هندی تا اندازه‌ای مورد مخالفت شاعران ایران قرار گرفت حال آنکه در افغانستان و هندوستان همچنان دوام آورد. در مغرب‌زمین نیز مصلحت زمانه گاهگاهی هنر را اسیر رمز کرده است میلتون شاعر انقلابی انگلیسی هنگامیکه آزادی و حتی زندگی خود را در خطر یافت برای بیان افکارش به رمز گرایید. در بهشت گمشده و بهشت باز یافته از مفاهیمی چون خدا و فرشته و انسان برای انتقاد جامعه سود جست. موسیقیدان نامدار، موتسارت که در دو سال آخر عمر خود بیش از پیش با اشراف زمیندار در افتاد برای انتقاد آنان به ناچار رمز بکار برد؛ در همه آثار خود جز عروسی فیگارو که صراحت فراوان داشت و مورد تهدید قرار گرفت در قالب افسانه‌های ساده به اشراف نیش زد، در روسیه نیمه قرن دوم نوزدهم بسیاری از نویسندگان آزاداندیش برای فرار از سانسور آزادی کش تزارسم حقایق اجتماعی حتی اشخاص تاریخی را با نمادها و چهره‌هایی رمزی نمایش دادند. میتوان گفت که رمزها و نمادهای صوفیان دست کم در مراحل تکاملی تصوف برای بسیاری از مردم عصر آنان معلوم و روشن بوده‌اند و از اینرو از عهده ابلاغ معانی اجتماعی خود برمی‌آمده‌اند، عارفان بزرگ نخستین (و نه مقلدان و متصنعانی چون شمس مغربی) برخلاف شاعران سمبولیست اروپا رمزآفرینی را غایت یا کمال خود نمیدانستند بلکه وسیله موجز و جاننداری برای بیان معانی اجتماعی می‌شمردند و به همین دلیل مانند جلال‌الدین محمد و مخصوصاً حافظ مقبول جامعه می‌افتادند. با آنکه حافظ در دوره زندگی خود به قدر دوره‌های بعد شهرت و اهمیت نداشت باز باید گفت که مردم عصر حافظ برخلاف مردم عصرهای بعد مفاهیم حقیقی نمادهای شعر او را که مربوط به جامعه آن زمان بود، درمی‌یافتند و در نتیجه می‌توانستند اشعار او را بر واقعیت اجتماعی موجود منطبق کنند و آن را زبان حقیقت بشمارند و گرامی دارند. اما نسل‌های بعد چون از معانی حقیقی نمادهای اجتماعی عصر حافظ دور و بی‌خبر بودند به تفسیر آنها پرداختند. از منظر خواست‌های خود در آنها نگریستند و

بدین طریق آنها را وسیله تفال گردانیدند، چنانکه شاهنامه فردوسی و مثنوی جلال‌الدین محمد بلخی و نیز حماسه‌های هومر و حماسه انه‌اید اثر ویرژیل و کتاب‌های دینی از زمینه اصلی خود منتزع و وسیله فالگیری و راه‌یابی مردم شدند. شاید بتوان ادعا کرد که اساساً بسیاری از صوفیان تنها از روی مصلحت به شاعری می‌پرداختند. زیرا در جامعه‌های اسلامی به سنت «یجوز لشاعر مالا یجوز لغیره» شاعر پیش از نویسنده و فیلسوف از آزادی گفتار برخوردار بود شعر مخصوصاً شعر رم‌آمیز عرفانی به روشنفکر ایرانی اجازه میداد که با وجود اختناق اجتماعی شدید از مبارزه نظری باز نایستد و زبان به اعتراض گشاید. همان اوضاعی که فریاد اعتراض ایرانیان را به صورت تصوف درآورد و تصوف را به نمادگرایی کشانید و سرانجام منفی و عقیم کرد، گنجینه شایگان ادبیات فارسی را از سبکی واقع‌گرای محروم ساخت.

در ایران اسلامی از آغاز تا عصر حاضر چون طبقه سوداگر هیچگاه استقلال و قدرت ریشه‌دار نیافته و منبع آن هم که طبقه عوام باشد به‌ندرت از پایگاه پست دیرین خود تجاوز کرده است هنوز در شعر فارسی سبکی برابر ره‌آلیسم اروپایی جدید پدید نیامده است. از قرن دهم اسلامی به بعد جامعه ایرانی بر اثر تکامل کمابیش نامنظم سوداگری بسوی زندگی شهری و صنعتی پیش رفت و در قرن سیزدهم حکومت متمرکز قاجار برای تقویت وحدت کشور و تأمین عظمت خود دستگاه پرشکوهی ترتیب داده و همانند دربارهای گذشته شاعران را به ستایشگری و آوازگری برگماشت اما این عامل‌ها نیز آن اندازه نیرومند نبودند که سبک ادبی مستقلی بوجود آورند و در نتیجه آنها فقط احیاء برخی از جنبه‌های مثبت سبکهای خراسانی و عراقی و دیرین بود. شاعران این عصر به جای آنکه مستقیماً از طبیعت و واقعیت اجتماعی زمان خود الهام گیرند، آثار نسبتاً واقع‌گرای استادان پیشین را منشاء الهام خود دانستند. نهضت اجتماعی ایران در آغاز سده بیستم نیز که تبدیل حکومت استبدادی به حکومت قانونی یکی از نتایج آن است، آنقدر ژرف نبود که دست کم مانند انقلاب‌های بزرگ انگلیس و فرانسه، نظام

زمینداری کهنسال را با همه شبکه فکری آن ریشه کن سازد و به بی نظامی و درهم آمیختگی سبک های خراسانی و عراقی پایان دهد و راه را برای ظهور سبک نوی هموار کند.

ضرابی: درباره تحول شعر فارسی چه میگویید؟

به نظر من میتوان گفت که در دهه های اخیر علیرغم موانع داخلی و خارجی، با اضمحلال فنودالیزم و سیر جامعه به سوی نظامی صنعتی زمینه شعر آینده فارسی که مسلماً از لحاظ واقع گرایی در سطحی بالاتر از سطح شعر گذشته قرار دارد فراهم می آید. دگرگونیها و حتی بی بندوباری ها و پریشانی های شعری معاصر را می توان ضرورتی تاریخی و طلیعه جبری شعر انسانی فردا دانست انتظار می رود که به اقتضای تکاپوی روزافزون جهان ترقیخواه تحول عمومی جامعه ما و به همراه آن تحول شعر فارسی سرعت گیرد و مراحل تاریخی پیموده نشده با جهشی طی گردد.

دکتر آریان پور: بله، کاملاً صحیح است.

ضرابی: «مسأله دیگر قشر روشنفکران معاصر ایران است، اینها را

چطور می بینید؟».

دکتر آریان پور: «روشنفکران و یا بعبارت دیگر فرزندگان روزگار ما خود قشری از مردم اند و این «قشر» نیز بخشی از طبقه اجتماعی است بنابراین برای بحث درباره این قشر که ظاهراً بنده و شما هم جزوش هستیم باید به طبقه شامل آن بپردازیم. اضطراراً در همه جا «قشر روشنفکر» وابسته طبقه یا «شبه طبقه ای» است که بین «طبقه مولد پائین» و «طبقه مسلط بالای جامعه» قرار دارد و این دسته از مردم یا بعبارت دیگر «طبقه میان حال» نه مانند طبقه پایین، «عامل کارهای تولیدی» هستند و نه مانند طبقه بالا «زمام امور اجتماعی» را در کف دارند. از اینرو و برخلاف آن دو دارای اصالت و استحکام کافی نیستند - چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ معنوی - چون همواره به اقتضای تکامل اجتماعی یکی از دو قطب جامعه اولی راه تکامل و دومی طریق انحطاط پیش می گیرد پس در اینحال «طبقه متوسطی» که میان این دو قطب قرار

دارد لامحاله دائماً در نوسان و تزلزل است و هر لحظه ممکن است که قسمتی از آن - بر اثر ترقی یا تزلزل - از بقیه جدا و مجذوب یکی از دو قطب گردد و در آن منحل و مستهلک شود. در این صورت تحولات قطب جامعه، هستی «طبقه متوسط» را به خطر می‌اندازد. لاجرم حفظ «وضع موجود» بصورت غایت آمال این طبقه در می‌آید: از نظر اینان باید همیشه با سازش و سهل‌گیری و رعایت اعتدال از تغییرات وسیع و دامنه‌دار جلوگیری کرد و همواره خواستار «حد وسط» و «امریین‌الامریین» بود. همه چیز حتی حقیقت اگر «حد وسط» نباشد بکار نمی‌آید اعتدال به این معنی (که نام دیگرش سازشکاری یا اپورتونیزم است) بزرگترین فضیلت اخلاقی مردم میانه حال محسوب می‌شود.

«هر چه می‌کنید از اعتدال خارج نباشید - با اعتدال به دنیا بیایید، با اعتدال بمیرید، با اعتدال به جنگ بی اعتدالی روید و حتی با اعتدال عجله کنید!» مردم متوسط با این منطق همواره مدافع وضعی هستند که در آن بسر می‌برند و نه تنها آماده قبول تحولات تازه و مخصوصاً تحولات ناگهانی نیستند بلکه تخطی از «عرف» و «سنت» و «اخلاق» دیرین را گناهی عظیم و نابخشودنی می‌شمارند و در نتیجه با بدگمانی و خرده‌گیری با یکدیگر و مخصوصاً با نسل گردنکش جوان روبرو می‌شوند و عیب‌جویی و غیبت و فضولی می‌کنند اما چون جامعه با همه مظاهر خود در تغییر و تحول است مراعات همه سنتها و حفظ همه مواردی گذشته‌گان میسر نمی‌شود و در اینجا لزوماً ریاکاری بکار می‌آید و متأسفانه مردم میانه حال بیش از دیگران به ریاکاری آلوده می‌شوند و از طرفی دیگر طبقات بالای جامعه مادام که بر خر مراد سوار و از قدرت برخوردارند تقریباً هر چه می‌خواهند می‌کنند و به‌چنگ می‌آورند و از کسی ترس و هراسی ندارند و طبقات پایین جامعه همچنان گرفتار «مقدمات زندگی» هستند که بطور کلی مجال و امکان حسابگری و پرده‌پوشی پیدا نمی‌کنند از این رفتارشان عربان و بی‌آرایش و پیرایش است و شخصیتشان با همه نواقص و معایبش بی‌پرده در کردارشان انعکاس می‌یابد. درحالی‌که «مردم میانه حال» نه از آن صراحت مقتدرانه

و نه از این بی پردگی معصومانه بهره‌ورند. هم از زیردستان بیم دارند و هم می‌خواهند آنان را از برتری خود مطمئن کنند. بنابراین حفظ ظاهر برای آنان اهمیت حیاتی دارد، باطن هر چه باشد ظاهر باید آراسته باشد.

این مردم ثبات پرست و ریاکار و ظاهر ساز همواره دم از تهذیب فرد و تعدیل شخصیت می‌زنند و برای تأمین سعادت همگان به جای دگرگون ساختن جامعه، به دگرگون ساختن شخصیت افراد نظر دارند و علم سیاست و عمل سیاسی را خادم و فرع اخلاق و عمل اخلاقی می‌انگارند.

اما درس خوانده‌ها یا به اصطلاح «روشنفکران» یا فرزنانگان یعنی کسانی که با کارهای فکری زندگی می‌کنند و عموماً به طبقه متوسط تعلق دارند معمولاً چون از لحاظ نوع کار و مزایای فکری با مردم هم طبقه خویش تفاوت‌هایی دارند خود را از آنان جدا می‌گیرند و از اینرو می‌توانند با دیده خرده‌بین به طبقه خود بنگرند و مفاسد آن را بهتر از دیگران دریابند. این جدایی و خرده‌گیری در مرحله‌ای که طبقه آنان رو به زوال می‌رود محسوس‌تر است اگر اوضاع زندگی فردی و جمعی اینان اقتضا کند و بتوانند در جریان تلاش حیات مشمول مناسبات و مقتضیات زندگی طبقه پائین طبقه‌یی که قدرتی ندارد ولی در راه تکامل سیر میکند قرار گیرند از منافع طبقه سست بنیاد خود چشم خواهند پوشید و مدافع طبقه بالنده خواهند شد و چون طبقه مورد حمایت آنان برخلاف طبقات دیگر در حال تکامل است پس چشم دیدن واقعیت و تحولات آن را خواهند داشت و واقع‌بین و امیدوار و خوش‌بین خواهند شد. ولی اگر به مقتضای زندگی فردی و اجتماعی و کیفیت اطاعت خود نتوانند به طبقه‌ای که با وجود حقارت کنونی در جریان رشد است پیوندند یا در طبقه خود خواهند ماند و یا خود را به طبقه‌ای که ظاهراً مقتدر ولی باطناً در کار انحطاط است، خواهند «چسبانید» چون هیچیک از این دو طبقه تکامل و آینده درخشانی در پیش ندارند ناچار روشنفکران وابسته آنها با انکار و تردید به مقابله واقعیت موجود که خبر از اضمحلال آنان می‌دهد خواهند شتافت حقایق اجتماعی از جمله مقام و اقتدار روزافزون طبقه پائین را حتی المقدور نادیده خواهند گرفت و به جای آنکه برای رهایی از مفاسد

روزافزون طبقه خود نقشه صحیح و مؤثری طرح کنند به عنوان افرادی شکاک و عیب جو و بدبین، منفی بافی خواهند کرد.

در جامعه ما از یک طرف هنوز از طبقه فرو دست متشکل و هشیار خبری نیست و از طرف دیگر به علل بسیار طبقه متوسط با همه مختصات خود در حال رشد است در چنین وضعی روشنفکران که ناظر سلطه روزافزون طبقه متوسط و جهان بینی مبتذل آن هستند برای ترک آن طبقه و نجات شخصیت خود جویای طبقه پناه دهنده ای میشوند و چون از طبقه خود و سبب آن که منافع خود را با منافع دیگران یکسان نمی بینند و نیز چون از لحاظ روحی نمی توانند با جامعه همنا شوند قهراً از جامعه کناره میگیرند و این کناره گیری و تنهایی اجباری را نشانه عظمت شخصیت خود و پستی مردم می شمارند، فرد و اقلیت منزوی را گرامی می دارند و جماعت و اکثریت انبوه را تحقیر می کنند. به فردگرایی حاد کشانیده می شوند اعتقاد میکنند که شخصیت انسان یعنی انعکاس ذهنی روابطی که بین فرد و محیط بسته می شود مصنوع جامعه نیست بلکه خود بخود وجود دارد و تکامل آن در خارج جامعه و برکنار از علایق و بستگی های اجتماعی صورت می پذیرد. پس شتابان در صدد گسیختن همه قیود اجتماعی برمی آیند می خواهند از اعضای جامعه افرادی کامل ولی تک و تنها و مجزا به وجود آورند. همکاری و همدلی را بیهوده می انگارند. علایق انسانی حتی دوستی را باری سنگین و زاید می پندارد و از آن روی می گردانند و خواهان وارستگی محض میگردند. انعکاس عاطفی این جهان بینی مسلماً نومیدي و یاسی جانکاه است که معمولاً به صورت پریشان اندیشی و آشوب گرایی (آناشسیسم) و هیچ گرایی (نیلهلیسم) می شکند. بدیهی است فرزانه گانی که توانسته اند به نیروی دانش عمیق یا به الهام ترقی عمومی جهان تحمیلات محیط خود را خنثی کنند از چنین وضع پریشی ایمن مانده اند.

پیام روز جهانی تآتر^(۱)

سخنرانی دکتر امیرحسین آریان پور

انسانها - از آغاز - برای زیستن، ناگزیر از کار، کار گروهی. ناگزیر از دو کار: طبیعت را دگرگون کردن و خود را برای دگرگونی طبیعت بسیجیده کردن. دگرگون کردن طبیعت با کردار گروهی و بسیجیده کردن خود با القاء و اعلام خواستهای گروهی. آن یک - تولید اقتصادی، این یک - هنرآفرینی. تولید اقتصادی؛ برای تحمیل خواستهای همگانی بر طبیعت. هنرآفرینی؛ برای تلقین خواستهای همگانی به انسانها. پس در جنب تولید اقتصادی؛ تحکیم جادویی، هنر ابتدایی، نمایش آنچه باید باشد - به میانجی آنچه هست و بوده است - با وسایل گوناگون. و بنابراین تآتر ابتدایی؛ نمایش آنچه باید باشد - به میانجی آنچه هست و بوده است - با کنش و سخن انسانی. تولید به همراهی هنر؛ عامل تسلط انسان بر طبیعت. برآثر رشد تولید هنر، تحقق اضافه تولید، یعنی امکان کار نکردن و زنده ماندن برای بخشی از جامعه. پس تقسیم جامعه؛ مولدان ناآسوده در برابر آسودگان نامولد. آغاز داستان طبقات اجتماعی یا به قول مردم ما، «کار کردن خر - خوردن یابو» و آنگاه «بیگانگی انسان از انسان» و «بیگانگی انسان از طبیعت». در جامعه‌ی منقسم طبقه‌مند: دو گونه زندگی، دو گونه جهان‌بینی و در نتیجه - دو گونه هنر؛ هنر بی‌پیرایه‌ی فرودستان و هنر رسمی فرادستان. همچنین دو گونه تآتر. در جریان زمان، به نیروی تکامل جامعه‌ها، ظهور انقلابات مکرر و تبدل نظامهای طبقه‌مند اجتماعی و سپس با

۱- متن پیاده شده از نوار سخنرانی، باسپاس از دکتر امیراشرف آریان پور که کاست سخنرانی را در اختیارم قرار دادند. [گردآورنده]

تکامل بیشتر، انقلابی سترگ تر؛ «انقلاب برای نفی نظامهای طبقه آفرین». به موازات تحولات اجتماعی؛ تحول هنرهای فرادستان به مدد هنرهای فرودستان. پس تنوع روزافزون؛ هنر ایستا - هنر پویا، هنر واقع‌گریز - هنر واقع‌نمای، هنر چاپلوس - هنر راستگو، هنر پول‌جو - هنر خواب‌آور - هنر مرگ؛ در برابر هنر مردم‌پرور، هنر بیداری‌آور، هنر انقلاب‌گرای. با وجود فراز و نشیب‌ها، تکامل هنری همچنان پایدار. همه‌ی هنرها در طی هزاره‌ها در راه کمال، از آن جمله - هنر تآتر - این اجتماعی‌ترین هنر، این مردمی‌ترین هنر.

رویدادهایی از سیر تکاملی تآتر

پنج هزار سال پیش؛ مراسم سوک «اوسیریس» در مصر، «ایخِر یَفْرُوت» تا ترپیشه و تآترشناس، دست‌اندر کار نقّادی مراسم «اوسیریس». در هزاره اول پیش از مسیح؛ نمایش جادویی هندی و سایه بازی چینی. سده ششم پیش از مسیح؛ سوک‌پردازی یونانی، نخستین تراژدی درباره «دیونوسوس» به وسیله «تستیس» شاعر. در همین قرن برپا شدن تماشاخانه در شهر مقدس «دِل فوی» سده چهارم پیش از مسیح؛ نخستین نمایش در روم به وسیله بازیگران ایتروسک. سده دوم بعد از مسیح؛ شروع نمایش‌های دینی، نمایش مصائب عیسی - در روم. سال ۳۰۴ بعد از مسیح؛ نخستین شهید تآتر، قتل «گرسیوس» بازیگر رومی در حین نمایش. سده یازدهم مسیحی؛ عصر «کریشنا مسیرا» در هند. سده چهاردهم؛ ترقی شیوه ژاپنی نو، نمایش تشریفاتی اشرافی. سده پانزدهم، پدیداری پدر تآتر اسپانیا، «خوان دِل اِنیکا». سده شانزدهم؛ گسترش نمایش عروسکی در اروپا، ترقی شیوه‌ی ژاپنی «کابوکی» (نمایش توده‌پسند). سال ۱۵۲۹؛ ورود زنان بازیگر به جای مردان زنانه‌پوش،

به صحنه‌های ایتالیا.

سال ۱۵۴۸؛ تأسیس نخستین تئاتر سقف‌دار - در پاریس. ممنوع شدن نمایش‌های دینی - به فرمان شاه فرانسه.

سال ۱۵۵۷؛ آغاز سانسور در تئاتر، جلوگیری از نمایش «جوالی پر از خبر» - در انگلیس.

سال ۱۵۶۸؛ نخستین تئاتر عمومی در اسپانیا.

سال ۱۵۷۶؛ نخستین تئاتر دائمی در انگلیس.

سال ۱۵۸۷؛ نمایشنامه‌های «تاریخی - سیاسی» از «واندین ووندیل» در هلند.

قرن هفدهم؛ بسط نمایش عروسکی در ژاپن به همت «گیدایا»، ظهور «مونزای مون» (شکسپیر ژاپن) با ۱۶۰ نمایشنامه.

سال ۱۶۲۷؛ اعطای درجه دکترای الهیات از طرف پاپ به «لوپه دوه ایگا» نویسنده ۱۸۰۰ نمایشنامه.

سال ۱۶۳۳؛ رواج گرفتن نمایش‌های دینی در آلمان، بعنوان نذر برای دفع طاعون.

سال ۱۶۴۲؛ بسته شدن همه تئاترهای انگلیس، به امر حکومت پاکی‌گرای «پوری تانیست».

سال ۱۶۷۲؛ افتتاح نخستین تئاتر روسی - در مسکو.

سال ۱۶۸۶؛ نخستین تئاتر سوئدی - در استکهلم.

قرن هیجدهم؛ رواج سایه‌بازی در اروپا، طلوع درام سیاسی؛ در ایتالیا - به وسیله «آل فیری»، در آلمان - به وسیله «شیرر»، در فرانسه - به وسیله «بومارشه»، تأسیس بالشوی تئاتر (تئاتر بزرگ) در مسکو - در مقابل «مالتی تئاتر» (تئاتر کوچک).

سال ۱۷۰۲؛ آغاز نمایش بی‌سخن - در لندن.

سال ۱۷۵۷؛ استفاده از صحنه گردان در تئاتر توده‌پسند ژاپنی (کابوکی).

سال ۱۸۹۸؛ برپا شدن تئاتر هنری مسکو - به وسیله

«استانیسلاوسکی» و «نمیرو ویچ دانچنکو» و سپس برپا شدن تئاتر

«الکساندرینسکی» در سن پترزبورگ، و جنبش روش‌گرایی در ایالات

متحدہ امریکا - به وسیله پیروان «استانیسلاوسکی» مخصوصاً

«استراسبرگ» و «کازان».

قرن بیستم؛ عصر نظامهای فراوان متعارض؛

یک طرف = سمبولیسم «فور» و «لیونیه پو» و دادائیسیم «کوکوشکا» و «تزار»، سوررئالیسم «دالی» و «گونل»، اکسپرسیونیسم «ورفل» و «کایزر» و «پیراندللو» و «اونیل»، پاتافیزیک «ژاری» و «ویان» و «یونسکو»، و تأثر پوچ «کامو» و «بکت» و «آداموف» و «پینتر» و «گراس» و «دورنمات».

طرف دیگر = واقع‌گرایی اجتماعی «ایبسن» و «پرستلی» و «برنارشاو» و «نیسان» و تأثر حماسی «برشت» و «پیستاتور» و رئالیسم سوسیالیستی بین‌المللی.

سال ۱۹۲۰؛ تأسیس تأثر «مه یر هولد» - در مسکو.

سال ۱۹۵۷؛ اعطای درجه دکترای آکسفورد به «اولیویر» - نمایش پیشه انگلیسی.

سال ۱۹۶۵؛ حد نصاب‌های تأثر جدید - در آلمان.

رسیدن شماره اجراهای آثار «شکسپیر» به ۲۴۰۰۹

رسیدن شماره اجراهای آثار «شیلر» به ۱۷۷۶۰

رسیدن شماره اجراهای آثار «برنارشاو» به ۱۱۲۰۰ (و همه در آلمان).

اما در حول و حوش ما؛ خاور میانه، خاور نزدیک؛ مراسم سنتی، قرن‌ها پس از قرن‌ها.

در آغاز سده نوزدهم، امپریالیسم، تکانه‌ی نمایش‌های فرانسوی برای ارتش ناپلئون در مصر. ۵۰ سال بعد حرکتی در لبنان و مصر، تقلیدی و ترجمه از آثار «مولیر» و «شکسپیر» و «هوگو» و دیگران. تلاشی برای ایجاد تاتری ملی، «مارون نقاش»، «نجیب حداد»، «عبدالله البوستانی»، «احمد شوقی».

دوام نمایش‌های توده‌پسند مخصوصاً سایه‌بازی در ترکیه - تا سده نوزدهم، آنگاه تقلید و ترجمه، تلاشی کم نتیجه، برای ایجاد تأثر ملی.

در ایران ما؛ به اقتضای استثمار داخلی و استعمار خارجی، قرن‌ها سکوت، قرن‌ها ثبات. تآتر توده‌پسند؛ سوک سیاوش، بازی میر نوروزی، سایه‌بازی، خیمه‌شب بازی، بازی تقلیدچی‌ها، تعزیه. در سده نوزدهم؛ ادامه بازی‌های تقلیدچی‌ها، کچلک‌بازی، بقال‌بازی، سیاه‌بازی.

احمد مؤید، حسین توفیق، ناصر اسدی، محمود افشار، حسین مجرد، اکبر سرشار.

از ۱۸۷۰ به بعد؛ ترجمه‌هایی از مولیر و شکسپیر و نمایشنامه نویسانِ بزرگ دیگر. نخستین تماشاخانه‌ها در محل «مدرسه دارالفنون»، «پارک اتابک»، «پارک ظل‌السلطان»، «پارک امین‌الدوله». تآتریکالیسم - نه تآتر، اما ساده و صادقانه، مورد مخالفتِ طبقه حاکم. اصرار اشراف برای تخطئه تآتر و تحقیر تآترپیشه‌گان، چه تحقیر و تخطئه سفیهانه‌ای؟!.

نکته‌ای از سفرنامه یک مسافر اشرافی ایرانی در مغرب‌زمین: پس از ذکر عجایبِ فرنگ و منجمله مرکبِ آتشی و ماشین خیاطی؛ «به مجلس تیاتر رفتم، تالاری بس بزرگ و سخت مجلل بود، چلچراغ‌های خورشیدآسا، محوطه را چون روز روشن کرده بود. اعیان شهر با خواتین محترمه، ملبس به البسه‌ی فاخره و مزین به جواهر نفیسه و معطر به عطریاتِ محرکه بر کرسی‌های شاهانه نشسته بودند. بالاخره با صدای زنگ، پرده پهن بلندی که در مقابل ناظرین آویخته بود، آرام آرام به کنار رفت و قصه تیاتر شروع شد. عملی تیاتر درکارِ بازیگری و مطربی، ید طولاً داشتند و ساعاتی چند ناظرین محترم و محترمه را مشغول خود کردند. در اختتام قصه، عملی تیاتر، جلوی پرده قرار گرفتند چنان مغرور می‌نمودند که گویی آن سفله‌زادگانِ فرومایه در شمار ذوات محترم مملکت‌اند و عجا که اعیان شهر هم با خواتین خود، به احترام آنها از جای برخاستند و برای خوشنودی آنها خندان و شادی‌کنان دستک زدن گرفتند، گویی - ایشان را ظن آن نبود که عملی تیاتر، دلقکان یا مطربانی بیش نیستند و بزرگداشتِ آنان در شأن بزرگان نیست، الحق

راست گفته‌اند که؛

دوره‌ای معکوس گردد کارها شحنه را دزد آورد بازارها». با این همه باهمه‌ی تخطئه‌ها و تحقیرها باز هم تأثر ما از تکامل - نه بی نصیب. در قرن بیستم؛ حرکتی به سوی تأثر ملی. از یک سو = حسن مقدم، ذبیح بهروز، میرزاده عشقی، سعید نفیسی، صادق هدایت و دیگران..... از سوی دیگر = فکری، خیرخواه، لُر تا، نوشین، پرخیده و دیگران.... ادامه پیشرفت؛ تأثر بیشه‌گانِ توانا، نمایشنامه نویسانِ پرشور، گرایش به توده، گرایش به انقلاب. اما موانع همچنان انبوه، کوهی از موانع در راهِ تأثر. تأثر دیروزی ما - کم دامنه. تأثر امروزی ما - آشفته. تأثر فردایی و پس فردایی ما - به برکت انقلاب - البته گسترده، البته درخشان. خوشا جامعه‌ی انقلابی. خوشا آزادی، حرمت انسانی، آفرینندگی، زیبایی. خوشا هنر انقلابی. خوشا تأثر مردمی، تأثر توده‌ها، تأثر همه‌ی خلق‌ها، درخورِ ایرانِ انقلابی. امید، امید.

فصل ششم

سوگت نوشته‌ها

مقالاتی که در سوگ و پس از درگذشت دکتر امیرحسین آریان پور
نوشته شده است.

یاد باد آن روزگاران یاد باد	دکتر مهدی محقق
درباره‌ی شخصیت علمی و اجتماعی دکتر آریان پور	دکتر حسن عشایری
یادمان استاد آریان پور	دکتر شیوا دولت آبادی
در ستایش و تجلیل مقام والای دکتر آریان پور	بهمن حمیدی
یک خطابه	سید عبدالله انوار
خاطراتی از استاد	دکتر مرتضی مشایخی
خاطراتی چند از برادرم	دکتر امیراشرف آریان پور
برادرم امیرحسین	مهندس امیرهوشنگ آریان پور
خاطراتی از برادرم	آریان دخت (بانو) آریان پور
معلم و قهرمان زندگی من	آذر دخت (مهوش) آریان پور
مختصری در بررسی روانشناختی از «ابعاد شخصیتی» دکتر آریان پور	
روح انگیز علیخان نژاد (رویا)	
صخره‌ای بود در مسیل	غلامحسین فرنود
روش او تربیت ستم‌بندگان برای نوکری ستمگران نبود	علی اشرف درویشان
پیر ما رفت و خرابات بماند	محمدباقر صمیمی
هنر متعهد و ملتزم	بهمن رجبی

سهم امیرحسین آریان‌پور در شکل‌گیری گفتمان انتقادی

دکتر مهرداد مشایخی	اثر شگرف «جامعه‌شناسی هنر»
مسعود کیمیایی	خدمت عاشقانه
دکتر میرزاآقا - اعتمادی	در سوگ برجسته‌ترین معلم جامعه‌شناسی در ایران
دکتر علی‌اکبر - مهدی	دکتر امیرحسین آریان‌پور استاد کلاس اکابر
پروفسور سید حسن امین	یادنامه‌ی آریان‌پور
دکتر جمشید آزادگان	مقدمه‌ای بر سلوک آریان‌پور
داریوش مهرآیین	در سوگ استاد آریان‌پور
داریوش عبداللهی فرد	برای بزرگداشت مقام علمی و ادبی استاد
داریوش عبداللهی فرد	تأملاتی در اندیشه‌های فلسفی دکتر آریان‌پور
بهروز صاحب‌اختیاری	یاد دوست
م.ا. به‌آذین	پاسخ تولستوی به‌نامه رومن رولان
دکتر مصطفی فهمی	نقش شخصیت هنرمند در آفرینش هنری
دکتر ناصر زرافشان	جهان داستان
جمال میرصادقی	

امیرحسین آریان‌پور^(۱)

یاد باد آن روزگاران یاد باد دکتر مهدی محقق

دکتر امیرحسین آریان‌پور از چهره‌های علمی شناخته شده در کشور ماست. او با اطلاعات وسیع و عمیق از فرهنگ و ادب ایرانی و تمدن و فلسفه غربی و حسن بیان و سخنوری خود و محبت و لطف به نسل جوان توانسته بود شماری از دانشجویان کشور را در دهه‌های سی و چهل و پنجاه به خود متوجه سازد چنانکه آثار او همچون در آستانه رستاخیز و آئین پژوهشنامه‌نویسی و زمینه جامعه‌شناسی او، کتابهایی بود که دست به دست میان جوانان به ویژه دانشجویان رد و بدل می‌گردید. من در پائیز سال ۱۳۳۲ با دکتر آریان‌پور در دانشکده ادبیات و علوم انسانی که هنوز در سه راه ژاله نزدیک بهارستان بود، آشنا شدم هر دو دانشجوی سال سوم زبان و ادبیات فارسی بودیم و در درس مرحوم بدیع الزمان فروزانفر که به تحلیل تاریخ ادبیات فارسی می‌پرداخت و در کلاس، حافظ و مثنوی مولانا را قرائت می‌کرد حاضر می‌شدیم. چه آنکه

۱- روزنامه اطلاعات - شماره ۲۲۲۵۸ - چهارشنبه ۱۰/مرداد/۱۳۸۰ - صفحه ۲.

توضیح: این مقاله پس از چاپ در روزنامه اطلاعات (چاپ ایران)، ابتدا در روزنامه اطلاعات (بین‌الملل) در شماره ۱۷۴۰ - سه‌شنبه ۲/آگوست/۲۰۰۱، صفحه ۳ چاپ شد و سپس در مجله چیستا (چاپ تهران) در ویژه‌نامه بزرگداشت دکتر امیرحسین آریان‌پور به چاپ رسید.

درسهای دیگر را می توانستیم با مطالعه، خود را برای امتحان آماده سازیم. در درس فروزانفر دانشجویانی شرکت می کردند که بعداً خود از افاضل به نام کشور شدند از جمله دکتر سید جعفر شهیدی، دکتر محمد جعفر محبوب و دکتر احمد مهدوی دامغانی و دیگران. درس دیگری که خود را مجبور به حضور می دانستیم درس دکتر صادق کیا بود که زبان پهلوی را از کتابهای ماه فروردین، روز خرداد و مینوی خرد و کارنامه اردشیر بابکان تدریس می کرد و هر ساله متن درسی را تغییر می داد که من چهار دوره به درس او حاضر شدم من و دکتر آریان پور بیش از همه علاقمند به این دو استاد شدیم چنانکه بیشتر جمعه ها به منزل فروزانفر در خیابان درختی و تابستانها به نیاوران محل ییلاقی او می رفتیم و از مجلس گرم و پر بار او استفاده می کردیم. فروزانفر بسیار به آریان پور علاقمند بود زیرا با کمک و یاری آریان پور از کتابهای نیکلسن و آربری که ترجمه فارسی نداشت در یادداشتهای خود برای مثنوی و دیوان شمس و فیه مافیه و سایر تألیفات و سخنرانی ها و مقالات خود استفاده می کرد و گذشته از این، وقتی بنا به دعوت دانشگاههای امریکا به آن دیار رفت، پس از مراجعت متوجه شد که اگر اهل علم ایرانی یک زبان خارجی را ندانند، از کاروان علم و دانش جهانی بازپس می مانند و اگر هم سفری به خارج کنند، بدون دانستن زبان مانند آن است که خود، خود را در چاه بیفکنند. از این روی در پیرانه سر در صدد آموختن زبان انگلیسی نزد آریان پور برآمد و در این درس که در منزل فروزانفر تشکیل می شد آقایان سید محمد مشکوة و سید محمدباقر سبزواری هم حضور می یافتند ولی متأسفانه آن امر برای آنان بسیار دیر بود.

کارها را به وقت باید جست کار بی وقت سست باشد سست ارتباط من و آریان پور با دکتر کیا بسیار محکم بود چنانکه عصرها استاد را از منزلش که در سرچشمه بود برمی داشتیم و پیاده تا خیابان فردوسی نزد شخصی به نام کاشین که کتابهای چاپ خارج مربوط به زبانهای باستانی و ایران باستان را در دکانی کوچک می فروخت می رفتیم. مکالمات و مفروضات ما میان راه برای هر دوی ما مفید بود.

برای من از جهت آن‌که در آن وقت در صدد یافتن اثر زبان و فرهنگ باستانی ایران در فرهنگ اسلامی و ادبیات فارسی و عربی بودم و برای آریان‌پور از جهت آنکه می‌کوشید واژه‌های اصیل فارسی را از زبان پهلوی پیدا کند و در نوشته‌های خود استفاده نماید و از همان وقت او مشغول گردآوری واژه‌ها و اصطلاحات فلسفی بود و برای آن واژه‌ها معادل فارسی می‌جست چنانکه تکلیف درس فروزانفر را مصنفات باباافضل کاشانی انتخاب کرد و همه واژه‌های اصطلاحی فارسی آن را از آن کتاب استخراج نموده و درس عربی دکتر محمد محمدی، آریان‌پور برای امتحان شفاهی کتاب التنبیه و الاشراف مسعودی را انتخاب کرد تا به وسیله آن از فرهنگ و تمدن ایرانی که در آنجا نقل گردیده استفاده کند و تکلیف کتبی خود را ترجمه الطب‌الروحانی محمد بن زکریای رازی گرفت زیرا معتقد بود کسی مانند رازی به تحسین و بیان فضل و شرف عقل نپرداخته است آریان‌پور که اطلاعات کافی و وافیه از فلسفه غرب و نویسندگان غربی داشت همواره می‌کوشید تا کاستی خود را در دو بعد ایران پیش از اسلام و پس از اسلام جبران کند. از این جهت هم با مرحوم پورداوود در تماس و رفت‌آمد بود و هم با استاد جلال‌الدین همایی و آن‌قدر آریان‌پور به استادان خود احترام می‌گذاشت و محبت می‌کرد و نیازهای آنان را برآورده می‌نمود که همه بدون در نظر گرفتن اختلاف عقائد و سلاقی، شیفته او بودند و او را تنها می‌گفتند. آریان‌پور پیش از آنکه به دانشکده ادبیات رشته زبان و ادبیات فارسی بیاید رشته فلسفه را تمام کرده بود. از این روی استادانی همچون دکتر یحیی مهدوی و دکتر غلامحسین صدیقی به او احترام می‌گذاشتند و او هم نسبت به آنان نهایت خضوع و ادب را رعایت می‌کرد. او نخست تصمیم داشت دکترای خود را در فلسفه در بیروت به اتمام رساند و سفری هم به آنجا کرد ولی نه محیط دانشگاه آمریکائی بیروت او را جذب کرد و نه استادان کم‌مایه آنجا توانستند تشنگی علمی او را فرو نشانند و بارها می‌گفت آنان در برابر همایی و فروزانفر به منزله قطره‌ای در برابر دریا هستند.

او چندی هم به آمریکا رفت و هنگامی که در کلاس درس، استاد

آمریکائی دانشجوی سیاه پوست خود را به باد توهین و ناسزا گرفت آریان پور بلند شد و هر چه ناسزا بود در حضور دانشجویان نثار استاد نژادپرست کرد و از دانشگاه روانه فرودگاه شد. برای بازگشتن به ایران چنانکه خود می گفت: ترسیدم استاد، پلیس را برای جلب من خبر کند. چون رشته فلسفه ایران دوره دکترا نداشت آریان پور به دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی وارد شد زیرا او بسیار علاقمند بود تا پلی میان روانشناسی جدید و روانشناسی غربی و عرفان و تصوف اسلامی - ایرانی برقرار نماید و این هدف را در یکی از کتابهای خود درباره فروید انجام داد. آریان پور با زبان انگلیسی قوی خود و با تسلطی که به اندیشه و افکار غربی داشت ترجیح داد که خود را درگیر زرق و برق غرب نکند و به جای آن در دبیرستان جلوه در غرب تهران برای نوجوانان ایرانی تدریس کند و مدتی هم بعدها در دبیرستان البرز تدریس کرد. او پس از چندی به دانشسرایعالی منتقل شد. رئیس دانشسرایعالی در آن زمان که آمریکائیان آمد و شدی به ایران داشتند هر هفته یکی یا دو تن از آنان را برای سخنرانی دعوت می کرد و شاگردان را هم مجبور به استماع سخنان آنان می ساخت و کلاسها را تعطیل می کرد. آریان پور در کلاسی گفته بود که این سخنرانان اهل علم و استاد حرفه ای نیستند و حضورشان در ایران جنبه سیاسی و تجاری دارد، حیف عمر شما که کلاس را تعطیل کنید و مزخرفات آنان را گوش کنید. از این روی عدم حضور دانشجویان در سخنرانیها برای رئیس گران آمد و خطاب به دانشجویان گفت: شما همه احمق هستید و استاد شما هم که شما را تحریک کرده است احمق است. آریان پور فردای آن روز در حضور همه دانشجویان به رئیس گفت: تو نه تنها احمقی، بلکه بیسواد هم هستی و گرنه بیسوادان آمریکائی را نمی آوردی که عمر جوانان ما را ضایع کنی. از آن روز به بعد آریان پور را به دانشسرایعالی راه ندادند و رئیس رسماً او را اخراج کرد. بدیع الزمان فروزانفر چون با مراتب فضل آریان پور آشنایی داشت او را به دانشکده معقول و منقول منتقل کرد. آریان پور در گروه فلسفه تدریس می کرد و گذشته از جنبه معلمی، دانشجویان از محبت و الطاف او بهره مند می شدند

و گاه اتفاق می‌افتاد که او همه حقوق ناچیز ماهیانه خود را به‌فراش‌ها و دانشجویان بی‌بضاعت قرض می‌داد و در این مورد فرقی میان سنتیان و متجددان قائل نمی‌شد. دستگاه حاکم آن روز که تحمل مرحوم شهید مطهری را که مورد توجه جمعی کثیر از دانشجویان بود در دانشکده الهیات نداشت و وجود آریان‌پور هم که طرف دیگری از دانشجویان را به‌خود جذب کرده بود برایش سنگینی می‌کرد فضائی در دانشکده به‌وجود آورد تا به‌بهانه آن بتواند از دست هر دو خلاص شود و آن چه را که می‌خواست عملی ساخت و دانشگاه آن دو را ناپهنگام بازنشسته کرد. این بازنشستگی برای هر دو مفید و سودمند بود زیرا مرحوم مطهری در این مدت توانست به تألیف آثار متعدد خود بپردازد و در مساجد و محافل بیشتر با نسل جوان که به‌اندیشه‌های او علاقمند بودند و روبرو گردد و آریان‌پور هم در منزل نشست و به‌گردآوری مواد و مطالب برای تدوین دائرةالمعارف فلسفی خود پرداخت و دانشجویان را در زمینه تحقیق و پژوهش راهنمایی کرد. در آغاز آشنائی من با آریان‌پور متوجه شدم که او قبلاً جلساتی علمی با مرحوم دکتر محسن هشترودی داشته که در آن تنی چند از فضلا همچون مرحوم شیخ حسینعلی راشد و ضیاءالدین قهاری و محمد مهدی فولادوند و سید عبدالله انوار شرکت می‌کرده‌اند. این جلسات هر چند با متفرق شدن اعضا تعطیل گشته بود ولی سید عبدالله انوار به آن جلسات تجدید حیات بخشید و عصرهای جمعه شماری چند از اهل دانش و فضل در باغ او در دزاشیب‌گرد می‌آمدند و به بحث در مسائل علمی مختلف می‌پرداختند. دکتر آریان‌پور از کسانی بود که دیگران را برمی‌انگیزاند که در بحث‌ها شرکت کنند و کسانی که در طی سالیان متمادی در این جلسه به‌تناوب حضور می‌یافتند عبارت بودند از: عبدالجواد فلاطوری، دکتر محمدباقر هوشیار، دکتر سید احمد فردید، سرلشکر ناصر فرید، علی‌اکبر شهبازی، سید جلال‌الدین آشتیانی، غلامرضا شهری، سید علی موسوی بهبهانی، عبدالوهاب نورانی وصال، محمد نخشب، محمود آق‌اولی، و در همین دهه سی که او در دبیرستان جلوه تدریس می‌کرد و من در دبیرستان

ابومسلم، قرار گذاشته بودیم که او به من انگلیسی درس دهد و من به او عربی و این برنامه برای هر دوی ما مفید بود، زیرا درس عربی او را برای دروس زبان و ادبیات فارسی آماده تر می ساخت و من هم با خواندن انگلیسی توانستم در سال ۱۳۴۰ که برای تدریس در دانشگاه لندن دعوت شده بودم گلیم خود را از آب بیرون کشم. آریان پور جنبه های دیگری هم داشت که سایر دوستان و اقربان فاقد آن بودند. از جمله ورزشکاری و کوهنوردی و پیاده روی. او هر روز جمعه به کوه می رفت و بعد به منزل انوار حاضر می شد و بیشتر دوستان را هم خواه و ناخواه با خود می کشانید. این دو جنبه آریان پور مرا به یاد اسامه بن منقذ می انداخت که مورخی بزرگ بود و در ضمن به ورزش و شکار هم می پرداخت چنانکه خود گوید:

وللعلم منی جانب لا اضیعه وللصید منی والبطالة جانب

در سال ۱۳۴۳ او، من و سید عبدالله انوار و استاد احمد منزوی را به قله توچال برد بارها به میگون و اوشان و فشم رفتیم. گردشگری او فقط برای تفریح و تفنن و ورزش نبود بلکه در شهرهای مختلف به دیدار اهل علم و فضلا می رفت چنانکه در سمنان به دیدن علامه حائری مازندرانی مؤلف کتاب نفیس حکمت بوعلی همراه با سید عبدالله انوار نائل شد و با او در مسائل حکمت مشاء به بحث و مفاوضه پرداختند. افسوس که مدت چهار سال است که سپاه غم بر خاندان آریان پور تاخته و روزگار او را نشانه تیر زمانه ساخته و او به بیماری های گوناگون دچار گشته چنانکه حرکت و کار از او سلب گردیده و ملازم خانه و کاشانه شده است چنانکه از آن نیرو و توان و قدرت و بیان دیگر چیزی نمانده است:

افتاد به باغ ما تگرگی وز گلشن ما نماند برگی

خداوند بزرگ توفیق و سلامتی به همسر گرامی و ارجمند او هما بهبهانی و فرزند هنرمند و برومند او پویا آریان پور عطا فرماید که در این مدت از آسایش و آرامش دست شستند و در کنار بستر او نشستند و به پرستاری او پرداختند. در درمان او از هیچ خدمتی دریغ نکردند و لحظه ای از او غافل نماندند به امید آنکه وی سلامتی و تندرستی خود را

بازیابد و شمع وجودش خانواده را روشن سازد. در هر حال با رضایت به هر چه که خدا برای او بخواهد ایشان با تربیت دانشجویان و نشر آثار سودمند، دین خود را نسبت به کشور عزیز خویش ادا کرده است و چون بنا به گفته بیهقی: «تا جان در بدن است امید فرجی هست»، امیدواریم که آریان‌پور هر چه زودتر از نعمت سلامتی و تندرستی برخوردار گردد و بیت‌ال‌حزن خود را تبدیل به دارالسرور گرداند.

یوسف گم گشته بازآید به کنعان غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

مهدی محقق

۲۹ تیر ماه ۱۳۸۰

این گفتار به خواهش مجله چیستا که یادنامه‌ای برای آریان‌پور ترتیب داده‌اند نگاشته گردید ولی ده روز پس از آن هنگامی که من در زنجان برای شرکت در کنگره بزرگداشت شیخ شهید شهاب‌الدین سهروردی شرکت کرده بودم خبر درگذشت او به من رسید و من به یاد ارسطو افتادم که هنگام مرگ سیبی در دست داشت و شاگردان گرد او حکمت می‌آموختند و در پایان ناگاه گفت: «سلمت لمالک ارواح الفیلسوفین نفسی» یعنی سپردم نفس خویش را به خداوند جانهای فیلسوفان و سیب از دست او افتاد.

*

درباره شخصیت علمی و اجتماعی

دکتر آریان‌پور

دکتر حسن عشایری

سنگسار سخن آینه دلها به شکست
واژه جز قالب وامانده ز معنائی نیست
کس در این مُلک یهودا ز مسیحا نشناخت
که دار آویختگانیم و چلیپائی نیست

حضور استاد فرزانه دکتر امیرحسین آریان‌پور در عرصه علم و فرهنگ و زندگی این مرز و بوم به دلایل تاریخی و ویژگیهای ساختار اجتماعی چند بُعدی است. برخلاف کشورهای پیشرفته صنعتی که مراکز علمی و پژوهشی در جهت پرورش متخصص و کارشناس در رشته‌هایی از دانش و تکنولوژی بشری کوشا هستند. لازمه اثرگذاری در جامعه علم‌ستیز، مجهز بودن به کیفیت‌های خلاقیت چند بُعدی و شخصیت پایدار و مقاوم و مستقل می‌باشد. ماهیت علوم اجتماعی در چنین شرایطی که با بینش و نظرگاه‌های سیاسی آمیخته است. حساس‌ترین و مشکل‌ترین روش را برای طرح قانونمندیهای حاکم بر دینامیسم تاریخ اجتماعی را نیاز دارد. علوم پزشکی و یا تخصصی فنی در چنین شرایطی قرار نمی‌گیرند. در اوضاع خفقان و سلطه تک بُعدی تفکر فنودالیستی در دانشگاه‌های کشور، مردی جرأت‌ورز از دیاری که نیاکانش عمر خود را در مبارزه علیه استبداد سپری کرده‌اند راه‌های جدید اندیشه را می‌گشاید فراتر از دانش و مهارت تخصصی رشته خود، روش پژوهش را مطرح می‌کند. به مقوله‌های بحث‌برانگیز روح حاکم زمان با دیدگاهی تیز و مستند به نقادی می‌پردازد. فرویدیسم را فراتر از روانشناسی فردی و تقلیل‌گرا در عرصه حیات اجتماعی انسان به‌بوته تقد می‌کشد که تا امروز در ادبیات این کشور هم‌سنگ ندارد.

بدیهی است برای مبارزه در راه حقیقت، نیروی عظیمی در بازنمایی و محکومیت چهره پلید ارتجاع ضروری است غرامتی که استاد آریان‌پور در این راه متحمل شده است بسیار سنگین بوده و عظمت شخصیت علمی و اجتماعی ایشان در این فرایند مبارزه و قدرت نهفته است یکپارچگی، وحدت و ثبات شخصیت علمی را در گذر زمان با تحولات عظیم اجتماعی نگه‌داشتن و برخلاف اکثریت که با کوچ فکری و ریاکاری تغییر هویت دادند پایداری و عشق به روشنی و حق‌طلبی بیش از پیش جلوه کرد و تحمل ناملايمات مجدداً استاد را در آزمایشگاه تاریخ، جایگاه و منزلت کم‌نظیری قرار داد.

امروز قدر مسلم در اثرگذاری استاد و معلم علم و عمل یک واقعیت

انکارناپذیر مطرح شده است و آن ساختار و ثبات و صداقت و ویژگیهای شخصیت عالم است که چگونگی اثر پایدار و تحول‌برانگیز را در دانشجویان و پویندگان حقیقت برجای می‌گذارد. آریان‌پور نمونه بی‌نظیر چنین شخصیتی است که حتی مخالفین نظرگاههای علمی ایشان نیز بی‌دریغ تأیید می‌کنند. در ارتباطات شخصی به‌سادگی و زیبائی خاصی که یکی از ویژگیهای ایشان بود با جوانان گفتگویی روشن‌گر، پویا و تحول‌ساز را آغاز می‌نمود به‌نحوی که جوانان، شیفته حضور این فرزانه در جمع شده و به‌راحتی شعاع اعتماد گسترده‌ای را احساس و بیان می‌کردند در سالهای اخیر همانطوری که انکارناپذیر است گسستگی و شکاف در بین بزرگسالان و جوانان مشاهده می‌شود. هنر ارتباط سالم و اثرگذار را معلمین می‌توانند از آریان‌پور بیاموزند. دیوار و سنگر و مین ذهنی که کج‌اندیشان پشت آن خود را مخفی می‌کنند موجودیت نداشت. ارتباط او همیشه با شادی، امید و طنز والایی همراه بود. شادی و نشاط خود استاد اپیدمیک و همه‌گیر می‌شد در چنین فضائی براحتی راه تفکر را به جوانان نشان می‌داد بدون اینکه سدّ معبر کند، می‌درخشید بدون اینکه خیره کند. در یک جلسه که استاد برای جوانان درباره آموزش (به‌قول آریان‌پور هم‌آموزی) سخن می‌گفتند از دانش‌آموزان از جمله دخترم می‌پرسم که چه احساسی نسبت به استاد دارند؟ همگی واوستگی، رهائی، زلال و دوست داشتنی، عشق به‌انسانیت، راستی و حقیقت را در رویارویی با بحث‌ها در وجود آریان‌پور توصیف کردند. صدای استاد در ذهن شنونده‌های شیفته شخصیت او، سیم‌های طَرَب‌انگیز بزرگترین موسیقی دنیا که موسیقی خرد و اندیشه است را تداعی می‌کرد. خردپروان جهان نشان می‌دهند که برای بزرگ زیستن باید به‌طرح و حل مشکلات بزرگ و تیره‌بختی انسانها که ساخته و پرداخته دست خود انسان‌ها است پرداخت. مگر در تاریخ، بزرگ‌مردی را سراغ داریم که با مشکلات دست و پنجه نرم نکرده و به‌بزرگواری رسیده باشد؟

اندیشمند ما به‌فکرش خاتمه داد، تصمیم گرفت این وظیفه بزرگ و خطیر را به‌راه روان بعدی راستی و حقیقت واگذار نماید میراث بسیار

نفیسی با تعهد و مسئولیت به عهده نسل حاضر است. یاد معلم خلق که از خلق آموخت، زنده و جاودان است. راهش ادامه دارد. به امید اتحاد آزاد انسان‌های آزاد

یادمان استاد دکتر آریان پور

۸ آبان هشتاد

دکتر شیوا دولت‌آبادی

یاد و اثر دکتر امیرحسین آریان پور ماندنی است، او در جامعیت علمی و شخصیتی خود در تاریخ جامعه‌شناسی و انسانیت سرزمین ما باقی خواهد ماند. وقتی به من این فرصت بزرگ داده شد که در یکی از اولین یادمانهای این انسان و متفکر بزرگ چند کلمه‌ای به عنوان یک دوست خانواده بگویم عمیقاً به این اندیشیدم که چه معنایی می‌تواند شایسته این فرصت باشد، (که البته هنوز هم مطمئن نیستم که از عهده برآیم). چشمهایم را بستم و سعی کردم اولین اثری را که در میانه یک سخنرانی استاد در جمعی کوچک حدود ده سال پیش گرفتم به خاطر بیاورم. ناگهان به دهها سال قبل رفتم و به یاد آوردم که تجربه زیسته مشابهی را در زمانی دور در نوجوانی با دیدار آنا فروید - دختر زیگموند فروید - در یک جشن فارغ التحصیلی در انگلیس - که ناظر آن بودم - داشتم. درک انسانی که به راستی طراوشی از نور علم و نشاط شخصیتی دارند، برایم بسیار شگفت می‌نمود.

در آن مواجهه اول اگر چه دکتر آریان پور را به نام و نشان، کار و تلاش و آثار و برد علمی و انسانی او می‌شناختم ولی وقتی در میانه بحث اول وارد جمع شدم نمی‌دانستم سخنران اوست، فقط می‌دیدم که واژگان او در نهایت صداقت و صراحت چون بخشهایی گم شده از اندیشه ناپخته من مرا صیقل می‌دهند. واژگان آن چنان به جان و ذهن من می‌نشیند که گویی خلأهایی روشن را پر می‌کنند. در پایان سخن دریافتم که سخنران همان آریان پور بزرگ است کسی که از دور در سالهایی که می‌توانستم شخصاً در کلاسهای او که در آن‌ها از شدت شور و اشتیاق درگاههای

پنجره‌ها نیز پر می‌شدند حضور می‌داشتم. سالها بعد وقتی نه فقط در میان دوستداران بلکه در جرگهٔ دوستان ایشان قرار گرفتم هر بار این آرزوی دوران جوانی را با اشتیاق بیشتری احساس می‌کردم که ای کاش من هم در زمانهایی دور یکی از شاگردان پنجره‌نشین او شده بودم. گمان می‌کردم تجربه کلاسهای دکتر آریان‌پور کم‌اثرتر از تجربه حضور در جریان جنبش‌های دانشجویی سالهای ۱۹۶۰ در اروپا که فرصت تجربه آن را داشتم نمی‌بود.

این انسان بزرگ با واژگانی صادق و ساده در دل و جان بزرگ و کوچک شوری از انسانیت و تعهد و گذاری هموار به علم را برمی‌انگیزد. از خود پرسیدم این ثمرهٔ بی‌نظیر از انسان، روزمره را چگونه می‌گذراند؟ خانه‌اش کجاست، چگونه است؟ همسرش کیست؟ با آشنا شدن خانوادگی دریافتم که خانم هما آریان‌پور - بهبهانی - درست همان نیمهٔ دیگری است که استاد را کامل‌تر می‌کند. بانویی که زیبایی‌شناسی و زیبایی‌آفرینی خود اوست فضای زیستی این دو مانند واژگان استاد صادق و ساده و پر از شکوه و زیبایی یک پیوند و یگانگی اصیل است و پویا آریان‌پور دست‌پرورده‌ای شایسته این فضا. خانم آریان‌پور توانسته است برای بیماری و گذر استاد هم معانی تازه بیافریند که شایسته آریان‌پورها باشد. سخن کوتاه، من نمی‌توانم زمان گذشته را برای این گفتگو به کار بگیرم. استاد ما امیرحسین آریان‌پور در اندیشه و دل همه آنها که شانس آشنایی با او و کارهایش را داشته‌اند استمراری اثربخش دارد. به‌فرزندان خود از مردی خواهند گفت که با پیشانی فراخ، دلی پر از نشاط، با طنز و سادگی به پیچیده‌ترین پرسشهای آنها ساده‌ترین و درست‌ترین پاسخ‌ها را می‌دهد. سالها حضور خودمان را در عرصه‌های کاری گوناگون با چتر شرافت او معنا داده‌ایم و اینک نیز می‌کوشیم کماکان جزء شاگردان کوچک او باقی بمانیم.

در ستایش و تجلیل مقام والای دکتر امیرحسین آریان‌پور^(۱)

بهمن حمیدی

کسی کو جهان را به نام بلند گذارد، به رفتن نباشد نژند
فردوسی

با سلام و ادای احترام به پیشگاه تک تک عزیزان بزرگواری که
حاضرند و از میانشان تلاشگرانی که بشکیب رنج به سامان رساندن
مراسم بزرگداشت دانشی مرد مردم‌گرای تحول‌جو و نستوه روزگارمان -
استاد دکتر امیرحسین آریان‌پور - بودند که «مرگ را تحولی
بزرگ»^(۲) می‌دانست؛ این رنج را در زمانه‌ای برتافتند که در سویی از افق
بنفش فامش، «ما» ییم - و مردمان منطقه، و بر سویی دیگرش «آنان»
چنگ یاخته‌اند و متحدانشان، و آمده‌اند تا مگر بر سر ما بمانند و راه و
رایمان را بگردانند.

من از «شوخی» یا «بازی» تاریخ نیز در شگفتم که سخن گفتمی
دست بالا؛ بیست دقیقه‌ای، در موضوع «کارنامه‌ی فرهنگی و مضامین و
دستگاه فکری» نادره‌ای چون آریان‌پور به کسی وا گذاشته شده است که
نه افتخار «رسمی» شاگردی‌اش نصیبش شد و نه خط و ربطی می‌شناسد
که از دریای پهناور اندیشه‌اش - که منظری بود بر اقیانوس ذهن و باور
جهانیان، از آغاز تا امروز - جز قطره‌ای چند نوشیده باشد؛ تنها گذاری
داشته است به فهم خود در مجموعه‌ی مانده‌های نوشتاری و گفتاری دکتر
و دیده است که او در حوزه‌های مختلف تاریخ، فلسفه، جامعه‌شناسی،
روانشناسی، هنر، پژوهش، آموزش و پرورش و مردم‌شناسی

۱- متن سخنرانی بهمین حمیدی در مراسم بزرگداشت استاد دکتر امیرحسین آریان‌پور و ذیل
تکمیلی آن

(فرهنگسرای هنر - سه‌شنبه ۱۸/آبان/۱۳۸۰)

۲- جامعه‌شناسی هنر، چاپ سوم، ص ۱۰۵.

به دستاوردهای پرارجی رسیده است و هم از اینروست که بر آن شده است تا تنسیقی مجمل و موضوعی ارائه دهد از مآثر فرهنگی و علمی او در ظرفِ زمانی محدود و معین:

۱- در حوزه‌های تاریخ: تألیف کتاب «در آستانه رستاخیز»، ترجمه و اقتباس کتاب «بزرگ مردان تاریخ»، از دونالد کالزس پی تی Donald Culross Peattie، ترجمه بخشی از «تاریخ تمدن» ویل دورانت (کتاب اول، بخش سوم و کتاب دوم، بخش اول)، و اگر در این حوزه بگنجد، ترجمه‌ی کتاب «ارمغان جنگ» دافنه دوموریه.

۲- در زمینه فلسفه: ترجمه‌ی «سیر فلسفه در ایران» از محمد اقبال لاهوری و انتشار مقالات «پویایی هستی»، «دو منطق»، «پایگاه جهانی ابن سینا»، «جهان بینی شوپن هاور»، «شخصیت برتر اندراسل»، «سیستم فلسفی اوتو وای نینگر» Otto Weininger، با عنوان «زن و مرد یا اهریمن و یزدان» در نقدِ زن‌گریزی وای نینگر و دفاع علمی و اجتماعی از برابری و همپایگی زیستی و اجتماعی زن و مرد، و مقاله «زمینه فلسفی نظام‌های علوم اجتماعی».

۳- در عرصه‌های جامعه‌شناسی: تألیف و اقتباس در سنامه‌ی دانشگاهی «زمینه جامعه‌شناسی» و ضمیمه‌ی آن و نگارش مقاله‌ی «ابن خلدون پیشاهنگ جامعه‌شناسی».

۴- در قلمرو روانشناسی: تألیف کتاب «سیر تاریخی روانشناسی»، نگارش «فرویدیسیم و نقد آن» و نشر مقالات مفصل «تشریح فرویدیسیم» در مجله صدف و نگارش مقدمه‌ی انتقادی بر کتاب «فروید چه می‌گوید» آقای نصراله باب‌الحوایجی و «بحثی درباره‌ی روانشناسی گشتالت» در مجله فرهنگ نو و درج رشته مقالات کم‌نظیر و تفصیلی «روانشناسی از دیدگاه واقع‌گرایی» در مجله روان‌شناسی که خود مأخذِ جامعی است برای تنظیم کتابی مستقل.

۵- در باب هنر: نگارش کتاب «جامعه‌شناسی هنر»، ترجمه نمایشنامه «دشمن مردم» ایسن و انتشار رساله «ایسن آشوب‌گرای» «کاوشی در زمینه جامعه‌شناسی هنر».

۶- در حوزه پژوهش: تألیف رساله «آیین تحقیق» و نظارت بر تنظیم و انتشار چکیده‌های آن به همت انجمن کتاب دانشجویان دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران با نام «پژوهش»، و نگارش رساله کوچک و دانشگاهی «شیوه نوشتن» و نیز درج مقاله‌ی «قوانین تفکر» در مجله فردوسی.

۷- در زمینه آموزش و پرورش: ترجمه فحوایی کتاب «آموزشگاههای فردا» اثر جان دیویی و نشر مقالات «ایران باید سریعاً به‌نوسازی و تکامل آموزش و پرورش خود بپردازد» و «آموزش سنتی نفی خلاقیت آدمی است» و در همین زمینه نگارش مقالات «اعتیاد در دانشگاههای ما» و «مسایل جوانان از مسایل جامعه جدا نیست» و نیز نشر متن سخنرانی «جوانان و خانواده» در سالن مؤسسات مطالعات و تحقیقات اجتماعی به دعوت فارغ‌التحصیلان و دانشجویان علوم اجتماعی. همچنین به گواهی مقدمه‌ی کتاب «آموزشگاههای فردا»، دکتر سه کتاب دیگر را نیز از جان دیویی ترجمه کرده بوده و چون آموزه‌های آنها را با مقتضیات مردم و کشور ایران سازمند نمی‌دیده از انتشارشان چشم پوشیده است.

۸- در قلمرو مردم‌شناسی: نشر سه مقاله‌ی پیوسته در مجله سپیده فردا با نام «هماندی‌های فولکلور اقوام مختلف». گذشته از آثار نسق‌پذیر یاد شده، از دکتر متن دو خطابه و یک مصاحبه و یک مقاله نیز در دست است، یادمان یاران و هم‌زمان از دست رفته‌اش: آقایان استاد پروفیسور محسن هشترودی، استاد دکتر محمدباقر هوشیار و نویسنده جلال‌آل احمد در «یادنامه‌ی پروفیسور هشترودی» و مجله‌های «سپیده فردا»، «روشنفکر» و «کلک» نیز خلاصه سخنرانی ایشان در چهارمین اجلاس «جمعیت ایرانی هواداران صلح» که به همت به‌آذین منتشر شده است و یکی از عالمانه‌ترین سخنان دکتر در پاسداری از صلح و افشای ماهیت جنگ افروزان امپریالیسم روزگار ما و در تبیین بنیادهای سلاح هسته‌ای و تشریح دو بخش جسمانی و میدانی ماده و کشش و کوشش هسته و الکترون اتم و دخالت انسان در شکستن حلقه آن است.

با دکتر آریان‌پور گفتگوهایی نیز صورت مکتوب یافته‌اند که از آن

جمله‌اند: بحثی در طبقات اجتماعی با عنوان «وارستگی فرزندگان» به‌میانجی آقای علی‌اصغر ضرابی، مندرج در ماهنامه فردوسی، «گفتگوی نماینده روشنفکران آزادیخواه در اروپا»، آبان ۵۷، درباره مسایل اجتماعی ایران و جهان و آرایش نیروهای ایران و ریشه‌های رستاخیز مردم و خواست طبقات مختلف شرکت‌کننده در انقلاب، گفتگوی مجله آدینه در نوروز ۷۰، با عنوان «قرن آینده، عصر فوتونیک است»، در زمینه‌های هنر و علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی و فلسفه و روانشناسی و شیوه‌های پژوهش و فورماسیون‌های اقتصادی - اجتماعی جهان و نقد ادبی و هنری و سمت‌گیری علمی جهان در قرن ۲۱، که در آن مبانی فکری و گرایه‌های اجتماعی دکتر توضیح داده شده‌اند. در این مقال و مجال به‌ذکر نمونه‌های برجسته و امروزی این گفتگو بسنده می‌شود:

«در عصر ما، دوره تکامل نظام سوداگری - و نه نظام صنعتی - سپری شده است و فرهنگ این نظام، پیر و مندرس شده و خوش‌بینی، واقع‌گرایی و جهان‌آرایی دیرین آن برباد رفته است.»

«جامعه‌های سرمایه‌دار در فساد هُبطوط غوطه‌ورند. جامعه‌های سوسیالیست به‌راهی نو افتاده‌اند. جامعه‌های زمیندار (به‌اصطلاح) جهان سوم در انتخاب راه سرگردانند.» «انسان قرن بیستم در همه جا درد می‌کشد اما این درد در همه جا یکسان نیست در ایالات متحده دردِ موت است و امید است که در جامعه ما دردِ ولادت باشد قرن بیستم قرنِ جهانی است با فرهنگی جهانی و معنوی عمیق.»

«تکامل راستین جامعه تکامل اکثریت است و ملاک این تکامل بهبود زندگی مادی و معنوی اکثریت و رشد اجتماعی آنان است.»

«از میان انواع واقع‌گرایی هنری و ادبی آنچه به‌کار انسان امروزی می‌آید آن است که درضمن نمایش واقعیت، خواهان تغییر واقعیت باشد البته تغییر در جهت مصالح مردم.»

«در اثر هنری، صورت، ترکیبی است از مواد قابل احساس، و محتوا، اندیشه‌هایی است که بر اثر دریافتِ صورت و به‌فراخور بینش هنرآفرین

در ذهن هنرپذیر پدید می‌آید».

«صورت از محتوا جدا نیست، و در اثر هنری، تغییر صورت به تنهایی باعث تغییر ارزش اثر نیست، تغییر صورت با تغییر محتوا ملازمه دارد».

«اکنون محققان به جای جستجوی نظریه‌ها و قوانین سیر طبقات مردم و تکامل جامعه خود را سرگرم بررسی گروه‌های کوچک و آمارگیری‌های سطحی کرده‌اند مسایل فرعی جای مسایل اساسی را گرفته‌اند مسأله فقر، مسأله جنگ، مسأله استعمار، از نظرها افتاده‌اند. به زبان دیگر میکروسوسیولوژی (جامعه‌شناسی خُرد)، ماکروسوسیولوژی (جامعه‌شناسی کلان) را از رواج انداخته است».

همچنین در زمره گفتگوهای ایشان است، مصاحبه‌های دنیای سخن با عنوان «پاسخ و پندار و چند حدیث ساده» که نقطه پایانی بود بر جنجال غائله‌سازی که همواره پاییده‌اند تا مویی در شیری بیابند و بنشینند و سقف خانه و روشنایی روزنه را به‌دود و دمی بیالایند، یا بگنند و بوازند و بغزالد و بفرارند و در همان جا بژگند. در همین دنیای سخن شاهد درج آخرین مصاحبه رسمی ایشانیم که مهر تردیدی است بر هر آنچه کهنه گرایان تاریخ اندیش زیر لوای «نواندیشی» از آغاز سال‌های ۹۰ به کام و ذهن جهانیان تزریق کرده‌اند.

سوی این‌ها دکتر در زبان‌شناسی و تدوین دانشنامه بزرگ و چهارزبانه علوم انسانی نیز رنج سنگین و دیرینی برتافته بود. او که خود به زبان‌های فارسی و انگلیسی و فرانسه و آلمانی و یونانی تسلط کم‌نظیر داشت و با زبان‌های ایران باستان و عربی و لاتین در حدی عالمانه آشنا بود و زبان روسی را نیز کمابیش فهم کرده بود و به یاری روشمندی در شیوه‌های پژوهش صدها معادل و واژه‌ی ساده و مرکبِ نغز و درست و خوش‌آهنگ، جایگزین اصطلاحات و واژگان بیگانه کرده بود درباره زبان‌شناسی می‌گوید:

«زبان‌شناسی یکی از پیشرفته‌ترین علوم انسانی است و آگاهی ژرفی درباره زبان و همزاد آن - اندیشه - به‌ما داده است».

زبان برخلاف پندار بسیاری از مردم صرفاً وسیله ارتباط نیست

وسیله‌ی تفکر نیز هست اگر تندروی نکنیم و زبان را وجه بیرونی اندیشه ندانیم، باز ناگزیریم که زبان را یکی از لوازم تفکر بدانیم و بپذیریم که بدون زبان، تفکر - مخصوصاً تفکر انتزاعی - به دشواری صورت می‌گیرد. از این‌ها گذشته زبان، هم کلید فرهنگ است و هم کلید ذهن به این معنی که با تحلیل واژه‌ها و روابط آن‌ها می‌توان، هم به حقایق فرهنگی دور و حتی فراموش شده پی برد و هم مکانیسم‌های پیچیده تفکر را که از راه حسی «روش عینی» و از راه تعمق (روش ذهنی) دریافت نمی‌شوند شناخت. بنابراین باید انتظار داشت که از این پس زبان‌شناسی پایه فرهنگ‌شناسی و کلید روانشناسی شود». دریغا که دانشنامه چهارزبانه او با نزدیک به ۳۰۰/۰۰۰ برگه در اکثر حوزه‌های علوم انسانی ناتمام ماند و اگر نبود گرایش مردمی‌اش بر پایه این آموزه پدر که «اول دیگران، بعد خود آدم»، شاید جانی که صمیمانه نثار پاسخگویی به نیازهای روز یاران و نزدیکانش داشت، در پایان بردن این اثر عظیم مؤثر می‌افتاد اما او خود برگزیده بود و باید که دریغ ما دریغی ناروا باشد آنچه که می‌توان گفت این است که در بسیاری از این ۳۰۰/۰۰۰ برگه تنها تعیین مدخل شده است و ظرف برگه جز خاطره‌ای سفید و روشن از ذهن و قلم او به یادگار نگذاشته است. عزیزان صاحب‌نظری که دست در کرده‌اند تا دست کم و عجالتاً کتابی از این مجموعه را راهی چاپخانه کنند مأجورِ مهر مردم‌اند.

اما سند مکتوبی موجود است که دکتر نقد مفصلی بر اندیشه و آثارِ پوپر تنظیم کرده بود و آن را برای انتشار به تنها هم‌تراز علمی‌اش - که ما می‌شناسیم - سپرده بوده است و او در پاسخ ضمن تجلیل از نگاه موشکافانه و همه‌سویه دکتر انتشار نوشته را خارج از توان بالفعل خود شمرده بوده و کتاب را مسترد داشته است اگر چه عین این نامه بر جای است اما خود اثر در حال حاضر گم بوده به‌شمار می‌آید. امید که نشانی از این اثر نیز یافته آید.

آدینه، نوروز ۷۰، ص ۶۲

از دکتر، عنوان نوشتارهایی دیگر نیز دیده می‌شود که امید، پی‌ریزی

«بنیاد فرهنگی آریان‌پور» زمینه‌ای باشد برای تدوین و انتشار آن‌ها. از مکتوبات و گفتگوهای انتشار یافته که بگذریم تقریباً هفته‌ای را نمی‌توان سراغ گرفت که دکتر در یک یا دو جلسه رسمی و غیر رسمی سخن به تفصیل نرانده باشد و با مهر و میل در تبیین خاستگاه و جایگاه علم و طبقات سیاست و فلسفه و روان و هنر جان نفرسوده باشد. حتماً در واپسین روزهایی که پزشکان او را از حضور در این جلسات منع می‌کردند از پای نماند و تن به خاموشی و آرام نداد. چنین پیداست که دکتر گاه به مطابقت، شعر نیز می‌سروده است از او قطعه‌ای مثنوی مرکب از ۳۰ بیت در دست است مشحون از دیالکتیک هستی و هستی‌شناسی با مطلع:

«این جهانِ ما جهانِ بوده‌هاست بودها آن را چو تار و پودهاست»
و مقطع:

«آفتاب زندگی تابنده باد چشم ما بر طلعت آینده باد»

آنچه من از زندگی و مجموعه آثار مکتوب و شفاهی این نستوه مرد عرصه علم و ادب و جامعه فهم کرده‌ام این است که او از سرکشی خام یا یاغی‌گریِ پدران خود نقش گرفت؛ و چون سر آن داشت تا این نقش را در جهت منافع اکثریت مردم میهن خود و جهانش اعتلا بخشد به تاریخ گرایید با تاریخ را زاده‌ی سیر و سلوک طبیعی مردم نخستین و سپس کنش و واکنش طبقات متخاصم یافت اما دانست که تاریخ مکتوب عجزه‌ای است آراسته و رنگ به رنگ، پس به فلسفه تاریخ گرایید که راه بر برآیندها می‌گشود و مشترکات فلسفه تاریخ انگشت نشانه بر تاریخ فلسفه داشت، و هم در این جا بود که او افق رنسانس را گشوده یافت، درنگ کرد و سراغ از علم گرفت؛ علم بر روانشناسی‌اش راه برد و چون زمینه‌هایی چند در نوردید و سر برافراخت، خمیدگی آموخت و چون خم گرفت هم زخم دید به سنگ، و هم مهر یافت به دست. می‌دانم که مهلتم دقیقی است پایان گرفته است و جز ملال، نیفزوده‌ام. از ده‌ها برگه تنظیم شده موضوعی به تعداد انگشتانم نیز در کار امروزی‌ام نیامدند. تنها اجازه دهید به رغم همه فعل‌های ماضی به کار رفته در این نوشته ناچیز بگویم که او «نبود، چون می‌اندیشید» و «نبود، چون می‌خواست»، «بود، چون

دست در تغییر مطلوب جهان در کرده بود» و «هست» چون این دست هنوز در کار است. نام و یادش جاویدان! با سپاس از شکیبائی و بزرگ‌منشی شما در تحمل این ذهن و قلم قاصرا! ۸ آبان ۸۰

افزون بر آنچه گفته شد باید فراخور ظرفی که «یادنامهٔ دکتر آریان‌پور» تدارک دیده است به اختصار برشمرده که:

- او ماده را در زیر مُهر یقین می‌دید و بر دو بخش جسمانی و میدانی‌اش باور داشت اما هرگز از اصالت ماده نگشت و در تبیین جایگاه میدانی آن نیز در حوزه‌های علم و روان و هنر از توضیح فلسفی و نظری دست نَشُست.

- ماده را حاصل تضاد، تضاد را عامل حرکت و حرکت را پویا و تکامل‌پذیر می‌دانست. می‌گفت «حرکت به حکم ذات خود، واقعیتهای تناقض‌آمیز است: در حرکت بیرونی هر نمود متحرک، در هر یک از لحظه‌های حرکت، هم در جایی مستقر است و هم از آنجا به جای دیگر انتقال می‌یابد. در حرکت درونی، هر نمود متحرک در هر لحظه از جریان حرکت خود، هم همان است که هست، و هم همان نیست که هست. در این صورت باید پذیرفت که حرکت همان بودن و همان نبودن است». نیز «جنبش مستلزم همبودی عوامل‌های متناقض است و جنبش‌شناسی مستلزم تناقض‌اندیشی است بسیاری از کسانی که خواسته‌اند حرکت را بدون مفهوم تناقض تبیین کنند به بن‌بست رسیده‌اند.»

- انسان را تبلور عالی‌ترین و بغرنج‌ترین مناسبات ماده و جامعه را موجد شخصیت او می‌شمرد.

- تاریخ و جوامع انسانی را - جز در دوران کودکی دیرین - مشحون از تناقضات و تناقضات را مایه‌های دگرگونی‌های اجتماعی و اعضای آن می‌دانست.

- تغییرات کیفی جامعه را در پی تغییرات کمی آن ناگزیر، و آن را «رستاخیز» می‌نامید و رستاخیز را منشأ برکات و فیوض اجتماعی

می‌دانست. بر مناسبات عمومی جامعه تکیه داشت و هرگونه فردگرایی را - حتی در عرصه تحقیق - ناراست و نادرست می‌شمرد.

- رستاخیزی را مآلاً ماندگار، برگشت‌ناپذیر و دوران‌ساز می‌نامید که نه تنها در حیطه زیربنا که در روبنای فرهنگی جامعه نیز منشأ تحولات کیفی و ثمرات انسانی و ذهنی باشد.

- رنسانس اروپا را آغازگر رستاخیز بزرگ و نوین بشری می‌شناخت و علم جدید را فرزند این نوزایی می‌نامید.

- بر نسبی بودن علم اعتراف داشت اما این نسبیت را برهان ناتوان انگاشتن علم نمی‌دانست. باور داشت که آینده علم پرده‌در بسی مجهولات کنونی خواهد بود.

- وظیفه و هدف علم را تبدیل مجهول به معلوم می‌نامید و اندیشه‌ورزان را از تحویل مجهول به مجهول پرهیز می‌داد.

- حواس انسان را برای درک عینیت بیرونی لازم و کافی و تکامل آن را ثمره رابطه متقابل انسان و محیط می‌دانست و علم را مکمل حواس و ابزار رهیافت‌های تازه می‌نامید و آنچه را که «اشراق» و «کشف شهود» و «الهام» و «رازهای پشت پرده» نام گرفته‌اند پوچ می‌شمرد.

- سخت واقع‌گرا بود و واقع‌گرایی را برای همه حوزه‌های حیات انسانی ضرور می‌دانست.

- از هر چه موهوم بود می‌گریخت هم از اینرو در روانشناسی با فروید و یونگ و شاگردان معاصر و این روزی‌شان سرسازش نداشت و هرگز به «ناخودآگاه» تن نداد. واقع‌ستیزی را در مؤلفه‌های: (۱) نفی علم جامعه، (۲) تبیین نادرست رویدادهای اجتماعی می‌کاوید و واقع‌ستیزان را در زمره لاهوت‌گرایان، قهرمان‌گرایان، نژادگرایان، جغرافیا‌گرایان، واگشت‌گرایان و گردگشت‌گرایان برمی‌شمرد.

- ادبیاتی را «نو» می‌خواند که همچون هنر نو، فلسفه نو، علم نو، تکنیک نو و اجتماع نو، پرشور و بلندپرواز و بت‌شکن و تندرو و پیشتاز باشد. می‌گفت ادبیات نو تندرو و پیشتاز است زیرا متعلق است به انسان دینامیکِ نوخواه.

- برای نوشتن ارزشی والا قائل بود. می‌گفت: «روشنی‌بخش جهان سیاهی (مرکب) است».

- هنرمند را چون دانشمند شناخت‌شناس و هنر را گونه‌ای شناخت واقعیت می‌شناساند که از طریق تجربه به‌اتکای یک فلسفه بر کیفیت تأکید ورزد.

- بر «هنر ناب» که خود را فارغ از جهان‌بینی و مبرا از آن می‌نامد، می‌شورید و بر وجود هیچ «نابی» باور نداشت. تأکید داشت که «راه‌رهای از بیدار جهان‌بینی‌های پر لغزش، ترک هرگونه جهان‌بینی نیست. هیچ‌کس نمی‌تواند خود را بی جهان‌بینی، بی فلسفه، بی انگارگان و بی طرف و بی غرض خواند. هر کس - خواه نا خواه - پایند یک جهان‌بینی یا فلسفه‌ای است. پس تنها راه‌رهای از یک جهان‌بینی ناروا، تبدیل آن به یک جهان‌بینی دیگر است - جهان‌بینی دیگری که با تکامل اجتماعی و سیر علم همگام باشد، و می‌افزود: «در عصر جدید، جهان‌بینی‌های انگارگری، به‌ویژه جهان‌بینی‌های اثبات‌گرایی، در جامعه‌های غربی و نیز جوامعی که وابسته یا همانند آن‌ها هستند ریشه دوانیده‌اند و فلسفه و علوم و حتی هنرها را از راست‌بینی و درست‌اندیشی و واقع‌پردازی بازداشته‌اند. در این میانه اصحاب علوم اجتماعی بیش از اهل فلسفه و علوم دیگر در زیر سلطه این جهان‌بینی‌های واقع‌ستیز قرار گرفته‌اند».

- «واقعیت»، «عمل جمعی انسانی» و «علم» را ملاک‌های فرایندی درستی یا نادرستی جهان‌بینی‌ها می‌دانست می‌گفت: «برخی از جهان‌بینی‌ها، حقیقی‌تر، یعنی درست‌ترند. ملاک این درستی، واقعیت است، و آیین واقعیت، عمل جمعی انسانی است، و نماینده عمل جمعی انسانی، علم است».

- در ردّ کژاندیشی وارداتی «هنر، به‌ویژه شعر، تلاءلُ ناخودآگاه در ناکجای هنرمند است» تصریح می‌کرد که «شاعر، موافق حال خود از میان سرمایه‌تصاویر زبانی، برخی را عیناً برمی‌گیرد و برخی را دگرگون می‌کند... یا دست به‌ساختن بعضی تصاویر جدید می‌زند - به این معنی

که پس از ادراک حسی به تأمل و تعمق می پردازد و به نیروی بینش خود، به کلمات و اوزان، نظام و مایه و توانایی عظیمی می بخشد» و آواز سر می داد که «شعر بیان واقعیت است به صورت تصاویر لفظی یعنی بازنمایی عینی و حسی و جزئی واقعیت است به وسیله تصاویر لفظی جزئی».

- او شاعر را پیامبر شکوه آفرین تحول و عامل بالفعل دیگرگونی مطلوب می خواند و زخمه می نواخت که (دنیای شعر، دنیای ظاهراً ثابت «وجود» یا «بود» نیست، دنیای متغیر «کون» یا «صیورت» است. کار شعر دیگرگون ساختن هستی بالفعل و تحقق هستی بالقوه است».

- دکتر، شورنده و پرده در همه مکاتب ادبی ظاهراً «نو» قرن بیستم بود می گفت: «مکاتب به اصطلاح نو قرن بیستم همگی زائیده رومانتیسیسم دوره انحطاط اند و همگی بر هم تأثیر داشته اند و همه سر و ته یک کرباس اند».

- در جدال موجود و تزریقاتی «نو» و «کهنه» به مطایبت و طنز می نشست که رفقا! نو، باید دستگاہی پذیرفته، تحکیم یافته، شکلیا به زمان، و بهبودخواه، جایگزین سیستمی شکننده، ناستوار، زمان گریز و اثبات گرا ارائه کند تا بپاید. «نو» که «رژ لب» نیست که کاربرد روزانه چندرنگش از سوی هر ترش روی یا رخساره آرای بیلامان باشد.

- در حوزه سیاست، مردم دوست بود و باورمند اکثریت جهان تا امروز و تشکیلات گرا و گزارنده نماز بر صلح و ستیهند در برابر فرادستان طبقاتی و هواخواه در صحنه های برابری و برادری و مدافع حقوق زنان و جوانان و کودکان و پاسدار سوسیالیسم و افشاگر سرمایه داری و فرزندان ستنده دژ خویش: امپریالیسم و گلوبالیسم و نئولیبرالیسم؛ مدافع حقوق خلق ها و گرایه مند رهایی ملیت ها از قید سلطه اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و آبگینه شکن وضع موجود و آینه دار آینده روشن به میانجی انقلاب. می گفت (برخلاف انسان پس نگر و گذشته گرای عتیق که به مقتضای سنت پرستی با حسرت و حسد به گذشته می نگریست و به اندیشه «ثبات کلی کائنات» یا «بازگشت گذشته» دل خوش می داشت انسانِ نوحه خواه نوپدید نسبت به جنبش و

جهش و دگرگونی خوش‌بین است و از این‌رو جهان - یا دست‌کم بشریت - را در جریان بهبود و تکامل می‌بیند) «صلاح اقلیت در اجحاف و بیدادگری است و چاره اکثریت در عصیان و شورش. پس اکثریت کراراً می‌شورد و اقلیت... از طرفی زورِ عریانِ نامشروع را در لباس «حق» و «قانون» می‌پوشاند و حکومت و سایر سازمانهای ظاهرالصلاح اجتماعی را وسیلهٔ تأمین مقاصد خود می‌سازد و از طرف دیگر به‌مددِ کاسه‌لیسان و ریزه‌خواران خود افکارِ سخیفِ واهی و تئوری‌های نادرست، جعل و به‌ذهن اکثریت تحمیل می‌کند و منطق دینامیک آنان را می‌دزدد و با این حيله آنان را از وجدان طبقاتی و مصالح خود منصرف می‌دارد و به ثبات پرستی و تسلیم و رضا خو می‌دهد.»

- درباره تولید خصوصی و خصوصی‌سازی معاصر بر این عقیده استوار مانده بود که «صنایع خصوصی از ویژگیهای اقتصاد امریکاست حتی انگلیس نیز از ربع دوم و سوم سدهٔ بیستم با گرایش تازه‌ای به ملی کردن ۲۰٪ صنایع خود (شامل وسایل ارتباط دور و هواپیمائی و صنایع برق و زغال سنگ و بانک‌ها) روی آورد.»

- «آزادی» و «دموکراسی» را می‌ستود و هر دو مقوله‌ی بزرگ جهان معاصر را «پاسخ‌گویی به نیازهای مادی و معنوی اکثریت جهانیان به ویژه مردمان به اصطلاح جهان سوم» تعریف می‌کرد و تعاریف تجربیدی و روشنفکرانهٔ آن‌ها را به تیغ نقد می‌سپرد.

- سخت آرمان‌گرا بود و هر آنچه را بر ضد این باور می‌یافت: از «لا زمانه» و «لا مکانی» و «تاریخ‌ستیزی» و «مردم‌گریزی» و «اثبات‌گرایی» و «تسلیم‌پذیری» و «گذشته‌باوری» و «موهوم‌نگاری» و «تشکیلات‌شکنی» و «انحلال‌خواهی» و «سنت‌چسبی» یا «نوجویی» من‌درآوردی «مردود می‌شمرد.

- بر رنج اندیشه و کردار و اخلاق علمی و اجتماعی و مردمی، شکینا و جان‌نثار بود و این بر لحظه لحظهٔ زندگانی و رفتار و نگاهش نظارت محسوس داشت.

- همه چیز را برای همگان به تساوی می‌خواست اما خود بر ناچیزها

گرایه‌مند و خرسند بود.

- در تحقیق، جز به فلسفه و علم و دیالکتیک روی نکرد. تلاش شصت ساله او در پژوهش و روش‌شناسی، بی لکه‌ای سیاه، یا سایه‌روشنی مبهم تداوم داشت. او به راستی مردِ کم نظیرِ عرصه پژوهش بود.

- در قلمرو آموزش و پرورش بر هر آن‌چه از بالا صادر شده است و می‌شود، خط بطلان می‌کشید و همه را - سراسر - گمراه کننده، اثبات‌گرا، مخدر و توجیه‌گر منافع فرادستانِ حاکم می‌شمرد و تنها و تنها به آموزش‌ها و آموزه‌های دانشکده‌ها و مدارس و درسنامه‌های احزاب مردمی پاور داشت.

- آزادی بیان و قلم را لازمه واقع‌گرایی ادبی و هنری و ابزار روشن‌گویی و رهایی از قیود مدح و لفاف و کنایات و استعارات رمزی و غیر عقلی می‌دانست اما مژگی را نیز که در سنگ‌لاخ شبانه‌جهل و تحمیل و سانسور حکومتی تن به ترصیع آرایه و پیرایه می‌دهد تا از راه نمائند بی‌سوار نمی‌خواست و بر ارج چنین راکب و مژگی معترف و متواضع بود. - در ترجمه، برگردانِ واژه به واژه متون معاصر را در کشورهای سمت‌گیر و رشد‌یابنده غیر ضرور می‌شمرد و بر ارائه کلیاتی فحوایی اما روشن و مردم‌فهم و آموزنده تعلق علمی و عملی داشت. حتی نقل عینی و اصیل مواریث فرهنگی پیشینیان را نیز سودمند مردم نمی‌دانست.

- در نثر، به‌ویژه نثر علمی و پژوهشی و انتقادی - از یگانه‌های روزگار بود و روشی که او در آشتی دادن نظم و نسق علمی زبان استدلالی با موسیقی نثر یافته بود حیرت برانگیز است، بشنوید!:

«در هر یک از دوره‌های تاریخ، سبک خواص به گروه تناسانی تعلق دارد که از ثروت جامعه، حصه شیر می‌یابند و خداوند امتیازات اجتماعی‌اند و سبک عوام از آن مردم گرفتاری است که همواره شتروار بار می‌برند و خار می‌خورند.»

«شناخت دانشمند، شناختی منطقی است از اینرو بیان او هم، منطقی است، انتزاعی است، تحلیلی است. شناخت هنرمند، شناختی حسی

است از اینرو بیان او هم حسی است، مردم پسند است، تشریحی است.»
«هر جا علم، شکافی در حصارِ سیاهِ مرموزِ کیهان می‌گشاید خیال
شاعر بی‌درنگ به‌سوی آن می‌تازد.»
«او (فروید) دیگر شور زندگی نداشت. هنگام ترک تازی شرارِ مرگ
فرا رسیده بود.»

«(لی‌پی دو، این) بازیگر شورانگیز تماشاخانه وجود بشر!»
«تَخَطُّرِ خاطرات بحرانی.»

«پاریسِ شما، عروس بوالهوس اروپا!»

– شیفته جوانان بود و همه را به‌عصیان و سنت‌شکنی و ناباوری و
نواندیشی علمی و عمل‌جامعه‌گرا می‌خواند. باشد که این نوشته‌های
ناچیز اما مرصّع به‌لعلِ گفتارِ دانشی مرد روشن‌شناس و مردم‌باوری چون
امیرحسین آریان‌پور – راهی بر ذهن و سلیقهٔ آنان بگشاید که آینده،
چشم بر ذهن پویا و دست توانمندان دارد. من نقدی را نیز که گاه – اما
به‌ندرت – بر برخی از نظریات دکتر روا می‌دانم هم به‌جوانان می‌سپارم.
۱۴ آذر ۸۰

متن سخنرانی سید عبدالله انوار در مجلس بزرگداشت دکتر آریان‌پور

فرهنگسرای هنر

سه‌شنبه ۸ آبان ۱۳۸۰

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم ترا
که بوده‌ای نهفته که پیدا کنم ترا
غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور
پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم ترا
اکنون که ما در این مجلس عالی گرد هم آمده‌ایم و در مصیبت بزرگ
ژرف‌اندیشی گفتگویی داریم و به‌خیالی و گمانی چون پیکر او را به‌خاک
سپرده‌ایم او را غایب ز میانه می‌انگاریم باید بگویم او غایب ز میانه

نیست و همیشه در حضور ما است و غیبت پیکری او باز جلوه دیگر از حضور او می‌باشد چه او پیوند به حقیقت انسانیت خورده و تجلی انسانیت تا باشد او هست. آریان‌پور مثل سقراط که به قول تاریخ فلسفه نویسان فلسفه را از آسمانها بر زمین آورد و بر زندگی انسانها پیاده کرد او نیز جامعه‌شناسی را از بحثهای قیل و قالی جامعه‌شناسان مقیم کتابخانه‌ها و کرسی‌نشینان دانشگاهها به سرزمین حقیقی خود یعنی جامعه آورد و گفت اگر این علم گفتاری دارد باید گفتار خود را در این جایگاه بگوید نه در صومعه کتابخانه‌ها و نه در سالن دانشگاهها. اینکه چرا آریان‌پور با این دید به جامعه‌شناسی نگریست باید در ساختمان ذهنی و نحوه زندگی آغازین او جستجو کرد او در خانه‌ای نشأت یافت که از خردسالی می‌دید که بر پدر مظلوم او چه جورهای بی‌سبب رفته و می‌رود جور و ظلمی که از طاقت انسانی تحمل آن خارج است چون طفل بود نمی‌توانست بازتابی در برابر آن کند در اندیشه‌اش این تکوین یافت که باید در برابر ظالم ایستاد و تا سر حد جان با آن ستیزید. چون از کودکی پا به سن بالاتر گذارد متوجه شد که انسانها تنها ظالم و ستمگر بیرونی ندارند بلکه ستمگر درونی آنها با کینه‌ها، حقه‌ها، حسدها، جاه‌طلبی‌ها و مال‌اندوزی‌ها ستمهایی بر انسانها می‌کنند که دایره آنها بسی فراختر از ستمهای بیرونی است با این تفاوت که در برابر ستمهای بیرونی ستم کشیده می‌تواند سوز دل بگوید و ناله سر دهد و اگر جزئی مستمسکی یافت بازتابی کند ولی در برابر ستمهای درونی اگر ستم‌دیده روزی به‌فریاد آید فقط باید بگوید: که از ماست که بر ماست.

این زبونی بشر و ستمکشی او در برابر ظالمان بیرونی و درونی، در مقابل آریان‌پور مسأله سلامت و طهارت انسانی را از جوانی مطرح کرد و او را بر آن داشت تا آنجا که در قوت اوست که به تصفیه و تطهیر انسانها بکوشد و مثل آن بود که او در خود رسالت و مأموریتی در این باره احساس می‌کرد و برای انجام این مأموریت روزی به‌من گفت که اول بر آن شدم که از قواعد اخلاق ره‌جویی کنم و با گفتارها و نوشتارها و رفتارهای اخلاقی به پالودگی‌های انسانی بپردازم و با کمک روانشناسی

کودک قواعد اخلاقی را بر نوباوگان انسانی پیاده کنم پس رو به روانشناسی کودک و کتب اخلاقی آوردم و هر زیبایی اخلاقی که در کتب اخلاق می‌یافتم می‌خواستم با روشهای روانشناسی در پرورش کودک پیاده کنم تا سرانجام رستگاری انسانی را فراهم آورم ولی با قلیل تجربه‌ای دریافتم که بر بیراهه می‌روم زیرا اگر در تربیت اخلاقی خود موفق شوم و کودکی را با هنجارهای اخلاقی بی‌پرورانم و او را تحویل جامعه گل‌آلود و آلوده به فساد دهم این کودک ظریف پرورده شده چون در منجلاب جامعه فاسد افتاد به‌زمان قلیلی هم‌رنگ جمع می‌شود و در برابر آنهمه کوشش در ظرافت اخلاقی او اجتماع فاسد مرا باد در دست می‌گذارد و خط بطلان بر آن زحمات پرورشی من می‌کشد پس گفتم برای طهارت آدمی باید راه دیگر در پیش گرفت که سرانجام حاصلی داشته باشد. در این مرحله بود که دریافتم به‌جای کوششهای ظریفانه در تربیت طفل ولی بی‌حاصل باید به طهارت جامعه و جمع رو آورم که اگر جامعه پاک شود با پاکی خود فرد آلوده را پاک خواهد کرد چه جامعه طاهر آبرگیر است پاک‌کننده و رافع هر آلودگی و ناپاکی. با این دریافت راهم را عوض کردم و به‌جای بحث و انتخاب گزاره‌های اخلاقی به بحث و انتخاب گزاره‌های جامعه‌شناسی رو آوردم و همّ و غم خود را در این وادی پیاده کردم. از این گاه و گذر است که ما می‌بینیم او عاشقانه و راه‌جویانه وارد میدان جامعه‌شناسی میشود تا به‌منظور خود یعنی پالودگی انسانها از طریق جامعه‌شناختی موفق شود و در این دانش بشریست که ما به‌روشنی نبوغ و ژنی او را می‌بینیم. او به‌خلاف همه جامعه‌شناسان که انسانرا عنصری منفعل از جامعه می‌بینند به‌این نوع انفعال‌پذیری محض انسانی بی‌اعتنا بود و چون به تقابل‌های دیالکتیکی سخت معتقد بود می‌گفت فرد در اجتماع حکم غریقی را ندارد که فقط سیلی‌خور موجهای سخت اجتماع باشد بلکه دو عنصر فرد و اجتماع در برابر هم ایستاده‌اند و در این ایستادگی هم اجتماع در فرد اثر می‌گذارد و هم فرد مؤثر در اجتماع است و به عبارت دیگر رابطه فرد و اجتماع رابطه کنش و واکنش است و این رابطه تقابلی امری اصیل ذاتی مستقل است و

اگر در برهه‌هایی از زمان کنش اجتماعی متجلی‌تر است این موجب نمی‌شود که ما اثر مؤلفه و عنصر دیگر که کنش فرد است به غفلت سپریم. اینکه گفتیم نبوغ آریان‌پور در جامعه‌شناسی تجلی کرد در همین نکته تأثیر متقابل فرد در اجتماع است که تا زمان او مغفول عنه همه جامعه‌شناسان بود و برای صحت عرایض از شما بزرگان این مجلس تقاضا می‌کنم که با همگامی یکدیگر به سیری بسیار زودگذر در کار جامعه‌شناسان پردازیم تا به روشنی این نظر نو آریان‌پور را ادراک کنیم: روزیکه افلاطون در پایان کتاب پرآوازه جمهوری خود از قول سقراط به تراسی ماکوس مخاطب می‌گوید تا انسان با این اصول عرضه شده در این کتاب پرورش نبیند در دایره انفعالات به گردش است و این انفعالات چرکین‌ترین زخمها را به وجود می‌آورد و فقط راه فیلسوف از غار بیرون آمده و مثل را به عیان دیده است که انسان منفعل را به حقیقت رهنمایی می‌نماید. افلاطون برای تأیید قول خود چهار جامعه منفعل کننده بشری را ذکر می‌کند که دایره انفعالات او را فرا گرفته‌اند و بشر گرفتار را مرتب از یکی به دیگری انتقال می‌دهند. با توجه به قول افلاطون می‌بینیم این فیلسوف عالیقدر هر چه می‌گوید از انفعال آدمی در جامعه سخن می‌گوید بدون آنکه سخنی از اعمال آدمی به طور متقابل در جامعه به زبان آورد. از افلاطون که بگذریم بلافاصله به ارسطو می‌رسیم این فیلسوف ژرف‌نگر سخنی درباره انسانی و رابطه‌اش با اجتماع دارد که از روزگار گذشته او مورد بحث ارباب عقل قرار گرفته و هر یک به تعبیری از آن پرداخته‌اند او می‌گوید: «انسان حیوانی است مدنی بالطبع» این قول ارسطو بعدها از دید تحلیل‌گران منطقی مبهم به حساب آمد و بر اثر ابهام و اجمال خود موجب بحث و قیل و قال‌ها گشت چه اهل منطق می‌پرسیدند که قید «مدنی بالطبع» در این تعریف چه نقشی دارد آیا از ذاتیات آدمی است یا از عوارض عارض بر ذات. اگر از ذاتیات بود انسان ذاتاً منفعل از جامعه است و جز آنچه جامعه بر او تحمیل می‌کند کار دیگر نمی‌تواند بکند ولی اگر به عکس آن از عوارض بود نه از ذاتیات در این صورت آدمی مستقل است و با جامعه خود رابطه تقابلی و تعاکی دارد یعنی همانطور

که متأثر از جامعه است مؤثر در آن نیز می‌باشد. ارسطو نه در کتاب سیاست خود و نه در کتاب اخلاق بصورت قاطع پاسخی به این پرسش نداده است و در کتاب اخلاق خود وقتی که با تقسیم هندسی فضائل و رذائل را بیان می‌کند فضیلت را یک نقطه میانی بین دو بی‌نهایت رذیلت می‌گیرد و انسانرا خالی و برکنار از فضیلت و رذیلت نمی‌انگارد و بدین ترتیب بشر یا با فضیلت است یا با رذیلت و بهر تقدیر در اخلاقیات منفعل می‌باشد و به قول یکی از نقادانش ارسطو با طرح دو بی‌نهایتی از رذیلت غیر مستقیم اجازت به بزهکاری بشر داده است زیرا انسان مستغرق در بی‌نهایت به حکم بی‌نهایت سردرگم و گرفتار در بیراهه است چه در برابر یک نقطه فضیلت و دو بی‌نهایت نقطه‌های رذیلت اراده انتخاب از آدمی سلب شده است زیرا انتخاب وابسته به شناخت است و با بودن بی‌نهایت شناخت مستحیل می‌باشد شگفت اینکه ارسطو کتابی درباره حیوان دارد و در آنجا می‌بینیم که نبوغ ارسطو در نشان دادن ویژگیهای جانوران خیلی بیشتر جلوه دارد تا نشان دادن ویژگیهای این جانور ناطق یعنی انسان از این دو بزرگ‌اندیش که بگذریم به شاخصان قابل ذکر نه در یونان و نه در رم بر نمی‌خوریم تا به دوره سیاه حکومت مذهب یعنی حکومت کشیشان رسیدیم. در این عصر ظلمت متأسفانه نه جامعه برای دین مطرح است نه فرد آنچه مطلوب است اراده خاص حاکم دین است که بر کرسی قدرت نشسته است و با زبان شمشیر اصول دین را تفسیر و عملی می‌کند و در این دوره است که ارباب دین هر چه می‌کنند سیه علمی است مضاف بر سیه عملی و به قول مرحوم مطهری در کتاب «پیدایش مادیگری» اگر ارباب دین و روحانی دندان ببر گذارند و لباس پلنگ پوشند و به جان انسانها افتند دیگر نمی‌توان از دین توقع راه نجات داشت و یا از آن اجازت بحث درباره انسان و جامعه یافت. فقط آنچه حاکم است کلمات دینی می‌باشد با محتوای کشتن و سوختن انسانهای مخالف حاکم بی‌دین و در همین دوران حکومت مسیحیت است که به قول روانشاد آریان‌پور دین‌پیشگان به خلاف پیشوای خود مسیح که صلیب گناه دیگران را به دوش کشید و در خارج شهر خود را مصلوب

کرد آنها هر چه کردند گناه بود اضافه بر گناه و در این گناه و سیه کاری جامعه و فرد غرق در یک خاموشی تیره برای قرن‌ها شدند.

این خاموشی کم کم چون با چراغ روشنگر رنسانس به آنسو شد و دانشهای پا گرفت و هر روز آنها دقیقتر از روز قبل گشتند شناخت جامعه کم کم از انگل و طفیل بودن اخلاق خارج شد و از قرن نوزدهم جامعه‌شناسی بوسیله پایه‌گذار معروف خود اگوست کنت بصورت مستقل در زنجیره علوم قرار گرفت و ذهنهای ژرف فرهیختگانی را به سوی خود جلب کرد و میدان بحث و فحص را به آنها داد. از جهت ضیق وقت و برکناری از اطاله کلام از شما فرهنگ‌پژوهان تمنا دارم که با همگامی هم سیری بس سریع در اندیشه‌ی اندیشه‌وران این علم نو از «لوی برول»، «دورکهایم»، «لوی استروس» و «ماکس وبر» و حتی «بنتام» و «لاسکی» و «پارسونز» که به وجهی با انسان و جامعه سروکار داشته‌اند بنمائیم تا برسیم به مکتب پرآوازه جامعه‌شناسی کنونی یعنی مکتب فرانکفورت که امروزه حرف آخر را در جامعه‌شناسی میزند و تا بینیم که هیچیک از آن مردان صاحب اندیشه و حتی «هابرماس» و «آدرنو» دو سردمدار مکتب فرانکفورت آیا آن چه آریان‌پور گفته است گفته‌اند؟ آنها هر یک با استدلال خاص خود سر آن دارند که دوش انسان منفعل را از حالت انفعالی جدا نکنند و بار انفعال را ازین دوش بر آن دوش گذارند. هیچیک از آنها از انسان فعال در برابر جامعه صحبت نکرده است مثلاً هابرماس در دو هزار سال بعد از مسیح از انسان بصورت منفعل در عهد اینترنت صحبت می‌کند که افلاطون در پانصد سال پیش از مسیح در عهد پریکلز سخن گفته است. فقط این فقید سعید ما آریان‌پور است که فریاد میزند بشر منفعل تنها در جامعه نیست بلکه بازاء آنچه میگیرد خود با فعلی در جامعه اثر می‌گذارد و به سخن دیگر انسان تنها منفعل نیست بلکه فعال است و هر چه زمان بگذرد این ویژگی انسان درخشانتر میشود. آریان‌پور روزی گفت من به عیان جامعه‌ها را در دورانی می‌بینم که در آن بشر دیگر به قول کافکا جزء گروه محکومان نیست بلکه او با قدی افراخته در جامعه ایستاده است و در برابر هر

انفعالی که تحمل می‌کند فعلی بازتاب می‌نماید و بر اثر آن خود و جامعه را به پیش می‌راند. آنانکه به مباحث ریاضی آشنایی دارند آریان‌پور را در این منظر چون «مینکوسکی» هندسه‌دان معروف معاصر می‌بینند که یک تنه در برابر سایر هندسه‌دانهای اقلیدسی و غیر اقلیدسی قرار گرفته است زیرا این هندسه‌دانها همه از فضای سه‌بعدی نیوتونی سخن می‌گویند منتها هر یک با اصل موضوع و (Postulate) خود جز مینکوسکی که هندسه خود را در فضای چهار بعدی اینشتنی عرضه می‌کند آریان‌پور در جامعه‌شناسی در چنین مقامی است. ممکن است این مجلس عالی بر این رود که این انسان فعال عرضه شده از ناحیه آریان‌پور در عرصه جامعه‌شناسی آیا در سایر رشته‌های علوم انسانی سابقه‌ای دارد؟ و آیا این پدیدار موجودیست کاملاً نو که امروزه می‌خواهد از طریق جامعه‌شناسی معرفی شود یا اینکه آن در بینش بشری با سابقه می‌باشد یعنی درباره چنین انسانی به پیش از جامعه‌شناسی سخنها نیز رفته است. در جواب در نهایت اختصار عرض می‌کنم بلی در کلمات صوفیان برکنار از بحث و جدل مقام عالی انسانی تا به آن حدّ بالا می‌رود که چنین انسان والا مقام در حال بیخودی سلوک و وصل فریاد «لیس فی جَبَّتِ سوی الله» می‌زند متأسفانه این نظر عالی و قول پر معنای صوفیان فارغ از فناوری و تکنولوژی برای انسانهای گرفتار تکنولوژی و فناوری که گوششان با این کلمات ناآشنا می‌باشد نه تنها پذیرفتنی نیست بلکه جزء سخنان بی‌محتوی و برکنار از معنی است چه آنچه برای آنها قابل پذیرفتن است چیزی است که با وضع موجود انسان محکوم در چرخها و زنجیرهای ماشین قابل تطبیق باشد و بس. خوشبختانه طرح چنین انسان فعال و احساس مسئولیت‌کننده از اواسط قرن نوزدهم از طریق مسیحی مؤمن دانمارکی «سورن کیرکگارد» در جهان آدمی انداخته شد و کیرکگارد مردانه در برابر انسان تاریخی و منفعل صرفِ دولت هگل ایستاد و گفت هر انسانی وجود خاص خود دارد و وجود او همان تفرد و به‌زبانی دیگر تشخیص اوست و چنین وجود خاص متفرد مستقر در زمانست و این انسان متفرد و مستقر در زمان واجد اراده خاص و اختیار

است و به حکم این اختیار و اراده در برابر هر نهادی می ایستد و به هیچوجه چنین آدمی انسان ذلیل و پایمال دولت شده هگلی نمی باشد و معرفی آن چنانی او از طریق هگل یک تعریف نارسا بل تعریف غلط است. کیرکگارد گر چه مسیحی سخت مؤمنی بود در برابر کلیسای دانمارک نیز ایستاد و می گفت کلیسا در پی آن است که انسان را مثل دولت هگلی ذلیل و پایمال کند و به عروج نرساند. او که فی الواقع پدر «فلسفه وجود» است افکارش در قرن بیستم سخت مورد قبول دو ابر فیلسوف قرن یعنی «یاسپرس» و «هایدگر» قرار گرفت و آنها و پیروان آنها سخت در کوشش اند که انسان پای در زنجیر فناوری را برهاند و استقلال او را در همه زمینه های انسانی آشکار کنند تا همین انسان به آنجا رسد که شاعر بزرگ ما سعدی درباره انسان گفته: رسد آدمی بجایی که جز خدا نبیند. انسان مورد بحث آریان پور یک نمودار از این انسان در جامعه و جامعه شناختی نو می باشد. و اگر این مجلس عالی از من دلیل این ادعا را بخواهد من به آسانی اشارت به دو کار آریان پور می کنم که یکی مختصر و کوچک و دیگر عظیم و مفصل. کار مختصر او همین کتاب «زمینه جامعه شناسی» اوست. آریان پور در ترجمه این کتاب تا آنجا که امانت ترجمه اجازت می داد انسانهای معرفی شده بوسیله نویسندگان کتاب را بدل به انسانهای فعال کرد که موجودی زنده و سرافراز و منفعل صرف جامعه نیستند البته وابستگی های حاصل از ترجمه نگذارده است ک انسان عرضه شده از طرف آریان پور جلوه خود را به کمال بنماید. - کار دوم او که هم عظیم است و هم مبین نظر او، فرهنگ واژه های جامعه شناسی او است و من از ۴۸ سال قبل یعنی از روزهای پر ظلمت کودتای ۲۸ مرداد ناظر آن بودم که آریان پور با چه مرارت و حرارتی به نگارش چنین فرهنگی دست زد. ایکاش به برگه های این فرهنگ رجوع می کردید و می دیدید که او در برابر هر اصطلاحی پس از بیان قول مشهور بیان خود را آورده و در تعریفهای عرضه کرده سعی دارد که عمل متقابل انسانها را در جامعه نشان دهد. خوب به خاطر دارم که در چهل و چهار سال قبل وقتی که آریان پور در یکی از جلسات هفتگی ما از

واژه‌های کار شده در هفته خود صحبت می‌کرد و از نظر خود دفاع می‌نمود، مرحوم دکتر هوشیار استاد فقید روانشناسی و مربی پرارزش که از حاضران پیوسته آن جلسات بود به من گفت نبوغ این جوان در سرنوشت جامعه‌شناسی اثر عمیق خواهد گذاشت. اتفاقاً زنده‌یاد مرحوم دکتر هشترودی که در آن جلسه به مخالفت آریان‌پور درباره واژه‌ای برخاسته بود قول مرحوم دکتر هوشیار را تأیید کرد. شگفت این است در وجود آریان‌پور همه وسائل این اثرگذاری موجود بود. او به گواهی نوشتارهایش یکی از بزرگترین نثرنویسان زبان پارسی بود چه از حیث انتخاب واژه و چه از حیث ترکیب و ساختمان جمله. از آنجا که برای صاحب‌نظریه نو، خاصه در علوم انسانی زیبایی نوشتاری کافی نیست بلکه صاحب‌داعیه باید برای بیان نظر خود از ویژگیهای زیبایی‌گفتاری نیز بهره‌مند باشد در آریان‌پور این ویژگی نیز بود. من برای نشان دادن همین ویژگی خوشبختانه گواهانی دارم که در مجالس گفتاری او حاضر بوده‌اند و همگی بر این قول متفقند که سخنان او چون از دل برمیخاست در سرسویدای قلب آنها می‌نشست. ارسطو درباره خطیب راستین در رساله خطابه خود بحث مبسوطی دارد و از چگونگی رفتار و کردار مستحسن او سخن‌ها می‌آورد. کیست که با آریان‌پور در مجلسی نشسته باشد و شیفته رفتار موزون او نگشته باشد؟ و باز کیست که با آریان‌پور سفری کرده باشد و مفتون آنهمه از خودگذشتگی‌های او نشده باشد او صلیب رنجهای سفر همسفران را براحتی به دوش می‌کشید تا همسفران او احساس ناراحتی نکنند:

یک دهان خواهم به پهنای فلک تا بگویم شرح حال این ملک

یادش گرامی باد و خاطره‌اش همواره حاضر و ناظر در برابر ماست:

رفتی و در خیال من اندری گویی برابر چشم مصوری

سیدعبدالله انوار

خاطراتی از استاد دکتر آریان پور

دکتر مرتضی مشایخی

در سال ۱۳۲۵ بود که در بخش کودکان دانشگاه تهران به سمت دستیار استاد دکتر محمد قریب انتخاب شدم. در آن زمان در ایران فقط دانشگاه تهران وجود داشت و تنها بخش کودکان در آن زمان در بیمارستان رازی تحت نظر زنده یاد دکتر محمد قریب اداره می شد.

بخش کودکان به علت وجود دکتر قریب بهترین استاد آن زمان مرجع کلیدی دانشجویان بود و همگی آرزوی استفاده از محضر ایشان را داشتند. این موفقیت برای من در آن زمان چشمگیر بود اوقاتم بیشتر در بیمارستان رازی و گاهی در باشگاه دانشگاه که یکی از مراکز جالب دانشگاه تهران بود صرف می شد.

روزی آگاه شدیم که یکی از دانشمندان خارجی در باشگاه سخنرانی می نماید به اتفاق عده ای از دوستان در این مجلس سخنرانی حاضر شدیم. آن شب متوجه شدیم که صحبت استاد خارجی به وسیله یک نفر از دانشگاهیان جوان ترجمه می گردد. این مترجم که جوانی پرازنده و موقر و خوش برخورد بود به خوبی از عهده ترجمه برآمد، در عمل با استفاده از واژه های شیرین پارسی جلوه بیشتری به ظرافت کار خود می داد به طوری که نظر همه حضار متوجه او بود و مهمان عزیز خود را فراموش کرده بودند. این مترجم کسی جز آقای آریان پور نبود که قدرت بی نظیر خود را به زودی در رشته های مختلف علمی و هنری و مبارزات اجتماعی به اثبات رساند. من خیلی زود به وسیله یکی از دوستان مشترک با ایشان از نزدیک آشنا شدم زیرا هرکس یک بار توفیق دیدارش را پیدا می کرد مجذوب شخصیت و الایش می شد. من به سهم خود سعی می کردم از محضر این جوان بلند آوازه و دانشمند محبوب استفاده کنم چندی نگذشت که با خانواده معظم له از نزدیک آشنا شدم و مشاهده کردم این خانواده بسیار موجه و مؤدب و دارای فرهنگی بالا بودند. در ادب و دانش نمونه بودند. یک سال از آشنایی ما می گذشت

که پیشنهاد ازدواج با دختر بزرگ این خانواده را دادم و پس از چندی آن فامیل محترم و آقای آریان‌پور که جهت تحصیلات به آمریکا سفر کرده بودند موافقت خود را با این امر ابراز داشتند. این اقدام بهترین توفیق من در زندگی اجتماعی بود. آقای آریان‌پور از بدو نوجوانی استعداد زیاد خود را بروز داده و با دلسوزی و تسلطی که در خانواده داشت (همانطور که در آینده - در نسل جوان کشور - تأثیر زیاد داشت) در تعلیم و تربیت برادران و خواهران خود کوتاهی نکرد و بدین جهت آنان به علت تعلیمات برادر بزرگ خود درخشش لازم را در اجتماع پیدا کردند. پس از مراجعت از خارج به کار معلمی پرداختند و در این راه عاشقانه پیش تاختند رفتارشان با شاگردان بسیار صمیمانه بود آنچه را میدانست با تمام وجود به آنان می‌آموخت دانشجو هم از کلاس ایشان نهایت استفاده را می‌نمود. در تمام دوران زندگانی عاشق یادگیری و آموختن بود و بدین امر مقدس (تا زمانی که بیماری پارکینسون او را از پای نینداخت) ادامه داد و در ایام بیماری نیز کلاس‌های درس را در خانه ترتیب می‌داد و به آموزش ادامه می‌داد گویا از این کار نیروی تازه‌ای کسب می‌نماید. در دوران سلامتی کلاسش مملو از دانشجویانی بود که با عشق و علاقه به بیانات استاد محبوب خود گوش فرا می‌دادند که همیشه یار مظلوم و دشمن ظالم باشند و در آینده دنیای دیگری بسازند که انسانها یار و غمخوار یکدیگر باشند و در مدینه فاضله آنان علاوه بر استفاده از علم و هنر، عشق و محبت، یکرنگی و صفا را سرمشق خود قرار دهند. امروز این دانشجویان، خود جزو اساتید معروف ایران یا کشورهای خارج می‌باشند و داستانهای شیرینی از ایام تحصیل خود ذکر می‌کنند و کتب استاد را زینت‌بخش کتابخانه‌های خود کرده و یادش را همیشه گرامی می‌دارند. این شاگردان شریف و صمیمی در ایام بیماری خانه استاد خود را، سالها گلباران می‌کردند و از اکناف جهان به دیدنش می‌آمدند و بهترین دارویی که در مورد بیماری‌اش مؤثر بود فرستاده یا همراه می‌آوردند. دکتر آریان‌پور همیشه علاوه بر آنکه تازه‌ترین اطلاعات علمی روز را می‌آموخت آن‌ها را به شاگردانش یاد می‌داد.

این عالم روشن بین پی برده بود که معلمی والاترین مشغله فرهیختگان است. معلمین چون پیامبران مربی و تعلیم دهنده افراد انسانی بوده و می توانستند آدمی را به مقامی برسانند که سازنده دنیای بهتری برای افراد بشر شوند.

این معلم نمونه به کار خود عشق می ورزید و به مسائل و مشکلات عادی خود فکر نمی کرد تمام اوقات خود را صرف فرا گرفتن، تدریس و نوشتن کُتبی می نمود که بعضی از آنها در ایران به شهرت زیاد رسیده ولی بزرگترین اثر ایشان «دایرة المعارف فلسفی چهار زبانه» است که بعلت بیماری نابهنگام قسمتی از آن متأسفانه ناتمام مانده و همه امیدوارند این اثر عظیم که محصول چهل سال زندگی ایشان است به اتمام برسد.

در موقع گرفتاری دانشجویانش سر از پا نمی شناخت و کوچکترین مشکل آنها را حل می کرد، حتی اگر مشکل علمی به صورت نوشتن رساله یا کتابی در پیش بود از نوشتن قسمت های مشکل و راهنمایی لازم کوتاهی نمی کرد و اگر یکی از دوستان نزدیک بیمار می شد تنها کسی بود که تا آخرین مرحله بیماری در کنار دوست خود می ماند و آنچه در توان داشت کمک می کرد یکی از دوستانش دچار بیماری روان پریشی شد که مدتها به طول انجامید تا حدی که به علت پیشرفت کسالت، در کوههای اطراف تهران سرگردان می شود چند روزی دکتر آریان پور پیگیر این بیمار می شود عاقبت با کمک عده ای کوهنورد موفق به پیدا کردن نامبرده می شود و او را در بیمارستان بستری می نماید تا اینکه بهبود می یابد. بیمارانی که کسالت آنها طولانی می شد و دوستان تدریجاً به علت خستگی فراموشش می کردند تنها ایشان بود که تا آخرین لحظه دست از کمک مادی و معنوی بر نمی داشت و از این کار انسانی لذت می برد. به توده مردم محبت زیاد میکرد و بسیار فروتن بود و این خصیصه اخلاقی بیشتر باعث جلب نظر طبقات مختلف مردم به او میگردد بالعکس در مقابل مقامات متنفذ و زورگو و دولتمردانی که متکی به زور و زر بودند سرسخت و مقاوم بود و در مقابل، تهدید و زندانی و شکنجه، او را مقاوم تر و مبارزتر می کرد. یکی از دوستانش وقتی خبر بیماری او را می شنود اظهار تأسف می نماید که کسی که چنین سخن شناس برجسته و

فرزانه‌ای است و در زبان شیرین پارسی و انگلیسی استاد است و به اندازه فردوسی واژه‌های تازه به زبان مادری افزوده است و دائرة المعارف عظیم چهارزبانی او کم نظیر است چرا باید بی هنگام به دام بیماری گُشده افتد و در نتیجه، اجتماع را از فیض حضور خود محروم کند. چرا باید استادی چنین بزرگوار ناگهان زندگی را ترک گوید و جهانی را به سوگ نشاند. همه دوستان بی‌نیازی او را ستایش می‌کردند و مشاهده میکردند که او به مال و منال جهان بی اعتناء بوده و در تمام طول عمر خود دیناری ذخیره نکرد آنچه داشت خرج می‌کرد و فکر فردای دیگر نبود، نمی‌خواست ثروتی مادی بیندوزد و تحویل آیندگان خود دهد. همه از وطن پرستی او آگاه بودند که عاشق کشور ایران بود خاک امریکا را به سرعت ترک و به وطن بازگشت تا رسالت خود را به انجام رساند. دعوت‌های مکرر مجامع علمی یا دانشگاه‌ها را رد کرد و از همه مزایای آنان چشم پوشید تا در ایران در خانه محقّر خود با همه هموطنان و دنیای متمدن سخن بگوید و نظرات خود را (برای ساختن دنیای زیبای دیگری که آرزو داشت ساخته شود) ابراز داشته و بیان نماید. دنیایی که در آن جنگ، مال‌اندوزی، بی‌عدالتی، تبعیض نژادی، فقر، اختلافات قومی وجود نداشته باشد.

همیشه چنین زیبا می‌اندیشید و می‌سرود که:

روز ما فرداست، فردا روشن است

شام تیره صبح را آبستن است

آفتاب زندگی تابنده باد

چشم ما بر طلعتِ آینده باد

در مبارزات اجتماعی سرسخت و پرتوان بود، از اخراج‌های مکرر از دانشگاه و مراکز علمی دیگر خم به ابرو نمی‌آورد، احضار و زندانی شدنش در مراکز امنیتی در مقابل ایمان و عقیده او امری ساده و پیش پا افتاده بود. همچنین که خود ورزشکار نامی و قهرمان در رشته ورزشی بود جوانان را به ورزش آشنا و تشویق میکرد و از رشته‌های کوهنوردی و راهپیمائی، وزنه‌برداری و شنا استفاده می‌کرد. اکثر اوقات با دوستان

همراه بود و از این لحاظ خیلی خوشنود بود در روزهای آخر عمر در بیمارستان آسیا در موقع فیزیوتراپی اندام او را مشاهده می‌کردند که ورزیده و مانند جوانان ورزشکار و قهرمان است. با مشاهده اندام او معلوم می‌شد چقدر موازین بهداشتی را رعایت کرده و با ورزشی مداوم توانسته است در ۷۷ سالگی اندام یک جوان ورزشکار را داشته باشد اینهم درسی بود به جوانان که برای برومندی کشور با ورزش مرتب سلامت جسم و روح خود را حفظ کنند.

سخن به درازا کشید و قلم توانایی توصیف بیشتر این انسان والا را ندارد. در خاتمه باید از محبت‌های مردم ایران در چند سال اخیر بیماری استاد، صمیمانه سپاسگذار بود. مردم در این ایام بیماری استاد مرتباً بر بالینش می‌شتافتند و ابراز محبت می‌کردند و از راه‌های دور و کشورهای بیگانه بهترین دارو را ارسال می‌کردند یا به کشور آمده از نزدیک جویای حال استاد خود می‌شدند و اندوهگین مراجعت مینمودند در بیمارستان آسیا نیز در آخرین روزهای زندگی ارادتمندانش بسیار به زحمت از ممالک خارج به دیدنش می‌آمدند و دست استادی که در حال ترک این جهان خاکی بود می‌بوسیدند و با احترام از او جدا می‌شدند. زحمات شبانه‌روزی همسر استاد در دوران طولانی بیماری، بی نظیر و ستایش‌انگیز بود. امیدوارم این دوستان و شاگردان وفادار برای کمک به نسل جوان و ساختن دنیایی بهتر همچنان پیش‌آهنگ و کوشا باشند و دست به دست هم دهند و در راه روشن آینده گام بردارند و دنیا و نسل جوان را از مشکلات فعلی نجات بخشند.

در جریان بیماری زحمات کادر پزشکی در خود تقدیر فراوان است. ایشان سالها در بیمارستان ایران مهر تحت نظر آقای دکتر پارسا، خانم دکتر محرز، خانم دکتر صادقی، خانم دکتر صدر، آقای دکتر عشایری، آقای دکتر رئیس‌سادات، آقای دکتر اصلان ضرابی، و تحت درمان بود. البته بیشتر زحمتهای آقای دکتر پارسا می‌کشیدند کار ایشان و همکارانشان به‌بهترین وجه انجام می‌گرفت. در آخر کار که بیماری تشدید شد بیمار در بیمارستان آسیا تحت نظر آقای دکتر

سوک نوشت ها / ۲۳۱

عزیزیان بستری شد و الحق عمل جراحی ایشان و همکاران دیگر آقای دکتر افشار، آقای دکتر عبداللہی، آقای دکتر آزاد، و و کارکنان ICU بیمارستان قابل ستایش فراوان است. تلاش خدمتگزاران کادر پزشکی هیچوقت قابل فراموشی نیست.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

فروردین ۱۳۸۱

*

خاطراتی چند از برادر امیرحسین

امیرشرف آریان پور

من فرزند دوم خانواده هستم. امیرحسین برادر بزرگم بود و هوشنگ برادر کوچک. با آن که تفاوت سن من با امیرحسین و هوشنگ به یک اندازه بود سال‌ها با هوشنگ همبازی بودم ولی امیرحسین حتی برای یکبار با ما بازی نکرد. در کودکی، منزل ما در محله‌ی یخچال (خیابان دکتر شریعتی) بود. در باغ بزرگی سکونت داشتیم که مجاور چند یخچال بزرگ بود. روزها من و هوشنگ و پسرعموهایم در کنار یخچال‌ها بازی می‌کردیم یک روز امیرحسین را دیدیم که به طرف تپه‌های مجاور منزلمان می‌رفت پنهانی دنبالش کردیم روی تپه ایستاد سنجی را زیر زبانش گذاشت و بعد کلمه‌ای را - که به خاطر من نیست - بارها تکرار کرد. راستی یادم رفت بنویسم که امیرحسین از کودکی لکنت زبان داشت و با همین تمرین‌ها توانست بر لکنت زبان غلبه کند و بعدها سخنران برجسته‌ای شود.

پدرم مأمور خدمت در اصفهان شد ما هم به دنبال او تهران را ترک گفتیم و بعد از یک شب اقامت در قم به اصفهان رفتیم. منزلمان در کوچه تلفنخانه و روبروی عمارت "چهل ستون" بود. سر کوچه یک کتابفروشی وجود داشت که کتاب کرایه اجاره می‌داد. در آن روزگار کتاب‌های علمی و مفید کمتر خریدار داشت و ناشران بیشتر رمان‌هایی نظیر

کنت مونت کریستو، پاردایان‌ها، غرش توفان و تارزان و میمون‌ها را منتشر می‌کردند. پدرم با رمان خواندن ما مخالف بود ولی ما عاشق مطالعه بودیم و نمی‌دانستیم چطور به آرزویمان برسیم. یک روز امیرحسین پیشنهاد خوبی به مادرم و من کرد: "می‌توانستیم شب‌ها که پدر در خواب است کتاب بخوانیم". پدرم شب‌ها زود می‌خوابید. با به خواب رفتن پدر، ما به نوبت کتابی را که برادرم کرایه کرده بود مطالعه می‌کردیم ساعت اول، نوبت مادرم بود، یک ساعت بعد برادرم را از خواب بیدار می‌کرد و کتاب را به او می‌سپرد و بعد نوبت من می‌شد. به این ترتیب ما خواب راحت را بر خود حرام می‌کردیم و غالباً شبی یک کتاب را از اول تا آخر می‌خواندیم.

برادرم آدمی اجتماعی بود و در اصفهان دوستان دبیرستانی بسیار داشت. او غالباً همکلاسی‌های خود را به منزل می‌آورد و مادرم از آنها پذیرایی می‌کرد این رفت و آمدها در تهران هم ادامه داشت و من نیز گاهی در جمع همکلاس‌های دبیرستانی برادرم شرکت داشتم. آن‌ها همه جور شغلی داشتند: استاد دانشگاه، روزنامه‌نگار، وکیل دادگستری، هنرمند و مغازه‌دار. در مراسم به خاکسپاری امیرحسین همه آن‌ها از شهرهای دور و نزدیک خود را به تهران رسانده بودند و با ما در غم از دست رفتن عزیز یگانه‌مان، همدردی می‌کردند.

ما چند سال از دوره دبیرستان را در مشهد گذرانیدیم برادرم در دبیرستان شاهرضا تحصیل می‌کرد و من در دبیرستان فردوسی. در یکی از تابستان‌ها پسرخاله‌ام انوشیروان حیات‌غیب به مشهد آمد و چند هفته‌ای مهمان ما بود. او قهرمان هالتر ایران بود و در مشهد هم گاهی تمرین می‌کرد. وقتی به تهران بازگشت برادرم را هم با خود برد. دو سه ماه بعد برادرم که فقط در منزل پسرخاله‌ام با هالتر آشنا شده بود در وزن خود قهرمان ایران شد.

همه ساله دولت آمریکا چند بورس تحصیلی در اختیار دانشجویان ایرانی می‌گذاشت این کار بعد از چند آزمون انجام می‌شد و معمولاً پذیرفته‌شدگان را به یکی از دانشگاه‌های معتبر آمریکا می‌فرستادند. یک سال برادرم در مسابقه اعزام به آمریکا شرکت کرد و چون شاگرد اول شد او را به دانشگاه معروف پرینستون فرستادند. امیرحسین در آغاز فکر می‌کرد که آمریکا مهد آزادی است. غافل از آنکه این آزادی اختصاص به گروه خاصی داشت و بسیاری از مردم آمریکا - به خصوص رنگین‌پوستان - از نعمت آزادی محروم بودند. روزی یک استاد آمریکایی سر کلاس، دانشجوی سیاه‌پوستی را به باد انتقاد گرفت و او را کودن و بیسواد خواند. برادرم به حمایت از دانشجوی سیاه‌پوست برخاست و شدیداً به استاد اعتراض کرد استاد هم او و دانشجوی سیاه‌پوست را از کلاس اخراج کرد. با پایان یافتن سال تحصیلی برادرم به شوق دیدار وطن و خانواده و دوستان به ایران بازگشت. در آن میان انجمن ایران و آمریکا نزدیک سه راه شاه سابق (چهار راه ولیعصر - جمهوری) قرار داشت رسم بر این بود که کسانی که از دولت آمریکا بورس تحصیلی می‌گرفتند در بازگشت به ایران در انجمن مزبور سخنرانی می‌کردند یک روز قرعه به نام برادرم اصابت کرد. انجمن ایران و آمریکا از تعدادی از اعضای خود دعوت به عمل آورد، من نیز به اشاره برادرم در تالار انجمن مزبور حضور یافتم. بعد از سخنان آغازین رییس آمریکایی انجمن برادرم شروع به صحبت کرد. او ضمن سخنانش این طور گفت: برخلاف تصور شماها، در آمریکا خبری از آزادی نیست. سرخ‌پوستان مثل زندانیان زندگی می‌کنند. سیاه‌پوستان را روز روشن لینچ می‌کنند و سفیدپوستان مخالف را....

آمریکایی‌ها و دوستان ایرانی آنها که هرگز جز ستایش از آمریکا چیزی ننشیده بودند از سخنان برادرم شوکه شدند و چندین بار فریاد زدند کافیس‌ت آقا دیگر صحبت نکنید.... اما مگر این حرف‌ها به خرج امیرحسین می‌رفت؟ او همه حرف‌هایش را زد و بعد با سرعت انجمن ایران و آمریکا را ترک گفت.... بعد از انقلاب اسلامی ایران بارها ایرانیان

مقیم آمریکا او را برای سخنرانی به آمریکا دعوت کردند ولی او این دعوت‌ها را نپذیرفت و دیگر به آمریکا نرفت.

روزی یکی از بستگان ما که پست مهمی داشت به منزل ما آمد و با خوشحالی پاکتی را با احتیاط از کیف خود بیرون آورد و به امیرحسین داد. امیرحسین نگاهی به نوشته درون پاکت انداخت بعد آن را پاره کرد و روی زمین انداخت. من با کنجکاوی نامه را برداشتم و متن آن را با صدای بلند خواندم. نخست وزیر وقت بوسیله این نامه امیرحسین را به ریاست دانشگاه تبریز انتخاب کرده بود.... نه، امیرحسین خریدنی نبود او آزاد زیست، از آزادی دفاع کرد و با وجدانی پاک مُرد....

دی ماه ۱۳۸۰

برادرم امیرحسین

مهندس امیرهوشنگ آریان پور: ویرجینیا، آمریکا

برادرم امیرحسین از من پنج سال بزرگتر بود من و برادر دیگرم امیراشرف که او هم دو سال و نیم از من بزرگتر بود او را "داداش" خطاب می‌کردیم وی به اتکاء هوش خارق‌العاده و معلومات وسیع‌اش از همان نوجوانی مانند پدر و مادرمان، معلم و راهنمای امیراشرف و من و دو خواهر کوچک‌ترمان بود. ما در هر موردی نظر و عقیده وی را جویا می‌شدیم و طبق آن عمل می‌کردیم او معتقد بود که هر لحظه از عمر را باید صرف آموختن و سازندگی کرد. از اینرو به ورزش و مطالعه منظم و فعالیت مثبت اجتماعی اهمیت می‌داد. کتاب‌های ادبیات و تاریخ ایرانی و خارجی را با دید یک نقاد می‌خواند و سپس به ما پیشنهاد می‌کرد که کدام را بخوانیم او به‌ویژه بر اصل خلاقیت و ابتکار که تقریباً در نظام آموزش و پرورش ایران موجود نبود تکیه می‌کرد علاوه بر معلومات

گسترده امیرحسین از انضباط فکری خاصی برخوردار بود که در همه جنبه‌های زندگی‌اش به چشم می‌خورد. به حفظ نظافت و بهداشت و رعایت نزاکت و ادب اهمیت فراوان می‌داد. همیشه لباس‌هایش مرتب و تمیز و کفش‌هایش واکس خورده بودند. وظیفه واکس زدن کفش‌ها و اتوی روزانه پیراهنش به عهده دو خواهرمان بود که با علاقه انجام می‌دادند. ما را وادار می‌کرد که قبل از صرف غذا دست‌هایمان را بشویم و از چنگال استفاده کنیم و هر پامداد و شب دندان‌هایمان را مسواک بزنیم. بیش از هر چیز به ما می‌آموخت که فروتن و مؤدب باشیم به ما تعلیم داده بود که مثل خودش، هرگز لب به مشروب یا سیگار و یا دست به قمار نزنیم. برادرم حتی از دوران نوجوانی از طریق مطبوعات متداول مقالاتی در مورد آداب و نزاکت می‌نوشت و به پرسش‌های مردم در این زمینه پاسخ می‌داد. وی هنوز دوران دبیرستان را می‌گذارند که به ترجمه برخی از آثار معروف نویسندگان و فلاسفه غرب دست زد. وی ضمن توجه و تسلط وافر به زبان و ادبیات فارسی سه زبان زنده خارجی را - مانند بقیه مطالعاتش - پیش خود آموخت. محیط مدارس آن زمان در چشم تحلیل‌گرای امیرحسین زندانی بود که به جای پرورش انسان آزاده و متفکر و اندیشمند، آدمک‌هایی مطیع و فاقد تفکر و خلاقیت به جامعه تحویل می‌داد. امیرحسین به کوهنوردی علاقه وافر داشت روزهای تعطیل به اتفاق چند تن از دوستان بی‌شمارش به خارج شهر می‌رفتند و ضمن کوهنوردی، ارسطووار به بحث پیرامون امور اجتماعی و سیاسی می‌پرداختند. در حقیقت هر کجا که امیرحسین بود کلاس درس هم او را دنبال می‌کرد.

یک روز جمعه در پائیز سال ۱۳۴۶ یا ۱۳۴۵ امیرحسین تنی چند از دوستانش - آقایان انوار، اعتمادی، انصاری و عطائی - را با اتومبیل قدیمی "آریای" خود به شاه‌آباد برد. پس از پارک اتومبیل مقابل یک خانه روستای ۸ی به قصد رسیدن به قله کوه شاه‌آباد همگی از کوه بالا رفتند چند ساعت بعد هنوز کاملاً به قله نرسیده بودند که ابر سیاهی آسمان را دربرگرفت و طوفان ناگلفی آغاز شد سپس هوا به سردی

گرایید و تگرگ درشتی شروع به باریدن کرد. به طوری که پیشروی کوهنوردان غیر ممکن شد. کوهنوردان تصمیم گرفتند قبل از آن که شب برسد و از سرما تلف و یا طعمه حیوان‌های وحشی شوند کوه را ترک کنند اما سطح کوه به علت تگرگ یخ زده بود و خطر سقوط کوهنوردان محتمل به نظر می‌رسید آنها با زحمت خود را به نقطه نسبتاً امنی در پائین کوه رساندند همه تا حدی روحیه خود را باخته بودند. به خصوص آقای دکتر انوار که امیرحسین را برای این ماجراجویی سرزنش می‌کرد! خوشبختانه کبریت یکی از همراهان سیگاری به داد آنها رسید. خار و خاشاکی گرد آوردند و آتشی افروختند که ضمن دور کردن حیوان‌های وحشی، کوهنوردان را تا حدی مقابل سرما حفظ کرد. ساعتی بعد مرد روستایی مهربان و پسرانش که از عدم بازگشت سرنشینان اتومبیل نگران شده بودند با چند فانوس در کوه به جستجو پرداختند و پس از مشاهده شعله آتش کوهنوردان آنها را به پائین کوه هدایت کردند.

خاطره دیگری از برادرم دارم که بیشتر فردی است و به دوران خدمتم در نیروی دریایی ایران مربوط می‌شود در آن زمان پا به پای ازدیاد درآمدهای نفتی، فساد و رشوه‌گیری هم در سطوح بالای جامعه به شدت افزایش یافت من بعنوان معاون فنی و لجستیکی نیروی دریایی مسئول سازمانهایی بودم که با میلیون‌ها دلار بودجه وظیفه خرید وسایل و تجهیزات ظاهراً ضروری نیروی دریایی را داشت اما این ظاهر قضیه بود و سازمان‌های تحت نظر من فقط امور اداری و کاغذبازی را انجام می‌دادند خریده‌های اصلی که اکثراً مورد استفاده نیروی دریایی واقع نمی‌شد به دستور شاه و برخی از امرا که تنها به منافع خود می‌اندیشیدند انجام می‌گرفت من هر قدر خودم را به آب و آتش می‌زدم که جلوی این حیف و میل مملکت‌برانداز را بگیرم چندان فایده نمی‌کرد. یک روز از فرط ناتوانی مشکلم را با برادر ارشدم در میان گذاشتم امیرحسین با توجه خاص به درد دلم گوش داد و سپس با متانت ذاتی گفت:

تو طبق وظیفه انسانی و خدمتی خود و با نیت پاک عمل می‌کنی اما فعالیت تو مانند تلاش کسی است که در کنار رود کارون بنشیند و با

وسواس و زحمت طاقت‌فرسا سطل سطل آب گل‌آلود را بردارد و پس از تصفیه گل و لای، آن را دوباره به‌داخل رودخانه بریزد. آیا می‌توان امید داشت که با فداکاری یک فرد، رود لجن‌آلود را به‌طور کامل از آلودگی منزّه کرد؟ نظام وطن ما از زیربنا فاسد است و فقط با طغیان دستجمعی ملت می‌تواند دگرگون شود. از قدیم گفته‌اند که: "یک دست صدا ندارد" ولی پس از اتحاد و همبستگی طبقات مختلف اجتماع می‌توان به نیروی بسیار عظیمی دست یافت که کوه را از جا بکند. باید در انتظار بیداری اکثریت ملت ایران بود تا به پیروزی نهایی دست یابیم. آنروز چندان دور نیست!

در اوائل شهریور ماه ۱۳۵۹ من اجباراً مجبور به ترک وطن شدم آنروز قبل از ظهر به دیدن امیرحسین رفته و خروجم را به اطلاعش رساندم این آخرین باری بود که او را با صورت زیبایش و لبخند همیشگی‌اش به خاطر دارم.

خرداد ۱۳۸۱

خاطراتی از برادرم

آریان‌دخت (بانو) آریان‌پور

۱

بچه که بودم، حدود ۶ سالگی، برادرم امیرحسین ۱۶ سال داشت. در مشهد بودیم بعد از جنگ بود که برادرم کتابی را با نام «ارمغان جنگ» ترجمه کردند البته این کتاب یک نمایشنامه بود که این نمایش را به‌صحنه بردند. خودش در این نمایش، رل اول را داشتند یعنی نقش سربازی که از جبهه جنگ برمیگشت. من هم وظیفه داشتم تا در میان مردم، مأمور فروش کتابهای «ارمغان جنگ» باشم. دختر بچه کوچکی بودم وقتی در صحنه، ایشان را با برانکارد وارد سین نمایش کردند - من که کوچک بودم و برادرم را خیلی دوست داشتم با دیدن این صحنه شروع به جیغ زدن و گریه کردن نمودم و فغان برداشتم که من برادرم را می‌خواهم

و واقعاً نگران برادرم بودم که مرا به منزل بردند - البته وضع سالن هم به هم خورد. این نگرانی تا آخر عمر، همیشه همراه من بود.

۲

در هنگام جنگ جهانی دوم در مشهد بودیم، شب را در ایوان خوابیده بودیم. صبح زود هواپیماها از بالای سرمان پرواز کردند که برای ما خیلی عجیب ولی جالب بود که تا به حال آن صحنه‌ها را ندیده بودیم. پس از آن با خانواده به خارج از شهر رفتیم به اجبار و برای دوری از آشفتگی‌های داخل شهر. ظهر شده بود و وقت نهار فرا رسیده بود وقتی که خواستیم غذا بخوریم، برادرم دنبال قاشق و چنگال می‌گشتند و این بعلت نظم و انضباط همیشه‌گی ایشان بود که همه چیز باید درست اجراء شود و به موقع اجراء شود. به هر صورت - آنروز به خاطر قاشق و چنگال - بین برادرم و خانواده (یعنی عمویم) درگیری بوجود آمد که تا کنون به خاطر من مانده است.

۳

برادرم از سن ۷ سالگی زبانش می‌گرفت و ایشان مدتها در مقابل آینه می‌ایستاد و با خودش تمرین کلام می‌کرد تا موفق به بیان راحت جملات شد. ایشان حتی به صحرا می‌رفتند و با خودشان طرز بیان را تمرین مینمودند.

۴

وقتی قرار بود که من با آقای دکتر مشایخی ازدواج کنم برادرم از قبل دکتر مشایخی را می‌شناختند منتهی ایشان در آن هنگام در دانشگاه پرینستون آمریکا به تحصیل می‌پرداختند و مشغول گذراندن دوره دکترای خود بودند. پدر و مادرم برای ایشان نامه نوشتند و موضوع خواستگاری و ازدواج مرا اطلاع دادند. البته همیشه برادرم (که من با ایشان حدود ۱۰ سال اختلاف سن داشتم) می‌گفتند که «تو باید در ۲۰ سالگی و من در ۳۰ سالگی ازدواج کنم». در آن زمان من ۱۷ ساله بودم.

برادرم از آمریکا نامه‌ای برایم نوشتند که شرایط جامعه آمریکا خیلی بد است و دخترها و پسرهای جوان بدون ازدواج بچه‌دار می‌شوند و بهتر است که همه در سن کم ازدواج کنند تا این قبیل مسائل بوجود نیاید و به من هم توصیه کردند که از ازدواج با دکتر مشایخی کوتاهی نکنم چون ایشان از قبل راجع به دکتر شناخت داشتند و به من تأکید کرده بودند که هر چه زودتر ازدواج کنم در آن سن اصلاً به فکر ازدواج نبودم و در این مورد هم اصلاً حرف پدر و مادرم را هم نمی‌شنیدم و فقط توصیه برادرم را شنیدم.

۵

در همین اواخر که بعثت شکستگی زانو در بیمارستان پارس بستری بودم، روز سه‌شنبه یا چهارشنبه در آخرین روزهای بستری یکروز صبح زود برادرم به بیمارستان برایم تلفن زدند و حال مرا پرسیدند و من بی‌اندازه خوشحال شدم که برادرم بعد از یک هفته (که در شرایط بدی بودند) توانستند با من صحبت کنند. من بی‌اندازه خوشحال شده بودم ولی نمی‌دانستم که فردای آن‌روز (یعنی پنجشنبه ۸۰/۴/۲۸) ایشان را در بیمارستان آسیا بستری می‌کنند. و متأسفانه این آخرین صحبت من با ایشان بود.

۶

اگر یادتان باشد گفتم که در مشهد به هنگام پرواز هواپیماها و در زمان جنگ جهانی دوم، در خارج شهر پناه گرفته بودیم که به خاطر قاشق و چنگال بین برادرم امیرحسین با عمویم درگیری بوجود آمده بود. وقتی که عمویم درگذشت او را در یک مقبره خانوادگی دفن کردند هنگامی هم که برادرم امیرحسین درگذشت او را در همان آرامگاه خانوادگی و در کنار عمویم دفن کردند.

یادشان همیشه زنده بادا.

معلم و قهرمان زندگی

آذر آریان پور، نیوجرسی: آمریکا

استاد دکتر امیرحسین آریان پور درگذشت!

این خبر ناگوار در بامداد روز دوشنبه ۸ مرداد ۱۳۸۰ از طریق سرویس‌های خبری ایران به گوش مردم رسید و به‌خصوص جامعه فرهنگ‌دوست ایران را دچار تأسف کرد. تأسف من عمیق‌تر بود. امیرحسین برادر ارشد، مربی، معلم، قهرمان زندگی من بود و از دست‌دادنش جبران‌ناپذیر.

سه ساعت قبل از فوت برادرم با وجود خستگی ناشی از عوارض یک بیماری، خود را با شتاب از آمریکا به تهران رساندم تا با او که از چندی قبل در اغما به سر می‌برد وداع کنم نیمه شب بود و امکان ملاقات با بیمار در بیمارستان در آن ساعت میسر نشد. سحرگاه با اشتیاق توأم با اضطراب عازم بیمارستان بودم که خبر رسید که امیرحسین برای همیشه ما را ترک گفته است. این هم یکی از طعنه‌های روزگار!

نخستین خاطره روشن من از برادرم به شهر اصفهان باز می‌گردد در سه سالگی در ایوان خانه و همراه با هیجان خردسالانه من، گوشه‌ایم را سوراخ و آنها را با یک جفت گوشواره کوچک یاقوت و طلا زینت بخشیدند. خوب یادم می‌آید که به مناسبت این واقعه شاد عکسی انداختیم که هنوز باقی است و مرا در کنار مادر و برادر بزرگم - امیرحسین - نشان می‌دهد. چند سال بعد من آن گوشواره‌ها را از دست دادم و به جایشان گوشواره‌های دیگری گرفتم اما افسوس که هرگز کسی جای برادر بی نظیرم را نخواهد گرفت!

خاطره دیگر من از برادرم به دوران قبل از مدرسه در شهر مشهد می‌رسد پدرم با احراز شغل جدیدی تمام اهل خانواده بزرگ خود را به آن شهر کوچ داده بود. یک روز بهاری برادرم مرا صدا زد که کتابی را که در اتاق نشیمن به جا گذاشته بود برایش ببرم. من به سختی چهار یا پنج

سال داشتم. با زحمت کتاب را برداشتم و به‌اتاق برادرم در آن سوی باغ پُر شکوفه بردم. امیرحسین که در آن زمان سالهای آخر دبیرستان را می‌گذراند و با مطالعه منظم الفت ناگستنی داشت کتاب خود را از دستم گرفت و با عطوفت گونه‌ام را بوسید این تنها بوسه‌ای است که از او به‌یاد دارم. برادرم با وجود آنکه سرشار از مهربانی بود با ابراز محبت آشکار میانه‌ای نداشت.

در تابستان همان سال، امیرحسین با نبوغ ذاتی و تحت تأثیر روش‌های نوین آموزش و پرورش جهان، کودکان نمونه‌ای تشکیل داد که من و چند تن از کودکان اقوام و دوستان در آن افتخار شاگردی یافتیم. برادرم در همه سالهای تدریس، ضمن تأکید بر آزادی ذهن و بیان به مطالعه، انضباط فکری و پرورش جسم توجه خاص مبذول می‌کرد اما محور اصلی آموزش و پرورش وی را "انسان‌سازی" تشکیل می‌داد. چنان که خود نخست انسان بود و سپس معلم، محقق و نویسنده. از همان آغاز کودکی، امیرحسین در چشم من بزرگتر از زندگی بود! خرداد ۱۳۸۱

مختصری در بررسی روانشناختی از «ابعاد شخصیتی» دکتر آریان‌پور

روح‌انگیز - علیخان نژاد (رویا)

آن گوهر زمانه، آن بزرگ ذوق و تفکر، آن خادم علم و فرهنگ میهن، آن فاضل بی ریا، آن منادی انسان‌های تلاشگر پرشور، دکتر امیرحسین آریان‌پور، با مناعت طبع و یژه خود، در جستجوی علم - زیاده‌خواه بود و در چشمداشتهای مادی - قناعت‌پیشه. از حسد و بخل و ریاکاری منزجر بود و در آموزش علم بی منت و منیت. او آن‌چه را که می‌دانست بدون ملاحظات خاص! به‌تشنگان وادی علوم فرامیداد و آموخته‌هایش را در طبق اخلاص می‌نهاد و به‌آموزش و تدریس طالبان

علم می‌پرداخت. به طبیعت و زیبایی، عشق می‌ورزید و بر انسان‌ها و تهیدستان و بینوایان، مهر می‌داشت. اندیشه‌اش را در خدمت جامعه بکار می‌برد. در جستجوی حقیقتِ تاریخ، گام بر میداشت. به اسرار هستی دست می‌یازید تا به حقیقت از دریچه واقعیت دست یابد. در فراگیری انواع علوم زمانه، پر تلاش بود و به زبانهای زنده دنیا و زبانهای باستانی مسلط بود و اِشراف داشت. فردوسی دوران خود بود و بر پرباری زبان فارسی همت گماشته بود. واژه‌یابی و جایگزینی واژه‌های اصیل را وجهه همت خود نموده بود. در سخاوت، زیانزد بود و در شجاعت، بی‌نظیر بود. علم و معرفت و انسانیت را توأمان داشت. عزیز انسانهای شرافتمند بود. او بزرگمردی از تبار بزرگان تاریخ پر تلاطم روزگار بود. او راهبری نمونه در علم و ادب و فرهنگ ایران زمین بود. استاد بزرگی بود که در تنگدستی نیز بر کسی و یا مقامی، کرنش نکرد. پیروزمند بود و برنده در عرصه نیازهای معیشتی. در مرگ استاد آریان پور فقط به خاطر این جمله که «مغضوب دو رژیم‌اش خوانده بودند» از گرامیداشت یاد و افکار و آثارش ممانعت شد هر چند که در آموزه‌های ما ایرانیان داشتیم که:

بزرگش نخواند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد
اگر چه مورد بی‌مهری‌ها واقع میشد اما هرگز مهربانی را از یاد
نمی‌برد و مخاطبان و دوستدارانش را با احترام و محبت دیدار مینمود.

*

دکتر آریان پور به وطنش و به مردمانش عشق می‌ورزید و لذت زندگی مرفه در کشورهای دیگر را بر خود روا نداشت.

*

تنها دلخوشی او در زندگی، حضور در میهنش، ادامه فعالیت‌های پژوهشی‌اش، دیدار دوستانش و از همه مهمتر خانواده مهربانش بودند.

سخنانش و کلامش از عمق وجودش برمی‌آمد و خدمت به خلق و

سُورگِ نوشت‌ها / ۲۴۳

آرمانهای اجتماعی برایش اهمیت ویژه‌ای داشت. با واقعیت‌ها زندگی می‌کرد نه در اوهام و بی‌دردی‌ها. سخت زیست اما آزادانه زندگی کرد. اندیشه‌های شکوفایش همچون درخت تنومندی بود که امروز و فرداها به شکوفه و بار نشسته و می‌نشیند.

او مصداق این تفکر حافظ بود که:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هر چه رنگِ تعلق پذیرد آزاد است

*

کشور ایران، دانشگاهیان ایران و از همه مهمتر «جهان علم و پژوهش» کسی را از دست داد که تا سالها جانشینی برایش نخواهد آمد، و ضایعه از دست رفتنش جبران‌ناپذیر خواهد بود که:

«مرگ چنین خواجه، نه کاری است خُرد»

شهریور - ۱۳۸۰

*

صخره‌ای بود در مسیل^(۱)

غلامحسین فرنود

صخره‌ای بود که هیچ سیلی نتوانست جا به جایش کند. جوابش به هر بنیان‌کن، یک لبخند عالمانه بود: عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری! ضد وسوسه‌های ریز و درشتی بود که اگر اجازه نفوذ می‌داد چون خوره روح و جسمش را می‌خوردند این وسوسه‌ها را دوست و دشمن - هر دو با دونیت متفاوت یکسان به جانش گسیل می‌کرد:

- چرا کتاب کم در می‌آورید؟

- چرا از مقام و موقعیت خود به نحو شایان استفاده نمی‌کنید؟

...و

۱- روزنامه مهد آزادی - چاپ تبریز - سال پنجاه و یکم - شماره ۲۴۵۴. شنبه ۲۷ مرداد ماه

صخره متناقضی بود. چون اسفنج خواستنی‌ها را جذب می‌کرد و چون فولاد ناخواستنی‌ها را دفع. خار چشم‌های بدخواه بود بطور یقین اگر یک روز خود را به دوست یا دشمن می‌سپرد دیگر آن صخره‌ای نمی‌ماند که دکتر محمدباقر هوشیار ساخته بود. مثل صخره باش هر آبی که خواست ترا تکان دهد بگو تو آبی برو پی کارت! «زمینه جامعه‌شناسی» او در ظاهر اقتباس از یک کتاب کوچک بود ولی در اصل چیزی در حد یک تألیف. مبالغه نیست اگر گفته شود در زمینه جامعه‌شناسی ایران هنوز هم کتابی تا آن حد جامع شسته و رفته در اختیار دوستداران نیست. از شتاب‌زدگی و تندروی و مطلق‌انگاری و دیگر عوارض تفاضل این کتاب، پاک در امان است. این کتاب به تنهایی انبوه بیشماری از جوانان را به جامعه‌شناسی علاقمند کرد که کوچکترین آنها من هستم هنوز هم با وجود منابع فراوان من از این کتاب و تعبیر سنجیده و دلنشین آن در کار تدریس با ذکر منبع استفاده می‌کنم و پاسخ مشکلات خود را می‌شنوم. «آئین پژوهش» دیگر تألیف ا. ح. آریان‌پور است که سالها چراغ راه تحقیق بوده و با وجود ترجمه‌های استادان دیگر در این مورد هنوز از روشنائی آن چیزی کاسته نشده. افسوس که «جامعه‌شناسی هنر» او بعد از سالها تکمیل نشد و به همان شکل غنی و پرمنبع اولی تکثیر شد و ما را از کشف‌های سالیان اخیر این دریا مرد بی‌نصیب گذاشت. مرگ چنان خواجه (به تعبیر ترک Hoca = استاد) نه کاری است خرد. در انتظار واکنش‌های عالمانه شما هستیم برای بزرگداشت او.

به‌یاد دکتر امیرحسین آریان‌پور

روش او تربیت ستمدیدگان برای نوکری ستمگران نبود

علی اشرف درویشیان^(۱)

اندیشمند اجتماعی، فلسفی، نظریه‌پرداز در مسائل اجتماعی، ادیب و زبان‌شناس، انسانی پیشرو با تفکر نجیب سوسیالیستی، شخصیتی شجاع و مستقل، مترجمی توانا و... این‌ها و القاب و عناوین بسیاری دیگر سزاوار نام اوست. نام امیرحسین آریان‌پور؛ اما آنچه بر این عناوین سایه می‌اندازد خصوصیات مهمتری است که او را از دیگران متمایز می‌کند: معلمی پر شور و انسانی معتمد و مسؤول. من جوان بودم و در روستاهای دورافتاده آموزگار بودم. شور و شوق وارد شدن به دانشگاه در دلم پرپر می‌زد دانشجویانی که از تهران می‌آمدند و گاه‌گاهی به من سر می‌زدند خبرهایی درباره چند استاد برجسته می‌آوردند. استادانی که تن به ذلت و وابستگی به حکومت کودتا نداده بودند، مستقل بودند و درس و گفتارشان پر بود از اعتراض به نابسامانی‌ها و نابرابری‌ها. این خبرها باعث می‌شد که هر چه بیشتر شیفته آنها بشوم. در حالی که در حکومت استبدادی شاه در و دیوار و رسانه‌های گروهی پر بود از شعار و تبلیغات، تشویق به وارد شدن در کاخ فرمایشی جوانان، اما یک کلام استادانی چون آریان‌پور که با اشاره به واقعیات ملموس زندگی مردم داشتند کافی بود که همه آنها تبلیغات و بوق و کرناها را فروریزد و به ضد خود تبدیل کند. این قدرت کلام از یک سو در اثر نیروی شخصیت، دانش، صداقت و صمیمیت استادان مستقل فرهیخته‌ای چون او بود و از سوی دیگر ریاکاری، دروغ و جنایت ضد بشر حکومت و تملق و چاپلوسی و

۱- متن سخنرانی آقای علی اشرف درویشیان در مراسم بزرگداشت استاد دکتر امیرحسین آریان‌پور در فرهنگسرای هنر در تاریخ سه‌شنبه ۸/آبان/۱۳۸۰

نوکر صفتی عوامل وابسته به آن. خبر می آمد که بشکهای پر از قیر از پشت بام روی ماشین او انداخته اند بطوریکه سقف کاملاً به صندلی چسبیده و اگر دکتر آریان پور در آن بود له می شد. خبر می آمد که هنگام بیرون آمدن از کلاس از سوی واپسگرایان، کاغذ مچاله شده ای به سر استاد کوبیده اند که در آن نوشته شده بود: «ملعون عاقبت تو را می کشیم» خبر می آمد که در دانشکده ای برای آرام کردنش اضافه تدریس برایش نوشته اند و چون لیست حقوق اضافه کاری را به او داده اند که امضا کند خودداری کرده و در برابر اسم خود نوشته است «من فقط از یک مؤسسه حقوق میگیرم که برایم کافی است» خبر می آمد که هنگام تحصیل در آمریکا استادی به دانشجوی سیاه پوستی توهین کرده آریان پور در برابر استاد ایستاده و شدیداً اعتراض کرده و یک راست از سر کلاس به فرودگاه رفته که به ایران برگردد. خبر می آمد که برای ازدواج چند دانشجوی جوان کمک مالی کرده و خبر می آمد که او مدت ها است کت و شلواری به خیاط داده تا بدوزد اما نتوانسته مزد کت و شلوار را فراهم کند و بعدها هنگامی که دیگر او را برکنار کرده بودند خبر می آمد که اراذل و اوباش شیشه های محل سکونتش را شکسته اند که هنگام مراجعه به دانشگاه برای کاری اداری، مزدوران دور و بر او را گرفته اند و به بهانه پرسش و پاسخ به اتاقی برده اند او را بسته اند و با چماق به جانش افتاده اند. از شنیدن این خبرها قلبان برای او می تپید و هر چه بیشتر شیفته اش می شدیم در دل ما کینه و نفرت نسبت به عوامل حکومت نسبت به واپسگرایان و انحصار طلبان بیشتر می شد. روش آموزش و پرورش او روشی پویا بود نه ایستا. روشی که در آن تربیت ستمدیدگان برای نوکری ستمگران نبود. بلکه آماده کردن آنان برای کمک همدردی با مردم فرودست بود. نگران از بین رفتن طبیعت و محیط زیست بود به نویسندگان سفارش می کرد که از نوشتن مطالب کش دار و طولانی و زیاده گویی بیهوده پرهیز کنند و تا می توانند کتاب های کم حجم اما پر محتوا بنویسند و اگر واقعاً حرفی برای گفتن دارند کاغذها را سیاه کنند و بارها یادآور می شد که برای صد صفحه کتاب که شما می نویسید

گوشه‌ای از یک جنگل تخریب می‌شود او سفارش می‌کرد که مطالب را چنان بنویسید که برای افراد کم سواد و فرودست نیز قابل فهم باشد اما از غلتیدن در ورطه ابتذال پرهیز کنید. من در بهار سال ۱۳۵۰ شاهد گفتگویی مفصل بین دکتر امیرحسین آریان‌پور و دکتر باقر مؤمنی در منزل زنده یاد سیاوش کسرایی بودم. چند دانشجو، ناصر رحمانی نژاد و زنده یاد سعید سلطان‌پور هم حضور داشتند. این بحث و گفتگو چند جلسه طول کشید بحث بر سر مقدمه‌ای بود که باقر مؤمنی بر تاریخ جهان باستان ترجمه خودش و انصاری نوشته بود. باقر مؤمنی مثل همیشه تند و تیز و پرحرارت و آریان‌پور مثل همیشه با لبخند و آرام. آریان‌پور مقدمه کتاب را در آن شرایط، چپ‌روانه و تند می‌دانست و به مؤمنی می‌گفت که شما می‌توانید این مطالب را بنویسید و البته کار شجاعانه‌ای است اما من در این وضعیت نمی‌توانم و همان کتاب زمینه جامعه‌شناسی هم کلی مرا دچار دردسر کرده است. از هر فرصتی برای بحث و گفتگو با دیگران استفاده می‌کرد. در دانشکده علوم تربیتی از ساعت ۸ تا ۱۲ ظهر و از ساعت ۲ تا ۸ شب تدریس داشت و فاصله بین ساعت ۱۲ تا ۲ بعد از ظهر را که می‌بایستی استراحت می‌کرد همچنان در دانشکده می‌ماند و با دانشجویان ناهار می‌خورد. ناهاری همراه با بحث و گفتگو. یک روز یکی از دانشجویان دانشکده الهیات به دانشکده علوم تربیتی آمده بود و در سر کلاس پشت سر هم سؤال می‌کرد و سر و شاخ می‌گرفت عاقبت دکتر آریان‌پور به او گفت این سؤال‌های شما احتیاج به بحث و گفتگوی مفصل دارد. ساعت ۱۲ تا ۲ در خدمت شما هستم و در ساعت ۱۲ تا ۲ یعنی تا هنگام شروع کلاس یکسره با آن دانشجو بحث کرد و ساعت ۲ هم شاد و سرزنده و پیروز در کلاس حاضر شد. اگر بحث‌هایی را که آریان‌پور هنگام تدریس کتاب زمینه جامعه‌شناسی می‌کرد ضبط و جمع‌آوری می‌کردیم در حدود ده برابر خود کتاب می‌شد. در این بحث‌ها هیچگاه مطلبی را تکرار نمی‌کرد حتی اگر درباره یک مبحث معین بود. در هر جلسه در پیچه بحثی تازه و نو را در برابر ما می‌گشود او از استادان کمیابی بود که هیچگاه در سر کلاس حضور و غیاب نمی‌کرد هیچگاه

جزوه نمی‌گفت و هیچگاه در کلاسش جای نشستن نبود. حتی برخی در راهروها می‌نشستند و اغلب در درسش نمره الف می‌گرفتند استادان انگشت شماری چنین بودند مثل دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر سیمین دانشور، دکتر صادق گوهرین و جلال آل‌احمد. در نتیجه استادان وابسته به‌دربار به‌چنین استادانی حسادت می‌ورزیدند و برای بیرون کردنشان از دانشگاه توطئه می‌چیدند. استادی را به‌یاد دارم که درباری بود و سیر تحولات جامعه را درس می‌داد. او برای خوش خدمتی به‌اربابانش با حضور دکتر آریان‌پور در دانشگاه شدیداً مخالف بود این استاد بی‌خبر از زندگی و جهان دانشجویی به‌شاگردانش می‌گفت که علت تنبلی ذهنی شما و درس نخواندن‌تان این است که به‌مغز خود نمی‌رسید هر کدام از شما باید اقلأً روزی ۲ عدد مغز گوسفند بخورید تا مغزتان فعال بشود او نمی‌دانست که اکثر دانشجویان یک وعده غذا می‌خورند آن هم در سلف سرویس دانشگاه اما آریان‌پور گرفتاری و درد دانشجویان را درک می‌کرد و گاه حقوق ماهیانه‌اش را با آنها تقسیم می‌کرد این بود فرق بین تفکر علمی و مستقل او و تفکرات وابسته حکومتی. هیچ دانشجویی جرأت نمی‌کرد بدون مطالعه چند مقاله و کتاب در زمینه درس او در کلاسش حاضر شود نه اینکه مجبور باشد یا از او بترسد بلکه روش تدریس او چنان بود که تو را درگیر می‌کرد سؤال پیش می‌آورد و اگر مطالعه نکرده بودی اگر آمادگی نداشتی ناچار بودی سرت را پائین بیندازی که مبادا مستقیماً به‌چشمانت نگاه کند و پی ببرد که نخوانده‌ای به‌این خاطر بود که عاشق او بودیم حتی عاشق حرکاتش هنگام تدریس که نوعی چالاکی و نوعی پایکوبی شادمانه همراه با اعتماد به‌خود در آن بود. چون هنرپیشگان کارکشته حرکاتی انجام می‌داد که تا عمق وجودمان تأثیر می‌کرد و چنین بود که عاشق او بودیم. امیرحسین آریان‌پور آتشی در جان و قلب ما افروخت که هرگز نمی‌میرد و همیشه در دل ماست.

روزنامه توسعه، صفحه ۱۱

شنبه ۱۲ آبان ۱۳۸۰ دوره جدید شماره ۱۵۴

پیر ما رفت و خرابات بماند

محمدباقر صمیمی

نوشتن درباره مردی که حدود ۶۰ سال در عرصه علمی - سیاسی - اجتماعی - فرهنگی ایران حضور داشته و جریانات زیادی از او مؤثر بوده‌اند کاری بس دشوار است و علمی فراخ‌تر از دانش اندک نگارنده می‌برد اما چه باک او در تمامی دوران عمرش فضا را برای همچو منی باز نگه می‌داشت و همانند یک استاد که به محضر استادش می‌رود در برابر دانشجویش خود یک دانشجو بود! و این روش متواضعانه و علمی و تکاملی او سالیان سال از او یک «استاد دانشجو» ساخت زیرا که او خود پیرو روش «هم‌آموزی» بود با اینکه علمش و دانشش مورد تأیید خاص و عام بود ولی تا آخر عمر پربارش از این ویژگی دست برنداشت و همین بود که همه را مجذوب خویش گردانید.

«او در سال ۱۳۰۳ متولد شد کوشش شگفت‌انگیز وی برای خودسازی سبب شد که شخصیت ویژه وی از همان ابتدای کودکی شکل بگیرد بطوریکه در ۱۴ سالگی اولین سخنرانیش را برای دانش‌آموزان همسن و سال خود انجام داد او مدارج مختلف دانشگاهی را طی نمود و در رشته‌های مختلف فارغ‌التحصیل شد و دوره‌های لیسانس علوم اجتماعی دانشگاه بیروت ۱۳۲۳ - لیسانس فلسفه و علوم تربیتی دانشگاه تهران ۱۳۲۶ - ۱۳۲۳ - لیسانس علوم سیاسی دانشگاه تهران ۱۳۲۷ - ۱۳۲۴ - تخصص در ادبیات انگلیسی در شعبه خارجی دانشگاه کمبریج ۲۸ - ۱۳۲۷ - لیسانس ادبیات فارسی دانشگاه تهران ۳۱ - ۱۳۲۸ - دکترای علوم سیاسی اجتماعی دانشگاه پرینستون ۳۱ - ۱۳۳۰ - دکترای ادبیات فارسی دانشگاه تهران ۳۵ - ۱۳۳۳ - دکترای فلسفه و علوم تربیتی دانشگاه تهران ۳۹ - ۱۳۳۶ -» را گذراند. استاد اهمیتش به داشتن تیتراهای مختلف تحصیلیش نیست، بلکه مهمترین موضوع از این مبحث نیاز همیشگی و سیری ناپذیرش در زمینه

آموخته‌های جدید می‌باشد. استاد هر گاه نیازمند پاسخ به سؤالاتی در زمینه مختلف جامعه‌شناسی - روانشناسی - ادبیات - سیاست - هنر - تاریخ و می‌شد برای پاسخ به آن سؤالات به یکباره تمامی علوم مرتبط با آن سؤال را مورد مطالعه قرار می‌داد تا پاسخی جامع و کامل بدان دهد و همین بود که از استاد یک چهره شاخص علمی ساخت کلاسهای شلوغ استاد را همگان به‌خاطر دارند و یا شنیده‌اند «قدرت کلامی» استاد همراه با علم فراوان و ساده‌گویی مباحث پیچیده علمی و قابل فهم برای «دانش‌اندکان» و همچنین بسیط بودن و «سرفصل» ایجاد نمودن برای «پردانشان» کلاسهای درس او را ویژه نموده بود، صراحت لهجه - استدلال قوی - همراه با آرمانهای زیبای بشری و عدالتخواهانه و در نتیجه تأثیرگذاری سخنان استاد همواره باعث شده بود که «پلشت‌اندیشان» از او واهمه داشته باشند و سد راهش شوند یکبار از تدریس محروم‌ش گردانند و بار دیگر اخراجش کنند و یکبار تبعید به‌جائی نامحسوس‌تر و کم‌اثرتر، تا شاید اثربخشی او را کم‌رنگ نمایند اما استاد در راهی که در پیش گرفته بود هیچگاه از پای نایستاد به‌قول پناهی سمنانی او به‌راز «قانون تحرک تاریخ» دست یافته بود و مشتاقانه و پژوهشگرانه به‌این مهم می‌پرداخت بر سر استاد بلاهای زیادی آوردند اما او هیچگاه کنج عزلت و یا همسوئی با پلیدان را پیشه نگرفت. اگر که او را از تدریس باز می‌داشتند او به تحقیق و مباحثه روی می‌آورد و همیشه منزلش بر روی استاد و دانشجو، عامی و خاص باز بود و به مباحثات خود ادامه می‌داد. او شمعی بود که پروانه‌های زیادی به‌گردش «نور دانش» طلب می‌کردند و سیراب باز می‌گشتند. استاد تا لحظات آخر عمرش پناه جویندگان علم و دانش و فرهنگ بود قدرت و استواری استاد در زمینه‌های آزادی و عدالت اجتماعی که با مباحث علمی و یک «متدولوژی» ویژه همراه بود همیشه به‌آنان که دچار یأس و ناامیدی تاریخی شده بودند توان و انرژی می‌بخشید و متدولوژی سیاسی، اجتماعی استاد بود که پنجره‌های نور را به‌روی نقاط تاریک می‌گشود. می‌توان گفت که او یکی از معدود افرادی بود که بار روشنائی

بخشیدن به «تاریکی یأس» را در یک فصل سرد طولانی از حیات اجتماعی - سیاسی - هنری ایران بر دوش کشید و چه خوب هم از عهده این کار برمی‌آمد. شاید خیلی‌ها گمان برند که استاد با این همه توان چرا تألیفات بسیار زیاد ندارد؟ اما باید گفت که او نه تنها تألیفات متعدد چاپ شده و خیلی، خیلی بیشتر چاپ نشده دارد. یک کار دیگر هم می‌کرد که کمتر بدان توجه شده است او با شناخت جامعه‌شناسانه‌اش از جامعه ایرانی و درک این مطلب که ارتباطات کلامی نقش بسیار مؤثری در تشکیل و شکل‌گیری اندیشه‌ها در سرزمین ایران دارد. به‌راه آموزش از طریق ارتباطات شفاهی و کلامی پرداخت و این حجم عظیمی از آموزش‌های استاد را دربرمی‌گیرد که می‌توان با جمع‌آوری آنان توسط یک مرکز بطور جدی درسهای استاد را مکتوب و در دسترس همگان قرار دارد. اما باز هم این تمامی داشته‌های جامعه از استاد نیست بلکه او با کار خستگی‌ناپذیر و بسیار مداوم خود توانسته است حدوداً سیصد هزار فیش تحقیقاتی و صدها یادداشت و مقاله چاپ نشده را از خود به‌ارث بگذارد که هر کدام دریائی است از نوع خود. یکی دیگر از ویژگیهای استاد را می‌توان در ارائه «سرفصلهای» مهم علمی به جامعه دانشگاهی عنوان نمود که با گشودن این سرفصلها، راه مطالعه و تحقیق را برای پژوهشگران و متفکرین باز نموده و سپس آنان به‌ارائه آثار خود پرداخته‌اند. خصوصیات اخلاقی استاد در رابطه با مخالفین علمی خود نیز راهی ویژه بود. روزی در سخنی به پاس استاد خطاب به جمع کثیری گفتم «استاد همیشه با اندیشه‌های «کپک زده» در جنگ و ستیز بود اما بعدها فهمیدم که این جمله حق مطلب را درباره استاد بیان نمی‌کند و حق این بود که گفته می‌شد «استاد اندیشه‌های کپک بسته را «صیقل» می‌داد» زیرا که او هیچگاه هیچکس را «آموزش‌ناپذیر» نمی‌پنداشت و سعی و صبری او در مباحثات و قدرت استدلال و متدولوژی خاص او و احاطه علمی‌اش واقعاً اندیشه‌های متخاصم را صیقل می‌داد، هر چند که هنوز هم هستند اندیشمندانی اندک‌علم که «قلم حراف!» هستند و فراخی علم و دانش این مرد بزرگ را سعی در تخریب آن دارند شاید که می‌خواهند با

این کار خود توجیه نمایند و شاید هم به مزدروزی، مأموریتی دارند. یکی دیگر از شاخصه‌های استاد ارائه واژگان نو در زمینه جامعه‌شناسی است که برای اولین بار از زبان استاد در ایران ارائه شده و هم اکنون بسیاری از اساتید و دانشجویان از این واژگان استفاده می‌کنند بدون اینکه بدانند این استاد آریان‌پور بود که این واژگان را در جامعه‌شناسی ایران متداول کرد. از خوانندگان فرهیخته و دانشمند پژوهش می‌طلبم که تنها فهرست وار - و نه تحلیلی در این مقاله به استاد پرداخته‌ام اما مقصودی دیگر از این مقاله داشتم اول اینکه متأسفانه نسل جدید ایران بنا به دلائل مختلف که بر همگان روشن است استاد را نمی‌شناسند. دوم اینکه بخش اندکی از یک مجموعه بیش از این، اجازه اینکار را نمی‌دهد در پایان بخشی از دسته‌بندی استاد را در زمینه آموزش و پرورش که سالیان دراز مرا این دسته‌بندی شیفته خود ساخته است ارائه می‌دهم.

استاد آموزش و پرورش را به ۳ گونه تقسیم‌بندی می‌کند:

- ۱- آموزش و پرورش برای استثمارکنندگان
 - ۲- آموزش و پرورش برای استثمار شونده‌گان
 - ۳- آموزش و پرورش برای انقلابیون، او سپس به بررسی و شیوه‌های ارائه هر کدام در جهان می‌پردازد.
- نام و راهش زنده باد

هنر متعهد و ملتزم

بهمن رجبی^(۱)

گفتار زیر در مجلس یادبود و در بزرگداشت زنده یاد دکتر امیرحسین آریان پور در تاریخ ۱۳۸۰/۶/۲۸ ایراد شده که به اجمال یادآوری و بازگویی می شود؛

*

من بسیار متأسفم که در مجلسی حضور یافته ام که از فیض درک محضر یک هنرشناس برجسته محروم شده ام چرا باید او حضور خود را از ما دریغ داشته باشد؟ کلام و ذهن من قاصر از بیان صفات بارز شخصیتی و علمی و هنری ایشان می باشد و من در این مجلس گرامی و محترم به یاد آن معلم بزرگوار قطعاتی را که همیشه دوست داشتند خواهم نواخت اما قبل از آن چند جمله ای را می خواهم با زبان الکن خود برای شما بگویم:

*

دکتر آریان پور یکی از هنرشناسان بزرگ بودند که با دقیق بینی و باریک اندیشی به ظرافت های کلیدی رشته های هنری آشنا بودند و می توانم ایشان را یکی از بزرگترین مشوقان هنرمندان و نیز یکی از بزرگترین منتقدان هنرمندان بدانم. ایشان هنر متعهد را می ستودند و معتقد بودند که می بایستی از ابزار هنری در جهت ارتقای سطح آگاهی های

۱- آقای بهمن رجبی (متولد ۱۳۱۸ رشت) یکی از نامداران علم موسیقی در ضرب نوازی هستند که خود دارای «مکتب خاص در تنبک نوازی و آموزش تنبک» به صورت «شیوه یک خطی» (به جای سه خطی) می باشند. این معلم صاحب سبک به علت انتقاد از هنر فرمایشی و مبتذل، در دوران حکومت سابق، مدتها در زندان بوده و مورد اذواء و شکنجه بازجویان ساواک قرار گرفته بودند. شرح زندان و پاسخ گویی های فی البداهه ایشان در مقابل بازجوی خود و کتک ها و دشنام ها و شکنجه او را از زبان یکی از هم بندانش شنیده ام که شجاعت و صداقت و حاضر جوابی او قابل ستایش می باشد.

اجتماعی سود بجوئیم.

*

دکتر آریان پور به تئاتر و موسیقی علاقه داشتند و درباره آن ابراز می داشتند که «هنر واقعی آن است که با اندیشه مردم سر و کار داشته باشد و هنر موسیقی بایستی با بیدار کردن احساس و عاطفه شنوندگان بتواند آنها را به روشنگری و پویایی و رشد و بالندگی رهنمون بسازد. هنری که نتواند با مخاطبانش ارتباط انسانی و آرمانی برقرار کند یک هنر بی خاصیت است.»

*

دکتر آریان پور همیشه می گفتند که؛
«وظیفه هنرمند تکثیر و رشد عنصر آگاهی در ذهن و دل مخاطب باید باشد. هنرمند راستین می بایستی هنر بالنده را بر ذهن مخاطبان بنشانند.»

*

روزی به دکتر آریان پور گفتم که مرا از اجرای یک برنامه در یکی از سالن های هنر باز داشتند و گفتند که حتی شاه هم می داند که تو هنری نداری و اصلاً هنرمند نیستی و سپس از اجرای برنامه من ممانعت به عمل آوردند. دکتر آریان پور در جوابم گفتند که:
اولاً من به عنوان یک هنرشناس که در دانشگاهها درس جامعه شناسی هنر را تدریس می کنم صراحتاً میگویم که شاه از هنر چیزی سر در نمی آورد و اصلاً هنرشناس نیست.
دوم - از نظر من شما یک هنرمند هستید و به کار هنری خود اعم از آموزش و تدریس و اجرای صحنه ای موسیقی ادامه بدهید.

*

در پایان یادش را گرامی داشته و به یادش قطعات مورد علاقه اش را می نوازم.

*

سهم امیرحسین آریان‌پور در شکل‌گیری گفتمان انتقادی

دکتر مهرداد مشایخی

در نظام‌های سیاسی استبدادی وضع اهل قلم و سخن و صاحبان اندیشه انتقادی، درگیری مداوم با قدرت مداران و فرهنگ‌ستیزان است. این گروه اجتماعی هر گاه کارکرد خود را جدی انگارند و تسلیم زر و زور نگردند به‌مبشران روشنگری بدل می‌شوند، عملکردی که در صورت تداوم «فرهنگ‌ساز» می‌گردد و بر تحول اندیشه اجتماعی تأثیری شگرف بر جای می‌گذارد. در چنین جوامعی نقش «دانشگاه» از جوامع پیشرفته صنعتی به‌مراتب حساس‌تر است و عرصه‌ای بسیار مهم از این پیکار فرهنگی را نمایندگی می‌کند ستیزی که یک وجه آن با خرافات فرهنگی و وجه دیگر آن با استبداد سیاسی است. مجریان این چالش فرهنگی - سیاسی در دانشگاه‌ها استادان مترقی و جنبش دانشجویان هستند در این میان اندیشمندان علوم انسانی و علوم اجتماعی به‌لحاظ تمرکزشان بر «جامعه انسانی» و مسائل آن حساس‌تر و حساسیت‌برانگیزتر از دیگر رشته‌های دانشگاهی بوده‌اند. روشنفکران - دربرگیرنده نویسندگان، استادان و پژوهشگران، مترجمان، روزنامه‌نگاران و برخی از فعالان سیاسی - معمولاً با دستمایه‌ای از علوم اجتماعی پای به عرصه چالش و نقد وضع موجود می‌گذارند و به‌شکل‌گیری خرده‌فرهنگی که آلون گولدنر (A. Gouldner) آمریکائی آن را «فرهنگ گفتمان انتقادی» خطاب می‌کند یاری می‌رسانند.

نمونه بارز این نقش دکتر امیرحسین آریان‌پور جامعه‌شناس و فیلسوف انتقادی و استاد ادبیات فارسی، علوم تربیتی و زبان انگلیسی ایران بوده است تمامی زندگی حرفه‌ای پربار خود را صرف تدوین و ترجمه کتاب‌ها و مقاله‌های گوناگون علمی، تدریس و پژوهش، ایراد

سخنرانی و البته همراهی و همزیستی با دانشجویان نمود. میزان تأثیرگذاری او بر فرهنگ این سرزمین به‌ویژه جوانان و دانشجویان، بسیار چشمگیر است و با انتشار تدریجی برخی از آثار ناتمام او داوری درباره سهم او در این تأثیرگذاری مثبت‌تر خواهد شد. آریان‌پور نسبت به آثار خود نیز دیدگاه نقاد را حفظ می‌کرد و در عین حال بسیار متواضع و فروتن بود. او در مصاحبه‌ای در پاسخ به پرسشی درباره آثارش می‌گوید: «کارنامه فرهنگی مهمی ندارم. سابقاً که معلم بودم به‌بهانه درس دادن بعضی از حقایق را سر بسته می‌گفتم و می‌نوشتیم. فعالیت‌های اجتماعی قابل ذکری هم نداشته‌ام: به‌الهام جامعه و همراه با دانشجویان تلاشی می‌کردم ولی تلاش من در قبال قهرمانی‌های دانشجویان ناچیز بود.» (از «گفتگو با دکتر ا. ح. آریان‌پور: برداشتی مردمی از فرهنگ» دنیای سخن، سال ۱۳۷۳).

کارنامه فرهنگی آریان‌پور را در زمینه‌های گوناگون باید مورد کند و کاو قرار داد: اول، رابطه با دانشجویان. رابطه صمیمانه وی با دانشجویان از سال ۱۳۳۱ از آغاز تدریس او در دانشگاه تهران^(۱) تا پیش از مرگ وی در سال ۱۳۸۰ شمسی یعنی برای نیم قرن، بی وقفه ادامه داشته است ارتباطی که بیانگر یک نوآوری عمیق در ارزش‌ها و هنجارهای حاکم بر رابطه رسمی استاد و دانشجو در صحنه دانشگاهی ایران بود. شاه‌رخ تویسرکانی در این باره می‌نویسد: «آریان‌پور از استادان معدودی بود که با همکاری نزدیک دانشجویان به تفهیم و تفهم حقایق می‌پرداخت. می‌گفت استاد عنصر فعال آموزش، و شاگرد، عنصر منفعل آن نیست؛ هر دو باید مشترکاً فعالیت کنند در این صورت رابطه ارباب و رعیت یا رابطه دلالانه فروشنده و خریدار یا رابطه رئیس و مرئوس در فضای آموزشی راهی ندارد. معلم و شاگرد باید مانند دو دوست و همکار به «هم‌آموزی» بپردازند مدارس باید انسان‌ساز باشند نه سازنده خادمان مطیع درباری یا

۱- دکتر امیرحسین آریان‌پور در ضمن تحصیل به تدریس نیز اشتغال داشت، ایشان در سال ۱۳۲۹ از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران اخراج می‌شوند. بنابراین آغاز تدریس ایشان در سال ۱۳۳۱ در دانشگاه تهران صحیح نمی‌باشد. [گردآورنده]

کارمندان حقیر دولتی.» می‌باید تأکید کرد که دانشجو برای آریان‌پور صرفاً شاگردان مرد را در بر نمی‌گرفت و او اهتمام بسیار به خرج می‌داد تا رهگشای مشارکت دختران دانشجو در فعالیت‌های علمی و اجتماعی باشد. ارتباط گشوده و غیر رسمی آریان‌پور با دانشجو منحصر به کلاس‌های درس دانشگاهی نبود. در واقع عرصه‌های «هم‌آموزی» همه جا را در بر می‌گرفت: کلاس‌های غیر رسمی خانگی منزل وی و حتی در پیک نیک و کوهنوردی. موضوع صحبت نیز حد و مرزی نمی‌شناخت: مسائل سیاسی - فرهنگی روز، مسائل جهانی، علوم اجتماعی، هنر و ادبیات، کتاب‌های مرجع، ورزش و آداب معاشرت. اینگونه ارتباط چنان مورد توجه شاگردان تشنه آن سال‌ها قرار گرفت که کلاس‌های درسی او به محل تجمع شاگردان دانشکده‌ها و دانشگاه‌های مختلف تبدیل گردید؛ چند صد دانشجو (و گاه دانش‌آموز) در یک جلسه عادی علوم اجتماعی! طبعاً این محبوبیت در قلوب دانشجویان دشمنی‌های «چشم و گوش‌های شاه» و شماری از رؤسای دانشگاهی و استادانی که الویت‌های دیگری برای خود قائل بودند را به دنبال داشت: «معمولاً مرا در مؤسساتی که به گمان آنها «حساس» نبود به کار می‌گماردند با این وصف بارها مرا از تدریس در همین مؤسسات هم بازداشتند و از نشر درسنامه‌هایم جلوگیری کردند و حتی از اعطای امتیازات و ترفیعات مرسوم و پرداخت حقوق ماهانه طفره رفتند. در سال ۱۳۲۹ از دانشکده ادبیات دانشکده تهران رانده شدم و در سال ۱۳۳۵ از مؤسسه علوم اداری دانشگاه تهران و در سال ۱۳۴۲ از دانشسرای عالی و در سال ۱۳۴۴ از سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی و نیز از دانشکده ادبیات دانشگاه ملی و در سال ۱۳۴۷ از مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران و در سال ۱۳۵۵ از دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران. سرانجام در دوره نظام جمهوری اسلامی در ۱۳۵۹ به مقام بازنشستگی رسیدم.»

در تحلیل از شیفتگی دانشجو نسبت به دکتر آریان‌پور و شماری چند از دانشگاهیان شرایط اجتماعی - سیاسی آن دوره را - همچنان که

یک تحلیل جامعه‌شناسی طلب می‌کند - نباید از نظر دور داشت دهه‌های چهل و پنجاه شمسی سال‌های تشدید خفقان سیاسی در ایران و به موازات آن تقویت گرایش‌های فکری رادیکال در میان جوانان و دانشجویان بود. طبیعی بود که در چنان شرایطی استادان و اندیشمندانی قادر به تأثیرگذاری بودند که «روح زمانه» را به خوبی درک می‌کردند البته باید تأکید نمود که گفتمان انتقادی مورد استفاده آریان‌پور از پیش از این دوره سامان یافته بود و تنها یک واکنش سطحی به شرایط تازه نبود چنانکه کتاب رادیکال تاریخی او «در آستانه رستاخیز» در سال ۱۳۳۰ به چاپ رسیده بود و «جابه‌جائی»های دانشگاهی او نیز به گواه خود در همان دهه ۳۰ آغاز شده تأثیر گسترده آریان‌پور در میان دانشجویان ایرانی در دهه‌های چهل و پنجاه تنها با میزان نفوذ دکتر علی شریعتی جامعه‌شناس اسلام‌گرای آن سال‌ها قابل قیاس است گرچه آنها هر دو به پراکنده شدن یک گفتار انتقادی و معترض در میان دانشجویان یاری رسانیدند اما پیام آنها ارزش‌های مورد نظرشان و روش کارشان بس متفاوت بود. دکتر شریعتی جامعه‌شناس فارغ‌التحصیل از سوربن بود که «بازگشت به خویشتن» و ریشه‌های دینی هویت را مطلوب نظر داشت. برای دکتر شریعتی تحلیل علمی و حتی مباحث دینی در خدمت ایجاد یک ایدئولوژی سیاسی نو بکار گرفته شد. برای آریان‌پور اما بازگشت به هیچ گذشته‌ای قابل طرح نبود او به آینده‌ای نو (وسکولار) می‌اندیشید. امید به آینده‌ای بهتر و روشن‌تر همواره ورد زبان او بود. پروژه انتقادی آریان‌پور اما سیاسی کردن علم (جامعه‌شناسی) نبود وی به علم به عنوان «سلاح نقد» وضع موجود و در عین حال ابزار ساختن جامعه‌ای نو می‌نگریست جالب آن که هر دو آن‌ها در سال‌های پایانی نظام پیشین تبعیدوار به انگلستان رانده شدند. آریان‌پور در کنار محبت فراوانی که به قشر دانشجو داشت به همان اندازه به محرومان و فرودستان جامعه نظر مساعد و خوش بینانه داشت او همواره این ارزش را به شاگردان و اطرافیان خود تأکید می‌کرد که باید شرایط وجودی و زیستی محرومان را درک کرد و از قابلیت‌ها و ظرفیت‌های نهان آنها غافل نشد. رفتار وی

با این بخش از جامعه برآستی هماهنگ با افکارش بود و به‌اشکال گوناگون (حتی مالی) خود را در خدمت آن‌ها قرار می‌داد. در این زمینه او مدافع نظرات چامسکی بود که براساس آن «مردم عادی» از قابلیت‌های فکری و تحلیلی نیرومندی برخوردارند که در صورت پرورش شکوفا می‌شود. پس وظیفه اهل مدرسه و اهل قلم تلاش در راستای ارتقاء فرهنگی «عوام» و امکان شکوفائی آنها و نه تداوم «بیهوده آموزی» و «حافظه آموزی» که ترفند خلاقیت‌کش «خواص» است در ادامه همین نگاه است که او به‌فلسفه حاکم بر نظام آموزشی کشور (و همچنین کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری) سخت به‌دیده انتقاد می‌نگریست. به‌باور او این شیوه دیوانسالارانه و فرمالیستی آموزشی چند سالی وقت دانشجو را پر می‌کرد ولی بهره‌ای از ظرفیت فکری و فرهنگی اکثریت دانشجویان نمی‌برد. این دیدگاه «رهائی بخش» نسبت به آموزش و پرورش را می‌توان در نقدهای دهه هفتاد در ایالات متحده (توسط متفکران «چپ نو» نظیر هربرت مارکوزه) و همچنین در مباحث متفکر برجسته برزیلی پائولو فرایر (P.Freire) سراغ گرفت. درعین حال دیدگاه سمپاتیک آریان‌پور به‌دانشجویان و محرومان را نباید با دیدگاه‌های پوپولیستی (توده‌گرایانه) رایج در جنبش چپ دهه ۵۰ یکسان شمرد. چه این آخری سخت ضد تخصص و ساده‌گرا بود و به‌ستایش فرهنگ «خلق» - همانطور که هست - می‌پرداخت در حالیکه آریان‌پور در عین الهام‌گیری از محرومان و پاره‌ای زیبایی‌ها و بی‌تکلف بودن‌ها در فرهنگ آنان به آموزش دادن به‌آنها با مددگیری از پیشرفته‌ترین علوم باور داشت. او با تخصص‌گرایی به‌گونه‌ای که میان رشته‌های نزدیک به یکدیگر جدائی و مرزبندی رسمی قائل شود، مخالفت داشت اما ضد تخصص نبود چنانکه خود وی در سه رشته گوناگون جامعه‌شناسی، فلسفه و علوم تربیتی و ادبیات فارسی تحصیلات خود را تا دوره دکترا ادامه داد (گرچه به‌علت اخراج سیاسی از آمریکا در سال ۱۹۵۲ موفق به اتمام دوره دکترای جامعه‌شناسی نگردید و شاید یکی از دلایل بدبینی بیش از حد او به آمریکا از این واقعه

سرچشمه گرفته باشد). پھر رو اگر بخت یاری کند در یکی دو سال آینده شاهد انتشار تجربیات و فلسفه آموزشی او در کتابی خواهیم بود. «این کتاب.... مشتمل است بر دانستنی‌هایی که من و یاران دانشجوییم در دهه‌های گذشته برای نیل به درست اندیشی و بیداری اجتماعی و پرورش انقلابی لازم دیده‌ایم و مشترکاً از راه تحقیق فرا آورده‌ایم.» (از گفتگو با دکتر ا.ح. آریان‌پور) توسط فرج سرکوهی و نسرین تخیری، آدینه، نوروز ۱۳۷۰) او در ادامه به سه بخش اصلی این کتاب چنین اشاره می‌کند: «شناخت هستی، شناخت انسان، شناخت اندیشه».

دیگر خصوصیت دیدگاه دکتر آریان‌پور چند بعدی بودن آنست که محصول مطالعات بسیار گسترده اوست. در نوشتارها و سخنرانی‌هایش از جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی و روانشناسی و فلسفه و سیاست گرفته تا منطق و واژه‌شناسی و هنر و ادبیات و تاریخ و تعلیم و تربیت همه با زبانی شیوا و روشن‌ارائه می‌شدند؛ پویشی که معمولاً با یک یا چند پرسش فلسفی و تئوریک همراه بود شاید اشاره‌ای به شماری از اندیشمندان غربی که او به‌علاقه‌مندان ایرانی معرفی کرد و به‌نقد بسیاری‌شان نیز همت گماشت این پیچیدگی فکری او را بهتر بنمایاند: راسل، فروید، ایسن، سارتر، اتو واینیگر، شوپنهاور، ویل دوران، جان دیوئی، یونگ، آگبرن، نیمکوف و (مکتب فکری) مارکسیسم شوروی از این جمله‌اند. بسیاری از این متفکران تأثیر مثبتی بر او داشتند و وی در آثار خود به تبلیغ دیدگاه‌های آنان دست یازیده است از جمله ویل دوران که وی قرائت «تاریخ تمدن» او را همواره به‌همه کس توصیه می‌کرد و یا جان دیوئی که از رهنمودهای وی در تدوین فلسفه آموزشی برای دانشگاه‌های ایران بهره جست. دیدگاه‌های انتقادی وی به‌ایالات متحده را به‌ویژه در بعد اقتصاد سیاسی و جنبه‌هایی از فرهنگ نمی‌توان به تفکر ضد «غرب‌زدگی» آل‌احمدی منسوب کرد چنانکه آریان‌پور به‌صراحت از این‌واژه دوری می‌کند: «در آن جلسه سخن از «غرب‌زدگی» به‌معنی بیزاری از هر چه غربی است به‌میان آمد اعتراض کردم که بسیاری از آنچه غربی است و از آن جمله صنعت و علم جدید

متعلق به همه بشریت و سودرسان و خواستنی است آنچه درخور بیزاری است استعمار غربی و عوارض آن است و در این صورت رواست که آقای آل‌احمد کتاب خود را به‌جای «غرب‌زدگی»، «استعمارزدگی» بنامند. («از مدرسه تا مدرسه» در علم و جامعه، شماره ۱۲۱).

آریان‌پور در عین تحسین بسیاری از متفکران برجسته غربی شدیداً به ایران و فرهنگ و مردم آن دلبستگی داشت آنان که با او از نزدیک آشنایی داشتند نیک می‌دانند که پیش و پس از انقلاب وی چندین موقعیت تدریس در دانشگاه‌های اروپائی و کانادائی را رد کرد. مهمترین دلیل او در رد این پیشنهادها علاقه وی به اقامت در ایران و بیم از وقفه افتادن در وظایف فرهنگی بود که در برابر خود نهاده بود در عین حال او یک «ناسوسیالیست» از رده آنها که به «تقدس خاک» و نژاد و خون و سرشت برتر ایرانی باور دارند نبود. دلبستگی وی به ایران از زاویه خدمت به فرهنگ و مردم محروم آن یا «عوام» بود. خدماتی که او به زبان فارسی کرده است در همین راستا قابل درک است. ده‌ها واژه‌ای که او در برابر اصطلاحات فلسفی و علوم اجتماعی ساخته است امروز کاملاً جای خود را باز کرده‌اند ولی پروژه عظیم او هنوز در راه است اجازه دهید در این باره از او نقل قولی آوریم:

«تقریباً چهل سال پیش (یا پنجاه سال به حساب امروزی) به اقتضای حاجتی که در جریان درس دادن و کتاب نوشتن احساس می‌کردم در صدد یافتن معادل‌هایی برای اصطلاحات نسبتاً تازه فلسفه و علوم انسانی برآمدم.... بزودی.... متوجه شدم که در کتاب‌های کهن گنجینه‌ای از واژه‌های از یاد رفته ولی قابل استخراج وجود دارد در جریان مطالعه هر کتاب چون به واژه‌ای قابل استفاده برمی‌خوردم آن را با جمله یا بیتی که شامل آن بود.... بر یک برگه می‌نوشتم و سپس برگه‌ها را براساس موضوع طبقه‌بندی می‌کردم.... کار تطبیق بیش از صد و پنجاه هزار برگه فارسی و پنجاه هزار برگه اروپائی سالها طول کشید اما به برکت آن برای بسیاری از مفاهیم فلسفی و علمی جدید معادل‌های فارسی و احیاناً عربی مناسبی به دست آمد.» (آدینه، همانجا)

صد افسوس که با مرگ نابهنگام استاد این پروژه عظیم فرهنگی در مراحل پایانی ناتمام مانده و محتاج یکی دو سال کار منظم است. ولی آنچه تاکنون ارائه شده نیز به گسترش و غنای زبان فارسی یاری رسانیده است. از برجسته‌ترین خصوصیات اخلاقی آریان‌پور ایستادگی و پایبندی به اصول حرفه‌ای استادی دانشگاه (عمدتاً به عنوان جامعه‌شناس) و عدم تخطی از ضوابط آن بود. تا آنجا که اطلاعات و حافظه من یاری می‌کند وی هیچگاه از موقعیت استادی خود - چه در کلاس درس و چه در خارج از آن - برای «آوازه‌گری» سیاسی بهره‌ن جست و «خط» خاص حزبی را تبلیغ نکرد. گرچه بسیاری از شاگردان وی از گرایش عمومی او به مارکسیسم و ساختمان «سوسیالیسم» در اتحاد شوروی آگاه بودند تأثیرپذیری افکار وی از مارکسیسم شوروی نیز مطلق و همه جانبه نبوده است. برخلاف ناآشنایان با دقایق تفکر وی که ساده‌انگاران او را به طور دربست به مارکسیسم ارتدکس مرتبط می‌سازند آشنائی با منابع گوناگون فکری او (که پیشتر بدان اشاره شد) مؤید این امر است که همچون بسیاری متفکران دیگر، در آریان‌پور نیز رگه‌های فکری گوناگون و گاه متضاد دیده می‌شود. از یک طرف گرایش‌های اقتصادگرایانه و قویاً ماتریالیستی که در نگاه او به «مراحل تاریخ» و طبقاتی کردن مطلق هنر نمود پیدا می‌کند؛ از طرف دیگر دیدگاه‌های رهایی‌بخش او درباره انسان نقش آموزش و پرورش، تفکر، طغیان علیه وضع موجود و نقش پراتیک انسانی که در شعر زیر او جلوه گر می‌شود:

سیر ما سازنده تاریخ ماست
سیر تاریخی کجا از ما جداست
پس اگر با شوق و آگاهی رویم
راه تاریخی خود کوتاه کنیم.

در ادامه همین دیدگاه، او با هرگونه تقلیل‌گرایی در تحلیل مخالف بود، از جمله تقلیل‌گرایی متکی بر جامعه‌شناسی یا تقلیل‌گرایی طبقاتی: «..... گرچه طبقه اجتماعی عامل مقوم سایر عامل‌های اجتماعی است

عامل‌های دیگر نیز به نوبه خود در وضع طبقه اجتماعی مؤثر می‌افتند.» در غیر این صورت «گرفتار تفکر ماشینی و عقیم خواهیم شد.» (از مقدمه «جامعه‌شناسی هنر».)

آریان‌پور از نسل اول جامعه‌شناسان ایران و در عین حال بزرگترین مروج فکر جامعه‌شناسی یا به قول میلز (C.W.Mills) «تخیل جامعه‌شناسانه» در ایران بوده است. این مهم از طریق کلاس‌های رسمی و غیر رسمی همراه با سخنرانی‌های دلنشین و جامع‌الاطراف و به میانجی پرآوازه‌ترین کتاب او «زمینه جامعه‌شناسی» (اقتباس از آگبرن و نیمکوف) صورت گرفت. این کتاب که ده‌ها بار و در ده‌ها هزار نسخه در ایران (بطور قانونی و غیر قانونی) تجدید چاپ شده زمینه‌ساز مطالعه اجتماعی - انتقادی و حتی «سیاسی» شدن هزاران زن جوان ایرانی در آن سالها گردید این پدیده از یک سو بیانگر جذابیت مطالب و زبان این کتاب است و از سوی دیگر نشان از فقر فرهنگی و انتشاراتی ایران آن دوره دارد. در کنار تأثیر این کتاب جزوه‌های آموزشی استاد و همچنین دیگر آثار برجسته‌اش: «جامعه‌شناسی هنر»، «آئین پژوهش»، «در آستانه رستاخیز» «فرویدیسم با اشاراتی به ادبیات و عرفان» و ده‌ها مقاله تحقیقی و ترجمه‌های وی که در نشریاتی از قبیل «جهان‌نو»، «فردوسی»، «فرهنگ نو»، «سهند» و «سپیده فردا» به چاپ رسیدند نیز در جلب توجه نسل جوان به علوم اجتماعی مؤثر بودند. با وقوع انقلاب اسلامی، آریان‌پور از سفر نیمه تبعیدی خود به انگلستان به میهن بازگشت با این امید که دوره محدودیت‌های علمی و دانشگاهی بسر آمده و او قادر به ایفای نقش فعال‌تری است. از شگفتی‌های زمانه اینکه «انقلاب» که آریان‌پور و نسل معترض آن دهه، آن را رهگشا و رهائی‌بخش می‌انگاشتند بسیار سریع به بازنشستگی او و جدائی همیشگی‌اش از دانشگاه رأی داد. در همان سال (۱۳۵۹) دانشگاه‌ها نیز مشمول «انقلاب فرهنگی» شدند و برای دو سه سال بسته شدند در مورد «استاد» اما تنها بدین بسنده نشد از انتشار آثارش (تا همین اواخر) جلوگیری می‌شد و هرگونه حضورش در محافل روشنفکری و دانشگاهی را برنمی‌تابیدند.

ماهی را از دریا جدا کردند با تمام این احوال ارتباط محدودتر وی با دانشجویان و اهل پژوهش باز هم برقرار شد. او که در زندگی هیچگاه تسلیم زر و زور نشد و کارکرد روشنگرانه خود را نیز بس جدی گرفت سرانجام پس از هفت سال مقاومت تسلیم «پارکینسونز» شد و نابهنگام از میان ما رفت. یادش جاودان باد

*

«مسعود کیمیایی» و «جامعه‌شناسی هنر»

در تاریخ ۳/ فروردین/ ۱۳۸۱ ساعت ۶ بعد از ظهر، طبق قرار قبلی به حضور فیلمساز و کارگردان برجسته ایرانی آقای مسعود کیمیایی می‌رسیم. گفتگویم در آغاز درباره شاملو بود و سپس درباره استاد دکتر امیرحسین آریان‌پور.

*

مسعود کیمیایی درباره دکتر امیرحسین آریان‌پور چنین ابراز عقیده نمود:

«من احترام عمیقی برای شخصیت فرهنگی و اجتماعی دکتر امیرحسین آریان‌پور قائل هستم. او فردی بود که راه خودش را پیش گرفته بود و از آن دوری نجست، و از آن آرمانهایش عدول نکرد و دست نکشید و همین مشخصه بارز شخصیت اجتماعی بعنوان انسانی شجاع و صادق قابل ستایش است. با توجه به تفکر و عقاید دکتر آریان‌پور اما من کتاب «جامعه‌شناسی هنر» ایشان را در همان سال اول انتشارش خواندم و از آن لذت بردم. من در صفحه صفحه این کتاب نقطه نظرات و افزوده‌ها و همچنین نقد خودم را حاشیه‌نویسی کرده‌ام که در این شرایط بعثت کثرت تحقیقات و همچنین آثار ناتمام و کارهای دیگر^(۱) شاید نتوانم آنرا در میان انبوه نوشته‌هایم

۱- از جمله فعالیتهای کثیر ایشان کار روی پروژه زرتشت و سپس عزیمت به کشور کانادا

دستیابی کرده و آن حاشیه نوشت‌ها را بازنویسی کرده و اکنون در اختیار شما بگذارم. امیدوارم بتوانم نوشته‌های خودم را در مورد کتاب «جامعه‌شناسی هنر» روزی به چاپ برسانم.

خدمت عاشقانه^(۱)

عاشقی که با عشق زیستن و عاشقانه آموختن را به‌ما آموخت
میرزا آقا - اعتمادی

در مرداد ماه ۱۳۸۰ جامعه فرهنگی ایران بزرگ‌مردی را از دست داد که نه تنها فقدان ایشان برای جامعه ایران تأسف بار است بلکه جامعه غرب نیز با تجلیل‌های فراوان در کشورهای مختلف دنیا پاسداشتی از مقام فرهنگی این شخصیت بزرگ ایرانی به عمل آوردند گوشه‌ای از فعالیت‌ها و زحمات بیدریغ ایشان به جامعه فرهنگ ایران را از زبان یکی از شاگردان ایشان در متن ذیل آورده می‌شود تا ضمن عرض تسلیت به جامعه فرهنگی ایران نمونه و راهنمای ارزنده‌ای نیز برای الگو قرار دادن جوانان ایران معرفی نمائیم.

*

بعد از پرواز استاد امیرحسین آریان‌پور که صبح روز دوشنبه ۱۳۸۰/۵/۸ از بیمارستان آسیا انجام گرفت دوستی خواست شمه‌ای از خاطراتی را که با این استاد عاشق داشتم بنگارم، اجابت نمودم.
۱- از چه زمانی با استاد آشنا شدم؛ آشنایی از سال ۱۳۴۲ شروع شد از بین معلمینی که حداقل دو سال سابقه آموزشی داشتند ۳۰۰ نفر از سراسر ایران انتخاب شدند تا دوره مدیریت آموزشی (دوره ۱۱ ماهه) را

برای ساخت یک فیلم سینمایی (و احتمالاً دو فیلم) و همچنین تصحیح و بازبینی مجدد رمان دو جلدی «جسد‌های شیشه‌ای» برای چاپ دوم، نوشتن چند فیلمنامه و داستان و نیز کار بر روی فیلمنامه «میراث» نوشته‌ی احمد شاملو و

۱- فصلنامه بوگا - شماره ششم (سال دوم) پاییز ۱۳۸۰ صفحات ۳۶ - ۳۵

در دانشسرای عالی تهران بگذرانند. در ده کلاس ۳۰ نفری مشغول به تحصیل شدیم. جالب اینکه کلاس استاد در سالن دکتر هوشیار برای ۳۰۰ نفر تشکیل می‌شد و مهم‌ترین که در موقع تشکیل کلاس ۱۰۰ تا ۲۰۰ دانشجوی رشته‌های دیگر، کلاس درس خود را تعطیل می‌کردند و در این کلاس به‌طور ایستاده به درس استاد گوش فرا می‌دادند. تنها کلاسی بود که هرگز حضور و غیابی انجام نگرفت و هرگز غایبی نداشت.

۲- چگونگی نزدیک‌تر شدنم به استاد: از بین تمام اساتید آن چنان مجذوب استاد بودم که عاشقانه دوستش داشتم. مشکلی پیدا کردم در مانده شده بودم روزی از استاد خواستم تا راهنمایم کند وقتی دقایقی به سخنانم گوش داد گفت اجازه دهید کار کلاس را به پایان رسانم و برای صرف نهار با هم باشیم تا بقیه صحبت‌های شما را بشنوم. سر از پا نمی‌شناختم که می‌توانم ناهار را در خدمت استاد باشم نزدیک دانشسرای عالی رستورانی بود که غذاهای خوبی داشت وقتی به‌سوی رستوران حرکت کردیم از من خواست به‌بقیه صحبت‌هایم ادامه دهم بیش از ۲ ساعت حرف زدم، پرداخت پول ناهار را به‌من اجازه نداد خیلی شرمنده شدم، من مشکل داشتم و وقت گرانبهای استاد را گرفته بودم اما او پول ناهار را پرداخت. اجازه خواستم ناهار دیگری مهمان من باشند هفته بعد که باز هم به‌همان رستوران رفتیم در موقع پرداخت وقتی گفتم شرط این بود که مهمان من باشید گفت: «دوست با دوست شرط نمی‌گذارد» باز هم شرمنده شدم قرارهای بعدی نیز به‌همین ترتیب می‌گذشت هر چه تلاش می‌کردم محبت‌های او را به‌گونه‌ای جبران نمایم نمی‌گذاشت تا اینکه از سمنان گلدان گل زرگی آوردم و آدرس خانه ایشان را خواستم به‌این ترتیب پایم به‌خانه استاد باز شد از آن زمان بیشتر و قتم با استاد می‌گذشت در پیاده‌روی‌ها، کوه رفتن‌ها و حتی مسافرت‌های دور و نزدیک با هم بودیم.

۳- چگونگی اخراج استاد از دانشسرای عالی: چیزی به‌پایان سال تحصیلی (۱۳۴۲) نمانده بود که دو آمریکایی راجع به صلح و آزادی در دانشسرای عالی صحبت کردند. دانشجویان ایراداتی از آنها گرفتند و گفتند

آزادی‌ای که در آمریکا یک سیاه‌پوست نتواند چون یک سفیدپوست از مزایای قانونی انسانی برخوردار شود آزادی نیست! دانشجویی که این مطلب را بیان کرده بود از طرف رئیس دانشسرایعالی که دانشجویان نام دکتر نایینا بر او نهاده بودند مورد توهین قرار گرفت جلسه به هم خورد و دانشجویان از استاد آریان‌پور خواستند نگذارند بیش از این به دانشجویان توهین شود. وقتی استاد برای مذاکره به طرف اطاق رئیس دانشسرا می‌رفت رئیس دانشسرا با صدای بلند می‌گوید این دانشجویان از طریق استادان علوم اجتماعی جرأت جسارت ورزیدن می‌یابند و برنامه‌ها را به هم می‌ریزند (منظور استاد دکتر امیرحسین آریان‌پور بود) استاد بیش از این تحمل نتوانست در جواب خواست اقدامی نماید استادان دیگری که حضور داشتند مانع شدند فردای آن روز که استاد خواست وارد دانشسرا شود نگهبان جلو در با شرمندگی کامل و ناراحتی عمیق به استاد گفت رئیس دانشسرا گفته است شما دیگر در این دانشسرا درس ندارید. استاد با لبخندی به او گفت: اشکالی ندارد من تلفنی با رئیس یا معاون صحبت می‌کنم استاد با معاون صحبت کردند و گفتند من وارد دانشسرا می‌شوم و هیچکس قدرت این را ندارد از ورودم جلوگیری کند و نگهبان را به در در سر بیندازد ضمناً بدانید سرنوشت دانشجویانی را که یک سال با من کار کرده‌اند به هرکسی نمی‌سپارم. باید نمرات آنها را بدهم و بعد از دانشسرا بروم.

۴- چگونگی انتقال از دانشسرای عالی به دانشکده الهیات و معارف اسلامی: وقتی مرحوم استاد فروزانفر رئیس دانشکده الهیات و معارف اسلامی از درگیری استاد آریان‌پور با رئیس دانشسرا باخبر گشت به استاد آریان‌پور گفت: «اجازت دهید نامتان زینت‌بخش دانشکده الهیات گردد. خواستید به کلاس روید نخواستید به تحقیق علمی خودتان ادامه دهید.» بدین ترتیب استاد از پایان سال ۱۳۴۲ از دانشسرایعالی به دانشکده الهیات منتقل گشت و مدت ۱۱ سال پایان خدمت خود را در دانشکده الهیات به تدریس اشتغال ورزید.

۵- چگونگی برخورد استاد با دانشجویان: استاد احترام

فوق العاده‌ای برای دانشجویان قائل بود. در موقع امتحان شفاهی وقتی دانشجو وارد کلاس می‌شد با احترام از جای برمی‌خواست و به دانشجو تعارف می‌کرد بنشینید و سپس می‌گفت: «عزیزم چه کتابهایی را تا به حال مطالعه کرده‌اید؟» اگر دانشجو کتابی را نام می‌برد می‌پرسید چه برداشتی داشته‌اید. آنان که کتاب را مطالعه کرده بودند و جواب درستی می‌دادند برای استاد همین کافی بود. از دانشجو تشکر می‌کرد و نمره قبولی او را می‌داد و اگر کسی بدون مطالعه جوابی می‌داد استاد اشاره‌ای به موضوع می‌نمود بطوری که دانشجو متوجه می‌شد استاد آن کتاب را مطالعه کرده است و اضافه می‌نمود آیا می‌توانید یکبار دیگر مطالعه فرمائید تا در جلسه بعد با هم صحبت کنیم. اکثر دانشجویان با این برخورد انسانی تکان می‌خوردند و به‌دسته کتاب‌خوان‌ها ملحق می‌گردیدند.

۶- ارتباط با دانشجویان در خارج از محیط دانشگاه: معمولاً جمعه‌ها را به کوه می‌رفتیم. دانشجویان علاقمند همراهان می‌شدند در بین راه بحث درمی‌گرفت و می‌توان گفت کلاسی آزاد در دشت و دمن و کوه و کوهسار تشکیل می‌شد. باز هم از چشمه فیاض استاد بهره‌مند می‌شدیم. در یکی از این کوه‌پیمائی‌ها دانشجویی اقدام به خودکشی کرد که استاد با به‌خطر انداختن جان خود او را نجات داد. این دانشجو مدتی در آمین‌آباد بستری بود. روزی با استاد به ملاقات او رفتیم با گلی و کمپوتی و میوه‌ای. این دانشجو به زبان‌های: فارسی، انگلیسی، و ترکی مسلط بود. شاعر هم بود. استاد مطلبی را به او داد و گفت می‌توانی آن را به‌نظم درآوری؟ مطلب به این ترتیب بود: که روزی تصمیم می‌گیری قله‌ای را فتح نمایی. آماده حرکت می‌شوی. طوفان درمی‌گیرد. با خود می‌گویی من تصمیم گرفته‌ام. باید قله را فتح نمایم. به‌پیش می‌روی. به کمرکش کوه رسیده‌ای که مشاهده می‌کنی مراسم نامزدی در روستا برپاست آن را که دوست داشته‌ای نامزد دیگری شده است به‌بالا تر می‌رسی مشاهده می‌کنی خانه‌تان در آتش می‌سوزد. باز هم به‌راحت ادامه می‌دهی تا به‌قله می‌رسی. پا بر قله می‌کوبی و می‌گویی از برف و

بوران نهراسیدم مشکلات را پشت سر گذاشتم تا به هدف رسیدم. «من پیروزم»

دو هفته گذشت این دانشجویان امین‌آباد مرخص شد به ملاقات استاد آمد. اجازه خواست روز جمعه با ما به کوه بیاید استاد موافقت کرد. گروهی هشت نفره از شاه‌آباد به سوی دره جنی در حرکت بودیم مقداری از راه را طی کرده بودیم که متوجه شدم این دانشجو از ما فاصله گرفته است استاد را گفتم صدایش کنیم تا با ما باشد. استاد فرمود کاری به کارش نداشته باشید تا آزادتر باشد. بعد از مدتی خود استاد هم از این که فاصله‌اش از ما زیادتر شده نگران شد و گفت او را دریابم. به سرعت خود افزودم تا به او برسم وقتی مرا در پی خود دید به سرعتش افزود. گاهی می‌نشست و چیزی می‌نوشت و باز به راه می‌افتاد با خود فکر کردم تحت تأثیر فرمایشات استاد مشغول به نظم درآوردن مطالبی است که در امین‌آباد از استاد گرفته بود. وقتی در قله به او رسیدم در چاله‌ای روی برف‌ها افتاده بود و نفس نفس می‌زد پرخاشگرانه گفتم این چه کاری بود که کردی و همه را ناراحت نمودی. گفت شیشه‌ای قرص لومینال و قرص‌های دیگر داشتم همه را خورده‌ام تا از رنج و محنت روزگار خلاص شوم. گفتم مرا باش که خیال می‌کردم تحت تأثیر فرمایشات استاد در امین‌آباد قرار گرفته‌ای که به حرف هیچ کدام ما توجه نمی‌کردی تا قله را فتح نمایی. گفت: به استاد می‌گویید به این دلیل جمع را رها کردم!! گفتم آری پس به زحمت از جای برخاست و به سوی جمع حرکت کردیم به استاد که رسید پاکتی از جیب درآورد به استاد داد و گفت:

«سر چه باشد که فدای قدم دوست کنم»

این متاعی است که هر بی سر و پایی دارد. این را گفت و سر در پای استاد گذاشت و از هوش رفت ساعت چهار بعد از ظهر بود. چهار صبح روز بعد او را به بیمارستان لقمان‌الدوله رساندیم و از مرگ نجاتش دادیم.

۷- استاد را بهتر بشناسیم: دکتر امیرحسین آریان‌پور جامعه‌شناس،

فیلسوف، ادیب و زبان‌شناس نامی ایران بود که شرق و غرب به‌مقام والای او احترام می‌گذاشت. مقام والاتر او «معلمی» بود که با توانایی زایدالوصفی دانایانی پروراند که با توانایی توانستند ضمن آموزش به‌پرورش خود و دیگران پردازند و از اساتید عصر خود گردند. دکتر آریان‌پور در سال ۱۳۰۳ متولد شد و صبح روز دوشنبه ۱۳۸۰/۵/۸ ما را تنها گذاشت از چهار سالگی خواندن و نوشتن آموخت در یازده سالگی وقتی داور (وزیر وقت رضا شاه) از مدرسه‌ای در داورآباد فعلی گرمسار دیدن می‌کرد آنچنان با وقار و محکم و مستند سخنرانی کرد که همه را به‌تعجب واداشت. درخواست کودکان آن‌جا با بیانات محکم او اجابت شد در ۱۳ سالگی شعر می‌گفت در ۱۴ سالگی برای دانش‌آموزان همسن و سال خود سخنرانی می‌کرد. از اواخر دوره ابتدایی براساس مطالعات زیادی که داشت به‌کار جمعی اعتقاد پیدا کرده بود به‌فرهنگ هم‌اندیشی و هم‌آموزی توجهی خاص داشت با برگزاری سخنرانی‌ها و انجمن‌های مختلف به‌نشر و توسعه این فرهنگ می‌پرداخت.

کتاب ارزشمند «آئین پژوهش» یا «روش تحقیق» که در سال ۱۳۳۴ منتشر شد اکنون تجدید چاپ شده هنوز هم به‌عنوان کتاب مرجع مورد استفاده دانش‌پژوهان است. استاد فعالیت خود را در پژوهش و تحقیق خلاصه نکرد او ارتباط ذهن/بدن را دقیقاً درک کرده بود و توجهی خاص به‌آن داشت به‌طوری که در کنار پرورش ذهن به‌پرورش جسم نیز پرداخت. در سال ۱۳۲۱ نفر اول مسابقات بوکس جوانان خراسان شد. در سال ۱۳۲۲ مقام دوم مسابقات وزنه‌برداری قهرمانی کشور را به‌دست آورد. در سال ۱۳۲۳ مقام اول وزنه‌برداری چند ملیتی خاور نزدیک را کسب کرد. استاد دوره‌های دانشگاهی علوم اجتماعی، سیاسی، فلسفه، علوم تربیتی، ادبیات فارسی، ادبیات انگلیسی را در ایران تحصیل کرد و برای ادامه تحصیل دوره دکتری رشته علوم اجتماعی به‌دانشگاه آمریکایی بیروت و سپس به‌دانشگاه پرینستون ایالت متحده آمریکا رفت. آریان‌پور چون مردی مبارز، آزادیخواه و انسان دوست بود برخی ناملايمات اجتماعی غربی را تحمل نتوانست و

دوره دکترا را پایان نرسانده به‌وطن بازگشت و در ایران در رشته‌های ادبیات فارسی، فلسفه و علوم تربیتی به تحصیل پرداخت، لیسانس علوم اجتماعی را در سال ۱۳۲۳ از دانشگاه بیروت گرفت. لیسانس فلسفه و علوم تربیتی را ۱۳۲۶ - ۱۳۲۳ از دانشگاه تهران، لیسانس علوم سیاسی را ۱۳۲۷ - ۱۳۲۴ از دانشگاه تهران و تخصص در ادبیات انگلیسی را در شعبه خارجی دانشگاه کمبریج ۱۳۲۸ - ۱۳۲۷ لیسانس ادبیات فارسی از دانشگاه تهران، ۱۳۳۱ - ۱۳۲۸ دکترای علوم سیاسی - اجتماعی را از دانشگاه پرینستون ۱۳۳۱ - ۱۳۳۰ دکترای ادبیات فارسی را از دانشگاه تهران ۱۳۳۵ - ۱۳۳۳ دکترای فلسفه و علوم تربیتی را از دانشگاه تهران ۱۳۳۹ - ۱۳۳۶. برخی از آثار باقیمانده از استاد که مرجع معتبر دانش‌پژوهان است عبارتند از:

جامعه‌شناسی هنر - در آستانه رستاخیز (دینامیسم تاریخ) آئین پژوهش، فرویدیسیم و عرفان - زمینه جامعه‌شناسی (شناختی را که در مقدمه این کتاب گنجانده است خود کتابی ارزشمند است که صاحب‌نظران ارزش آن را از خود کتاب که اقتباس از آگبرن و نیمکوف است بالاتر می‌دانند) ترجمه تاریخ تمدن ویلدورانت (چین و ژاپن) تمدن اژه‌ای و تکامل یونان ترجمه نمایشنامه دشمن مردم اثر هنریک ایبسن. ترجمه بزرگ مردان تاریخ و کتاب ایبسن آشوبگر (بررسی آثار و زندگی ایبسن) مقدمه‌ای بر فلسفه جان دیویی و ... از کارهای جالب دیگر استاد معادل سازی واژگان بیگانه به زبان‌های ایران باستان، انگلیسی، فرانسه، آلمانی، یونانی، عربی و لاتین و با بهره‌مندی از ذوق زیبایی‌شناسی. صدها معادل فارسی را جایگزین واژگان بیگانه ساخت که امروز به‌صورت واژه‌های متداول درآمده‌اند. آشنایی با زبان‌های بیگانه او را بر آن داشت تا در صدد تألیف فرهنگ چهار زبانه تفصیلی برآید با وجود بیش از ۴۰ سال زحمت فوق‌العاده که نزدیک به صد هزار^(۱) فیش از این زحمت بجا مانده است با تأسف فراوان کار ناتمام

مانده. این کار ناتمام که حدود ۶۰٪ آن انجام شده است را ندانیم چگونه به پایان رسد. میرزا آقا اعتمادی

در سوگ برجسته‌ترین معلم جامعه‌شناسی در ایران دکتر امیرحسین آریان‌پور

علی اکبر مهدی^(۱)

دکتر امیرحسین آریان‌پور نیز چشم از جهان فرو بست. چنانکه روال این سال‌ها بوده است، ایران روز به روز شخصیت‌های برجسته و جایگزین‌ناپذیر خود را از دست می‌دهد زنده‌یاد دکتر آریان‌پور را همه بعنوان محقق از نسل و اعتبار عبدالحسین زرین‌کوب، ذبیح‌الله صفا، محمدباقر هوشیار، سعید نفیسی، ابراهیم پورداود و محمد معین می‌شناسند. این نسل، فراگیری و آموزش را جامع‌تر از تخصص‌گرایی دانست، خود را با چند زبان آشنا می‌کرد و به موضوع تحقیق خود با جامعیتی فراتر از ابزارها و دیدگاه‌های محدود تخصصی می‌نگریست. این نسل از پژوهشگران، تحقیقاتی برجسته بنیانی، راهگشا، و آینده‌ساز را آفریدند که برای همیشه نقشی از آنان بر منظر فرهنگ پربار ایران باقی گذاشت. دکتر آریان‌پور فرزند عصری بود که در آن آموختن مفهومی بیشتر از حرفه‌گرایی داشت و خصلت فرهنگی بودن در اکتساب و اشتغال در مناصب فرهنگی خلاصه نمی‌شد. عصری که در آن آموزش و تدریس، فعالیت‌هایی در بستر سیاست بودند و نه مشاغلی برای دفع وقت و رفع حاجت. همه جامعه‌شناسان ایرانی اتفاق نظر دارند که دکتر غلامحسین صدیقی پدر جامعه‌شناسی ایران بود. او پس از تأسیس

۱- روزنامه ایران‌یان (سال پنجم - شماره ۱۲۱) جمعه ۱۲/مرداد/۱۳۸۰. (چاپ امریکا). همچنین درج شده در نشریه بخارا، شماره ۱۹، مرداد و شهریور ۱۳۸۰، صفحات ۳۳۵ - ۳۳۱.

دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۹ اولین مدیر گروه جامعه‌شناسی در آن دانشکده بود. دکتر یحیی مهدوی اولین کتاب جامعه‌شناسی را در ایران نوشت. دکتر احسان نراقی، شاپور راسخ، علی محمد کاردان، عباس قلی خواجه نوری و جمشید بهنام از بنیانگذاران مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی و گروه آموزش علوم اجتماعی در دانشکده ادبیات بودند و در نهادهای گردن جامعه‌شناسی در ایران نقشی به‌سزا داشتند اما کسی که نه تنها جامعه‌شناسی را در ایران تدریس و تمرین کرد، بلکه آن را به ایرانیان شناساند و در دل و جان جوانان دهه‌های چهل و پنجاه نشان داد دکتر امیرحسین آریان‌پور بود. اکثر روشنفکران ایرانی در چهل سال گذشته و اکثریت نسلی که امروز جامعه‌شناسی را به‌طور تخصصی آموخته و از آن بعنوان یک حرفه استفاده می‌کنند دکتر آریان‌پور را بعنوان پراوازه‌ترین و مؤثرترین جامعه‌شناس ایران می‌شناسند. آریان‌پور جامعه‌شناسی را به‌نسلی شناسانید که از علوم اجتماعی تصویر دقیقی نداشت و آن را با علم اخلاقیات یکسان می‌دانست وی در زمانی آغاز به‌نوشتن درباره جامعه‌شناسی بعنوان علم کرد که کتب علوم اجتماعی در ایران مجموعه‌ای خشک و غیر قابل پسند بودند، اغراق نخواهد بود اگر بگوییم که رشد جامعه‌شناسی در ایران دهه‌های چهل و پنجاه مدیون دکتر آریان‌پور بود. «زمینه جامعه‌شناسی» که به‌اقتباس از آثار دو آمریکایی و روسی فراهم آمده بود تدبیری بود در مقابل رژیمی که به‌نوشته‌های آریان‌پور حساس بود و از چاپ آنها جلوگیری می‌کرد با این حال این کتاب زمینه‌ساز رویکرد گسترده جوانان به‌علوم اجتماعی به‌ویژه جامعه‌شناسی و کاربرد واژگان و گفتمان جدیدی شد که تا امروز ابزار اندیشه اجتماعی در ایران است. این کتاب که بیشتر از ده بار تجدید چاپ شد و چند بار از پخش آن جلوگیری شد واژگان جامعه‌شناسی جدید در ایران را فراهم آورد و جوانان ایرانی را با سودمندی و جذابیت این علم آشنا کرد. اگر چه این کتاب با معیارهای چهاردهه بعد نمی‌تواند خالی از اشکال باشد لیکن با توجه به معیارهای زمان و مکان به‌جرات

می‌توان گفت که انتشار این کتاب در آن دوران تحرک وسیعی را در میان جامعه کتابخوان، روشنفکران چپ، و نیز جوانانی که علاقمند به درک مسائل اجتماعی بودند به وجود آورد.

نگاهی به نهادهای دولتی آموزش جامعه‌شناسی در ایران جلوه‌ای از حضور رسمی دکتر امیرحسین آریان‌پور ندارد. دولت پهلوی از قرار گرفتن وی در مراکزی که به‌ویژه مشروعیت حرفه‌ای می‌بخشید و امکانات لازم را برای کارآیی و تأثیر بخشی آموزش وی فراهم می‌آورد پرهیز می‌کرد و وی را اغلب به دانشکده‌ها و بخش‌هایی می‌فرستادند که ظاهراً ارتباط مستقیمی با موضوع درس و کار وی نداشت چند بار وی را حتی از کار برکنار کردند. با این حال دکتر آریان‌پور بی‌توجه به ساختارهای ظاهری همچنان موضوعات مهم جامعه‌شناسی، روانشناسی، هنرشناسی، فلسفه و زبان‌شناسی را تدریس می‌کرد و کلاس‌های درس وی همواره پر از دانشجویانی بود که بعضاً برای آن درس ثبت نام و اغلب حتی ثبت نام نکرده بودند. بسیاری از روشنفکران جوان دهه‌های سی تا شصت از شاگردان پر و پا قرص کلاس‌های وی بودند و اگر از این چشمه سیراب نمی‌شدند در مجالس خصوصی استاد که نیز همواره به‌روی همگان باز بود حضور می‌یافتند من خود نمونه‌ای از این دانشجویان بودم که هیچگاه سعادت حضور در کلاس درس استاد را نداشتم لیکن قریب سه دهه است که خود را شاگرد وی برشمرده و هر نوشته وی را با دقت چندین بار می‌خواندم. شجاعت، آزادی‌خواهی، آزادی‌جویی، استبدادستیزی، عدم تمکین در مقابل فشار و تهدید، عشق به آموزش و آفرینش، رویگردانی از مادیات و اعتبارات شغلی و مادی، شیرین‌سخنی و نازگویی از صفاتی بودند که از طرفی دانشجویان را از هر سو به کلاس‌های استاد آریان‌پور می‌کشاند و از طرف دیگر مأموران ساواک را همچون علفی هرزه در باغچه کلاس‌های وی می‌نشانند آریان‌پور هم مورد تهدید و تحقیر مقامات رسمی دولت پهلوی بود و هم مورد بی‌مهری در دوره بعد قرار گرفت. دکتر آریان‌پور در سال‌های اخیر بیمار بود. من در سال ۱۹۹۵ میلادی بعنوان مدیر اجرایی مرکز پژوهش و

تحلیل مسائل ایران (سیرا) از استاد بعنوان سخنران اصلی کنفرانس سال بعد دعوت کردم وی با تشکر از بذل توجه به ایشان این دعوت را نپذیرفتند چرا که در آنروزها دائماً به‌وی تلفن‌های تهدیدآمیز می‌شد و ایشان معتقد بودند که سفر و سخنرانی در خارج از کشور می‌تواند به‌وسعت این تهدیدات افزوده و برای وی و خانواده وی مشکلات جدیدی را فراهم آورد که با توجه به موقعیت جسمانی ایشان چندان مطلوب نبود. دکتر آریان‌پور صاحب چندین اثر برجسته و مهم بود که هر یک به‌نوبه خود تأثیری به‌سزا در حوزه خویش و تفکر چپ در ایران داشت مهمترین آثار او عبارتند از:

فرویدیسیم با اشاراتی به ادبیات و عرفان

روانشناسی از دیدگاه واقع‌گرایی

زمینه جامعه‌شناسی (اقتباس و ترجمه)

سیر فلسفه در ایران (ترجمه)

آیین پژوهش

جامعه‌شناسی هنر

روش تحقیق در علوم اجتماعی

ایسن آشوبگر

در چهار دهه گذشته دکتر آریان‌پور مشغول به کار روی فرهنگ بزرگی بود که متأسفانه امکان چاپ آنرا در دوران حیات خود نیافت «فرهنگ بزرگ فلسفه و علوم اجتماعی» که به چهار زبان فارسی، انگلیسی، فرانسه و آلمانی تهیه شده است. گنجینه‌ای ابرزاری است که فرهنگ تحقیق و ترجمه را در ایران غنا خواهد بخشید امید است که کسانی که از طرف ایشان برای به چاپ رسانیدن این مجموعه مأمور شده‌اند هر چه زودتر آن‌ها را آماده چاپ کرده و در اختیار پژوهشگران قرار دهند.

زنده یاد آریان‌پور معتقد به پویایی تاریخ بود خود صاحب شخصیتی پویا بود زندگی را در پویایی معنی می‌کرد و مرگ را نیز مرحله‌ای از پویایی انسان و جزیی از رشد طبیعی جهان برمی‌شمارد از

مرگ نمی‌هراسید و تلخی آن را در پویایی زندگی معنی می‌کرد مرگ
برای وی فرازی از پویش تاریخ انسان و جهان است پویشی که از آن
گریزی نیست او خود سروده است!
زندگی زیباست ای زیبا پسند
زنده اندیشان به زیبایی رسند
آن چنان زیباست این بی‌بازگشت
کز برایش می‌توان از جان گذشت

یادش جاودان و روانش شاد باد

دکتر امیرحسین آریان پور استاد کلاس اکابر

به قلم: پروفسور سید حسن امین سرپرست علمی دایرة المعارف ایران

مدخل

زنده یاد استاد دکتر امیرحسین آریان پور از چهره‌های برجسته فرهنگی ایران معاصر است. کتاب‌ها، مقاله‌ها و ترجمه‌های او، نام و یادش را در حوزه تخصصی‌اش - بلکه در فرهنگ ایرانی - به‌طور عام ماندگار و پایدار خواهند داشت. مقاله حاضر که به‌اشارت دوست صدیق و فهیم جناب رضا فاضلی برای یادمانه آن استاد عزیز شهیر سمت تحریر می‌یابد، به‌بعدی ناشناخته از خدمات او اختصاص دارد که به‌مثابه برگی از تاریخ دانشگاه و دانشگاهیان شایسته گزارش و نگارش است.

دکتر آریان پور که فارغ‌التحصیل حقوق بود، به‌جای آن‌که در دانشکده حقوق دانشگاه تهران مستقر شود، به‌توصیه استاد بزرگوار ما فقیه اصولی زنده یاد محمود شهابی خراسانی (۱۲۸۲ - ۱۳۶۵) از دانشکده حقوق به دانشکده معقول و منقول (دانشکده الهیات و معارف اسلامی) دانشگاه تهران منتقل شد و از جمله خدمات او در آن دانشکده یکی آن بود که در سال‌های ۱۳۳۷ به‌بعد، کلاس اکابری برای تدریس زبان انگلیسی به‌استادان دانشکده الهیات تشکیل داد که

شاگردان آن عبارت بودند از: بدیع‌الزمان فروزانفر، محمود شهابی، سید محمد مشکوة، مدرس رضوی، محمد علی امام شوشتری، سید محمدباقر عربشاهی سبزواری و دیگران.

موضوع سخن این مقاله، شرح حالی از این شاگردان کلاس اکابر است که هر یک در عالم علم، مقامی معلوم دارند.

بدیع‌الزمان فروزانفر

محمدحسین بدیع‌الزمان فروزانفر، استاد کم‌نظیر زبان و ادب فارسی و پژوهشگر قدر اول عرفان و تاریخ ادبیات، سالیان مدید ریاست دانشکده معقول و منقول (الهیات و معارف اسلامی) دانشگاه تهران را داشت. آثار به‌جای مانده از او عبارتند از: سخن و سخنوران، احادیث مثنوی، تصحیح فیه ما فیه، معارف بهاء ولد، رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولوی، ترجمه "زنده بیدار" (حی بن یقظان)، غربة الغریبه، مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، تاریخ ادبیات ایران، منتخبات ادبیات، منتخبات شاهنامه، قدیم‌ترین اطلاعات از زندگانی خیام نیشابوری، و ده‌ها مقاله و صدها قطعه شعر.

محمود شهابی

محمود شهابی خراسانی، استاد کم‌نظیر معقول و منقول، سالهای مدید استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران بود که من نویسنده نیز افتخار شاگردی آن بزرگ را در دانشکده حقوق در درس "اصول فقه" و "قواعد فقه" داشته‌ام. استاد محمود شهابی در ادبیات همچون مرحوم فروزانفر، شاگرد ادیب نیشابوری بود. به‌علاوه این استاد، در فلسفه شاگرد مرحوم آقابزرگ شهیدی و در فقه و اصول شاگرد مرحوم آقامیرزا محمد آقازاده خراسانی بود. تألیفات مهم او عبارتند از: ادوار فقه، قواعد فقه، تقریرات اصول، سه رساله و رهبر خرد.

سید محمد مشکوة

سید محمد مشکوة، استاد کم نظیر کتاب شناسی و اسلام شناسی، سالهای مدید استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و نیز دانشکده الهیات بود و بنده نیز در دانشکده حقوق دانشگاه تهران افتخار شاگردی ایشان را در درس فقه داشتم. وی پس از بازنشستگی، چند سال پایانی عمر را در لندن سپری کرد و من در آنجا نیز سعادت تجدید عهد با این استاد بزرگوار را پیدا کردم.

استاد مشکوة کتابهای نفیس خطی و قدیمی خود را به دانشگاه تهران اهداء کرد و همین هدایای نفیس بود که در حقیقت پایه تأسیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران شد. یکی از آثار ارزنده او نشر متن پارسی مجهول المؤلف معتقدالامامیه است.

سید محمدباقر سبزواری

سید محمدباقر سبزواری، استاد فحل خطابت و سخنوری و ادبیات عرب و معارف اسلامی، سالیان دراز مدیر گروه ادبیات عرب دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران بود. تألیفات و آثار مهم او عبارتند از: ترجمه تلخیص البیان عن مجازات القرآن، از سید رضی، تصحیح چهارده رساله فارسی، از ابن سینا، فخر رازی و دیگران، الرسالة الکمالیة فی الحقایق الالهیه، از امام فخر رازی، تصحیح النهایه فی مجرد الفقه والفتاوی، از شیخ طوسی، تصحیح اسرارالعبادات، از قاضی سعید قمی، البراهین، از فخر رازی، تصحیح لطایف الامثال از رشید و طوالی و غیر آنها.

پایان سخن

باری، سخن در این است که این استادان بزرگ، همه در آموختن زبان انگلیسی در "کلاس اکابری" که در دانشکده الهیات تشکیل شد، شاگرد زنده یاد دکتر امیرحسین آریان پور بوده اند. و بر اثر همین آموزش، سرانجام در ۱۳۳۷ سه تن از استادان دانشکده الهیات (مرحومان استاد

بدیع‌الزمان فروزانفر، استاد سید محمدباقر سبزواری، استاد سید محمدشیخ‌الاسلام کردستان) توانستند از ممر بودجه اصل ۴ Point Four ایالات متحده آمریکا به آن کشور مسافرت کنند. مرحوم دکتر آریان‌پور، طی نقل خاطرات خود گفته بود که بهترین شاگرد "کلاس اکابر" او مرحوم فروزانفر بود و من خود در لندن شاهد انگلیسی‌دانی استادم مرحوم مشکوة بودم.

خدای همه‌شان را غریق رحمت کناد.

بلی چنین است سنت اهل علم که "اکابر" برای بهره گرفتن از دانش "اصاغر"، به "کلاس اکابر" می‌روند و فرموده «ز گهواره تا گور دانش بجوی» را نصب‌العین خویش قرار می‌دهند. و این همان است که امروز در جامعه علمی به آن "آموزش مداوم" Countinued Education می‌گویند. دکتر آریان‌پور استاد محبوب و اندیشمند دانشکده الهیات دانشگاه تهران نیز در این فرایند مبارک نقشی متعالی داشت که گزارش آن در این مقاله بهانه‌ای برای گزار حق آن استاد فرزانه گردید.

یادنامه آریان‌پور

کنم یادی من از فرزانه استاد

که علم و زندگی یاد همه داد

جمشید آزادگان^(۱)

خبر درگذشتش

یکشنبه ۸۰/۶/۶^(۲) نزدیکی‌های نیمه‌شب دکتر امیرحسین آریان‌پور در تهران در بیمارستان آسیا از جهان رفت و جهان جامعه‌شناسی ایران را سوگوار مرگ تنی خود کرد. آری در دنیای دانشگاهی ایران

مردی آن شب درگذشت از دنیا که نظیرش ندیده دیده‌ما

۱- دکتر جمشید آزادگان، استادیار گروه آموزش تاریخ دانشگاه شهیدبهشتی [ملی سابق] تهران.

۲- صبح آن بامداد دوشنبه ۸۰/۵/۸ می‌باشد [گردآورنده].

نه ز پیشینیان همانندش نه در این زمان کسش همتا
تا بتوانند آنان که خواهانند خود را به تشییع جنازه برسانند دو روز
بعد صبح چهارشنبه ۸۰/۶/۸^(۱) درحالی که بیش از هزار نفر خرد و
کلان، پیر و جوان بویژه دانشگاہیان و فرهیختگان گرد آمده بودند او را
به سوی گورستان بهشت زهراي تهران برده پس از انجام واجبات مذهبی،
کفن و در آرامگاه خانوادگی آریان پورها دفن کردند. در خانه خانواده
خود او نیز سه شبانه روز مراسم عزاداری، شعرخوانی و سخنرانی برپا
داشتند و از سجایای اخلاقی، کمالات انسانی، پایگاههای علمی، ادبی و
اجتماعی وی در حد مقدور آن چه را شایا و بایا بود بجای آوردند او را
در خاک نهادند اما چنانکه حافظ گوید:

بعد از وفات تربت ما در زمین مجو

در سینه‌های مردم عارف مزار ماست

اگر زنده بود

این همه چیزهایی بود که تلویزیون‌ها نشان دادند، رادیوهای ایرانی
و جهانی گفتند و مطبوعات ایران و جهان نوشتند. ولی در این یادنامه او
گفتنی‌هایی نامکرر، یا کمتر مکرر هست که دوستدار وی را دل برنشیند
زانکه جز ذکر جمیل استاد چیز دیگر نبیند. اگر زنده بود این بنده را یارای
آن نبود تا ذکر جمیل استاد کنم زیرا تا زنده بود مناعت طبع او که عظیم
بود و متواضع اجازه چنین ذکر جمیلی را به کسی نمی‌داد. اما اکنون
گوشه‌هایی از علو طبع و بزرگواری اخلاقی و عظمت علمی او را که زبان
حال بسیاری از دانش‌آموختگان او است به کوتاهی می‌نمایانم.

سخنش

از آن رو که سنجیده گو و روشن بیان بود و گفتارش با باورش برابری
می‌نمود سخنش چون درس عشق بر دل‌ها می‌نشست و ابهام از دل‌ها
برمی‌خاست چون مصداق جان فدای آن که دلش با زبان یکی است

۱- صبح آن چهارشنبه ۸۰/۵/۱۰ می‌باشد [گردآورنده].

درس می‌داد، پیام ادبی و هنری او چنان تا عمق جان می‌رسید که کس به پایش نمی‌رسید. علوم انسانی را بویژه جامعه‌شناسی را چنان فهما و رسا بیان می‌داشت که ابهامی نمی‌داشت مثال‌هایی که برای خوب جا کردن درس در اندیشگان دانشجویان می‌آورد همه ملموس و محسوس بود ساده‌گویی و ساده‌نویسی آن هم در حوزه علوم اجتماعی و ادبی و هنری برخلاف معنی وازه ساده، مشکل است. چنین مشکلی را هیچ دانشجویی با وی نداشت علم جامعه‌شناسی را و حکمت فلسفی را از لیسانس و فوق لیسانس تا دکتری بگونه‌ای بیان می‌داشت که مرتبه‌ها از کتبی که در این باره بود فهمیدنی‌تر می‌نمود به طوری که فارغ‌التحصیلان وی که هنوز هم استادان کنونی دانشگاه‌ها هستند به تصدیق دانشجویانشان جامعه‌شناس‌تر و فلسفه‌دان‌ترند. سخنی شبیه سخن حافظ مصداق حال او است که:

از رموز علم و حکمت با هزاران اختلاف

نکته‌ای هرگز نشد فوت از دل دانای او

از راه دل به جان دست می‌یافت و آن جان شیفته را برای انسان‌تر شدن، اجتماعی‌تر گردیدن و انقلابی‌تر گشتن و اعتراض به وضع زمان آماده‌تر میکرد.

قلمش

به شهادت کتب و مجلات و دیگر مکتوبات او قلمش سهل و ممتنع و در حد فاصل میان ایجاز و مغل و اطناب ممل بود و هست. آری دکترای ادبیات فارسی یکی از درجات تحصیلات دانشگاهی او بود و درون مایه ادبی فصیح و بلیغ و بی‌ابهامی که داشت، و سخن نیز از روی باور می‌گفت هم به دل می‌نشست هر جا که گوشی می‌شنید. ما دانشجویان پیشین او بارها صفحاتی از نوشته‌های او و صاحب‌قلمان معاصر را می‌دادیم کسانی بخوانند بی‌آنکه بگوییم کدام نوشته از کدام نویسنده است تا مبادا در داوریشان پیش‌داوری شود. همواره نتیجه تقریباً یکی بود یعنی سبک نگارش فهمیدنی‌تر و معنی‌بخش‌تر همانا سبک نگارش آریان‌پور بود.

اگر جز این می بود آیا کتاب زمینه جامعه شناسی او جامعه شناسی هنر او، دینامیسم تاریخ او و کتب دیگر او بارها و بارها تجدید چاپ نمی شدند؟ سبک زیبای نگارش او را سبک نثرنویسی نوین باید نامید که بسی قابل تقلید است زیرا که از عهده بیان رموز هنری و پیچیدگی های فلسفی و لطائف ادبی بخوبی برمی آید.

مردم داریش

با همه دانشجویان، استادان، کارمندان و بطور کلی دانشگاهیان و نیز نویسندگان، هنرمندان، ادیبان، زنان، نوجوانان، جوانان و همگان چنان رفتاری و گفتاری اخلاقی، انسانی و توأم با رعایت ادب و احترام فردی و اجتماعی داشت که هر گروهی او را از آن خود می دانست. چنان با نیک و بد خو کن که بعد از مردنت عُرفی

مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزانند مدعی نیستم که مخالف نداشت مخالف عقیدتی - سیاسی و ایدئولوژیک داشت اما مخالف اخلاق و رفتار مردم دارانه و احترام گذارانه او کسی نبود. اشتباه اینان نیز آن بود که نمی دانستند مخالف فکری با استاد را با مخالفت شخصی نباید با هم و در هم آمیخت و یا یکی دانست. در مدتی بیش از سی سال که مرید این پیر با کرامت بودم دنیایی از علم قوی و اخلاق جلی را همواره نظاره گر و نیز مقلد بودم که اگر بخواهم یک از هزار شمارم کتابی حجیم و قطور می شود که در این مقاله کوچک نمی گنجد زیرا:

گر بریزی بحر را در کوزه ای چند گنجد قسمت یک روزه ای؟ باید در این باره گفت «تو بزرگی و در آینه کوچک نمایی» شاهد صادق ادعای بنده هزاران دانشجویانی هستند که از او هم علم زندگی آموختند و هم اخلاق انسانی را فرا گرفتند. صبر بسیار باید پدر پیر فلک را

تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید
به دانشجوی ضعیف در درس، یا روحیه باخته در زندگی، قوت قلب

می‌داد و او را یاری می‌کرد تا به حفظ حیثیت خویش توانا گردد و فرصت بازسازی و خودیابی پیدا کند. بسیاری از دانشجویان او که بعضاً هنوز از بلندپایگان مملکتی و استادان دانشگاهی هستند برآنند که بیش از دانشمند شدن، انسان شدن را از او آموختند. آری آموزگار علم و اخلاق چنین است او به دانشجویان آموخت تا آینده‌نگر، آینده‌ساز، آبادگر، مردم‌دار، خردپیشه و خوش‌اندیش باشند.

سیاستش

از مواضع ضد سلطنتی او کمتر دانشجویان استادی بی‌اطلاع است. عمری دراز ضربه‌های آن را خورد ولی از پای ننشست. دانشجویان رانیز در خارج از کلاس درس مستقیم و در کلاس درس غیر مستقیم از راه علم جامعه‌شناسی، هنر و ادبیات می‌آموخت که ملی، مردمی، و روشنگر و افشاگر باشند. چه محرومیت‌ها که کشید و محاکمه‌ها که پس داد! و در به در از دانشکده‌ای به دانشکده‌ای او را منتقل و اگر راستش را بخواهید تبعید می‌کردند زیرا که تشنگان درس‌های انقلابی او از بسیاری شهرهای ایران آن اندازه می‌آمدند که جا برای نشستن و گاه نیز ایستادن نبود. همین‌ها خود حساسیت ساواک و دربار شاهی را بیشتر و باز هم بیشتر می‌کرد و بر آزارهای آنان به او می‌افزود. اگر محبوبیت او در جامعه دانشگاهی ایران بویژه دانشجویان نبود او را سر به نیست می‌کردند همین محبوبیت و جذبه شخصی و نفوذ علمی - اخلاقی او موجب ترس و احتیاط دستگاه درباری و ساواکی و ماندن او در صحنه دانشگاهی و دادن آگاهی اجتماعی - سیاسی به دانشجویان شد که باید او را از پیشگامان انقلاب ضد سلطنتی ایران شمرد ابعاد دینی انقلاب را روحانیون انقلابی و ابعاد علمی - اجتماعی و دانشجویی آن را آریان‌پور نسل جوان به پیش می‌بردند. بی‌آن‌که چنان ادعایی بکنند پس روحانیت انقلابی ایران از عوامل تعیین‌کننده و آریان‌پور و آریان‌پوری‌ها از عناصر تأثیرکننده آن بوده‌اند و تأثیر تدریجی است که به تعیین یکباره می‌انجامد.

دائرة المعارف

آریان‌پور در مبانی علوم انسانی و اجتماعی یعنی جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، روانشناسی اجتماعی، فرهنگ‌شناسی، زبان‌شناسی، هنرشناسی، ادبیات و سبک‌شناسی، تاریخ‌شناسی، اسطوره‌شناسی، واژه‌گذاری و معادل‌سازی کلمات و عبارات و اصطلاحات جامعه‌شناسی و دوران‌شناسی فرهنگی و تاریخی و دائره وسیع معلومات جهانی چنان بود که او را می‌توان دائرة المعارف این علوم دانست آری چنین دائرة المعارف بزرگی اکنون در گورستان بهشت زهراى تهران در خاک خفته است.

چند تا از آثارش

کتاب زمینه جامعه‌شناسی او که بیش از ده بار تجدید چاپ و خریده و خوانده و در دانشگاه‌های کشور تدریس شده هنوز هم چون کتابی مقدس در جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی و کلاً در علوم اجتماعی ایران است کتاب در آستانه رستاخیز استاد مرحوم، رستاخیزی در افکار نسل نو زمان خود بوجود آورد. کتاب جامعه‌شناسی هنر ایشان چندین بار تجدید چاپ شده که آخرینش همین امسال، ۱۳۸۰ شمسی می‌باشد دو جلد از کتاب تاریخ تمدن جهان نوشته ویلیام دورانت را یکی به نام مشرق‌زمین گاهواره تمدن و دیگری به نام تکامل تمدن یونان را ایشان ترجمه کرده و به جامعه دانش‌دوست ایران ارائه کرده‌اند فرهنگ لغات چهارزبانه فلسفه و علوم اجتماعی ایشان اگر چاپ گردد و منتشر شود شاهکاری است ماندنی. دانشمندی پرکار، جدی، دارای روشمندی علمی دقیق، بودند که از فهرست کردن نام آثار تألیفی ترجمه‌ای و تحقیقی او و ذکر مدارج تحصیلی او و رسالت فارغ‌التحصیلی دانشجویان دوره‌های فوق لیسانس و دکترای او به رعایت اختصار در این مقاله یادنامه درمی‌گذریم و علاقمندان دانستن آن‌ها را به نشریاتی که

این کارها را نوشته‌اند دعوت می‌کنیم.^(۱)

مقدمه‌ای بر سلوک آریان‌پور

داریوش مهرآیین^(۲)

بسیاری از مردم و روشنفکران، دکتر آریان‌پور را فقط با کتاب‌ها و مقالاتشان می‌شناسند. البته ارتباطات گسترده او با اقشار مختلف و دانشجویان و نویسندگان و روشنفکران و نیز روی باز و اخلاق و رفتار بی‌تکلف ایشان امکان دیدار و آشنایی با منش و خصوصیات وی را برای بسیاری فراهم آورد و از همین‌روست که همه از شخصیت استثنایی، مهربانی، فروتنی و سلوک خاص ایشان یاد می‌کنند. با این حال پدیده آریان‌پور و سلوک و منش متعالی او آن‌چنان که باید و شاید مورد دقت و شناسایی قرار نگرفته است. در این نوشته، مختصری به زندگی و سلوک و کردار او می‌پردازیم اما ناگفته نماند که این مطلب در بهترین حالت شاید تنها بتواند اشاره و مقدمه‌ای بر این موضوع تأمل‌برانگیز و ضروری برای جامعه روشنفکری ما باشد. دکتر آریان‌پور را نمونه‌ای کم‌نظیر از انسان کامل و خودساخته دانسته‌اند. گفته می‌شود او در تمام زندگی خود استوار و بی‌تزلزل، منطبق با عالی‌ترین معیارهای انسانی و اخلاقی به کار و مطالعه و تلاش و هماموزی و خدمت به دیگران پرداخت؛ و هرگز در مقابل صاحبان قدرت و مقام‌های دولتی و رسمی سر خم نکرد و به‌همین سیاق همواره شاگردان و دیگران را نیز از تملق برحذر داشت. چنین می‌نماید که او فروتنی و «خدمت کردن به دیگران بدون توقع خدمت» را سرلوحه زندگی‌اش قرار داده بود. همچنان که فتح قله‌های علوم انسانی (فلسفه، جامعه‌شناسی، ادبیات، روانشناسی، تعلیم و تربیت و) را نیز در برنامه کار خود داشت و با شایستگی به‌فتح

۱- بدنفل از ماهنامه فرهنگی - ادبی «نافه»، سال دوم، شماره‌های ۱۵ و ۱۶ و ۱۷، صفحات ۶۹ - ۷۰.

۲- بدنفل از ماهنامه کلک، شماره ۱۲۷، مهر و آبان / ۱۳۸۰، صفحات ۲۶ و ۲۷.

قله‌های علم و عمل نایل شد. او بیش از نیم قرن سالم و بی‌تزلزل در بیداری جوانان و مردم و اصلاح نظام آموزش کوشید. نظام آموزش رسمی را به نقد کشید. جو حاکم بر فضاهاى آموزشى و وجود ترس و ارعاب و فرماندهى روش غیرخلاقانه حفظ کردن و مستخدم‌پرورى را افشا کرد و در مقابل، روش شکوهمند «هماموزى»، پرورش و ایجاد زمینه‌های خلاقیت و نوآوری، تلاش مشترک و حقیقت‌جویی و بهبودخواهی، بهره‌مندی از بینش تاریخی و اخلاق انقلابی را قرار داد. دکتر آریان‌پور به واسطه برخورداری از پدر و مادری آگاه و پاک‌سیرت از همان دوران خردسالی و نوجوانی در مسیر رشد شخصیت و پیشرفت و مطالعه و حقیقت‌جویی قرار گرفت و شاید بهره‌مندی از خصلت‌هایی نظیر صداقت، ظلم ستیزی و مخالفت با مستبدین و درستکاری عامل استواری و ماندگاری بدون انحراف او در طول ۶۰ سال معلمی و پژوهش بوده است. او از همان ابتدا هیچ نظریه و عقیده‌ای را بدیهی و پذیرفته شده نشمرد و خود به حقیقت‌جویی و کشف حقایق اجتماعی پرداخت. اگر چه این شیوه او را برخی غیر لازم دانسته و آن را تکرار راه‌های طی شده دانسته‌اند. او در کنار مطالعات عمیق و گسترده در حوزه‌های مختلف علوم انسانی و نگارش فرهنگ فلسفه و علوم انسانی و شغل معلمی، روابط وسیع و صمیمی با دانشجویان و مردم داشت. وقت بسیاری صرف بازخوانی و اصلاح نوشته‌ها، مقالات، کتاب‌ها و پایان‌نامه‌های دانشجویان و نویسندگان می‌کرد و بسیاری از نویسندگان و مترجمان و از راهنمایی‌های او بهره‌فراوان برده‌اند. او حتی بسیاری اوقات درگیر مشکلات شخصی و کاری و خانوادگی و دیگران می‌شد.

روابط و رفتار صمیمی او با دانشجویان و دوستی بی‌تکلف او با آن‌ها مورد اشاره همگان است و چنین روابطی جای تعمق بسیار دارد. با آن که استاد از مقام علمی بالایی برخوردار بودند ولی رفتار ساده و دوستانه‌اش باعث آرامش دیگران می‌شد و در محضر او دلیلی برای دلهره و اضطراب وجود نداشت. کتاب‌های استاد هر چند معدود و

محدوداند اما هر کدام در زمان انتشار خود رویدادی مهم به حساب می‌آیند. زمینه جامعه‌شناسی که در سال ۱۳۴۴ منتشر شد پس از دو هفته نایاب و تا مقطع انقلاب بارها بطور قانونی و غیر قانونی تجدید چاپ شد. این کتاب برای اولین بار مفاهیم و مقولات جامعه‌شناسی را به میان مردم برد. یعنی همان هدفی که همیشه بر آن تأکید داشت: کتاب باید برای توده مردم نوشته شود نه خواص. تا قبل از انتشار این کتاب، جامعه‌شناسی صرفاً موضوعی دانشگاهی تلقی می‌شد و تا قبل از آن گویا فقط دو کتاب در این زمینه منتشر شده بود. همین اواخر یکی از دوستان استاد به‌وی گفت: آقای دکتر قاعدتاً با انتشار چهار کتاب: «زمینه جامعه‌شناسی»، «جامعه‌شناسی هنر»، «در آستانه رستاخیز» و «سیر فلسفه در ایران» باید تحولی در جامعه رخ داده و بهبودی اساسی حاصل شود. زیرا بسیاری از حقایق اجتماعی در این کتاب‌ها بیان شده‌اند. آقای دکتر با عکس‌العملی فروتنانه و تشکرآمیز این گفته او را خوش‌بینانه خواند. او با وجود مطالعات و دانش وسیع چندان در پی انتشار کتاب‌های متعدد نبود و این سؤالی است که برای بسیاری پیش آمده است. در پاسخ باید گفت که وی علاقه‌ای به کتاب‌نویسی برای خوانندگان محدود نداشت و همواره عموم مردم را در نظر داشت. مثلاً اگر می‌خواست درباره جامعه‌شناسی هنر به انتشار مطالب بیشتری بپردازد این مطالب جنبه تخصصی پیدا کرده و دایره مخاطبانش محدود می‌شد. از طرف دیگر روابط گسترده دکتر و خدمت و کمک بیدریغ به دیگران و اصلاح نوشته‌ها و بازبینی آثار نویسندگان مانع انجام کارهای او می‌شد. او هرگز در برابر درخواست راهنمایی و کمک دست رد به سینه کسی نمی‌زد و کار دیگران را مقدم بر کارهای خود می‌دانست. بنابراین آثار دکتر آریان‌پور را باید فراتر از کتاب‌هایی دانست که به نام وی منتشر شده‌اند و صدها اثر و کتاب و پایان‌نامه و پژوهش را نیز باید از آثار ناپیدای او به حساب آورد. استقبال از کلاس‌های درس او در مراکز آموزش و دانشگاه‌ها جای تعمق و پژوهش بسیار دارد. حالا خیلی از کسانی که در آن کلاس‌ها حضور داشتند از ازدحام کلاس‌ها و استقبال

استثنایی دانشجویان یاد می‌کنند و این که کلاس‌های استاد چه طرفداران بسیاری داشت. وجود چنین کلاسهایی در دهه‌های اخیر بی‌نظیر بود و این را نباید ساده پنداشت. استاد با هنر و مهارت خاص خود در تمام دوران معلمی خود با ملاحظه تحمل زمانه و شرایط موجود حرف‌های خود را زد و هرگز از اصول فکری خود عدول نکرد. حتی صحبت‌های استاد در غیر از مراکز آموزشی هم هر کدام یک مقاله و رساله بوده‌اند و شنوندگان و حاضران همیشه پس از پایان سخنان او افسوس خورده‌اند که چرا این صحبت‌ها ثبت و ضبط نشده و آن‌ها تنها شنونده بوده‌اند. از دیگر جلوه‌های نبوغ استاد توانایی و مهارت در جمع‌بندی بحث‌ها و گفتگوها بوده است. در اغلب بحث‌ها و نشست‌ها علیرغم به‌میان آمدن موضوع‌های پراکنده و صحبت‌های متنوع با زیبایی و مهارت در پایان محتوا و جوهره دیدگاه‌ها را با نظم و انسجام بیان کرده و در صورت لزوم به جمع‌بندی می‌پرداخت.

دکتر آریان‌پور همیشه خود را معلمی ساده نامیده است و از القابی مانند استاد و محقق و نویسنده و گریزان بود. فروتنی تمام عیار و خاص او زبانزد خاص و عام است. سلوک و رفتار و شیوه زندگی و برخورد او با مسائل اجتماعی و رویدادها و افراد و جای تأمل و عبرت و درس‌آموزی بسیار دارد. او را بدون شک و تردید و تعارف باید ستاره درخشان وجه مثبت جامعه روشنفکری ایران معاصر به حساب آورد. متأسفانه در میان جامعه روشنفکری و نویسندگان ما طی دهه‌های اخیر چنان ضعف‌ها، انحراف‌ها و خودخواهی‌هایی رسوخ کرده است که بسیاری مواقع همین جنبه‌های منفی دست‌آویز عوامل استبداد و ارتجاع قرار گرفته‌اند تا کل این جریان‌ها و اندیشه‌ها را میان مردم بدنام کنند. البته نباید بدگویی از روشنفکران را مانند برخی وسیله برتری‌نمایی قرار داد زیرا بد و بیراه گفتن به روشنفکران در میان برخی محافل روشنفکری هم به‌نوعی مد تبدیل شده است. با این حال نمی‌توان انکار کرد که رفتار «غیرفروتانه» و خودخواهانه و زندگی ناسالم در میان این گروه کم نبوده است. از همین روست که اغلب گفته می‌شود که نویسندگان و روشنفکران

از دور دوست‌داشتنی هستند نه از نزدیک. ناگفته نماند که قصد ذره‌ای هتک حرمت و نادیده گرفتن تمام مشقت‌ها و دربه‌دری‌ها و آوارگی‌ها و فشارهای وارد شده بر روشنفکران شریف نیست اما این واقعیت را نیز نباید از نظر دور داشت که برخی از نویسندگان و اهل قلم در زندگی خصوصی و رفتار و روابط اجتماعی ولنگار بوده‌اند و موجب تعجب آن‌هایی شده‌اند که برای اولین بار ایشان را دیده‌اند. روشنفکر به تعبیر آقای دکتر آریان‌پور فرد بیدار و آگاهی است که برای بیداری و آگاهی جامعه می‌کوشد. پس چنین فردی باید بکوشد که الگو باشد و تمام ابعاد زندگی خود را طبق آداب و اصول متعالی انسانی و اخلاقی کنترل و سامان دهد. نمی‌توان رفتار و زندگی خصوصی هنرمند را جدا از آثار او پنداشت و این دو را بی ارتباط دانست. جامعه ما طی دهه‌های اخیر از این بابت و از این ضعف‌ها لطمه‌های فراوان دیده است. ضمن اینکه درگیری‌ها و تفرقه‌ها و تشتت و تنگ‌نظری‌ها و خودخواهی‌ها نیز از عوامل مهم ناکامی جریان‌های روشنفکری بوده است. درست است که این‌ها نیز ریشه‌های اجتماعی و ... دارند اما نباید به این بهانه از انجام وظایف خود شانه خالی کنیم. دکتر آریان‌پور در قسمتی از یکی از مصاحبه‌هایش ضمن ریشه‌یابی اینگونه خودمحوری‌ها و خودخواهی‌ها می‌گوید: «دیکتاتوری چندان و چنان در تار و پود زندگی فردی و جمعی ما راه یافته است که متأسفانه عموم ما حتی بسیاری از ما که در صف اول با دیکتاتوری سیاسی می‌جنگیم خود، دیکتاتوروار و از پس مقولاتی که دیکتاتوری کهن به ما تحمیل کرده است به فرد و جامعه می‌نگریم. می‌دانیم که شالوده زندگی انسانی همکاری است و انعکاس ذهنی همکاری، محبت است، بنابراین محبت، ذات زندگی انسانی است. دیکتاتوری چون بر ظلم قائم است محبت را می‌کشد و انسانیت را می‌زداید. ظلم هم ظالم و هم مظلوم را فاسد می‌کند. ظالم با ظلم کردن و مظلوم با ظلم پذیرفتن از انسانیت عاری می‌شود. ظالم برای ضبط دسترنج دیگران دست به دزدی و کشتار می‌زند و خود را با آزمندی و فریبکاری می‌آلاید و خودبین و متکبر و غافل می‌شود و مظلوم برای

حفظ خود در برابر ظالم با چاپلوسی و دورویی و جلوگیری به نارااستی می‌گراید و واخورده و زبون و دون همت می‌شود. ظالم و مظلوم هیچیک از شخصیت سالم نصیبی نمی‌برند. شخصیت هر دو آلوده و بیمار است. انسانیت هر دو شکست برداشته است. در این صورت منطقاً باید انتظار داشت که در جامعه دیکتاتورزده ما گروه‌های سیاسی به یکدیگر اعتماد نکنند. جزم‌اندیش و سختگیر باشند، از بلندنظری و آزادمنشی و مدارا برمند، نابخردانه به خود غره شوند، تکرور کنند و در نتیجه شکست‌های ناروا خورند.»

دکتر آریان‌پور در پاسخ به سوال «از چه راه می‌شود عوارض فردی و اجتماعی دیکتاتوری را از میان برداشت؟» می‌گوید: «از راه تعلیم و تربیت، و بی تردید تعلیم و تربیت سریع و مؤثر، تعلیم و تربیت عملی است، تعلیم و تربیت تجربی است، آن هم به صورت جمعی و در دل جامعه. اگر می‌خواهیم از سموم انسان‌کش دیکتاتوری رهایی یابیم باید همچنان که عملاً با دستگاه دیکتاتوری سیاسی می‌جنگیم با دیکتاتورزدگی، با روحیه دیکتاتورمآب، با روش‌های دیکتاتور پسند هم عملاً بجنگیم. باید عملاً بلندنظری و آزادمنشی و مدارا را تمرین و تجربه کنیم. باید با تکاپوهای جمعی - بستگی‌های ملی و همبستگی‌های بین‌المللی - عملاً خود را برای آزادزیستی بسازیم. همراهی و همکاری پادزهر دیکتاتورزدگی است.» (مصاحبه نماینده روشنفکران آزادیخواه اروپا با دکتر امیرحسین آریان‌پور، برایتون انگلستان، ۱۳۵۷).

بی جهت نیست که او را پدر معنوی سه نسل از فرهنگ‌دوستان و روشنفکران ایران نامیده‌اند. هزاران دانشجو و اهل هنر و فرهنگ و کتابخوان از دانش و سلوک و منش او تأثیر گرفته‌اند و این تأثیر خواه ناخواه در آثار و زندگی و بینش و رفتار آن‌ها منعکس شده و نمود یافته است. حداقل کاری که ما باید انجام دهیم شناخت ابعاد گوناگون شخصیت او و درس‌آموزی از سلوک و منش پاک و استثنایی اوست. نیروهای بهبودخواه، مردمی و عدالتخواه جامعه ما الگوها و ابزارهای

شناخت ارزشمندی در اختیار دارند. آن‌چه که نیاز داریم به کارگیری این ابزارهای شناخت و بینش تاریخی و توجه به خودسازی و عمل است.

در سوگ استاد دکتر امیرحسین آریان‌پور

جامعه‌شناس، محقق و فیلسوف بی بدیل معاصر^(۱)

داریوش عباداللهی فرد

در بستر بیماری بودم که همسرم خبر دردناک و بسیار جانکاه حاکی از ضایعه درگذشت استاد امیرحسین آریان‌پور را برایم آورد هر چند تحویل چنین خبری چندان آسان و ساده نمی‌نمود ولی او از علاقه و عشق وافر من به حضرت استاد آگاه بود و نیک می‌دانست که تأخیر در رساندن این خبر بسیار مخرب‌تر از دریافت به‌موقع آن خواهد بود و اثرات جبران‌ناپذیری بدنبال خواهد داشت. معذک نقاقت حاصل از بیماری آزاردهنده آسم چندان مرا ناتوان کرده بود که از شرکت در مراسم خاکسپاری آن عزیز از دست رفته بازماندم و تنها به مکالمه تلفنی با فرزندش پویا بسنده کردم و غرق در حسرت و ماتم در خلوت و تنهایی اشک‌ها ریختم و این چکامه زیبا را از مفتون زمزمه کردم:

شب‌ها ترا به خواب می‌بینم گاه، تجدید محبت آنست و لبخند و نگاه، اما سحر آن‌چه در کنارم باقی است چشم‌تر و جان‌سرد و اندوه سیاه. استاد آریان‌پور کسی نبود که بتوان بی خیال و به آرامی از کنارش گذشت. نابغه و نظریه‌پرداز بزرگ قرن با چهار مدرک دکتری در جامعه‌شناسی، فلسفه، علوم تربیتی و ادبیات فارسی و کارشناسی ارشد در زبان انگلیسی و آشنائی به زبان‌های فرانسه، آلمانی، لاتینی، عربی و ایران باستان که سال‌ها در عرصه فرهنگ و هنر ایران با تحمل رنج و مشقت فعالیت چشمگیری داشت علیرغم همه تنگ‌نظرهای کوتاه‌فکران و بداندیشان و حسدورزان و با تلاش شبانه‌روزی و تحقیقات مستمر

فراتر از همه نخبگان عصر چون خورشید فروزان روشنی بخش جوامع علمی و هنری و ادبی ایران بود دریغا که به دلیل عدم حمایت تشکیلات دولتی چه در گذشته و حال و به علت مضایق فراوان و مشکلات حاد و دردسر ساز ارائه آثار استاد به لحاظ کمی متناسب با تحقیقات بسیار گسترده و با ارزش ایشان نمی باشد از جمله کار بسیار بزرگ و سنگین ایشان یعنی تدوین و تألیف فرهنگ جامع و تفصیلی چهارزبانه در زمینه واژه های فلسفی و جامعه شناسی و علوم اجتماعی بنا به دلایلی که بر شمردم با وجود تلاش و کوشش پنجاه ساله استاد هنوز نیمه تمام مانده است که البته امید می رود در سایه کوشش و نظارت همسر دلسوز و باوفایش و فرزندش پویا و یاری دوستان و علاقمندان این مهم به انجام برسد و در کنار سایر آثار ارزنده استاد چون زمینه جامعه شناسی، سیر فلسفه در ایران، فروید و فرویدیسم، در آستانه رستاخیز، جامعه شناسی هنر و صدها مقاله تحقیقی و علمی و ادبی و هنری، یاد استاد را در دل ها و اذهان جاوید و زنده نگهدارد.

و اما قلم را آن توان نبود که سر عشق گوید باز و رای حد تقریر است
سر آرزومندی

این قلم ناتوان چگونه قادر است که آن همه نیکوئی ها و خوبی ها و حسن ها را در قالب چند سطر بگنجاند؟ مردی با آن همه امتیازات و افتخارات و در عین تواضع و خشوع را با هیچ قلمی نمی شود ستود، در حقیقت بیانی و قلمی جادویی می خواهد تا از عهده این مهم برآید که حقیر را آن توان در کار نیست که همه تلاش ها دست آخر به حسرت و آه و افسوس و سرانجام، گریه و ناله ختم می شود. همانند طفلی که عاجز و درمانده از حل یک مشکل زار زار می گرید و متأسفانه حامی و کمک رسانی نیز ندارد.

استاد آریان پور نماد کاملی از محبت و سبیل عشق و آزادگی بود نفرت در قاموس او معنائی نداشت او که صدها معادل فارسی برای واژه های بیگانه ارائه داده است در مغز و قلب خود برای واژه نفرت هیچ مکانی را تخصیص نداده بود و اصلاً با این واژه بیگانه بود. به همگان مهر می ورزید و در خانه اش و دریچه های قلبش به روی همگان باز بود

مهمان نواز بود و مهربان. به حق او از نادرترین نخبگان و چهره‌های علمی و ادبی بود که هرگز و در هیچ شرایطی از مردم نگسست، حتی در دوران کسالت و نقاهت نیز پیوسته پذیرای دوستان و دوستان خود بود و این پیوند و انس و الفت را تا آخرین لحظه‌های حیات حفظ کرد و صد البته این امر میسر نمی‌گردید مگر با لطف و همدلی و همیاری همسر بسیار باوفا و فداکارش - که در سخت‌ترین لحظات زندگی استاد دمی از ایشان غفلت نورزید و به‌شهادت همگان و تمامی دوستان پیوسته حال مراقبت از استاد را عهده‌دار بود. به هر حال استاد آریان‌پور آن قهرمان سابق و زنده‌برداری و هم‌رزم و رقیب روانشاد نامجو و دانشمند و نابغه برجسته زمان و افتخار قرن حاضر ایران به جبر زمان و پس از یک دوره نسبتاً طولانی بیماری دیده از جهان فروبست و دوستان و اغیار را به حسرت و ماتم نشانند. دریغا که چنین انسان آزاده‌ای را از دست می‌دهیم. به جرات می‌توان ادعا کرد که او نیز چون دیگر آزادمردان هرگز قلم به خدمت قدرتمندان نگرفت و وابسته زر و زور و قدرت نشد. فقدان نابغه زمان برای همه مردم ایران به‌ویژه جامعه هنری و ادبی یک ضایعه جبران‌ناپذیر به‌شمار می‌رود و در این حسرت و ماتم چه جای گریه و غم که تنها می‌شود سرود:

رفتی و رفتن تو آتش نهاد بر دل

از کاروان چه ماند جز آتشی به منزل

تبریز ۸۰/۵/۱۱

دکتر امیرحسین آریان‌پور به ابدیت پیوست

برای بزرگداشت مقام علمی و ادبی استاد

داریوش عباداللهی فرد^(۱)

سرانجام این روح بزرگ جامعه علمی و ادبی و هنری ایران و آن نماد مهر و محبت و پایداری و مقاومت و خالق زیبایی‌ها و فرزند خلف و

۱- روزنامه مهد آزادی - سال پنجاه و یکم (شماره مسلسل ۳۱۷۵) - (چاپ تبریز). شماره

راستین ملت ایران پس از یک دوره نسبتاً طولانی نقاht و بیماری درگذشت و جمع کثیری از دوستداران و شیفتگان خود و اهل ادب و هنر را به ماتم نشاند و داغدار کرد. اینجاست که مفتون امینی شاعر گرانقدر تبریز می‌سراید:

ای شمع شبی فروغ کاشانه شدی ناگه فروخفتی و افسانه شدی
تنها نه چراغ خانه کردی خاموش داغ دل آشنا و بیگانه شدی
آریان پور آن ستاره درخشان آسمان ادب ایران که تسلی‌بخش
ادب‌دوستان بود و مطالعه آثارش شور و شوقی در خواننده ایجاد می‌کرد
و روحیه حقیقت‌جویی را در آدمی تقویت می‌کرد در زمره اندک بزرگانی
بود که به موقع ضرور و به گفته رومن رولان و در لحظه‌های بحرانی که در
ادامه زندگی و «هنر و حقیقت» در کنار یکدیگر مقدور نمی‌باشد به مرگ
هنر رضا داد تا حقیقت زنده بماند و یک دوره طولانی ادب‌دوستان را از
فیض آثارش بی‌بهره ساخت و این برداشت حاصل درک عمیق استاد از
موقعیت حساس جامعه و جو حاکم بود هر چند با تلاش مضاعف و
به‌همت دوستان و یاری همسر فداکارش به کار تدوین اثر سترگ و
جاویدان فرهنگ جامع چند زبانه فلسفی و جامعه‌شناسی مشغول بود و
در این رهگذر با حذف لذات و تفریح به‌طور شبانه‌روزی در کار تحقیق
و تفحص بود و دمی نمی‌آسود. حتی در اوج بیماری از نوشتن و تلاش باز
نمی‌ایستاد و در عین حال پذیرای دوستان بود که او در حقیقت
دانشمندی به‌واقع مردمی بود و به‌معنای واقعی کلمه استاد جامعه‌شناسی
و روانشناسی که پیوندهای عمیق عاطفی را با دوستان به‌خوبی حفظ
کرد. او در عین حال دوست خوب و حافظ و پاسدار واقعی هنر پویا در
جامعه هنر ایرانی به‌شمار می‌رفت و اینک جای خالی او به‌وضوح و
آشکارا احساس می‌شود که مایه دل‌تنگی هنر‌دوستان و هنرمندان است.
وسعت و گستردگی حوزه فعالیت او در زمینه‌های گوناگون علمی و ادبی
بی‌نظیر و بی‌بدیل بود. اندیشه‌های مترقی و خیرخواه و مبتنی بر اصول
علمی‌اش هر چند که حسادت نابخردان و خفاش صفتان را برمی‌انگیخت
اما مایه کسب فیض خیل دانش پژوهان و ادب‌دوستان و هنرمندان بود. و

اما گریه و اندوه مجال ادامه بحث را نمی‌دهد که با لرزش دستان و آشفتگی افکار پریشان نمی‌شود بیش از این به شرح و بسط خصوصیات اخلاقی این دانشمند فرزانه و بی بدیل پرداخت. پس چه بهتر که پایان یادداشت را با شعر نیما یوشیج مزین سازم:

جوی می‌گرید و مه خندان است
و او به میل دل من می‌خندد
بر خرابی که بر آن تپه به جاست
جغد هم با من می‌پیوندد
وز درون شب تاریک سرشت
چشم از من به نهان
سوی من می‌نگرد.

تأملاتی در اندیشه‌های فلسفی دکتر امیرحسین آریان‌پور

بهروز صاحب‌اختیاری

اندیشه انسانی

ایران‌زمین - زاینده‌گی و زندگی خود را از حضور و وجود انسانهای فرهیخته و بزرگوار و فرزانه به دست می‌آورد. انسانهایی که در رده ثروت ملی این مرز و بوم جای دارند و خود گنجینه ماندگار این تمدن بزرگ محسوب می‌شوند و به قول حافظ:

تا بوی مئی هست در این میکده مستیم
و مباد تهی از می، این میکده رمزآلوده مه گرفته تو در توی وهم آور
دیرپای همیشه زنده و پر نقش و پر رهرو.

دکتر امیرحسین آریان‌پور نیز از زمره فرهیختگان و فرزندگان این مرز و بوم بود که خود یک گنجینه گرانبها و ثروت ملی بوده و به وسعت امروز و فردا و تا انتهای تاریخ فرهنگ ایران‌زمین باقی است. او در زمانه خود نقش حکیم توس را تداعی می‌کرد، گسترده و پر حماسه با بالهای

سایه گستر، چه در وطن دوستی و مهرپرستی و چه در خدمت به میهن و مردم خواهی. گسترده واژه یابی و گسترش حوزه زبان امروز ایران در علوم جدید و جایگزینی واژه های اصیل و بدیع و سره از ویژگی های او بود. به راستی او یک استثناء بود، یک پدیده بود، یک پدیده استثنائی و تا «زمیخانه و می - نام و نشان خواهد بود» امیرحسین آریان پورها زنده هستند و با ما زندگی می کنند. دکتر آریان پور همیشه به انسان می اندیشید، به انسان آگاه می اندیشید، به انسان آگاه که در راه تکامل گام برمی دارد می اندیشد. او میخواست طرحی نو دراندازد تا فرزندگان و فرهیختگان بر مسند قرار بگیرند و ریشه های ناآگاهی و فقر از میان برداشته شوند.

انسان آرمانی

چنانچه به عمق تفکرات دانشمندان و نظریه پردازان اجتماعی دقت و تأمل کنیم به نکات ریزتر و مشخصه های تازه تری از افکار و آرمان های آنان پی می بریم. انسان آرمانی در نظر دکتر آریان پور انسانی است که دارای تفکرات زنده، پویا و دینامیک باشد. دکتر آریان پور اندیشه زیبای انسانی را لازمه هستی و وجود می داند. دکتر آریان پور می سرايد: زندگی زیباست ای زیبا پسند زنده اندیشان به زیبایی رسند آن چنان زیباست، این بی بازگشت کز برایش می توان از جان گذشت برخلاف فلسفه دکارتی که میگوید: «می اندیشم - پس هستم». دکارت وجه تمایز مرده و زنده را در اندیشه آنان می داند که از زمره چنین دیدگاه فلسفی میتوان حتی از هیتلر و چنگیز و نام برد. اما دکتر آریان پور، لباس فاخر انسانی را برای آنانی که «اندیشه زیبا و زنده» دارند برانزده می داند. نه آنانکه با افکار مرده و ضد بشری خود بر انسانها ظلم و ستم و بیعدالتی روا می دارند. آریان پور وجه مشخصه انسان را، زنده اندیشی و پویایی و تحرک اجتماعی می داند نه صرفاً داشتن هر فکری از جمله افکار خرافی و پس مانده و بدوی و قرون وسطایی. از این منظر انسان امروزی با افکار ۱۰۰۰ سال پیش را نمی توان زنده اندیش و زیبا اندیش نام نهاد، بلکه آنها به واقع مرده اند زیرا در امروز

زندگی نمی‌کنند. انسان امروز در واقع، انسان زنده‌اندیش است. نه در تاریکنای همیشه تاریخ که مرده‌اندیشان در صدر و متن، جای داشته و زنده‌اندیشان در ذیل و حاشیه. و این غبنی و حسرتی است که در طی سالیان، اندیشمندان و فرزندگان وطن را رنج داده است.

*

دکتر امیرحسین آریان‌پور ضمن ترجمه کتاب «سیر فلسفه در ایران» نگاشته علامه اقبال لاهوری، به نواقص اطلاعاتی و یا اشتباهات تحقیقاتی علامه اقبال اشاره و آنها را اصلاح و تصحیح می‌نماید. و اینجانب فکر می‌کنم با توضیحات پانوش در کتاب و توضیحات بیشتر در مورد فلسفه ایران باستان و فلسفه ایران پس از اسلام، حق این بود که نوشته می‌شد، «ترجمه و اقتباس دکتر آریان‌پور».

*

دکتر آریان‌پور، فیلسوف، دانشمند و هنرمند را در یک رده و همدیف هم می‌داند و فلسفه، علم و هنر را دارای پیوندهای ناگسستنی از هم می‌پندارد زیرا که آنها را دارای جنبه‌های اداری قوی می‌داند.

*

دکتر آریان‌پور جامعه سالم را جامعه‌ای می‌داند که در آن انسانهای فرزانه و فرهیخته حضور داشته باشند و جامعه عاری از انسانهای فرزانه و فرهیخته را جامعه ناپه‌نچار و بیمار برمی‌شمارد.

*

حال دکتر آریان‌پور در میان نیست، ولی می‌توان با افکار و اندیشه‌هایش بنای زندگی آینده را پی‌ریزی نموده و از نو بسازیم و در نبودش بنالیم که:

ز مرگ تو اندیشه ماتم گرفت

خرد (هنر) در بغل زانوی غم گرفت
ولی نه، او هست، با ماست او دارد با ما زندگی می‌کند. «هست» در
هستی همیشه تاریخ هست، جاری است و از نو پدید می‌آید و این روند
دم به دم نفس می‌کشد و نو نو می‌شود. آذر ماه ۱۳۸۰

«م. ا. به‌آذین» و دوستی کهن با دکتر «ا. ح. آریان‌پور»
برای تدوین و گردآوری مقاله و شعر و در کتاب «یادداشت دکتر
امیرحسین آریان‌پور» چند بار با مترجم زبردست جناب آقای محمود
اعتماد زاده (م. ا. به‌آذین) تماس گرفته شد و ایشان قول دادند که مقاله
مبسوطی را بنویسند. اما متأسفانه در تاریخ سه‌شنبه ۱۶/ بهمن/ ۱۳۸۰
خبر سکنه قلبی او را شنیدم و بسیار متأثر شدم تا اینکه پس از چند روز
حال ایشان بهبود یافت و از بخش مراقبت‌های ویژه به بخش عادی منتقل
شد. ساعت ۲ بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۱/ بهمن/ ۱۳۸۰ در بیمارستان
آراد به دیدارش شتافتم با وجود فرورفتن در اغما و سپس کسب مجدد
هوشیاری و همچنین نرمال بودن میزان قند خون، البته حافظه‌اش
همچنان دست نخورده و از گیجی حاصل از بیماری بدر آمده بود، اما از
نظر تنفسی کمی مشکل داشتند. گفتگوی نیم‌ساعته‌ای انجام شد که
ماحصل آن را می‌خوانید:

آقای به‌آذین چنین آغاز سخن نمود:

«دکتر امیرحسین آریان‌پور در واژه‌یابی گسترده خود برای زبان
پارسی به نظر من خیلی تلاش نمود. اما من در ترجمه‌ها یا نوشته‌هایم در
بکارگیری دقیق و ظرایف زبان پارسی چندان افراط نمی‌کردم. در هر جا
که کلام مناسبی را تشخیص می‌دادم (صرفنظر از ریشه ایرانی لغات) بی
محابا از آن ابزار استفاده می‌کردم که شاید ریشه آن از زبان بیگانه بوده
باشد من هیچوقت در پاکیزگی زبان پارسی از بکارگیری لغات بیگانه
واهمه نداشتن ولی دکتر امیرحسین آریان‌پور (به واسطه تسلط‌اش بر

زبان‌های باستانی ایرانی و چند زبان اروپایی) سعی می‌کرد در ادبیات فرهنگی‌اش راه و روش حکیم فردوسی را پیمايد که تلاش او در جای خود ستودنی بوده است. من معتقدم که بزرگترین ضربه به زبان پارسی را از «استاد سخن سعدی» خورده‌ایم که در گسترش واژه‌های عربی در زبان پارسی غلو و افراط داشته است. در تاریخ سرزمین‌مان، پس از فردوسی، ما علامه دهخدا و دکتر معین و استاد پور داود و دکتر امیرحسین آریان‌پور را داشته‌ایم که خدمات شایسته‌ای در زنده نگه‌داشتن و پویایی و روزآمد کردن زبان پارسی انجام داده‌اند. من و دکتر آریان‌پور از زمان‌های قدیم با هم مراوده و دوستی صمیمانه داشتیم و من بسیار متأثر و متأسفم که او را از دست دادم. کاش او قبل از من نمی‌رفت. هنگامی که شما از من خواستید تا برای کتاب «یادمان دکتر آریان‌پور» مقاله بنویسم با وجود کسالت و بیماری هنگامی که شروع به نوشتن کردم از شدت تأثر، منقلب شدم و از هوش رفتم وقتی چشم باز کردم خود را در بخش مراقبت‌های ویژه در بیمارستان دیدم. حالا که می‌خواهم درباره او صحبت کنم فکرم اصلاً مرا یاری نمی‌کند و مرا تنها می‌گذارد. آریان‌پور یک انسان به تمام معنا کامل بود. غرورش را به پای نیازهای مادی زمانه نشکست، او انسانی وارسته و دارای مناعت طبع زیادی بود. به او ظلم شد اما هیچگاه وطنش را ترک نکرد. آریان‌پور ایرانی بود اما جهانی فکر می‌کرد آریان‌پور دوست صمیمی‌ام بود. فکر کردن در مورد فقدان او باعث شده که هم اینک در روی تخت بیمارستان باشم. اکنون واقعاً چیزی ندارم که بتوانم عمق ارادت خود را نشان بدهم.»

*

در این لحظه که آقای «به‌آذین» صحبت می‌کردند حالشان کمی به گونه‌ای دیگر شد و اشک در چشمانش حلقه زده بود به ناچار ادامه کلام و گفتگو را پایان دادم. دختر مهربان ایشان با همسر گرمی‌اش قول دادند که پس از ترخیص از بیمارستان، ایشان را تشویق به نگارش خاطراتش با دکتر آریان‌پور نمایند. در لحظاتی که تدوین و تنظیم

مطالب این کتاب برای چاپ آماده می‌شد روز یکشنبه ۱۳۸۱/۲/۱۵ طبق تماس تلفنی با آقای به‌آذین ایشان فرمودند که مقاله خود را نوشته‌اند که بی‌درنگ مقاله ایشان تحت عنوان «یاد دوست» دریافت و برای چاپ آماده گردید. اینک در ادامه سخن پیشین به‌خوانش مقاله ارزنده آقای به‌آذین می‌پردازیم:

یاد دوست

م.ا. به‌آذین

از دوستِ درگذشته سخن گفتن، آن هم دوستی به‌قد و قامت و گونه‌گونی شخصیت والای دکتر امیرحسین آریان‌پور که همچون الماسی خوش تراش به هر وجه خود پرتو دیگری می‌افشاند، آسان نیست خاصه برای من با این ناتوانی تن بیمار که بر نارسایی زبان و قلم بسی افزوده است. اما این قدر هست که می‌توانم گذشته از دیگر فضایل دوست، بر تعادل فطری منش او گواهی دهم که در رفتار و گفتار در همه حال روشن و صریح بود بی نشان از تکلف، به‌دور از پیچیدگی‌های فضل‌فروشانه، سرشار از محبتی فراگیر به مردم ساده به‌ویژه به جوانان دوستدار دانش، - تو گویی چشمه‌ای آب زلال که از بلندیهای جان و دل و اندیشه رو به‌نشیب دارد تا تشنگان را سیراب کند. درباره دکتر آریان‌پور و غنای دانش و صفای سرشت او دوستان بسیار یاد کرده‌اند و نوشته‌اند اما من در پرهیز از تکرار، حدّ خود نگه می‌دارم و از کمی بضاعت بهانه می‌سازم و بخشی از نوشته‌ای را که نمودار دریافت نهایی‌ام در این پیرانه سر از هستی است به‌یاد او تقدیم می‌دارم.

هستی هست. نیستی نیست.

جز هستی - یک یگانه جاوید بیکران هیچ نیست. همان یک و بس. هستی، جز «هست» تمام در هیچ وصف نمی‌گنجد. به هر وصفش که بخوانند به خود، مانندش کرده‌اند. دریا را در کوزه ریخته‌اند. هستی زنده

است، کننده و شونده و زاینده، همه به خود و در خود، بی هیچ میانجی، و همچنان خود، تنها خود. هستی، به دانش و خواست، پیوسته و بی گسست در جنبش و گردش و کنش است، در گستره بی پایان «اکنون» نه گذشته و نه آینده.

هستی نیرو است. جاودانه در کنش، پیوسته، بی کمترین گسست. دانش و خواست و جنبش و گردش و کنش هستی همه یکی‌اند، همان هستی، بی هیچ پسی و پیشی، بی هیچ برتری و فروتری، بی هیچ جدایی. هستی، در گردش جاودانه‌اش که همه به خود و در خود است خواستی فراتر از خود ندارد، به چیزی جز خود نمی‌گراید، که جز او هیچ نیست. به دیگر سخن، هستی خود عین کمال است، کمال نمی‌جوید. بود و شد و کرد «هستی» جنبش و گردش هستی، به‌انگیزش هیچ نیازی نیست. هستی همه بی نیازی است در کمال. در پویه بی آغاز و بی‌انجام هستی نه خطاست و نه بازگشت، همه آن است که جز آن نمی‌تواند بود. و این خود ضرورت است - نام دیگری برای خواست هستی. جنبش و کنش و گردش هستی، که بی هیچ گسست، با ضرورت همراه است، در شبکه ریز به هم بافته شیارهای تودرتوی بیرون از شمار فعلیت دارد. هستی یگانه بیکران از هر مرزی که در گمان آرند فراتر است، در شکل نمی‌گنجد، بی شکل است. همه هر چه گوئیم هست، بی هیچ جدا بودگی از هستی و در هستی است. همه اوست. همگن ناهمگن، که به خود و در خود در کنش و گردش است، جاودانه، در بی نیازی.

*

من، آدمی برآورده و پای بسته هستی، برخوردار از حسّ و اندیشه و یاد و خیال، در کاربرد این توانایی‌ها گویی پاره‌هایی از هستی برمی‌کنم و به تصور و تصویر ذهن درمی‌آورم. پنداری پاره آئینه‌ای‌ام که هستی خود را در آن می‌نماید، هرگز نه به تمامی، بل تکه تکه در نمودهای جدا از هم، در پدیده‌ها. به گونه‌ای عام‌تر از این، می‌توان گفت که هستی خود را در آئینه هر ذهن دریابنده، آدمی یا جز آن، می‌بیند و هر

بار به گونه‌ای دیگر آگاهی بر خود می‌رسد، - در جزئیات، در پدیده‌ها. و پدیده‌ها، برخلاف هستی بیکران بی شکل، همیشه کرانمندند و به گونه‌ای شکل دارند. هستی، به خود، همه «بود» است، یگانه جاوید بیکران، که آدمی کرانمند میرا به چونی و چه سانی آن هرگز و به هیچ روی نمی‌تواند برد. هستی ناشناخته ناشناختنی است. درباره‌اش هر چه اندیشیده شود یا به گفت درآید، جز بر قیاس پنداشت‌های آدمی درباره خود نیست، - در اندازه‌های هر چه بزرگتر بیم و امید و نیازمندیهای خود او.

در برخورد با «نمود»های گوناگون و بیرون از شمار هستی، پدیده‌ها، آدمی در روند مداوم آزمون و بررسی و سنجش به چیزی از شناخت پدیده‌ها می‌رسد، که اگر چه همیشه ناقص است ایستا نیست، پیش می‌رود و ژرف‌تر و گسترده‌تر می‌شود. با به هم دوختن پدیده‌های تا اندازه‌ای شناخته که پاره نمودهای هستی‌اند، آدمی در کل به دریافتی همواره نارسا، اما به تدریج رساترک و روشن‌ترک از هستی می‌رسد، چنان که آن را پیوسته و بی گسست در جنبش و کنش و گردش می‌یابد، همه او، تنها او. من و ما و هر چه در بود و کرد می‌بینیم، همه اویم. در پرده گفت و کرد و بود و شد ما، هستی است که در بود و شد و گفت و کرد با خود است. هستی در «بود» خود همه کمال است، همواره همان یک یگانه. اما در «نمود»، در پدیده‌ها، پنداری که پویه‌ای دو سویه، بیشتر کوتاه و گاه تا اندازه‌ای بلند، از نقص به کمال و از کمال تا زوال هست، - روندی به ضرورت سرسرای هستی، روان در انبوه شیارهای ضرورت‌های فرعی که پدیده‌ها را در جنبش و کنش و گردش ویژه‌شان به هم می‌پیوندند و از هم می‌گسلند و به کمال یا زوال می‌رسانند. در چنین فرایندی، پدیده‌های نونو زاده می‌شوند و در تکاپوی کرد و شد می‌آیند - زنجیره هزاران شاخه زایش و بالندگی و مرگ که آن خود زاینده زندگی است، تا جاودان در انگاره‌های دیگر و دیگر.

از انبوه بی شمار پدیده‌ها که هستی در «نمود» دارد، آدمی پدیده‌ای است که به حس و اندیشه و آزمون خود را و دیگر پدیده‌ها را در می‌یابد و در برخی‌شان توان کم و بیش تصرف دارد. پدیده‌ها، به شمار و اندازه و

شکل، به مسیر و شتاب جنبش و کنش و گردش، به فرایند پیوستگی‌ها و گسستگی‌ها، از هم بازشناخته می‌شوند و در پی آزمون، معنای کاربردی می‌یابند. بدین‌سان، در پی آزمونه‌های گونه‌گون و مکرر بیرون از شمار که پیش از همه و بیش از همه به‌انگیزه برون آوردن نیازهای زیستی همه روزه مردم است، به تدریج و در طول نسلها، مجموعه‌ای پیوسته انبوه‌تر از یافته‌ها و دانسته‌ها در چند و چون پدیده‌ها و بهره‌ای که می‌توان از آنها برگرفت فراهم آمده است. این اندوخته داده‌ها، در توالی بررسی گزینش و پالایش، پس از فراهم آمدن در نظامی فصل‌بندی شده به‌عنوان «دانش» به‌حافظه گفتاری و نوشتاری آدمیان سپرده می‌شود و در گذر زمان، به‌افزود و کاست، گسترش و ژرفا می‌یابد و برای آموختن و به‌کار گرفته شدن به آیندگان منتقل می‌گردد...

*

مختصری که در بالا آمد دامن و تبعاتی دارد که امیدوارم دوستان به‌رعایت بیماری‌ام مرا از پرداختن بدانها معذور بدانند. اگر عمری هنوز بود و امکانی بود، وقتی دیگر.

*

پاسخ لئون تولستوی به‌نامه رومن رولان

با یاد و احترام شخصیت اجتماعی دکتر ا.ح. آریان‌پور

دکتر مصطفی فهمی

۴ اکتبر ۱۸۸۷ م

به‌آقای رومن رولان

برادر عزیز

من نامه اول شما را دریافت داشتم، چنان به‌قلب من اثر گذاشت، که در حالی که نامه شما را می‌خواندم چشمانم آغشته از اشک بود. تصمیم داشتم که به‌آن جواب بدهم، ولی وقت پیدا نمی‌کردم، از آن مهم‌تر علاوه بر مشکلاتی که در نوشتن با زبان فرانسه احساس می‌کنم لازم به‌نظر

می‌رسید که با جواب مفصلی به سؤالات شما که اغلب به علت سوء تفاهم می‌باشند ارسال دارم.

سؤالاتی که شما مطرح کردید که «چرا کار بدنی و فیزیکی بعنوان یکی از شرایط اصلی خوشبختی واقعی به ما تحمیل می‌شود؟» و یا اینکه «آیا بایستی به طور ارادی از فعالیت روشن‌گری توسط علم و هنر که به نظر شما سازشی با کار بدنی ندارند خود را محروم نمائیم؟»

به این سؤالات در کتاب «چه باید کرد؟» آنطور که توانسته‌ام جواب داده‌ام و به طوری که شنیده‌ام به زبان فرانسه هم ترجمه شده است. من هیچوقت کار بدنی را بعنوان عنصر و پایه اصول اخلاقی در نظر نگرفته‌ام ولی به مثابه انجام ساده‌ترین و طبیعی‌ترین اصول اخلاقی، عملی که پیش هر انسان صادقی بدیهی و نقطه آغازین به نظر می‌رسد مطرح کرده‌ام. کار بدنی در اجتماع فاسد ما - اجتماع افراد مثلاً متمدن - واجب به نظر می‌رسد بنابراین عدم استفاده از کار بدنی یکی از نواقص اصلی این اجتماع بوده و هست که تا امروز هم ادامه دارد. این که خود را از کار بدنی معاف دارند و با بهره‌کشی و بهره‌مندی از کار طبقات محروم ناآگاه استفاده نمایند بدون اینکه در عوض چیزی به آنها بدهند ظلمی فاحش در حق اینان نموده‌اند. برای آنها، این بی‌نویان مانند همان بردگان دنیای کهن می‌باشند. اولین شاهد و دلیل صداقت انسانهای این اجتماع، که ادعای تبلیغات «مذهبی - فلسفی» انسانی می‌کنند، این است سعی بکنند تا آنجا که ممکن است از این تناقض بیرون بیایند. ساده‌ترین وسیله که همیشه در اختیار دارند که توفیق یابند، کار بدنی است. مگر بوسیله همین دست‌ها نیست که ابتدا به سر و صورت خود آرایش می‌دهند؟ من هیچوقت به صداقت «مسیحی، فلسفی، انسانی» آنان باور ندارم از این که پارچ آب آن‌ها به وسیله پیشخدمت خالی یا پر شود.

قاعده و دستور اخلاقی - ساده و خلاصه - این است که دیگران را هر چه کمتر به فرمان گرفت و در صورت امکان بیشتر به آنها خدمت کرد. از دیگران کمترین امکان توقع را داشت و به آن‌ها بیشترین امکان کمک را ارائه نمود. این قاعده و دستور که به موجودیت ما یک جهت معقول

می‌دهد و خوشبختی از آن می‌رسد، در عین اینکه همه مشکلات را حل می‌کند، در ضمن به‌راهی که جلوی شماست و سهمی که بایستی برای فعالیت روشن‌نگری - روشن‌گری علم و هنر - صرف شود را ساده و روشن می‌سازد. برحسب این اصل، من خوشبخت و خوشحال نیستم و اعتقاد راسخ من بر این است تا مگر در موقع فعالیت مورد استفاده دیگران قرار گیرم. رضایت کسانی که برای آنها فعالم، یک خوشبختی مضاعفی است که البته من هیچ حسابی روی آن نمی‌کنم و نمی‌تواند اثری روی انتخاب اعمال من بگذارد.

ایمان محکم من این است که آن چه انجام می‌دهم، نه یک عمل بی‌حاصل و یا یک عمل بد، بلکه یک نیکی است برای دیگران، همین امر علت و شرط اساسی خوشبختی من است، و به این جهت است که بدون اراده، یک انسان با اخلاق و صادق، کار بدنی را به کارهای علمی و هنری ترجیح می‌دهد. کتابی که من می‌نویسم، برای آن احتیاج به کاغذ و چاپخانه دارم، سمفونی که می‌سازم برای اجرای آن احتیاج به موسیقی‌دان و نوازنده دارم، آزمایشاتی که در یک آزمایشگاه انجام می‌دهم احتیاج به کار کسانی دارم که وسایل آزمایشگاه را تهیه می‌نمایند، روی تابلویی که نقاشی می‌کنم احتیاج به آن‌هایی دارم که رنگ‌ها و پرده آن را آماده می‌سازند. تمام این اعمال و کارها قابل استفاده برای انسان‌هاست ولی حاصل بسیاری از آن اشیاء می‌توانند بعضاً بی‌حاصل و یا حتی مخرب باشند. این کارهایی را که گفتم انجام می‌دهم بی‌شک شاید حاصل بعضی از آن‌ها مشکوک هم باشد، که من برای انجام آنها، نیروی دیگران را به کار گرفته‌ام. در اطراف من، کارهای ناپایانی وجود دارند که همه آنها به‌طور قطع مورد استفاده دیگران بوده و برای انجام آن‌ها احتیاج به کسی ندارم، یک بار را برای کسی حمل نمایم که خسته و ناتوان است، مزرعه‌ای را برای کسی شخم بزنم که بیمار است، یک زخمی را مرهم نمایم و از هزاران کار دیگر که در اطراف ما است صحبت نمی‌کنم چون احتیاج به کمک کسی ندارم ولی بلافاصله خوشحالی لذت‌بخشی (برای کارها و کمک‌هایی که برای کسانی که نیاز

داشتند انجام دادم) برایم ایجاد می‌شود. درختی را کاشتن، گاوی را تیمار کردن، چاهی را پاک کردن که بطور وضوح مورد استفاده دیگران است و که یک انسان درستکار نمی‌تواند اینکارها را، در دنیای امروز ما به مشغولیات مشکوک ترجیح ندهد.

متأسفانه در دنیای ما این کارهای مشکوک را، بعنوان عالی‌ترین و شریف‌ترین الهام و هدف انسانی تلقی کرده‌اند. الهام یک پیغمبر، یک الهام عالی و شریف است، اما ما می‌دانیم که روحانیون که خود را به جای پیمبران به حساب می‌آورند چه نوع اشخاصی هستند، برای اینکه منفعت آنهاست تا از امکاناتی که در دسترس آنها قرار دارد خود را در جایگاه آنها قرار بدهند. یک پیغمبر کسی نیست که از پیغمبر دیگری پرورش یابد، ولی کسی است که الهام درونی پیدا کرده و این حقیقت مستمر است که جز این نمی‌تواند باشد. این ایمان به یقین استثناء است و بدون اینار و گذشتی که یک انسان خود را فدای هدفش می‌نماید قابل آزمایش و امتحان نیست. همین‌طور است برای علم واقعی و هنر راستین: اگر لولی Luli^(۱) با مسئولیت شخصی خود شغل آشپزی را کنار می‌گذارد و ویلونیست و آهنگ‌ساز می‌شود با فداکاری و گذشتی که انجام داده است امتحان الهام خویش را دنبال کرده است. ولی شاگرد مدرسه عالی موسیقی، یک دانشجو که تنها تکلیفش این است که به آنچه که می‌گویند و آموزش می‌دهند آنها را یاد بگیرد، در وضعیتی قرار ندارد که آزمایش و امتحان الهامی را انجام بدهد. چنین افرادی از موقعیتی که برایشان سودآور است فقط استفاده می‌نمایند. کار بدنی یک تکلیف و سعادت و خوشبختی برای همگان است.

فعالیت روشن‌گری یک فعالیت استثنائی است، و تکلیف و سعادت فقط برای آنهایی که الهام یافته‌اند می‌باشد. الهام نزد دانشمند و هنرمند،

۱- ژان بانست لولی J.B.Luli ویلون‌زن و آهنگ‌ساز ایتالیایی الاصل (۱۶۸۷ - ۱۶۳۲) که بیشتر عمرش را در فرانسه گذراند.

شناسایی و احساس نمی‌شود مگر اینکه آن‌ها استراحت و آرامش خود را قربانی الهام خود نمایند. انسانی که در حال ادامه تکلیف خویش است، کسی که در زندگی خود را با کارهای بدنی محافظت و نگاهداری می‌کند و ساعات استراحت و خواب خود را صرف در دایره روشن‌گری می‌نماید این امتحان الهام اوست. کسی که خود را از تکلیف اخلاقی هر انسانی کنار می‌کشد، به بهانه ذوق و کششی که به علوم و هنرها دارد، برای خود یک زندگی راحت ترتیب داده است^(۱) که در واقع می‌توان حیات او را یک زندگی طفیلی و انگلی به حساب آورد که در این نوع روش زندگی فقط علم کاذب و هنر کاذب تولید و ایجاد می‌شود. نتیجه علم واقعی و هنر واقعی حاصل فداکاری و گذشت و ایثار است نه بعضی از خواست‌ها و برداشت‌های مادی. پس علوم و هنرها چه می‌شوند؟ چقدر من این سؤال را شنیده‌ام، آن هم از کسانی که اصلاً و ابداً مقید به علم و هنر نیستند، حتی ایده کوچکی هم از آنها (علم و هنر) ندارند. مثل این که برای این اشخاص، برحسب باورشان، چیز دیگری برای نیکی و انسانیت، جز آن چه از علم و هنر حاصل می‌شود، امر دیگری را باور ندارند. چطور ممکن است اشخاص ناآگاهی وجود داشته باشند که مخالف سودمندی علم و هنر باشند؟ کارگران و کشاورزان وجود دارند، هیچکس سودمندی کار آن‌ها را انکار نمی‌کند هیچوقت در مغز کارگر جل نمی‌گیرد، از این که نتیجه و فایده‌ی کارش را به اثبات برساند. مردم از آن استفاده می‌کنند و هیچ تردیدی از فایده آن ندارند، ولی هیچگاه به فکر این نتایج و فایده‌های بزرگ عملی نیستند. کارگران هنرها و علوم در همین شرایط‌اند، چطور مردمی پیدا نمی‌شوند که حد اعلای سعی خود را بکنند که نتیجه و فایده کار آن‌ها را ثابت نمایند؟

دلیل بر این است که کارگران واقعی علوم و هنرها، هیچگونه ادعای حقی نمی‌کنند، آن‌ها حاصل کارشان را تقدیم می‌دارند، حاصل این

۱- تولستوی «ترتیب دادن» را قبلاً «اختصاص دادن» نوشته بود که روی آن با «مداد» خط کشیده است.

کارها لازم است و هیچگونه حقی و دلیلی برای حقوق خود قایل نیستند. ولی اکثریت آن‌هایی که خود را عالم و هنرمند می‌دانند، خوب می‌دانند که آنچه انجام داده‌اند ارزش آن چه را که مصرف می‌کنند ندارند، برای همین است که آنقدر به خود عذاب وارد می‌نمایند^(۱) مانند روحانیون کاذب که همه زمان‌ها برای اثبات این نکته اصرار می‌ورزند تا بگویند که فعالیت آن‌ها برای بشریت لازم است. علم واقعی و هنر واقعی همیشه وجود داشته و مانند سایر طرق فعالیت‌های بشری وجود خواهد داشت و غیر ممکن بوده و ضرورتی ندارد که به آن تردید نمود و یا به اثبات آن کوشید. در اجتماع ما علوم و هنر وظیفه اساسی دارد و در مقابل مردمان متمدنی مانند علماء و هنرمندان، عده‌ای از روحانیون کاذب خودنمایی می‌کنند و در حالی که در بالای سرشان عالمان و روشنفکران و هنرمندان راستین را دارند برای خود یک طبقه ممتاز که بر همه حق تقدم داشته باشد قائل می‌باشند. و این طبقه دارای نواقص تمام طبقاتند. نقص این طبقه کاذب اجتماع، در این است که اساس و پایه را که تشکیل یافته پائین کشیده و به تباه بکشاند و به جای یک مذهب واقعی، یک مذهب کاذب و به جای یک علم واقعی، یک علم کاذب جایگزین نمایند. برای هنر هم همینطور است، نقص مدعیان کاذب در این است که روی توده‌ها سنگینی می‌کند و مضافاً بر اینکه به علت ادعای ترویج هنر، مردم را از هنر محروم می‌کنند و بزرگترین نقص این طبقه کاذب: تناقض تسلی‌بخش اصولی که اظهار می‌دارند و طریقه عمل آن است. به غیر از کسانی که با بیهودگی و پوچی، به حمایت و پشتیبانی از اصول اینکه «علم برای علم» و «هنر برای هنر» است برخاسته‌اند، طرفداران تمدن نیز مجبورند تصدیق نمایند که علم و هنر، نوعی ابزار خوبی و بزرگی برای انسانیت می‌باشند. معنی این خوبی کدامست؟ علایمی که اجازه می‌دهند خوبی را از بدی مشخص کنیم کدام‌اند؟ طرفداران علم و هنر مواظبند جوابی به این سؤالات ندهند و حتی مدعی هستند که تعریف خوب و زیبا

۱- مداد کشیده: «تمام عذاب دنیا را به خود می‌دهند»

غیر ممکن است و می‌گویند «خوب و زیبا را نمی‌توان تعریف نمود» ولی دروغ می‌گویند در همه ادوار - بشریت در پیشرفت خود، تعریف «خوبی و زیبایی» را کرده است ولی این تعریف مطابق ذوق آنها نیست، چون که نقاب از چهره بیهودگی و تأثیرات ضررآمیز و زیان‌آور آنها برمی‌دارد. زیرا تعریف صحیح از علم و هنر، با برداشت آنها مطابقت نداشته و با تقاضاهایشان مغایرت دارد. «خوب و زیبا» از قرن‌های پیش تعریف شده است، برهنه‌ها - خردمندان بودایی - چینی‌ها، کلیمی‌ها، مصری‌های قدیم، کلبیون یونانی و آنها را تعریف کرده‌اند، انجیل به طریق دقیق‌تر مشخص کرده است «هر چه انسان‌ها را به هم مربوط نماید خوب و زیباست هر چه آنها را از هم دور نماید بد و کریه و زشت است» همه این فرمول را می‌شناسند و در قلب ما نوشته شده است. خوب و زیبا چیزی است که انسانیت را به هم نزدیک می‌کند. پس اگر طرفداران علم و هنر، دلیلی برای خوبی انسانیت داشتند، ممکن نبود که از خوبی انسان بی‌اطلاع باشند، با شناختن آن - ممکن بود نتوانند به جز ترویج علم و هنر که آنان را به این هدف می‌رساند - کار دیگری انجام دهند. ممکن بود علوم قضایی، علوم نظامی، علم اقتصاد سیاسی و مالی به وجود نمی‌آمدند. چون این علوم هدفی جز رفاهِ عده‌قلیلی از ملل (به‌زیان اکثریت) ندارند.

اگر در حقیقت، خوبی - پایه و اساس علم و هنر باشد، هیچوقت پژوهش‌های علوم مثبت (که کاملاً در مقابل نیکی و خوبی واقعی انسانیت پی‌ارزش است) ممکن بود اهمیت کنونی را به دست نمی‌آورد، و مخصوصاً حاصل هنرهای ما، عاملی برای رفع کسالت عده‌ای بی‌کاره نمی‌شد^(۱) خرد و فرزاندگی انسانی هیچوقت شامل شناسایی تمام موضوعات نمی‌باشد، چون موضوعات نایابی برای دانستن و شناختن موجود است، و امکان شناخت اکثر موضوعات باعث فرزاندگی نمی‌شود. فرزاندگی و فضیلت انسانی - عبارت از این است که نظام موضوعات را

۱- تولستوی جمله اصلی را که ابتدا نوشته، این بوده است: خوب و با نشاط برای فاسدین

خوب بدانیم، و دیگر این که بتوانیم اطلاعات خودمان را بر حسب اهمیت آن‌ها تنظیم نماییم. بنابراین از تمام علومی که انسان می‌تواند و باید بداند، از همه مهمتر - علمی است به این که به طریقی زندگی نمود که کمترین بدی‌ها و بیشترین خوبی‌های ممکن انجام گیرد. و از تمام هنرها - بداند که از بدی اجتناب بورزد و خوبی را (با کمترین کوشش ممکن) ایجاد نماید. پس ببینید - بین تمام علوم و هنرها - که ادعا می‌کنند که برای خوبی بشریت می‌باشند، بر حسب اهمیت آن‌ها نه تنها وجود ندارند بلکه خارج از لیست و فهرست علوم و هنرها می‌باشند. آن‌چه در دنیای ما بعنوان علم و هنر نامیده می‌شوند یک «هام بوگ (HAM BUG)» عظیمی است، یک خرافات و موهومات بزرگ، به محض این که از خرافات کهن کلیسا خلاص و آزاد شدیم معمولاً به آنجا سقوط می‌کنیم. برای راهی که انتخاب کرده‌ایم تا به روشنی بنگریم، بایستی کاملاً از ابتدا شروع کرد، باید یقۀ (سرگردنی) لباس خودمان را برگردانیم و بلند کنیم که ما را گرم نگاه دارد ولی جلوی دید ما را می‌گیرد. وسوسه بزرگی است، ما تولد پیدا می‌کنیم - تا به وسیله کاریا - تا حدودی بهتر - به وسیله روشن نگری، از پله‌های نردبان بالا می‌رویم و خود را در بین طبقه مرفه و ممتاز خواهیم یافت. مبلغین تمدن و فرهنگ KULTUR همان‌طور که آلمان‌ها می‌گویند، و باید مانند یک روحانی برهنه یا کاتولیک، صداقت فراوان و عشق بزرگی به واقعیت و خوبی داشت تا از این موقعیت - چشم‌پوشی نمود. برای یک مرد جدی - مثل شما - که برای خود مسئله زندگی را به میان می‌آورد، هیچ انتخابی وجود ندارد. برای شروع کردن (تا با روشن بینی و روشن نگری همه چیز را نظاره کند) بایستی خود را از قید هر چه خرافات است (که در بستر آن آرمیده) خلاص نماید. این یک شرط لازم و ضروری است. اگر مزرعه استدلال کاملاً آزاد نباشد هر چه بحث انجام گیرد و هر دلیلی آورده شود، نمی‌توان یک قدم به طرف حقیقت برداشت. عدم انعطاف‌پذیری و ثابت بودن نقطه فکری افراد، باعث جلوگیری و مانع هر استدلالی می‌شود. بنابراین همه چیز به غلط می‌انجامد. ایمان مذهبی وجود دارد - ایمان علمی و تمدن

فرهنگی وجود دارد، هر دو با هم کاملاً متشابه‌اند. یک کاتولیک به خود می‌گوید «من می‌توانم استدلال نمایم، نه بیش از آنچه کتاب مقدس (شرع) و آداب و رسوم (عرف) به ما تعلیم داده است که حقیقت کامل و تغییرناپذیر را صاحبیم». یک معتقد علم و تمدن فرهنگی می‌گوید «استدلال من در مقابل داده‌های علم و هنر متوقف می‌شود، علم ما - مجموعه دانش انسان است. اگر هنوز هم حقیقت را بدست نیاورده است بدست خواهد آورد. هنر ما هم با سنت کلاسیک خود (با اسلوب صحیح و اصیل خود) تنها هنر واقعی است.» کاتولیک‌ها می‌گویند «در خارج از انسان یک چیزی به علت خودش (همانطور که آلمان‌ها هم می‌گویند) وجود دارد به نام: کلیسا (گرایش‌های مسیحی و مذهبی).»

مردم دنیای ما می‌گویند «در خارج از انسان چیزی به علت خودش وجود دارد به نام تمدن (گرایش‌های علمی و فرهنگی).»^(۱)

برای ما ساده است که اشتباهات استدلالی خرافات مسیحی و مذهبی را ببینیم چون تمایل و گرایشی به آنها نداریم ولی یک معتقد مذهبی (حتی یک کاتولیک) کاملاً اطمینان دارد که فقط یک مذهب واقعی وجود دارد^(۲) و آن کمال مذهب (مذهب خودش) است و به نظرش می‌رسد که حقیقت مذهبش با استدلال ثابت می‌شود. همینطور برای ما معتقدین تمدن، ما کاملاً معتقدیم که فقط یک تمدن حقیقی وجود دارد و آن کدام است؟ آن که مال خودمان است^(۳) و برای ما تقریباً غیرممکن است که نقصی در منطق ما برای استدلالمان وجود داشته باشد، از این که ثابت نماییم که از تمام زمانها و بین تمام ملتها، فقط این چند میلیونی که در ناحیه‌ای به نام اروپا زندگی می‌کنند، تمدن واقعی را در اختیار دارند که آن هم ترکیبی از علوم واقعی و هنر واقعی می‌باشد.

۱- لئون تولستوی در دو جا از «چیزی به علت خودش» می‌گوید که احتمالاً مربوط می‌شود به یکی از کتب اسپینوزا، مراجعه شود به کتاب «اخلاق» اسپینوزا - مبحث اول.

۲- تولستوی ابتدا نوشته بود «تنها یک حقیقت».

۳- توسط تولستوی بر روی کلمه «خودمان که پوشیده از باورهای خرافی هستیم» خط کشیده شده است.

برای این که حقیقت زندگی را - که اینقدر ساده است - بشناسیم، احتیاج به چیز مثبتی ندارد؛ مثل فلسفه یا علم عمیق. بلکه فقط احتیاج به یک کیفیت منفی داریم: خرافات را قبول نکنیم. باید خود را به جای یک کودک و یا یک دکارت Descartes گذارد^(۱)

- من چیزی نمی‌دانم، چیزی را باور ندارم.

- من چیز دیگری جز شناخت حقیقت زندگی نمی‌خواهم، و من مجبورم که زندگی نمایم.

و جواب آن از قرن‌ها (خیلی ساده و روشن) داده شده است، احساس درونی من می‌گوید: که من احتیاج به خوبی دارم، خوشبختی برای من و برای من تنها. عقل به من می‌گوید: تمام انسانها، تمام موجودات، خواهان همین چیز هستند. تمام موجودات مثل من هستند و به دنبال خوشبختی شخصی خود هستند که مرا له و نابود خواهند کرد؛

- کاملاً روشن است، من خوشبختی را که تمایل دارم از آن خود سازم نمی‌خواهم.

- ولی فقط کاوش و تحقیق خوشبختی، که این زندگی من است.

- وقتی که خوشبختی را نمی‌توان تصاحب کرد و متمایل به آن نشد

این زندگی نیست.

استدلال به من می‌گوید که در نظام جهان، که در آن تمام موجودات فقط تمایل خوبی خودشان را دارند. من (موجودی خواهان همان هستم) نمی‌توانم خوبی را تصاحب نمایم، نمی‌توانم ادامه حیات بدهم. اما - با وجود این، این استدلال آنقدر روشن است که ما زندگی می‌کنیم و در جستجوی خوشبختی هستیم. ما به هم می‌گوئیم؛ من نتوانستم خوبی و خوشحالی را از آن خود سازم مگر در حالتی که اگر امکان داشت تمام موجودات مرا بیشتر از خودشان دوست می‌داشتند.

این کار غیرممکنی است، اما با وجود این همگی در حال زندگی کردن می‌باشیم و تمام سعی و کوشش ما تهیه ثروت، افتخارات، قدرت و

۱- دکارت: فیلسوف و ریاضیدان و فیزیکدان فرانسوی (۱۶۵۰ - ۱۵۹۶)

کارهایی هستند که می‌خواهیم دیگران را وادار بکنیم تا ما را بیشتر از خودشان دوست داشته باشند.

ثروت، افتخارات، قدرت - شبهی در این حالات را در ما ایجاد می‌کند و ما تقریباً خوشحالیم، بعضی اوقات فراموش می‌کنیم و به‌خود می‌گوییم این یک شبهی است و حقیقتی در آن وجود ندارد. تمام موجودات همدیگر را بیشتر از ما دوست دارند، و خوشبختی غیرممکن است. افرادی هستند - و عده آنها هر روز زیادتر می‌شود - که نمی‌توانند این مشکل را حل نمایند و مغز آنها را به‌آتش می‌کشاند، اینان به‌خود می‌گویند که «زندگی یک اغفال و فریبی بیش نیست» در صورتیکه حل این مسأله خیلی ساده است، «از خودش و در درون خودش قرار دارد»، من نمی‌توانم خوشبخت شوم مگر در این دنیا نظامی وجود داشته باشد که تمام مردم، دیگران را بیشتر از خودشان دوست داشته باشند. تمام جهان ممکن است خوشحال شوند اگر به‌چنین وضع که موجودات - خودشان را دوست نداشته ولی دیگران را دوست بدارند. من یک موجود انسان هستم و عقل - قانون خوشبختی را - به‌همه موجودات داده است، که من دیگران را بیشتر از خودم دوست داشته باشم. کسی که چنین استدلالی را بکند، زندگی بلافاصله برایش منظره و چشم‌انداز دیگری پیدا می‌کند. موجودات که همدیگر را به‌سوی نیستی می‌کشاند، اگر همدیگر را دوست داشته باشند می‌توانند به‌هم کمک کنند. زندگی به‌وسیله تخریب، پایدار نیست ولی به‌وسیله عمل متقابل^(۱) موجودات، که در قلب من «احساس عشق» تعبیر می‌شود، از موقعیکه حرکت جهان را توانسته‌ام حدس بزنم، می‌بینم که فقط به‌وسیله اصول اخلاقی، همدردی متقابل عامل پیشرفت انسانیت است و تمام تاریخ چیز دیگری جز استنباط همبستگی یا مسئولیت مشترک تمام موجودات نمی‌باشد. استدلال به‌وسیله تجربه تاریخ و تجربه شخصی تقویت می‌شود، اما علاوه بر استدلال، انسان - دلیل اطمینان‌بخش حقیقت آن را - در

احساس درونی خویش می‌بیند. بزرگترین خوشبختی که انسان می‌شناسد، در آزادترین حالات و خوشوقت‌ترین آنها - از خودگذشتگی و عشق است. عقل - تنها راه خوشبختی را برای انسان کشف می‌کند و احساس او را به طرف آن می‌کشد. اگر ایده‌هایی که من سعی می‌کنم به اطلاع شما برسانم زیاد روشن نیستند، قضاوت سخت روی آنها نداشته باشید، امیدوارم روزی به‌طریقه روشن‌تر و دقیق‌تر دریابید، من فقط توانستم ایده‌ام را - به‌شیوه‌ای که فکر می‌کنم - در اختیار شما بگذارم. لئون تولستوی

نقش شخصیت هنرمند در آفرینش هنری^(۱)

با یاد و احترام دکتر امیرحسین آریان‌پور که همیشه برای موضوع «نقش تفکر هنرمند در پدیدایی و آفرینش هنری» اهمیت ویژه‌ای قائل بودند. ناصر زرافشان

دفاع‌های پرشوری که از واقع‌گرایی بعمل می‌آید دانسته یا ندانسته نقش خود نویسنده را در هنر و نیز نقش اصل خلاقیت را بطور ضمنی کم‌ارج می‌کنند. مدت چندان زیادی پیش از این نبود که بسیاری از منتقدین و نظریه‌پردازان نویسنده را چیزی بیش از یک ثبات^(۲) متعصب و «رله‌کننده» امین و دقیق نمی‌دانستند که باید رویدادها یا تغییرات گوناگونی را که در زندگی روی می‌دهد و خصوصیات مشخصه این رویدادها و تغییرات را بازگو کند بنابراین دیدگاه، نویسنده کشف نمی‌کند، بلکه فقط «نشان می‌دهد» و هیچ چیز از خود بعنوان سهم خود به اثر هنری نمی‌دهد بلکه بطور ساده آنچه را که مشاهده کرده است بازگو می‌کند و میکوشد تا حد ممکن بطور گسترده‌تر به زندگی احاطه یابد، او کاملاً عینی و در عین حال کاملاً غیر شخصی عمل می‌کند. این کم بها

۱- نوشته: خرابچنکو ترجمه: دکتر ناصر زرافشان منبع: بخشی از کتاب «آفرینش هنری و

فردیت هنرمند» چاپ: مسکو ۲- ثبات = ثبت کننده

دادن به نقش هنرمند را اغلب باید در آنجائی پیدا کرد که واقع‌گرایی را بعنوان توصیف کسل‌کننده و فاقد الهام دنیای پیرامون و کاراکترها و تصاویر واقع‌گرایانه را تنها بعنوان مشابه‌های زندگی یا عکسبرداری‌هایی تلقی می‌کنند یعنی آنجائی که بازشناسی و تمایز واقع‌گرایی از بدترین نوع ناتورالیسم غیر ممکن می‌شود.

اما دیدگاه دیگری هم هست که در ظاهر ممکن است به نظر آید با دیدگاهی که در بالا توضیح داده شد کهکشانه فاصله داشته باشد اما با این وجود وجه مشخصه عمده‌ی آن، همان کم بها کردن نقش نویسنده بصورت لجوجانه است. در اینجا ما باید نظریه‌های برخی از ساختارگرایان معاصر و پیشینیان آن‌ها یعنی منتقدین ادبی و فورمالیست را ذکر کنیم. نمونه شاخص این نظریه‌ها این گفته «اوسیپ بریک» یکی از نمایندگان فعال مکتب فورمالیست است که بعد به صورت موعظه‌گر پر حرارت «ادبیات واقعیت» در آمد. او اعلام می‌کند «هر آنچه که شاعر می‌نویسد بعنوان بخشی از آورده‌ی او برای امر عمومی دارای معنی است و بعنوان بیان خویشتن خودش بکلی بی‌ارزش است».^(۱)

رویکرد صورت‌گرا و ساختارگرا به ادبیات همانگونه که میدانیم شرح اصولی است که کارهای ادبی، بدون توجه به شخصیت خلق‌کننده‌ی آنها و زمان و اوضاع و احوالی که آثار یاد شده در آنها به رشته تحریر درآمده است و بدون توجه به مضمون و درونمایه آن‌ها، بر مبنای آن اصول ساخته می‌شوند. سرشت ویژه و مشخص و کیفیت زیباشناختی کار صرفاً از دیدگاه مناسبات ساختاری مشاهده می‌شود که همانگونه که ادبیات رشد و تکامل می‌یابد مناسبات مزبور هم همراه با آن تغییر می‌کنند حتی میتوان نظرات این منتقدین را اینگونه تفسیر کرد که نقش نویسنده را در حد حرفه انتخاب کردن و عوض کردن طریقه‌ای که کار ادبی باید به آن طریق ساخته شود پائین می‌آورند. بسیار شبیه به این نظرات، نظرات آن منتقدینی است که روش‌های ریاضی را به مثابه تنها

روشهایی که می‌شناسند که قادر به دگرگون ساختن نقد ادبی «شهودی» امروزی، و تبدیل آن به یک دانش واقعی و راستین است. برای این افراد، روند آفرینش ادبی اندکی فراتر از پاره‌ای روشهای آماری است که به روشنی هر گونه انحراف از معیار زیباشناسی را نشان می‌دهد و برای این مکتب آماری شخصیت هنری درست یک چنین انحراف از معیاری است که مؤید یک گرایش عمومی است اما به خودی خود ارزش چندانی ندارد. آنان که کارهای هنری را بعنوان نوعی نمایش ناتورالیستی تصویر زندگی مانند یک آینه تلقی می‌کنند این حقیقت ساده را فراموش میکنند که ادبیات، مانند هر هنر دیگری، حاصل یک روند خلاق است و نویسنده واقع‌گرا، گرامافون نیست که از روی وجدان و وظیفه‌شناسی میکوشد صداها را از صفحه بیرون کشد. میزان توجه برخی از کسانی که از رویکردهای صورت‌گرا، ساختارگرا و ریاضی‌هواداری می‌کنند نه تنها نسبت به سرچشمه‌های واقعی و راستین آفرینش هنری، بلکه نسبت به سرشت ویژه و مشخص این روند هم بسیار کمتر از آن است که باید باشد. در حالی که درک سرشت ویژه و مشخص آفرینش هنری اگر نقش هنرمند و شخصیت او را دست کم بگیریم غیر ممکن است.

نویسنده یک رایانه یا یک روبات نیست که عملیات گوناگونی را مطابق با یک برنامه خشک و بی روح اجرا کند نویسنده یک شخصیت هنری مستقل است و بعنوان یک شخصیت مستقل هم در روند کار ادبی فعالیت و مشارکت می‌کند. هنر گر چه ریشه در واقعیت دارد اما بوسیله افراد خلاق به وساطت و با بیان آنان تحقق می‌یابد بنابراین رشد و تکامل هنر و بویژه هنر واقع‌گرا چیزی نیست که جز در پیوند با نحوه بیان و بازنمایی این افراد خلاق بتوان آن را مشاهده کرد. بررسی زندگی از نزدیک و جستجوی خستگی‌ناپذیر برای یافتن راههای تازه و مؤثر آفرینش هنری، و همراه با ناکامی‌های هنری، تردیدهای عذاب‌دهنده و پیروزیهای شادی‌بخش، همواره جلوتر رفتن - همه اینها با هم جریان می‌یابند تا اثر پراهمام نویسنده واقع‌گرا را بوجود آورند، نویسنده‌ای که همه آنچه را که در برابر نگاه تیز ذهن او جریان دارد، فقط و بطور ساده

«تثبیت» نمی‌کند بلکه می‌کوشد آنرا تحلیل، انتخاب و سنتر کند همانگونه که داستایوسکی می‌نویسد آن‌چه از نویسنده می‌خواهند «شباهتی از نوع عکسبرداری از واقعیت یا دقت مکانیکی نیست، بلکه چیزی دیگر است، چیزی بزرگتر، وسیع‌تر و ژرف‌تر. شباهت و دقت البته ضروری است. در واقع این دو دارای اهمیت اساسی هستند، اما کافی نیستند. این دو، تا همین حد فقط مواد خامی هستند که یک کار هنری از آنها ساخته می‌شود.... در عصر ما به‌هیچ روی آن آرامش روانی اعصار گذشته منفک از محیط و دیگران، وجود ندارد و نمی‌تواند هم وجود داشته باشد اگر هم چنین آرامشی وجود داشته باشد خاص کسانی است که به‌حد معمولی رشد نکرده‌اند یا از بخت خوش خود طبیعت قورباغه‌ها را دارند و هرگز نمی‌توانند بطور کامل در زندگی مشارکت کنند، یا سرانجام در کسانی وجود دارد که دیگر کاملاً پیر و فرتوت شده‌اند.»

«آنجا که هیچیک از این سه وضعیت غم‌انگیز نمی‌تواند در مورد هنرمند مصداق داشته باشد، مخاطبین یک هنرمند از هر جهت حق دارند از او انتظار داشته باشند که او نه مانند عدسی یک دوربین عکاسی، بلکه مانند یک انسان به طبیعت بنگرد.»^(۱)

حقیقت زندگی که در کارهای هنری میتوان یافت، خارج از آن درک و دریافت فردی‌ای که وجه مشخصه هر هنرمند راستین است، یا خارج از شیوه فکر کردن آن هنرمند در قالب صور خیال، یا خارج از روش هنری او نیست. اما این درک و دریافت خلاقانه زندگی به‌هیچ روی مانع بازتاب آن جنبه‌هایی از واقعیت در کار هنرمند نیست که ذاتی یا گونه‌نما هستند. قدرت و گیرائی دریافت شخصی یک نویسنده را از واقعیت که در تلاش درک واقعیت است در کجا باید جستجو کرد؟ این قدرت و گیرائی در آن طریقه‌ای نهفته است که نویسنده از آن طریق موفق می‌شود به کارکردهای باطنی و درونی زندگی دست یابد و آنها را برای

خواننده خود افشا کند و شخصیت‌ها و تیپ‌هایی را به‌ما ارائه کند که پرتو تازه‌ای بر رفتار و روانشناسی انسان می‌افکنند - هر چه نگاه نویسنده تیزتر و حساس‌تر باشد بیشتر به‌درون گوهر و ذات چیزها نفوذ و رخنه می‌کند و تعمیم‌های هنری او و پیش‌رویهای خلاق او گسترده‌تر خواهد بود. از سوی دیگر این سهم و آورده هنرمند در اندوخته مشترک تجارب ادبی است که خویشتن هنری او و جایگاهی را که در ادبیات بدست می‌آورد تعیین خواهد کرد. لئو تولستوی می‌نویسد: «در واقع امر وقتی ما کار یک نویسنده تازه را می‌خوانیم یا بررسی می‌کنیم آن سؤال اصلی که همیشه از خود می‌پرسیم این است که خوب! حالا تو چه نوع انسانی هستی؟ چه چیزی تو را از آدم‌های دیگری که من می‌شناسم متمایز می‌کند و در این زمینه که چگونه باید به‌زندگی نگاه کرد چه چیز تازه‌ای میتوانی به‌من بگویی که تاکنون از آن بی‌خبر بوده باشم؟.... و اگر بحث بر سر نویسنده‌ای باشد که از قدیم او را می‌شناخته‌ایم آن‌گاه پرسش این نیست که «تو چه کسی هستی؟» بلکه این است که خوب! حالا چه چیز تازه‌ای داری؟ این بار از کدام زاویه می‌خواهی زندگی را برای من تشریح کنی؟»^(۱)

تورگنوف درباره مشخصات هنرمند راستین نظری داشت که با آنچه گفته شد اندکی تفاوت دارد. او می‌گوید: «مسئله مهم در استعداد ادبی یا باید بگویم در هرگونه استعدادی، چیزی است که من باید آنرا «صدای ویژه خود» هنرمند بنامم، بله، مسئله مهم، داشتن «صدای ویژه خود» است. شخص به یک نوای زنده از نوت‌های ویژه خود نیاز دارد، نوت‌هایی که هر کس دیگری آن را در اختیار نداشته باشد برای آن که بتوانی آن‌چه را باید بگویی درست به اینگونه بگوئی یا درست همان نوت مناسب را بنوازی باید مانند پرندگان دستگاه صوتی مناسب با آن را داشته باشی این امر، در ذات و اساس خود، علامت متمایزکننده یک

استعداد زنده و اصیل است.»^(۱)

انگاره «صدای ویژه خود را داشتن» و انگاره «راههای تازه پرتوافکندن زندگی در کار یک نویسنده صاحب استعداد» ارتباط و شباهت خیلی نزدیکی با یکدیگر دارند. نویسنده زمانی چیز تازه‌ای خواهد گفت که «صدای ویژه خود» را بدست آورده باشد و هر چه این «صدا» قویتر باشد هر چه شخصیت خلاق هنرمند واقع‌گرا زنده‌تر باشد، مضمون و اهمیت سهم و آورده او هم در هنر بیشتر است. درنیک دمیرچیان نویسنده ارمنی می‌نویسد: در هر یک از ما ذخائر معدنی کافی یعنی مواد اولیه کافی وجود دارد شما باید بجای این که آنچه را دیگران پیش از شما ساخته و آماده کرده‌اند مورد استفاده قرار دهید این مواد اولیه را بیرون آورید و روی آن کار کنید بهتر آن است یک کار ضعیف باشد اما کار خود من باشد. آنچه در ادبیات ارزش دارد این است، و این همان جایی است که خواننده آن چه را مورد علاقه او است می‌یابد». نویسنده با استعداد، با ارائه کردن چیزی که از «خود او» تراوش کرده است و وارد کردن آن به عرصه ادبیات، سهمی را از خود به میراث مشترک، به گنجینه‌های روحی که بوسیله ملت او ایجاد شده است تقدیم می‌کند. اهمیت تشخیص هنری نه بطور ساده در اصالت فی نفسه در نفس اصالت، بلکه در آن اصالتی نهفته است که منجر به خلق شاهکارهایی می‌گردد که برای همه واجد ارزش باشند. اثر «خاص خود» هنرمند فقط و به سادگی به این دلیل اهمیت کسب نمی‌کند و خاص شناخته نمی‌شود که با تجلی‌های فردیت‌های دیگر در ادبیات متفاوت است بلکه به این دلیل که دنیای عاطفی انسان را غنی‌تر می‌سازد و میراث فرهنگی جامعه را رشد و تکامل می‌بخشد ویژه و خاص تلقی میشود یعنی چیز «تازه و خاصی» به این میراث مشترک می‌افزاید. تکرار مداوم واژه «من» به هیچوجه نشانه فردیت هنری نیست همچنین فصاحت و بلاغت و زیبایی زبانی صرف هنگامی که فاقد محتوا و مضمون شاعرانه باشد یا

ترفندهای زیرکانه روایت‌گری که به‌خودی خود معنای چندانی ندارند یا آن سبک غنائی پر طول و تفصیلی که در مواردی خیلی شایع، سرپوشی است بر بی‌شکلی و بی‌چهره‌گی نویسنده در روند درک و دریافت جهان از سوی او، هیچیک از اینها نشانه فردیت هنری نیست، اینها همگی فقط صورتهای ظاهر فردیت هنری هستند نه ذات راستین آن. لزوماً هر کس که می‌نویسد، واقعاً چیزی که خاص خود ندارد که آن را در آثارش مایه گذارد. شخصیت فردی هنرمند در جنبه‌های گوناگون کار او و بویژه در چشم‌اندازی که او از زندگی دارد و در مضمون و اهمیت اجتماعی تعمیم‌های هنری او آشکار میشود همانگونه که چخوف به‌درستی یادآور شده است: «اصالت یک نویسنده تنها در سبک او نیست، بلکه در طرز تفکر او، در ارزش‌گذاری‌های او و نظائر آن هم هست.»^(۱) و سرانجام نباید شخصیت فردی نویسنده را با آن «فردگرایی» اشتباه کنیم که بسیاری از هنرمندان کشورهای سرمایه‌داری آنرا ویژگی بنیادی هنر اعلام می‌کنند. آنان گوهر و ذات هنر را در حدیث نفس هنرمند و این که در کار خود به‌بیان هیچ چیز جز دنیای درونی خودش نپردازد، میدانند. برای آنان مرکز ثقل و اهمیت و توجه در آن دنیای واقعی که سایر مردم هم در آن زندگی می‌کنند، قرار ندارند. بلکه در دنیای جداگانه‌ای نهفته است که بوسیله هنرمند خلق شده است. دنیایی که به‌حاکمیت و جولان آزادانه ذهن و خیال میدان کامل میدهد. نظریه‌های فروید پیرامون عناصر نیمه‌آگاه در آفرینش هنری و ارتباط آنها با جنسیت در غرب امروز هم مثل گذشته بین مردم رواج دارد. میتوان عقائد او را اینگونه تفسیر کرد که فروید می‌گوید یکی از کارکردهای ادبیات ظهور و تجلی «خویشتن» در رویارویی آن با تضادی که با جامعه دارد. نظریه‌پردازان گوناگونی می‌کوشند ثابت کنند که آنچه یک هنرمند را به‌راستی اصیل و منحصر به‌فرد می‌سازد خودداری او از «تقلید» از زندگی و انزوگرایی و عقب‌نشینی او به‌سوی اعماق روح خویش برای آفرینش بدون هدف

قبلی است اما با همه این اوصاف حقیقت این است تأکید بیش از حد بروی خلییات و احساسات کاملاً شخصی هنرمندی که تماس خود را با جهان از دست داده است یکی از چیزهایی است که شخصیت خلاق و استعداد یک نویسنده را ویران می‌سازد. به موازات این فردگرایی و ذهن‌باوری پرورده و اطو کشیده‌ای که هم در عرصه نظری و هم در عرصه عملی هنر در کشورهای سرمایه‌داری چنین لافزنانه مورد ستایش قرار دارد، میتوان جریان دیگری را هم ملاحظه کرد که همین فردیت را هم از هنرمند سلب می‌کند و به یغما می‌دهد. اما این دو گرایش نه تنها به راحتی در کنار یکدیگر و به موازات یکدیگر در حال رشد هستند بلکه حتی تا حدود معینی نیز در هم آمیخته‌اند.

یونگ بعنوان شاگرد و معارض فروید معتقد است که شخصیت هنرمند وحدتی از اصول و عناصر ناسازگار با یکدیگر است: از یک سو هنرمند یک انسان است که برای خود دارای زندگی، نظرات، سلیقه‌ها و عادات شخصی و خاصی است و از سوی دیگر تا آن جا که چیزی را خلق میکند بدون چهره است، یعنی فردی است که با این کیفیات و ویژگی‌های شخصی بیگانه است. نظریه مورد بحث معتقد است که این کیفیت بی چهرگی از این واقعیت ناشی میشود که کارهای هنرمند بیان پدیده‌های روانشناختی غیرعقلانی است که گونه نمای مجموعه‌ها و گروه‌های بزرگ و کاملی از افراد مردم است. بر خلاف فروید که بر خصلت فردی روند خلاقیت تأکید می‌ورزید یونگ این روند را دارای سرچشمه‌های اجتماعی میدانند ضمن اینکه در همان حال بر نقش قاطعی هم که نیم آگاهی در کارهای هنری ایفا میکند اصرار می‌ورزد او می‌نویسد: «هنر، گونه‌ای محرک فطری و درونی است که یک انسان را تسخیر می‌کند و او را به افزار خود مبدل می‌سازد. شخصی نیست که از اراده آزادی برخوردار باشد تا هدفهای خود را جستجو و دنبال کند بلکه شخصی است که به هنر اجازه می‌دهد هدفهای خود را از طریق او تحقق بخشد. او بعنوان یک انسان ممکن است خلیاتی، اراده‌ای و هدفهایی شخصی برای خود داشته باشد، اما بعنوان یک هنرمند به معنای عالیتري (انسان) است او

(انسان مشترک) است، انسانی که حامل زندگی ناآگاهانه و نفسانی نوع انسان است و به آن شکل می‌بخشد^(۱)».

به نظر یونگ، هنرمند و شخصیت انسانی نه تنها دو چیز متفاوت هستند بلکه با یکدیگر نیز در حال تضاد دائمی به سر می‌برند. یک شخصیت خلاق برای آن که بتواند کیفیت هنری خویش را بطور کامل بیان کند باید «خویشتن» خود را رها کند و در عناصر روحی جمعی حل شود. یونگ مینویسد: «هرگاه که نیروی خلاقه تسلط حاصل کند. ناآگاه بر زندگی انسانی حکومت میکند و به آن شکل و قالب می‌بخشد، ناآگاهی در برابر ارائه فعال قرار دارد، و «خویشتن» آگاه بسوی یک جریان زیرزمینی رانده می‌شود که در این حالت چیزی بیش از یک ناظر ناتوان رویدادها نیست. اثری که در جریان پدید آمدن است بصورت سرنوشت شاعر در می‌آید و رشد و تکامل روانی و نفسانی او را ایجاب و تعیین می‌کند اینگونه نیست که فاوست را می‌آفریند بلکه فاوست است که گوته را می‌آفریند....»^(۲)

یونگ ضمن دفاع از کیفیت ناآگاهانه‌ای که در روند آفرینش هنری بر فرد سلطه دارد به نظر می‌رسد که نقش هنرمند را در پیدایش اثر هنری تا حدّ نقش یک مامای صرف پائین می‌آورد شخصیت خود هنرمند هیچ‌جا در آثارش تجلی نمی‌یابد و او خود یک تابع صرف آن نیروهای ذهنی است که در آن آثاری که نام او را بر خود دارند تجلی یافته‌اند. به این طریق یونگ هنرمند خلاق را قربانی یک نیروی غیرعقلانی و طبیعی و اولیه می‌شناسد اما این تنها یکی از نظریه‌های بسیاری است که میکوشد بی‌چهرگی هنرمند را ثابت کند نظریه پردازان نقد نو رهبران جنبش اگزیستانسیالیستی و هواداران هنر «متافیزیکی» همگی اهمیت و اثر تشخص خلاق را در هنر دست کم می‌گیرند. هایدگر مفسر بزرگ اگزیستانسیالیسم مینویسد: «هنرمند برای کار هنری وجودی بی‌اثر و

1- C.G. Jung, Psychology and Literature <The Creative Process> edited by B.G. Hiselin, Berkbey and Los Angeles, 1952, P.229

2- Ibid, P.230

بی تفاوت است حتی میتوان گفت که او خود را در روند آفرینش اثر کار هنری فنا می‌کند.»

بنا به نظر بسیاری از نظریه پردازان بوژوائی یکی از ویژگیهای هنر امروز این است که ورای تجارب حسی قرار گرفته است و بخاطر این ویژگی خود است که می‌تواند به گوهر ذاتی اشیاء دست یابد. مثلاً تونالی می‌نویسد که «هنرمند مدرن در جستجویش برای دستیابی به گوهرهای ذاتی، به نوعی هنر متافیزیکی تبدیل میشود. در این مفهوم، هنر مدرن اساسی‌ترین هنر متافیزیکی است که تاریخ تاکنون پدید آورده است.»^(۱) این هنرمندان همانطور که تونالی هم در ادامه نوشتار خود مینویسد، منکر این هستند که آنان آنچه را احساس و تجربه کرده‌اند کلیت و تعمیم می‌بخشند. و با ردّ این نظر به سوی فورم مجرد گرایش پیدا می‌کنند، و آنچه موضوع کار آنها برایشان تعیین می‌کند، رابطه میان عناصر گوناگون شکلی با یکدیگر است بعقیده این نظریه پرداز، با ترکیبی از مربع‌ها، مثلث‌ها، دایره‌ها و درکنار هم قرار دادن لکه‌های رنگ میتوان گوهر و ذات یک شیئی را برملا ساخت و نقش و اهمیت شخصیت هنری در این هنر «متافیزیکی» بسیار محدود است زیرا بدون توجه و توسل به هیچ جنبه ویژه‌ای از خویشتن آفرینشگر هنرمند، به گوهر و ذات موضوع کار هنری دست می‌یابند. این توجیهات برای بی‌چهرگی روزافزون هنرمند منعکس‌کننده واقعیات هنر سرمایه‌داری است. شخصیت هنرمند نه تنها در هنر مجرد، هنر پاپ، هنر آپ و دیگر جنبش‌های موجود در هنرهای بصری «حل و ناپدید» می‌شود، در ادبیات هم همین پدیده به روشنی قابل مشاهده است که چهره هنرمند در آن بعنوان راهی برای فائق آمدن بر ذهن‌گرایی هنر در مراحل پیشین تحول تاریخی آن، معمولاً پوشیده و پنهان است. این تمایل که کارهای ادبی را به صورت اکیداً عینی و غیر شخصی

1- Tunali <The Vabidity of Modern Art>. The Journal of Aesthetics and Art Criticism, Baltimore, 1963. Winter, P:161

درآوردند را غالباً میتوان در تجارب ادبی بسیاری از جنبشهای ادبی از جمله در جنبش «رمان نو» مشاهده کرد که در آن هرگونه تجلی و بیان واضح «خود» آفریننده اثر ممنوع است. موضوع تلاشها و تقلای نویسنده، انسان و جامعه نیست، بلکه نشان دادن اوضاع و احوال خارجی است، اشیاء، حالت‌های فیزیکی و رویدادها پراکنده و نامربوط به یکدیگر که هدف همه آنها لقاء تصور یک واقعیت مستقل به خواننده است. اما این نفی ظاهراً قطعی هر چیز شخصی، خود منجر به ذهن‌گرایی هنری می‌شود. «رب‌گریه» یکی از بنیانگذاران «رمان نو» خود قبول و اعتراف میکند که نوول‌های او اگر چه به ظاهر عینی است اما در واقع امر «ذهنی‌ترین نوول‌های جهان» است. همانطور که نویسنده و منتقد فرانسوی «برنارد پین یو» یادآور میشود برای نویسندگان «رمان نو» جهان، بی‌طرفی و بی‌نام و نشانی و واقعیت عمومی خود را از دست میدهد و پیرامون نقطه نظر نویسنده تجدید سازمان می‌یابد و سرانجام دیگر آن جهان واقعی نخواهد بود که همه آنرا می‌شناسیم، بلکه تبدیل به جهان متفاوت دیگری میشود که بر روی خطوط ذهنی ساخته شده است، جهانی که در آن همه اشیاء عینی جاها و مردم به یکدیگر وابستگی متقابل دارند و به طرق متفاوت ویژه خود، همه نماد یک انگاره ثابت هستند و هر یک به شیوه خود همان انگاره را بیان می‌کنند. این جهانی نیست که نویسنده آنرا می‌بیند بلکه جهانی است که نویسنده به آن نیاز دارد، جهانی که در عین حال برای او هم ممکن و هم ضروری است. همین امر در مورد به اصطلاح «هنر پوچی» در عرصه درام هم صدق می‌کند یونسکو و بکت در عرصه درام مانند همپالکی‌هایشان در سایر هنرها باور کرده‌اند که وقتی اعلام میکنند زندگی پوچ است، وقتی میگویند زندگی یک هرج و مرج بی‌معنی است که فقط انگاره مرگ آنرا تعیین میکند، به گوهر و ذات امور پی برده‌اند. کارهای اینها هر قدر هم به نظر ستایش‌کنندگان جذاب و مؤثر بیاید آنچه این آثار بیان می‌کنند گیجی و آشفتگی و هرج و مرجی است که بر ذهن‌های نویسندگان آنها مستولی است، ذهنیتی را متجلی می‌سازند که نه زندگی را به‌مانشان

میدهد و نه کنه و ماهیت آنرا برملا می‌سازد.

گریز بسوی ماوراءالطبیعه هم مانند عقب‌نشینی بسوی اعماق خویشتن خود برای هنرمند به معنای از دست دادن آن قدرتی است که در پیوند نزدیک با واقعیت و علاقه و توجه سرشار از روحیه و دل‌زندگی به پدیده‌های اجتماعی شکوفا می‌شود.

ایوان فرانکو ضمن تأکید بر این پیوند مینویسد: «بگذارید نویسنده هر چه می‌تواند بیشتر از خویشتن، از دیدگاه خود، از درک و دریافت خود از دنیاهای درونی و بیرونی و از سبک خود در آثارش بگنجاند؛ بگذارید آثارش گوشت و خون خود او باشد. تنها در اینصورت است که نویسندگان به آن نیروی زندگی‌بخش و به آن اصلتی در تصاویر زنده هر آنچه که در احساسات معاصرین آنها در زمره محرمانه‌ترین امور است دست خواهند یافت مضمون و اهمیت اجتماعی خارق‌العاده‌ای را که ادبیات معاصر دارد، همین پیروزی فرد در ادبیات معاصر به آن خواهد بخشید.»^(۱)

اسفند ۱۳۸۰ - ناصر زرافشان

جهان داستان

جمال میرصادقی

با احترام عمیق به شادروان استاد دکتر امیرحسین آریان‌پور

جهان داستان و تمایزش با جهان واقع از روزگار کهن تا امروز مورد بررسی و توجه منتقدان و پژوهشگران ادبی بوده است. جهان واقع یا امر واقع^(۲) چیزهایی است که رخ می‌دهد و با «واقعیت» و «حقیقت» رابطه تنگاتنگی دارد و جهان داستان نیز مجموعه آن چیزهایی است که از این رخدادها بازآفرینی می‌شود و به طبع باید به نحوی «واقعیت» و «حقیقت» این رخدادها را در خود بازتاب دهد از اینرو جهان داستان وابسته به جهان واقع است و در ضمن همان طور که خواهیم دید در ذرات

خود نیز مستقل است من به این وابستگی و استقلال می‌پردازم که برای درک و فهم داستان از اهمیت بسیاری برخوردار است. جهان واقع از اجزای گوناگونی شکل گرفته است و اگر نویسنده‌ای بخواهد جنبه‌ای از واقعیت آن را بازآفرینی کند ناگزیر است که حوادث آن را به هم بریزد و از نوبا ترکیب و هیأتی تازه ارائه دهد به عبارت دیگر آن چه را که با منظور و هدف او همخوانی دارد برگزیند و با سازمانی دیگر عرضه کند از اینرو نویسنده می‌کوشد در جهان داستان تا آنجا که ممکن است این همخوانی را بیشتر در اجزای برگزیده‌اش به وجود آورد بر وحدت و یکپارچگی اجزای داستان بیفزاید تا استقلال خود را از جهان واقع بیشتر فراهم آورد و به بازآفرینی منظرها و تفسیرهای خود از جهان واقع آزادانه‌تر عمل کند از این نظر بازآفرینی واقعیت‌ها در جهان داستان حقیقت مانند^(۱) است یعنی بازتابی است از جهان واقع. حقیقت جهان داستان به معنا و مفهومی نیست که در آثار علمی و تاریخی دیده می‌شود و با آن متفاوت است درست است که بنا به قول ارسطو تاریخ و علم نیز همچون ادبیات از جهان واقع تقلید می‌کند اما در ادبیات بیان داستان است نه گزارش واقعیت. داستان اشیای تخیلی را می‌آفریند نه همچون تاریخ و علم که اشیاء را ثبت و ضبط می‌کند یعنی تاریخ‌نویس و دانشمند از چیزهائی تقلید می‌کنند که وجود ذاتی و جسمانی داشته و واقعاً اتفاق افتاده است و تقلیدهایشان اگر با واقعیت جهان واقع منطبق نباشد اعتبار ندارد در حالی که نویسندگان می‌توانند وقایعی را نیز بیافرینند که در جهان واقع اتفاق نیفتاده و از تخیلشان مایه گرفته باشد و آفریده‌های آن‌ها از ارزش و اعتبار برخوردار باشد یعنی خوانندگان آن‌ها را بپذیرند و احتمال وقوعشان را در متن داستان باور کنند از اینرو داستان هم از وقایعی مایه می‌گیرد که در جهان واقع اتفاق افتاده باشد و هم می‌تواند این وقایع زاده تخیل باشد و در جهان واقع اتفاق نیفتاده باشد.

در صورت اول داستان بر شالوده وقایع جهان واقع بنا می‌شود و

سعی می‌کند بیان خود و حوادث جهان واقع نزدیک‌ترین رابطه و شباهت ممکن را برقرار کند در صورت دوم ممکن است خیال‌پردازانه باشد و استنباطی که نویسنده از ممکنات جهان واقع دارد نادیده گرفته شود. تاریخ‌نویس در پی تفسیر و تعبیر حقایق است و داستان‌نویس حقایق را در همخوانی با الگوی عمل انسانی انتخاب و بازآفرینی می‌کند یعنی با فراهم آوردن کیفیتی در اعمال و گفتار شخصیت و همخوانی آن با عمل داستانی، ساختی قابل قبول در حقیقت را در نظر خواننده می‌قبولاند و جهان داستان را جایگزین جهان واقع می‌کند تا به خصوص اگر داستان بر شالوده وقایع جهان واقع نباشد واقع‌گرایانه خواننده از راه تخیل در آن زندگی کند. یانویسنده می‌تواند شباهت‌های اثر خود را با جهان واقع چنان از میان بردارد که نتوان هیچ مشابهتی میان کل اثر با جهان واقع پیدا کرد همانطور که در بعضی از آثار نمادین و سوررئالیستی و مافوق طبیعی می‌توان دید اما در سوررئالیست و مافوق طبیعی‌ترین آثار، شباهتی گر چه اندک و پنهان با «واقعیت» و «حقیقت» جهان واقع وجود دارد هیچ اثر ادبی را نمی‌توان یافت که این شباهت در آن وجود نداشته باشد و حقیقت جهان واقع به شکلی در آن دیده نشود. اثر ادبی ممکن است از نظر ترکیب و ساختار کلی به ظاهر هیچ شباهتی با مظاهر و مفاهیم جهان هستی نداشته باشد اما در جزئیات و دقایق آن، این شباهت را می‌توان پیدا کرد که رابطه‌ای معنادار با واقعیت‌های جهان واقع برقرار می‌کند و همچون آثار دیوانگان و پریشان احوال‌ها بی معنا و مفهوم نیست.

«حتی در جایی که هنرمند چیزی ابداع می‌کند که به گمان خودش از مرزهای عین‌نمایی (حقیقت‌مانندی) نیز در می‌گذرد، در واقع کاری نمی‌کند مگر تجدید سازمان و بازآفرینی اجزای تشکیل‌دهنده آن کلی که ما آن را واقعیت می‌نامیم.»^(۱) هر اثری بر شالوده عامل‌هایی از تأثیرات فکری، عاطفی و بصری بنا شده که به‌طور عینی از واقعیت‌های زندگی

۱- بوریس ساچکوف: تاریخ رئالیسم، ترجمه‌ی محمدتقی فرامرزی، تهران، نشر نندر،

سرچشمه گرفته است داستان‌نویس، مواد و مصالح نوشته خود را از جهان واقع می‌گیرد و براساس آن‌ها داستان خود را می‌آفریند در واقع نویسنده آن‌چه عرضه می‌کند شکل تازه‌ای از جهان واقع است که در مواد و مصالح امر واقع با افکار و احساسات و مشاهدات نویسنده می‌آمیزد و به کمک تخیل و بینش او بازآفرینی می‌شود، از اینرو جهان داستان هم قائم به ذات است و هم نیست، نمی‌تواند تنها قائم به ذات باشد چون بر جهان واقع تکیه دارد و ابزار و مصالح کار خود را از آن می‌گیرد و می‌تواند قائم به ذات باشد چون آن‌چه آفریده شده از صافی ذهن و تخیل نویسنده می‌گذرد یعنی عامل تخیل و بینش نویسنده در آن دخالت دارد و وقایع داستان همانگونه نیست که عیناً در جهان واقع وجود دارد از این نظر داستان در ذرات خود گرفتار تقابل و تضاد است زیرا هم تقلید می‌کند و هم ابداع و این حالت دوگانه فلسفه هستی داستان است مثلاً رستم قهرمان آرمانی است و همچون او را نمی‌توان در جهان واقع یافت اما در عین حال رستم از ویژگی‌های انسانی برخوردار است و مثل هر انسانی به دنیا می‌آید و بزرگ می‌شود و عشق‌بازی می‌کند و می‌میرد، مصداق این بیت که به فردوسی نسبت داده‌اند:

«که رستم یلی بود در سیستان منش کرده‌ام رستم داستان»

فردوسی از جهان واقع استفاده کرده و با توجه به ویژگی‌های آن و همخوانی‌شان با عمل داستانی، شخصیت اصلی شاهنامه یعنی رستم را آفریده است یعنی آن‌چه از ویژگی‌های رستم یل به کارش می‌آمده برگزیده و بقیه را دور ریخته یا در حاشیه آورده، از اینرو «هنر اصولاً - علاقه‌ای به بازنمایی شکل ظاهری واقعیت ندارد هدف از آفرینش کار هنری این نیست که عکس از واقعیت تهیه شود، آفریده‌های هنر تفاوت بسیاری با اشیای دنیای خارج دارند چون هنر ضمن جذب مفاهیم و تأثیرات مشتق از واقعیت دنیای درونی انسان، تجاربش، شخصیت و تلقی‌اش از جهان خارج را هم منعکس می‌کند. هنر به مثابه شکل خاصی از فعالیت معنوی و فکری بشر و نمایش نیرومندی از قدرت‌های خلاق آدمی با اینکه در نهایت از واقعیت مشتق می‌شود تا اندازه‌ای از آن

نخستین مرحله برای خلق جهان داستان، انتخاب است، در واقع انتخاب اولین گامی است که نویسنده در جهت استقلال برمی‌دارد و از جهان واقع فاصله می‌گیرد و در راه آفرینش جهان داستان پیش می‌رود این گام هر چه دقیق‌تر و محکم‌تر باشد نویسنده را در رسیدن به هدفش بیشتر یاری می‌دهد وقتی نویسنده از میان وقایع و امور جهان واقع گزینشی می‌کند، واقعه یا وضعیت و موقعیتی را ترجیح می‌دهد و واقعه و وضعیت و موقعیت دیگری را کنار می‌زند یا در حاشیه می‌راند هماهنگی و یکپارچگی ذاتی جهان واقع را به هم می‌زند، زیرا هر چیز در ذات خود در جهان واقع یکپارچه است وقتی نویسنده حادثه یا حوادثی را برمی‌گزیند یا نادیده می‌گیرد نظم ذاتی و طبیعی آن را دچار اختلال می‌کند و ناگزیر است به این درهم ریختگی دوباره شکل بدهد و اجزای پراکنده حوادث برگزیده خود را به لحاظ ذوق و سلیقه‌اش و بنا بر مقتضیات پیرنگ و عمل داستانی دوباره سر و سامان بدهد تا پیوستگی و وحدت جهان داستان را فراهم آورد و اثر خود را بیافریند. جهان داستان ضابطه‌ها و امکان‌های خاص خود را دارد بعضی از حوادثی که در جهان واقع اتفاق می‌افتد، نمی‌تواند عیناً در جهان داستان نیز رخ دهد، مثلاً حوادثی که در جهان واقع در یک زمان رخ می‌دهد نمی‌توان در جهان داستان آن‌ها را همزمان نشان داد و ناگزیر باید پس و پیش آورده شود؛ دیگر اینکه خواننده می‌خواهد از سرنوشت شخصیت یا شخصیت‌های داستان باخبر شود. پسری، دختری را می‌بیند و از او خوشش می‌آید باید نتیجه این برخورد برای خواننده روشن شود یا پسر دیگری نمی‌خواهد راه پدرش را در زندگی در پیش بگیرد و علیه خواست‌ها و تصمیم‌های او برمی‌خیزد و خواننده مشتاق است که بداند این سرکشی پسر به کجا می‌انجامد از اینرو هیچ حادثه‌ای نباید در داستان بیاید که از آن در داستان بهره گرفته نشود. ارسطو در کتاب «هنر شاعری،

بوطیقا» به کیفیت و ترکیب وقایع و وحدت عمل داستانی اشاره محکم و روشنگری دارد. «پس همچنان که در سایر هنرهای تقلیدی یک تقلید همیشه از یک چیز است، همچنان داستان نیز که تقلید یک عمل است باید عملی واحد و کامل را نمایش دهد و اجزاء و وقایع آن باید چنان به یکدیگر پیوسته باشند که اگر یکی را جابجا کنیم و یا برداریم صورت کلی در هم ریخته و دیگرگون گردد زیرا آن چیز که بود و نبودش در صورت کلی تأثیر محسوس نکند در حقیقت جزء آن کل به شمار نخواهد رفت.»^(۱)

در جهان داستان طبق نظر ارسطو باید هر حادثه منجر به حادثه یا حوادث دیگر شود تا در ترکیب کلی به طور مستقیم یا غیر مستقیم عمل داستانی را بوجود آورد و این امر به دست نمی آید مگر آنکه همانطور که ارسطو گفته، اثر سه مرحله آغاز میان و پایان را طی کند و وحدت عمل به وجود آید. از اینرو حادثه یا حوادثی که در تحول این مرحله ها نقشی ندارد باید حذف شود هر اثر داستانی در شکل کلی خود از جزئیات توجیهی اساسی و مهمی ترکیب یافته است، این جزئیات هر چه با کلیت و معنای داستان پیوسته تر و هماهنگ تر باشد اثر یکپارچه تر و یکدست تر خواهد شد و وحدت هنری داستان بیشتر تحقق خواهد یافت.

ادگار آلن پو، مقوله مهم دیگری را پیش می کشد و معتقد است که نویسنده نباید تنها به روایت داستان اکتفا کند بر طبق نظر او نویسنده باید حوادث را در جهت ایجاد تأثیر واحدی پیش ببرد.

«هنرمند ادیب ما هر قصه ای می سازد و اگر عاقل باشد افکارش را به قالبی نمی ریزد که مناسب با حوادث باشد بلکه تأثیر یگانه یا واحد معینی را که باید حاصل شود با دقت آگاهانه ای در ذهن می پرورد آن گاه حوادث را می آفریند و آن ها را چنان به هم پیوند می دهد که به او در پدید آوردن تأثیری که در ذهن خود داشته بهترین یاری را بدهد. اگر همان اولین جمله او متوجه حصول این تأثیر نباشد در اولین قدم توفیقی

نداشته است در تمام اثر هیچ کلمه‌ای نباید بکار رفته باشد که مستقیم یا غیر مستقیم و با چنین دقت و طرح^(۱) پیش ساخته شده توجه نداشته باشد. با چنین وسایل و با چنین دقت و مهارت است که تصویری که سرانجام شکل پیدا می‌کند در ذهن او که آن را در پی آشنایی با هنر آفریده است احساس رضایتی کامل برجا می‌گذارد.^(۲)

ادگار آلن پو برخلاف ارسطو تنها وحدت عمل داستانی را کافی نمی‌داند بلکه معتقد است که این عمل داستانی یا مجموعه حوادثی که موضوع را شکل می‌دهد باید در جهت به‌وجود آوردن تأثیر واحدی به کار افتد آنچه برای او مهم است ایجاد چنین تأثیر واحد است و به‌نظر او می‌توان حوادث را برای به‌وجود آوردن این تأثیر واحد آفرید البته مورد نظر آلن پو داستان کوتاه است و تأثیر واحد را برای آن پیشنهاد می‌کند و چندان اعتباری برای داستان بلند و رمان قائل نبود. آنتون چخوف پایه‌گذار داستان‌های مدرن دنیا می‌گوید: «اگر تفنگی را در پرده اول از دیوار می‌آویزید در پرده دوم یا سوم حتماً تیر آن را باید خالی کنید.»

منظور چخوف از این گفته چه می‌تواند باشد؟ مطمئناً تنها تکرار نظر ارسطو نیست که به‌وحدت عمل توجه دارد و هر حادثه اضافی را که در این عمل داستانی نقشی ندارد، زیادی می‌بیند، زیرا چخوف در داستان‌هایش اغلب بر این عمل داستانی تأکید ندارد و حادثه نقش کمتری در داستان‌هایش بازی می‌کند و بیشتر توجه به‌وضعیت و موقعیت‌های داستان دارد و سعی می‌کند برخلاف ادگار آلن پو از به‌کار گرفتن جنبه‌های فنی پیچیده داستان‌هایش خودداری کند بعضی از داستان‌هایش حتی بدون پیرنگ است مثل داستان‌های کوتاه «عزیزم» و «دختر آوازه‌خوان» یا بعضی از داستان‌هایش به‌فصلی از رمان شبیه است تا داستان‌های کوتاه مرسوم مثل «بانو با سگ ملوس» و «یادداشت‌های یک استاد». بنابراین گفته او چیزی بیشتر از نظرهای

1- Design

2- Arthur Voss: The American short story, oklahoma, 1973, p.37.

ارسطو و آلن پورا مطرح می‌کند وقتی می‌گویید باید حتماً تیر تفنگ خالی شود شاید منظورش این باشد که هیچ چیز نباید در داستان بیاید مگر آنکه نویسنده از آن بهره بگیرد و به عبارت دیگر باید از همه عناصر داستان برای تطابق جهان داستان با جهان واقع استفاده کرد چنانچه گفته‌اند:

«چخوف با ایجاد شکل نامرئی و رساندن خواننده به حدی که احساس کند آنچه را در جلو خویش دارد زندگی واقعی است که به اثری هنری تغییر شکل یافته بی آنکه احساس‌های نویسنده آن را تحریف کرده باشد تمام رد پاهای حضور نویسنده را نه تنها در روایت بلکه در طرح (پیرنگ) نیز پاک می‌کند^(۱). در قصه‌های گذشته، داستان‌نویس در حکم نقال و حکایتگری ظاهر می‌شد و به نقل حوادث و وقایع می‌پرداخت و به تأثیر این وقایع بر قهرمان‌ها و شخصیت‌های شریر قصه توجه نداشت به همین دلیل قصه بر محور حوادث خارق‌العاده می‌گردد و تغییرها و دگرگونی‌های شخصیت‌ها در قصه جنبه خصلتی دارند و خصوصیت روانشناختی را بازتاب نمی‌دهند. امروز نویسنده حکایتگر جای خود را به نویسنده آگاه داده است و داستان‌نویس فقط به روایت حوادث جهان واقع قانع نیست بلکه به تأثیرهایی که این حوادث بر شخصیت‌ها در جهان داستان می‌گذارد توجه خاصی دارد و می‌کوشد که این تأثیرها را مستقیم یا غیرمستقیم به خواننده منتقل کند، به همین دلیل از گزارش صرف وقایع همان‌طور که در قصه‌های گذشته معمول بوده خودداری می‌کند و به واکنش‌های روانی و خلقی شخصیت به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم می‌پردازد در واقع به جای نمونه‌های کلی قصه‌ها که خصایل و رذایل عام و مطلق را به نمایش می‌گذاشت در داستان‌های کوتاه و رمان‌های امروز نشان دادن خصوصیت‌های روانشناختی و محیطی و اجتماعی شخصیت‌ها از اهمیت حیاتی بسیاری برخوردار است از اینرو تجربه‌هایی برای دیگر دیسی و تحول جهان داستان از

سوگ نوشت‌ها / ۳۳۳

اوایل قرن بیستم صورت گرفته است تا خود را از قید و بندهای گذشته برهاند البته کاری به این ندارم که این تجربه‌ها چقدر با موفقیت همراه بوده است اما بیشتر در این راستا پیش رفته که از تأکید بر حوادث، به خصوص حوادث بیرونی بکاهد و به اندیشه و احساس بال و پر بدهد و جهان داستان را بیشتر به جهان واقع نزدیک کند و تصویری راستین و شفاف از انسان امروزی به نمایش گذارد.

خرداد ۱۳۷۷

فصل هفتم

سوگت سروده‌ها

سیاوش کسرایی
محمد خلیلی
محمد خلیلی
جعفر کوش آبادی
پناهی سمنانی
محمود طیاری
دکتر جمشید آزادگان
دکتر فیروز تاج کریمی
علیرضا جبّاری (آذرنگ)
دکتر مرتضی مشایخی
دکتر مرتضی مشایخی
دکتر مرتضی مشایخی
بهروز صاحب‌اختیاری
رویا
رویا
ترمه بهبهانی
دانش
اندیشه

باور
صداهايش
با سرائيش نيسان
شعري از:
لعلی از قطره‌های درد
خونابه انار
شعري به يادش
عشق تو
هزارگل
گنج ايراني
شمع شب تار
برپايی بنياد
پديده‌های ايراني
فردای تاريخ
آينده
خانه به خانه
اميد
فردا

باور

به دکتر امیرحسین آریان پور، انسانی وارسته و مردم‌گرا

باور نمی‌کند دل من مرگ خویش را
نه نه من این یقین را باور نمی‌کنم
تا همدم منست نفس‌های زندگی
من با خیال مرگ دمی سر نمی‌کنم

آخر چگونه گل، خس و خاشاک می‌شود؟
آخر چگونه اینهمه رؤیای نونهای
نگشوده گل هنوز
ننشسته در بهار
می‌پژمرد به جان من و خاک می‌شود.

در من چه وعده‌هاست
در من چه هجرهاست
در من چه دست‌ها به دعا مانده روز و شب
این‌ها چه می‌شود؟
آخر چگونه اینهمه عشاق بی‌شمار

آواره از دیار
یک روز بی صدا
در کوره راهها همه خاموش می شوند؟

باور کنم که دخترکان سفیدبخت
بی وصل و نامراد
بالای بامها و کنار دریچه ها
چشم انتظار یار، سیه پوش می شوند؟

باور کنم که عشق نهان می شود به گور
بی آن که سرکشد گل عصیانیش ز خاک
باور کنم که دل
روزی نمی طبد
نفرین بر این دروغ، دروغ هراسناک.

پل می کشد به ساحل آینده، شعر من
تا رهروان سرخوشی از آن گذر کنند
پیغام من به بوسه لبها و دستها
پرواز می کند
باشد که عاشقان به چنین پیک آستی
یکره نظر کنند

در کاوش پیایی لبها و دستهاست
کاین نقش آدمی
بر لوحه زمان
جاوید می شود

این ذره ذره گرمی خاموش وار ما

یکروز بی‌گمان
سر می‌زند ز جایی و خورشید می‌شود

تا دوست داریم
تا دوست دارم
تا اشک ما به گونه هم می‌چکد ز مهر
تا هست در زمانه یکی جان دوستدار
کی مرگ میتواند
نام مرا بربود از یاد روزگار؟

بسیار گل که از کف من برده است باد
اما من غمین
گل‌های یاد کس را پرپر نمی‌کنم
من مرگ هیچ عزیزی را
باور نمی‌کنم

می‌ریزد عاقبت
یکروز برگ من
یکروز چشم من هم در خواب می‌شود
- زین خواب چشم هیچکسی را گریز نیست -
اما درون باغ
همواره عطر باور من در هوا پُر است

سیاوش کسرائی

صداهایش ...

برای دکتر امیرحسین آریان پور
محمد خلیلی

با عشق
وزیده بود
در راه.
رود صدایش بود
که می خواند
در نشیب.
توفان سینه اش بود
که می توفید
در فراز.
و دانش همایونش،
و نور بالغش
که می سوخت
پا به جا.
اکنون
خود
از خاک گذشته است،
اما صداهایش ...!
اما ستاره هایش ...!

هشتم شهریور ۸۰

با سرایش نیسان

برای دکتر امیرحسین آریان پور

آینه ها را
به تیرگی بتابانیم،

گل را به خاک بیفشانیم
تا خاک، خاکِ پذیرنده
آمال چاک - چاک را
به مهربانی اش بپذیرد

و برگ‌دار بمانیم که
تمام عقربه‌ها ایستاده‌اند
تا نام‌های ارجمند
بر قلب‌ها نوشته شوند،
تا این کتیبه‌های گرامی
الواحِ خاطره‌ها باشند.

چه آرزوهایی،
چه آرزوهایی
که در گودِ سینه‌ها پایید
که می‌توانست
از ژرفاها
تا بامِ روزگار برآید

دیگر
از شب
پاسی گذشته است،
رگبارها را
تاب آریم
رخشان‌ترین بامدادان
با سرایش «نیسان»
آغاز خواهد شد

۳۴۴ / زنده اندیشان به زیبایی رسند

تمام عقربه‌ها ایستاده‌اند،
کلاه

از سر بگیریم
و با دهان سرخ بخوانیم:
- یک شاخه از درختِ تناور
بر خاک
صد جنگلی شکفته
بر افلاک

محمد خلیلی

دوم شهریور ۸۰

لعلی از قطره‌های درد

برای زنده یاد استاد دکتر امیرحسین آریان‌پور
پناهی سمنانی

در وسعت تمام وجودت،
- دریای بیکرانه -
انسان نشسته بود،
والا تر از تمام خدایان.
تو دست پینه بسته دهقان را
- یا هرکه از قبیله رنج است -
دستی فراتر از هر دستی، دانستی.
انسان به چشم تو،
در معنی نگاه تو،
فریادهای عاصی امروز،
آوازه‌های دلکش فردا بود.
سنگ صبور بود دلت - امانه سنگ -
لعلی فراز آمده از قطره‌های درد،

از دوردست پیش از تاریخ،
تا تاریخ
تا امروز
تا فرداهایی چون دیروز،
یا امروز
من کودکی را دیدم
در آخرین نشست تو بر بستر زمین،
کز جای خود برخاست
تو، ای یگانه، ای بی‌مانند،
تکرار می‌شوی،
تکرار می‌شوی،
تکرار می‌شوی،

تهران مرداد ۸۰

خونابه انار

برای زنده یاد: دکتر امیرحسین آریان‌پور
محمود طیاری

خونِ جنگل
چکیده از بُنِ نار
با زُمُرد، هزار نقش و نگار

چرخِ ریسک
دُم چکان در برف
چرخبالِ کلاغ و قار و قار

مُرده

تن ساق سبز مارمولکی
باد تن کوبِ طبلِ سرخِ انار

تاج خاری به سر
بلور آجین
با گلوی بریده می خندد:

- سریداری پای چوبه دار.

شعری به یادش

توصیفی از شخصیت علمی و انسانی او را که سال‌ها پیش از این در ابیاتی
شبه شعر گرد آمده است.
دکتر جمشید آزادگان

تو ای آریان‌پور نسل جوان زمانی است فکرم بدان می‌کشد ولیکن صداقت بگویم به تو که ترسیم آن ویژگی‌های ژرف نه چون من که با گفتن شعر خود ولی با همه خردی و کاستی در این جامعه دانشت را همه "همه" گر بگفتم ز دانشجویان تو علم نو و خوی نوآوری به علم و به اخلاق خود شهره‌ای هنر، مردمی بودن خوی توست چنان دانش نو بیان می‌کنی که اوهام اوهامیان را همه ندانم، صداقت، که با حلم خود	شنو از سخنهای آزادگان که تصویری از تو همی درکشد نیاید به تصویر من نقش تو که اکنون تو داری نیاید به حرف نیارم که گویم همه فکر خود سخن می‌گویم من از راستی شناسند و دانند بی واهمه مرادم بود نی ز نابخردان در این باره وجدان کند داوری چراغ هنر را یکی شعله‌ای هنر در سخن‌های دلجوی توست چنان راز هستی عیان می‌کنی بریزی به بیرون، تو بی واهمه و یا آن که با ژرفش علم خود
--	--

اثرها گذاری تو در انقلاب جوانان ما برآری ز خواب
چه بیدارگان کز سخن‌های تو به بیدارگی گشته‌اند همچو تو
امید است آزادگان را همی روان شاد باشی تو در هر دمی
به نقل از: ماهنامه نافه - سال دوم - شماره ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ صفحه ۷۱

هزار گل

در گرامیداشت خاطره درخشان زنده یاد استاد دکتر امیرحسین آریان پور

در یاد من این هزار گل - بُستان
گل‌های هزار رنگ و بو دارد
در چهچه‌ه هزار دستان‌هاش
هر لحظه هزار گفتگو دارد.

این بیشه که خفته روبه روی تو
پیوسته کنام شرزه شیران است
در پهنه پُر درخت آن رودی است
عُرّان که نویدبخش توفان است

آن ابر سیه که می‌کشد دامن
بر دشت شقایقان آتش رنگ
آبستن تندر است و توفانها
با برق که شعله می‌زند صد رنگ

آن چشمه که بر فراز می‌جوشد
وز عمق زمین برون برآرد سر
چون شیر دمان همی فشاند یال
گیرد همه کوهپایه را در بر

می‌رویاند هزار گل بر خاک
از اشک زلال جویبارانش
می‌رویاند درختها، پر بار
هر گوشه ز بیکرانه بستانش
این مرد که رخ نهفته می‌دارد
از حلقه عاشقانِ شورانگیز
ما ناست همواره در بُن آتش
افروزد بس شرارِ آتش خیز

کی میرد این هزار گل - بستان؟
وین بیشه شیرخیز راز آلود
وان دشت شقایقان آتش‌رنگ
آتشگه پر شراره بی دود؟

کی خوشد چشمه‌ها که می‌جوشد؟
از اوج ستیغ سرکش کهسار
چون ریزد این هزار گل بر خاک
کی میرد این شرارِ آتش‌بار؟

این گُرد ز جهل رو نهان کرده
در رزم خرد امید یاران است
خامی است ز رفتنش سخن گفتن
در قلب صف طلایه‌داران است

کی میرد پیش‌تاز این میدان؟
چون افتد پرچم خرد بر خاک؟
کی میرد گلخن شررخیزش؟
آواش دگر نیفکند پژواک؟

سوگ سروده‌ها / ۳۴۹

آنکه که شفق دوباره بنشانند
بس اخگر نو به تیره گون ید را
خیزاب خرد دل شررخیزش
برگرداند به ساحل فردا

علیرضا جباری (آذرنگ)

۸۰/۷/۲۵

عشق تو

«پیشکش به دکتر امیرحسین آریان پور که هیچگاه حاضر به ترک وطن نشد.»

عشق تو تجربه‌ای بود چه سخت
همه ناکامی و حسرت
همه درد

نشود آتش عشقت به دلم
هرگز سرد،
گر دو صد بار دگر زاده شوم از مادر،
گر دو صد پاره شود پیکرم از پا تا سر،
باز هم،

نام تو را می‌گویم
راه تو را می‌پویم
مجد تو را می‌جویم
ای ایران

دکتر فیروز تاج کریمی

۸۰/۵/۹

گنج ایرانی

شعر از دکتر مرتضی مشایخی

ای نور چشم ملت ایران
به زیر خاک
آرام خفته‌ای
از این قفس که جانِ عزیزت به لب رسید
پرواز سوی عالم بالا نموده‌ای
این آخرین سفر
ز چه بی ما نموده‌ای
باز آی، ای امید دل ما
کنار ما

*

تو رهنمای خلق ستمدیده بوده‌ای
پرتو چو مهر بر سر مردم فکنده‌ای
بودت به دست پرچم آزادی وطن
از عشق این وطن همه جا گفته‌ای سخن
بار دگر به دیده یاران قدم گذار
بگذار مرهمی به دل بیقرار ما

*

دانیم ما که مادرگیتی در این جهان
فرزند پاکباز هنر پروری چنین
در جنگ دشمنان وطن، مرد آهنین
آماده و دلیر به پیکار اهرمن
هرگز نزاده است در این روزگار ما

*

رفتی تو ای همای سعادت ز بام ما
بر قله‌های سرکش امید و آرزو
بر اوج آسمان، در مرز ناشناخته مرگ و زندگی
آنجا که نیست آدمیان را دگر مجال
تا بشکنند بال و پرت را به جور و کین
اکنون که دوستان همه یاد تو می‌کنند
باز آ که جانگداز بود انتظار ما

*

فرزند پرتوان وطن، در جهان تویی
استاد بی رقیب هنر، بی گمان تویی
شاهین پر شکسته هفت آسمان تویی
سلطان شهر عشق و هنر، این زمان تویی
هر جا که رو کنیم تویی قبله گاه ما
هر جا که پا نهیم تویی اعتبار ما

*

استاد یکه تاز جهان هنر شدی
در بوستان شعر و ادب پر ثمر شدی
آزاده مرد کشور ایران تو بوده‌ای
صبر و قرار را ز دل ما ربوده‌ای
بر قله‌های عزّ و شرف جا گرفته‌ای
کردی نبرد در ره آزادی و شرف
بودت همیشه پرورش آدمی هدف
از یاد ما نمی‌روی ای افتخار ما

دنیای ما به یاد تو فرزند پاکباز
ماتم گرفته است.

کی می‌برند مردم گیتی تو را ز یاد
هر روز یاد و خاطره‌ات
گشته کار ما
کردی تو جانِ چو شیرین
نثار ما

*

پیر و جوان همیشه تو را یاد می‌کنند
اینان که رهروانِ طریق تو گشته‌اند
روح تو را ز کرده خود، شاد می‌کنند
این دوستان که بسته مهر تو گشته‌اند
خاک وطن به شوقِ تو آباد می‌کنند
یادی نما - ز ما و دلِ بی قرار ما

تهران ۸۰/۵/۱۵

شمع شبِ تار

بگذار که چون باد صبا نرم و سبکبار
از دامن کهسار به سوی تو شتابیم
بگذار که در پای تو افتیم و به صد شکر
باز این دل غمدیده به دست تو سپاریم
بر قله کاخ ادبِ کشور ایران
در خدمت این مردم آزاده نشستی
آن روز که پیمان وفا با همه بستی
با دوست تو پیوستی و از غیر گسستی
استاد سخن بودی و فردوسی دوران
مفتون تو این غافله از پیر و جوان است

*

افسوس که فرهنگ گرانقدر تو استاد
دیری است که از دیده عشاق نهان است
دیدیم جهانی ز غم مرگِ تو نالید
چون راحت ابنای بشر بود مرامت
از دل نرود یاد تو فرزانه یکتا
پاینده و جاوید به گیتی شده نامت
در کاخ ادب غافله سالار تو بودی
در محفل ما شمع شب تار تو بودی
با دشمن خونخوار به پیکار، تو بودی
ما را به جهان یاور و غمخوار، تو بودی
با ترک عزیزانِ خود ای نادره استاد
ترسم که شود کاخ ادب یکسره ویران
کی میروی از خاطر یارانِ وفادار
کی می‌برد از یاد، تو را ملت ایران

دکتر مشایخی

۸۰/۶/۱

برپایی بنیاد

رفته آن شمع فروزانِ شب تار، چرا؟
رفته آن مونس جانهای گرفتار، چرا؟
آنکه پیوسته پی خدمتِ محرومان بود
رفته زین کهنه سرا - خسته و بیمار، چرا

*

پی تعلیم جوانان وطن کوشا بود
اندر این مُلک، چو خورشید جهان‌آرا بود
هر کجا بود غمی، از دل و جان با ما بود

در جهانِ سخن و علم و ادب یکتا بود
نگذارید که این نایره خاموش شود
ملتی از غمِ استاد سیه پوش شود
حیف باشد که مرادِ دلِ اربابِ قلم
نامش اندر وطن خویش، فراموش شود

*

بی خبر - از غمِ او نسلِ جوان است هنوز
گر چه نامش همه جا ورد زبان است هنوز
کی رود خاطره اش از دلِ ابنای وطن
عاشقِ مکتبِ او خلقِ جهان است هنوز

*

از خداوند سخن، پیر و جوان - یاد کنید
دلِ او را به جهانِ دگری - شاد کنید
تا شناسند جوانان، ره استادِ بزرگ
فکرِ زبیده برپایی «بنیاد»^(۱) کنید

دکتر مرتضی مشایخی

تهران ۸۰/۶/۱۲

پدیده ایرانی

در رثاء فرهیخته بزرگ استاد دکتر امیرحسین آریان پور

کنون

بر حرمتِ عشق

سوگندها

پدیده ای دیگرگونه بودی

۱- منظور بنیاد دکتر امیرحسین آریان پور می باشد که در شرف تشکیل است.

به روزگاران غربت
به روزگاران.....

*

پدیده شگرفِ باستانی
غریبه همیشگی
حکیم بی صله
تسللی دوباره است
با روزگاری غریب

کنون چه می شود
که گزَمکانِ تیرگی
به تمیشت
در کوبشِ سُمِ ضربه‌ها
تک ضربه‌ها
بر پوستِ کشیده صبح
که تحقیرِ اسطوره‌ها؟!

حاشا کنندگانِ خویش
دیگرگونه.....
تحقیرِ خود نموده باشند
کوتاهان
کش عطای نقدینه
تقدیس تابوها را
به سجده درآیند
آن‌گونه کوتاه‌تر
تا تحقیرِ اسطوره
غافلان تاریخ‌اند
تُهی از هویت

*

۳۵۶ / زنده اندیشان به زیبایی رسند

ترا به کرنش
هرگز ندیده میهن

*

اگر که شوق پروازی است
از حضور جاریات
نقش ماندگار تو
همیشه و همواره
جاودانه

*

در امتداد جاودانگی
با نام میهن
زنده و تپنده
نَفَس می کشیم
زنده می مانیم،
می مانیم.....
می مانی

۱۳۸۰/۵/۱۹

بهروز صاحب‌اختیاری

فردای تاریخ

به‌امیر علم و خوبی‌ها

رُستن سبزه‌ها
خنده شکوفه‌ها
فردا
فرداها
از آنِ توست

ما - نه بیهودگان
که نظاره‌گرِ تاریخ خواهیم ماند

*

چشمانت، نور
دستانت، سبز
پیامت، گلوآژه‌های لبخند
قلبت، عاشق‌تر از همیشه
ما را خواهد خواند
به فردای روشنی و زیبایی
تا آرزوهای نورس و نارس
امید را بشکوفانند
رسیده و پخته
تا حقیقتِ وجودیِ خود را
معرفت یابند

*

تا فریادِ من، رسا
نام ترا
تکرارکنان
پژواکِ تاریخِ میهن گردد
و
یادت را
بر قابِ بزرگیِ فرداها
تصویر کنند

(روح‌انگیز علیخان نژاد) رویا

۱۳۸۰/۵/۲۰

آینده

با یاد و احترام دکتر امیرحسین آریان‌پور

در بیکران‌ها
در بیکران آسمان آبی
خورشید را پیدا خواهم کرد
همسفر با عشق
در اندیشه فردا
حقیقت را

*

ای بی انتها
ای سراسر شکوه
ای سرشار از شور
فرداها را می‌کاوم
تا معنای بلوغ را^(۱)
در شعورِ جهان^(۲)
پیوند دهم

(روح‌انگیز علیخان‌نژاد) رویا

۱۳۸۰/۵/۹

خانه به خانه

اندوه و احساس یک کودک

خانه به خانه به دنبال گشتم
اما هیچ کجا نبود
خانه به خانه برای دیدن آمدم
اما هیچ جا نبود

خانه به خانه پرسیدم کجایی؟!
اما باز هم پیدات نکردم
تو بودی، خانه پر از عشق بود
باور کن،
تو بودی، همه جا روشن بود
باور کن، حالا می بینم که
هیچوقت چنین پیشم نبود
ولی من همیشه
خانه به خانه به دنبالت می گردم

ترمه بهبهانی (۷ ساله)

۸۰/۱۰/۲۱

امید

تقدیم به استاد بزرگوار دکتر آریان پور

من در سیمای حقیقت
تو را می نگرم
تاریخ را ورق می زنم
تو را می یابم

.....

باور تو
در آینده است
من به فرداها
دل بسته ام

.....

فردا روشن است.

دانش صاحب اختیاری (۱۱ ساله)

۱۳۸۰/۸/۱۰

فردا

تقدیم به استاد دکتر امیرحسین آریان پور

در میانِ پرتو خورشید
آسمانِ روشنی پیدا است
روزها را گشته ایم، اما
روزِ ما
دیروز - نه، امروز هم
روزِ ما فردا است
فرداهاست.

اندیشه صاحب‌اختیاری (۱۵ ساله)

۱۳۸۰/۸/۸

فصل هشتم

نامه ها

تعداد ۶ نامه از دکتر امیرحسین آریان پور
تعداد ۲ نامه برای برگزاری مجلس ترحیم مادر
تعداد ۱ نامه از خانم آذر دخت آریان پور
تعداد ۲ نامه از دکتر ایرج پزشک‌نیا و محمدعلی جمالزاده

نامه‌های دکتر امیرحسین آریان‌پور^(۱)

نامه اول (از امریکا)

مادر و پدر عزیزم

از شما نامه رسید و مایه شادمانیم شد. از لطف شما بسیار ممنونم، ولی چنانکه سابقاً نیز نوشته‌ام، متوقع و محتاج پول نیستم. حتی اگر ارز دولتی هم به من بدهند، نمی‌پذیرم زیرا وجداناً به هیچوجه صلاح نمیدانم که در بحران اقتصادی ایران کنونی سرمایه مملکت محض من به خارج منتقل شود. لطفاً برایم پولی نفرستید وضع معیشت من بد نیست حال من نیز خوبست و جز بازگشت به وطن و زیارت شما و فعالیت‌های سودمند اجتماعی چیزی کم ندارم.

آقای محمد امینی دوست و همکلاس قدیم من که از سالها پیش با آقای فضل الله سپهری و خانواده ایشان آشنائی داشته و همیشه به من مهربان بوده است اخیراً دو نامه برای من فرستاده و تقاضائی را که سابقاً

۱- دلیل عمده برای چاپ نامه‌ها [صرفنظر از خصوصی بودن بعضی از آنها]: آشنایی خوانندگان محترم و علاقمندان دکتر آریان‌پور با شیوه نگارش استاد (در کارهای شخصی و خصوصی) و همچنین شناخت ذهن پاک و قلم شیوا، بیان زیبا و رسا، افکار انسانی و آرمانی، و نیز فارسی نویسی سره می‌باشد که به نوعی ما را با موضوع «پرهیز از استفاده از لغات و واژه‌های غیرپارسی» در زندگی فردی، فعالیتهای اجتماعی، صداقت فرهنگی، راستی و درستی در گفتار و کردار دکتر آریان‌پور آشنا می‌سازد. [گردآورنده]

نیز داشته است تکرار کرده است آقای امینی می‌نویسد که به‌قرار معلوم بانو مورد نظر آقای عباس فلاح است و محتملاً میان آن دو وصلتی صورت خواهد پذیرفت، ضمناً از طرف آقای دکتر مشایخی از او خواستگاری کرده است. من از سالها پیش آقای دکتر مرتضی مشایخی را می‌شناسم از بهترین محصلین طب بود و به‌همین جهت پس از پایان تحصیل برای تدریس در دانشکده طب تهران انتخاب و بعنوان دانشیار که مرحله پیش از استادی دانشگاه است مشغول کار شد. بعلاوه دو مطب در تهران باز کرد. رشته تخصصی دکتر مشایخی بیماریهای کودکان است رفتار دکتر مشایخی با متانت و نجابت قرین بوده است بطوریکه آقای امینی نوشته است پدر دکتر مشایخی در دوره اول قانونگذاری، نماینده مجلس بوده و میراثی در خوانسار برای او و خواهر و برادرش باقی گذاشته است؛ برادرش که سابقاً معاون جامعه لیسانسیه‌های تهران بود حالا در بلژیک در رشته دکترای حقوق کار می‌کند و خواهرش همسر یکی از تجار خوانسار است. تا جایی که من می‌دانم دکتر مشایخی فکری باز و عالی دارد ولی عضو هیچ حزب و دسته‌ای نیست. البته شما و بانو تقاضای آقای دکتر مشایخی را مورد تأمل قرار خواهید داد و مطابق مصلحت تصمیم خواهید گرفت ولی در هر حال خواهش می‌کنم از آقای امینی و دکتر مشایخی با مهربانی‌پذیرایی فرمائید اینها همیشه به‌من مساعدت کرده‌اند.

من از جریان امور خانوادگی بی‌خبرم و در اینصورت نمی‌توانم قضاوتی کنم ولی بر روی هم معتقدم که زناشویی در سنین پایین زندگی به‌حال زن و مرد ایرانی مفیدتر است. جوفاً نامه‌ای برای امیراشرف و آقای تیمور سپهری می‌فرستم. به‌امید نامه شما

امیر

هشتم اسفند ۱۳۳۰

نامه دوم (از آلمان)^(۱)

بانوی عزیزم

آسایش و آرامش شما و خانواده را خواهانم

در فرانکفورت به سر می‌بریم و گاهی هم به شهرهای پیرامون می‌رویم. حال خانم مادر خوب است و من در هفته آینده برای معاینه به بیمارستان خواهم رفت. امیدوارم که تاکنون مهر داد بازگشته باشد و در کنار او تابستان را به خوشی بگذرانید. سلام من و هما و امیر اشرف و پری خانم و مادر را به همه نزدیکان مخصوصاً آقای دکتر مشایخی ابلاغ کنید. برای اجرای هر فرمایشی حاضرم

امیر

*

سوم تیر ۱۳۵۵

نامه سوم (از سیرجان)^(۲)

استاد گرامی

توفیق روزافزون جنابعالی و خانواده را خواستارم

در سیرجانم و به زودی خدمتتان باز می‌گردم. بدینوسیله آقای غلامحسین نصرت آبادی را خدمتتان معرفی می‌کنم و خواهشمندم ایشان را مورد مرحمت خاص خود قرار دهید. وی در سازمان زنان سیرجان نزد خانم بهبهانی کار می‌کند فرزندی دارد و آن فرزند متأسفانه به فلج گرفتار آمده است مگر لطف سرکار او را دریابد. به امید دیدار

ا.ح. آریان‌پور

*

فروردین ۱۳۵۶

نامه چهارم (از شهرستان به تهران)

بانوی عزیزم

با وجود آوارگی و آشفته‌گی خود، از شنیدن خبری درباره بچه‌ها سخت رنجور شدم. چون موقتاً در تهران نیستم بدینوسیله نه بعنوان برادر بزرگ، بلکه بعنوان انسانی در برابر انسان دیگر اظهار تأسف می‌کنم. از

۱- نامه خطاب به خواهرشان بانو آریان‌دخت می‌باشد.

۲- نامه خطاب به آقای دکتر مرتضی مشایخی می‌باشد.

آنچه به هر علت تو را افسرده و آزرده کرده است دردمندم و باز یافت آرامش و آسایش تو را آرزومندم. در اختلافات خانوادگی، مهم این نیست که کی خطا کار است و چه خطائی کرده است. مهم این است که همه اعضای خانواده، خود را مسؤول دانند و در رفع اختلافات پیش قدم شوند. زیرا خانواده یک واحد است و پریشانی آن پریشانی همه اعضای خانواده است. آیا این طور نیست؟ به برکت عقل و انصاف همه پریشیدگی ها سامان خواهند یافت. مطمئناً.

اگر کاری از من ساخته باشد با صمیمیت انجام خواهم داد.

با سلام به آقای دکتر مشایخی

امیر

۲۳ مرداد ۱۳۶۳

*

نامه پنجم (از تهران به خارج از کشور)
بانوی عزیزم

توفیق تو و فرزندان را خواستارم

گاه به گاه دکتر مشایخی را می بینم حالشان خوب است و سرگرم کارند. مادر ملال تازه ای ندارند با اخراج مستخدمی که برای ایشان فراهم کردیم، احساس آزادی و آسایش می کنند، برکنار از احساس مسؤولیت و نگرانی دائم ما. امیدوارم به خوشی در آن دیار استراحت کنی و با فرزندان، لحظات را سراسر به شادی بگذرانی.

نسل نو با افکار و مسائل مخصوص به خود دست به گریبان اند و پدران و مادران چاره ای جز این ندارند که با ایجاد تفاهم، دردهای آنان را بشناسند و به طرزی منطقی همدردی کنند. هما و پویا و دوستان شما سلام می رسانند و منتظر بازگشت شما هستند.

برای اجرای هر فرمایشی حاضرم.

با درود به مهر داد و آرزیتا و شراره خانم و دیگران.

امیر

۱۵ مهر ۱۳۶۴

نامه ششم (خبر درگذشت مادر)

خواهران و برادران گرامی

عمیقاً متأسفم که مادر ما درگذشت.

هنگامی که مادر از خارج بازگشت کوشیدم که محیط زندگی او را تا حدی که می‌توانم آرام و ایمن و آسایش‌بخش گردانم و کمابیش موفق شدم. پس از چند روز بیمارگونگی و افسردگی رو به‌دگرگونی رفت و به‌زودی با خرسندی و حتی شادمانی زندگی جدید خود را پذیرفت.

هر روز هما و پویا و من پیایی به‌زیارت او می‌شتافتیم. پویا همبازی و همزبان او شده بود، هما دوبار در هفته با او برای خرید به‌خیابان‌ها می‌رفت و من یک بار در هفته او را به‌دیدن خویشان و دوستان می‌بردم. همه در پاکیزگی آپارتمان و تهیه خوراک به‌او یاری می‌دادیم. گاهی رضایت می‌داد که در خانه خود، خوراکی به‌کام او تهیه کنیم، گاهی روزی را در خانه ما می‌گذرانید و گاهی هر چهار در خارج شهر به‌تفرج می‌پرداختیم. روزهای جمعه برای او روزهای عید بودند زیرا در آن روزها از زیارت کسان بسیار مخصوصاً دکتر مشایخی و دکتر شیخ برخوردار می‌شد. روز سه‌شنبه هفته‌گذشته تعطیل بود و هوا طراوت بسیار داشت از این‌رو با آن که هما تندرست نبود و من خود را با گرفتاری تازه‌ای دست به‌گریبان می‌دیدم، در ملازمت مادر و پویا به‌سوی می‌گون رفتم، مادر از شور حیات، سرشار بود، و گام به‌گام مجذوب مناظر طبیعت و رنگ‌های گونه‌گون خزانی می‌شد و ما را به‌استغراق در آنها می‌خواند. از مدت‌ها پیش مادر و هما و پویا و مرا به‌سمنان دعوت کرده بودند. پذیرفتم که عصر پنجشنبه گذشته به‌سمنان برویم و عصر روز بعد به‌تهران بازگردیم اما چون پنجشنبه فرا رسید مادر خود را خسته یافت و از ما خواست که بی او تن به‌سفر دهیم. به‌امید آن که مادر در آن مدت بیست و چهار ساعته تنها نماند چنین ترتیب دادیم که عصر روز پنجشنبه پس از رفتن ما خانم همسایه از مادر دیدن کند و سپس دکتر مشایخی شب را در خانه مادر گذراند. ساعت سه بعد از ظهر برای بازپسین بار مادر را دیدیم و به‌سمنان رفتیم ساعت چهار بعد از ظهر خانم همسایه با

همسر و کودک خود نزد مادر شتافتند و تا ساعت هفت و نیم با او به گفتگو نشستند آن‌گاه چون زمان غذا خوردن و آسودن مادر فرا آمد زوج همسایه با کودک خود، مادر را بدرود گفتند. مطابق قرائن مادر سوپ و زیره پلویی را که هما قبلاً برای او فراهم آورده بود به کنار تخت خود برد و پس از صرف نیمی از آن در بستر غنود. در حدود ساعت ۹ دکتر مشایخی به آپارتمان مادر درآمد و مادر را در خواب دید. پس از دقایقی چند چون از او هیچگونه جنبشی مشاهده نکرد به سوی او رفت و او را بی هوش و بلکه بی جان یافت. معلوم شد که مادر در حین خواب دچار سکته قلبی شده و در لحظه‌ای زودگذر بدون کمترین التهاب یا حرکت، به آرامش مرگ پناه برده است. دکتر مدتی قلب او را ماساژ داد اما بیهوده. سپس دکتر شیخ‌الاسلام زاده را خبر کرد و چون از محل من خبر نداشت گروهی از نزدیکان را به تجسس برانگیخت.

بامداد روز بعد در سمنان از مصیبت خبردار شدم و بیدرنگ با همراهان به تهران شتافتم. در خانه ما برای آخرین بار قیافه مادر را که با معصومیتی پرآرامش خفته بود دیدم. سپس با انبوه خویشان و دوستان که در آن جا گرد آمده بودند به گورستان راندم و به همت دکتر مشایخی و دکتر شیخ‌الاسلام زاده و سیامک آریان‌پور در حدود ظهر پیکر مادر را در آرامگاه خانواده مرحوم احمد آریان‌پور به خاک سپردیم.

از بعد از ظهر روز جمعه تا کنون در خانه مادر به پذیرایی از خویشان و دوستان مشغولیم و این پذیرایی تا پایان هفته ادامه خواهد یافت. مراسم رسمی یادبود مادر که به وسیله روزنامه‌ها اعلام می‌شوند عصر روز پنجشنبه در مسجد الجواد (واقع در میدان بیست و پنجم شهر یور) برپا خواهد شد. مرگ مادری که سال‌ها با مهربانی و فداکاری و غرور زیست همه خویشان و دوستان ما را غمزه کرده است. هما و پویا که در ماه‌های اخیر تقریباً همواره همنشین مادر بودند بی تاب می‌کنند و من در آرامش پیش از طوفان به سر می‌برم - طوفانی که در جو بیرون راهی نخواهد داشت.

خانه مادر را به یاد او و به عنوان امانت شما حفظ می‌کنم و امیدوارم

به پاس وظایفی که نسبت به زندگی مخصوصاً زندگی فرزندان خود دارید با شکیبایی مرگ مادر دل‌بند را که پس از پدر برای ما همه چیز بود تاب آورید.
امیر، یکشنبه سوم آذر ۱۳۶۴

نامه هفتم (گزارش مجلس ترحیم مادر)

خواهران و برادران گرامی
برای آگاهی شما، گزارش کوتاهی از آنچه بر اثر مرگ مادر ما روی داد عرضه می‌دارم: مرگ مادر ما با این آگهی در روزنامه‌ها اعلام شد:

ترحیم و تسلیت

بدینوسیله درگذشت تأسفبار بانو فخرالزمان سپهری (آریان‌پور)، همسر مرحوم مهدی آریان‌پور و مادر دکتر امیرحسین و دکتر امیراشرف و مهندس امیرهوشنگ و خانم آریان‌دخت (همسر دکتر مرتضی مشایخی) و خانم آذر دخت (همسر دکتر شجاع‌الدین شیخ‌الاسلام زاده) را اعلام می‌داریم. مجلس تذکر زنانه و مردانه آن بانوی فداکار در روز پنجشنبه ۶۴/۹/۷ از ساعت ۱ تا ۳ بعد از ظهر در مسجد الجواد واقع در میدان ۷ تیر برقرار خواهد بود.

خانواده‌های: آریان‌پور کاشانی، سپهر، سپهری، دبیر سپهری، سپهرنیا، مشایخی، شیخ‌الاسلام زاده، ضرابی، غفاری، شیبانی، صالح، حیاتغیب، زندنیا، سلطانی، بهبهانی، ثمر، میرزایی، شیخ، ملکی، وزیری، نفیسی، صالحی، معدنچی، بانکی، مالک‌ایمن، شایگان، مهدوی، هزارخانی، کازرونی، بیات، ستوده، مافی، پرورش، قزل‌ایاق، ایلخانی، فاطمی، قراچه‌داغی، افتخار، خادم، شفائی، نصرتی، پنبه‌چی، اردوخانی، شجاعی، رئیس زاده، فلاح، اربابی، نیلوفری، عجمی، وحدتی، خداکرم، فرهید (مسجد الجواد رعایت حجاب کامل اسلامی را ضروری می‌داند).
آرامگاه مادر (که بعداً تصویر آن را خواهیم فرستاد) کتیبه‌ای چنین دارد:

فخرالزمان سپهری

مادر نمونه

همسر مرحوم مهدی آریان پور کاشانی

۱۳۶۴ - ۱۲۸۷

مرگ مادر ما همه کسانی را که با او آشنایی داشتند افسرده گردانید. صدها تن در مراسم یادبود او که در تهران به یاری دکتر مشایخی و دکتر شیخ و امیر اشرف برگزار شد (و نیز در واشنگتن به همت هوشنگ) با ما همدردی کردند و بار دیگر گروهی انبوه در مجلسی که بانو به مناسبت چهلمین روز درگذشت مادر برپا کرد حضور یافتند از آن پس من و بانو و هما بازدیدها را آغاز کردیم.

امیر اشرف در طی سفر خود به تهران امور مربوط به مادر را به سرعت مورد رسیدگی قرار داد. می خواستیم آن چه را از مادر به جا ماند، برای هوشنگ بفرستیم ولی گرانی ارز خارجی و ملاحظات دیگر بازمان داشت. پس برای هر کس بخشی همراه با یادبودهایی از مادر تخصیص یافت. مهوش به اصرار، بخشی را که برای او منظور شد به پویا حواله کرد صرفاً بعنوان امانت پذیرفتیم از امیر اشرف خواستیم که آن چه را به نام من نزد خود دارد برای هوشنگ بفرستد و از هوشنگ هم قبول آن مختصر را خواهان شدم. داستان زندگی مادر ما مانند کتاب حیات پدر ما بسته شد ولی زندگی ما دنباله زندگی اوست، از زندگی اوست، تا زنده ایم، با ما و در ماست، و از آن پس با فرزندان ما و در فرزندان ما. زندگی باید ادامه یابد، ادامه می یابد، آنچه زندگی را در مسیر خود پرمایه می گرداند، دوستی است، همدلی است، یگانگی است. امیر ۲۰ بهمن ۱۳۶۴

*

نامه هشتم (از تهران به آمریکا)

امیر اشرف عزیزم

خوشبختم که در آمریکا به شما خوش گذشت و فرهنگ شما همچنان پیش می رود، خانم پری و دوشیزه سمیرا را در تهران دیدم، ذکر

خیر شما کراماً در میان بود. آقای جهاننداری قسمتی از فرهنگ شما را خواندند و ستایش کردند ولی گفتند که مطالعه همه کتاب برای ایشان دشوار است.

آقای دهباشی از مقاله پیشین شما با تحسین نام برد و خواستار مقالاتی دیگر شد به فکر انتشار رساله شما درباره موسیقی نیز هست. به وسیله خانم پری نسخه ای از «طغیان ناییبان» را برای شما فرستادم و ۱۵ نسخه برای نیازهای بعدی شما کنار گذاشته ام.

جای شما در بین خانواده خالی است، و امیدوارم هر چه زودتر نزد ما بیایید. حضور شما در این جا و مخصوصاً در خانه ما موجب شادمانی ما و تسهیل کار فرهنگ است. خواهش می کنم سلام مرا به خانم و دوشیزه و دوستان ابلاغ کنید. همه سلام می رسانند و ابراز اشتیاق می کنند آقای انصاری برای استفاده از شما در مؤسسه سیمین، خواهان ملاقات اند و ابراز ارادت می کنند. به امید دیدار

امیر

اول آذر ۱۳۶۹

نامه نهم (از امریکا به تهران)^(۱)

برادر ارشد، ارجمند، ادیب و بسیار عزیزم
در آستانه قری نو و هزاره ای جدید، اجمالاً نظری به گذشته انداختم
و اکنون از بازتاب آن با شما سخن می گویم.

در خانواده ای آزاده، مهربان و دانش دوست زاده شدم. کودکیم
مقارن با جنگ جهانی دوم شد که آثار آن دنیای پیرامونم را دگرگون
ساخت. نوجوانیم با نگرانی ها و تردیدهای دوره بلوغ و اختناق سیاسی
دوران استبداد همراه شد. در جوانی گام های بزرگی برداشتم: پیوند
زناشویی بستم؛ به آمریکا برای ادامه تحصیل سفر کردم؛ صاحب سه

۱- نامه نهم در واقع پاسخ یا سپاس نامه خواهرشان خانم آذردخت خطاب به برادر می باشد.

فرزند شدم و پس از بازگشت به وطن با قبول مسئولیت‌های خانوادگی و اجتماعی وارد مرحله نوینی از حیاتم شدم.

در میانسالی شاهد و قربانی انقلاب عظیمی شدم که منجر به از دست دادن همسر، خانه و وطنم شد. به غربت پناه آوردم و اجباراً رنج دوری از وطن و خانواده را پذیرفتم اما در تمام سالهای گذشته دور و نزدیک از نخستین لحظه‌هایی که زندگیم شکل گرفت تا آخرین لحظه‌های قرن بیستم همیشه و همه جا سایه معنوی شما بر سرم بود. اگر به خاطر شما نبود شاید هرگز نمی‌توانستم با تلاطم‌های دوران‌های مختلف روبه‌رو بشوم. وجود شما - حتی از وراء اقیانوس - ستون عظیمی بود که بر آن تکیه می‌کردم تا از بار زندگی بکاهم. شما نخستین معلم من بودید و "کتاب" را به من معرفی کردید از من ادب، انضباط و کوشش خاصی توقع داشتید که اغلب می‌ترسیدم از عهده‌اش بر نیایم نمی‌دانم از پدر و مادر دلبندم یا شما کدام یک در تربیتم نقش مؤثرتری ایفاء کرد. این را میدانم که شما مورد ستایش عمیق من بودید من به انسانیت، خردمندی، فروتنی و دانش پژوهی شما افتخار می‌کردم. شما برخلاف اکثر مردم فریبان جامعه به آنچه می‌آموختید عمل می‌کردید. شما سرمشق و مربی جوانان سرگردان قرن آشفته‌ای شدید که به‌ندرت روزنه‌ای امید می‌شناختند. نثر رسا و حقیقت‌گشا و بیان مؤثر و گویای شما سالیان دراز رهنمود جوانان ایرانی قرار گرفت. در دوران نکبت‌باری که دولت‌های زور و زر بر جان و مال مردم حکومت می‌کردند شما تنها به‌اتکاء ایمانی قوی نسبت به مردم و آینده دوام آوردید. ارباب حاکمان خودکامه در اراده شما اثر نکرد در خلوت از بیدادگرها و نابرابریهای موجود محنت کشیدید ولی در جمع خم به ابرو نیاوردید و از آرمان‌های انسانی خود دست نکشیدید. شما به‌حداقل زندگی مادی خرسند ماندید اما حاضر نشدید دانش و هنر و شرف خود را به‌حراج بگذارید. زندگی شما سراسر توأم با خدمت، تحقیق و تدریس بوده است. استقامت، گذشت و فرانگری شما ستایش‌آمیز است. من به‌داشتن چنین برادری افتخار می‌کنم!

آذر آریان‌پور ۱۰ دی ۱۳۷۸ (۳۱ دسامبر ۱۹۹۹)

مقدمه

ترجمه کتاب «دشمن مردم» اثر هنریک ایبسن نویسنده نروژی در سال ۱۳۳۸ توسط دکتر امیرحسین آریان پور نشر می یابد اما قبل از ایشان، این کتاب توسط دو تن دیگر و با عنوانی دیگر ترجمه و چاپ شده بود؛
- دشمن ملت، توسط آقای محمد علی جمالزاده
- استاد معمار، توسط آقای محمود توتون چیان

*

پس از نشر کتاب در سال ۱۳۳۸ توسط دکتر آریان پور، دو نامه منتشر میشود در نقد و معرفی کتاب منتشره،

- ۱- نامه آقای دکتر ایرج پزشک‌نیا، چاپ شده در مجله سخن - آذرماه ۱۳۴۰
- ۲- نامه آقای سید محمد علی جمالزاده، در پاسخ به نامه آقای پزشک‌نیا - دی ماه ۱۳۴۰

*

اینک متن هر دو نامه که روی سخن مستقیم آن با مترجم یعنی آقای دکتر آریان پور بوده را به اطلاع میرساند.

نامه دهم (نامه پزشک‌نیا)^(۱)

اگر به «تروپ» های هنری و «هیئت های تئاترال» کشور برنخورد باید گفت در این دیار که یک تماشاخانه درست و حسابی پیدا نشده است و اگر هم شده پائی نگرفته گاهگاه که ترجمه نمایشنامه ای منتشر می شود برای دوستداران هنر تئاتر فرصتی است که با خواندن آن ترجمه از آثار نمایشنامه نویسان معروف بهره ای جویند و بی واسطه بازیگران زنده و صحنه های پرداخته، نمایشنامه ها را بخوانند و در خیال خویش

۱- درباره کتاب "دشمن مردم" اثر "هنریک ایبسن" ترجمه دکتر امیرحسین آریان پور، چاپ شده در مجله سخن آذر ماه ۱۳۴۰.

صحنه‌هایی بیارایند و لذتی ببرند. ای بسا که این طریقه مرتبه‌ها بهتر از تماشای نمایشنامه‌ای بر صحنه تئاترهای تهران باشد چه در این حال خواننده صحنه را پیش چشم ذهن خود و بنابر سلیقه خویش می‌آراید و بدیهی است هر چه هم بدسلیقه و کم ذوق باشد حاصل خیالبافی‌هایش از آنچه عملاً به کمک ده‌ها «هنرمند» و «هنرپیشه» روی صحنه می‌آید جالب‌تر و نزدیک‌تر به واقعیت است اما افسوس که «نمایشنامه» هر چقدر هم نویسنده‌اش معروف باشد در میان ناشران ایرانی خریداری ندارد و در میانشان کمتر کسی را می‌توان یافت که با سیمائی باز حاضر به چاپ و پخش نمایشنامه‌ای بشود از اینجاست که اگر ناشری نمایشنامه‌ای نشر می‌دهد باید هم جرأت او را آفرین گفت و هم کوشش مترجم را تحسین کرد.

با همه این احوال ناگهان از یک نمایشنامه دو و بعضی اوقات سه ترجمه منتشر می‌شود و این نیز برای خواننده اینگونه آثار بسیار مغتنم و در عین حال سرگرم کننده است. نمایشنامه «دشمن مردم» اثر ایبسن نیز از جمله همین نمایشنامه‌هاست که ابتدا ترجمه‌ای از آن به نامی که آمد توسط آقای آریان‌پور منتشر شد و ترجمه دیگری هم پس از چند ماه توسط آقای سید محمد علی جمالزاده به نام «دشمن ملت» به صاحبان ذوق ارائه گردید. اینک اگر فرض کنیم برای خواننده‌ای مشتاق فرصتی پیش آمده است که با خواندن این نمایشنامه ایبسن در خیال خود به تماشاخانه‌ای برود باید بگوئیم که بخت با او یار بوده است و میتواند یک نمایشنامه را در دو تماشاخانه تماشا کند و مطمئن باشد که در هر یک با نمایشنامه تازه‌ای روبرو خواهد شد.

در نمایشنامه‌ای که آقای آریان‌پور ترجمه کرده‌اند خواننده با عده‌ای روبرو می‌شود که همه چیزشان برای او تازگی دارد اما نمایشنامه‌ای که آقای جمالزاده نشر داده‌اند قهرمانان همه خودمانی هستند و گویی در همین تهران به سر می‌برند و حتی با آداب و رسوم ایرانیان نیز آشنا هستند. در ترجمه نخست قهرمانان از مردم اسکاندیناوی هستند. کارهایشان، شوخی‌هایشان، نحوه استدلالشان، همه و همه به مردم آن سامان می‌ماند اما در نمایشنامه آقای جمالزاده

مشتی ایرانی در زیر نام قهرمانان آفریده ایسن شرکت دارند و و برای خودشان حرفها و شوخیهای دارند که معلوم نیست از کجا آمده است. در این جا این نکته گفتنی است که ترجمه آقای جمالزاده «دشمن ملت» تصادفاً بدین صورت در نیامده است و عقیده ایشان درباره چگونگی ترجمه داستانها و نمایشنامه های خارجی در این میان بی اثر نیست بیش از این هم ترجمه هایی از ایشان خوانده ایم که به همین وضع بوده است (مانند داستانهای چخوف و ویلهلم تل شیلر). مقایسه سخنان نخستین کسی که در صحنه پرده اول نمایش به حرف زدن می پردازد روشنگر خوبی برای درک تفاوت «دشمن مردم» با «دشمن ملت» است. آقای آریان پور گفته این شخص را چنین ترجمه کرده اند:

«می بینید آقای بیلینگ وقتی یک ساعت دیر بیائید ناچار باید غذای سرد میل کنید.» اما آقای جمالزاده آن را به صورت زیر به فارسی برگردانده اند:

«بله دیگر تقصیر خودتان است آقای بیلینگ هر کس خواب است حصه اش به آب است می خواستید یک ساعت دیر تر نیاید تا مجبور نباشید خوراک سرد بخورید.»

چنانکه ملاحظه می فرمائید بی آنکه بخواهیم بحثی درباره زیبایی عبارتهای بالا کنیم به خوبی و به جرأت می توانیم بگوییم که در ترجمه آقای آریان پور گوینده در نظر اول کسی است که دست کم می تواند اهل هر کشوری باشد اما در ترجمه آقای جمالزاده قهرمان داستان حتماً و صد در صد ایرانی است و از آن ایرانیانی هم هست که بر مثل های فارسی مسلط است و در این میان تنها هم نیست و دیگر قهرمانان نیز همینطور هستند. اصل انتقادی که به شیوه ترجمه آقای جمالزاده وارد است این است که ایشان با دماندن روح فارسی در آثار دیگران زمان و مکان وقوع داستان را به هم می زنند و خواننده، در اثنای مطالعه از خود می پرسد که نکند داستان در اصفهان یا شیراز یا مشهد یا تهران اتفاق افتاده است و نویسنده ای نروژی آنها را به نام خود منتشر کرده است.

نکته دیگر در مورد این دو ترجمه باز این است که آقای جمالزاده در بعضی جاها همراه قهرمانان داستان خود نیز عصبی شده اند مثلاً در

صفحه آقای آریان پور گفته‌های دکتر را چنین ترجمه کرده‌اند:
 «دکتر: کاترینه چقدر حرفهای تو مضحک است! واقعاً تو خیال می‌کنی من کسی هستم که تسلیم اکثریت بشوم تا مرا بکوبند و از معرکه برانند نه. متشکرم! من می‌خواهم این حقیقت را در گوش عوام الناس فرو کنم که لیبرالها مودی‌ترین دشمنان آزادی هستند. می‌خواهم آفتابی بکنم که برنامه‌های حزبی حقایق تازه و نوظهور را پایمال می‌کند. می‌خواهم نشان بدهم که مراعات مصالح و مقتضیات اخلاق و عدالت را معکوس و مسخ می‌کند می‌خواهم ثابت کنم که حیات ما بر اثر این عوامل قیافه منحوس و زنده‌ای به خود می‌گیرد آقای هوستر فکر نمی‌کنید من بتوانم اینها را به مردم بفهمانم.»

عبارات فوق در ترجمه آقای جمالزاده چنین آمده است: (ص ۱۸۹).
 دکتر - کاترین حرفهای تو مرا می‌خنداند، آیا دلت می‌خواهد که من جنگ نکرده مغلوب بشوم و در مقابل افکار عمومی و این لاطائلات به‌زانو بیفتم. منظور من مثل روز روشن است و مثل طلا می‌درخشد - من می‌خواهم توی مغز گندیده این جانورهای دو پا داخل کنم که بدترین و غدارترین دشمن آدم‌های آزاد همین کسانی هستند که اسمشان را لیبرال و آزادیخواه گذاشته‌اند و این احزاب و دسته‌بندیها حلقوم حقایق جوان و نوظهور را با بیرحمی هر چه تمامتر در میان گازانبر انگشتان خود به قصد کشت می‌فشارد و با همین حرفهای تو خالی و پرطنطنه است که حق و عدالت و اخلاق را کن فیکون می‌کنند و کار را به‌جائی می‌رسانند که دیگر برای انسان قدرت تنفس باقی نمی‌ماند. جناب ناخدا عقیده سرکار در این باب چیست؟ تصور نمی‌فرمائید که عاقبت این مطالب حقه را به‌این مردم خواهم فهمانید؟ و آن وقت جناب ناخدا هم مانند مسلمانان جواب می‌دهد.
 «- والله من اهل این صحبتها نیستم و»

اما در ترجمه آقای آریان پور با آن که روح اصلی کتاب بیشتر حفظ گردیده است در بعضی جاها اثر جمله‌بندی زبان انگلیسی دیده می‌شود چنان که در عباراتی که نقل شد آقای آریان پور نوشته‌اند: «می‌بینید آقای بیلینگ» که ترجمه تحت‌لفظی است و عبارت «بله دیگر» آقای

جمالزاده صرف نظر از ضرب المثلی که در پی آن می آید مرتبه ها بهتر است یا در صفحه ۵۲ که نوشته اند: «کاترینا می دانی که اینها دوباره مثل قحطی زده ها گرسنه شده اند» و در این عبارت هم کلمه «میدانی» خیلی به اصطلاح ترجمه ایست و در فارسی به این صورت معنایی ندارد همچنین است «آه» هائی که در این جا و آن جای کتاب آمده است.

ایرج پزشک نیا

نامه یازدهم (نامه جمالزاده)^(۱)

درباره ترجمه دشمن ملت در «سخن» آذر ماه ۱۳۴۰ در قسمت «کتابهای تازه» شرح دقیقی درباره ترجمه فارسی «دشمن ملت» یا «دشمن مردم» نمایشنامه معروف ایسن به قلم آقای ایرج پزشک نیا انتشار یافته است من هنوز نسخه چاپ شده ترجمه خود را نیز ندیده ام و همچنین از ترجمه آقای آریان پور به جز همان چند جمله ای که در مقاله آقای ایرج پزشک نیا به عنوان نمونه آمده است چیزی نمی دانم و اگر همین چند جمله مختصر را هم اساس داوری قرار بدهیم باید تصدیق نمائیم که آقای آریان پور در نهایت خوبی و قدرت از عهده ترجمه برآمده اند و البته اگر من به موقع خبردار شده بودم که ایشان نیز مشغول ترجمه این نمایشنامه هستند زحمت ترجمه دیگری را به خود هموار نمی ساختم مخصوصاً همچنان که آقای پزشک نیا تذکر داده اند «در این دیار که یک تماشاخانه درست و حسابی پیدا نشده است و اگر هم شده پائی نگرفته» ترجمه فارسی نمایشنامه های خوب و مرغوب فرنگیها بسیار کم و معدود است و باید از کاری که به قول فرنگیها «کار مضاعف» شد یعنی کاری که در عین حال چند نفر بی خبر از یکدیگر آن را انجام می دهند احتراز جست. آقای پزشک نیا زحمت مقابله و مقایسه دو

۱- نامه آقای جمالزاده درباره کتاب «دشمن مردم» اثر «هنریک ایسن» ترجمه دکتر امیرحسین آریان پور، (در پاسخ به نامه آقای دکتر ایرج پزشک نیا که در مجله سخن - آذر ماه / ۱۳۴۰ به چاپ رسیده بود).

ترجمه نمایشنامه نامبرده را قبول فرموده‌اند و بعضی از جمله‌ها را در ضمن مقاله خود در مقابل یکدیگر قرار داده‌اند و اظهار نظر فرموده‌اند ولی گویا متوجه یک نکته مهم نبوده‌اند یا لااقل بدان اشاره‌ای ننموده‌اند و آن نکته عبارتست از این که خیلی احتمال می‌رود که متن اصلی که هم برای آقای آریان‌پور و هم برای بنده مآخذ ترجمه بوده است به احتمال بسیار قوی یکی نبوده و مختلف بوده است و از اینرو البته ترجمه‌ها هم مختلف به عمل می‌آید بدون آنکه بتوان یکی را بر دیگری ترجیح داد من ترجمه فرانسوی کنت پروزور را اساس کار خود قرار داده بودم و خیلی احتمال دارد که آقای آریان‌پور (اگر از زبان خود اییسن و از روی متن اصلی نمایشنامه نباشد) و از روی ترجمه دیگری (مثلاً انگلیسی یا آلمانی یا زبان دیگری) ترجمه کرده باشند در اینصورت البته در ترجمه اختلافات جزئی پدیدار می‌گردد که مربوط به شخص مترجم نیست با این همه تصدیق دارم که شخصاً همچنانکه مکرر گفت و نوشتم (مخصوصاً در مقدمه کتاب «هفت کشور») برای ایران امروز و مردمی که هنوز به قدر کافی با آداب و رسوم و عاداتهای ملت‌های بیگانه آشنایی حاصل نکرده‌اند مترجم ایرانی باید پاره‌ای تصرفات جزئی را که البته خدشه و لطمه‌ای به اصل امانت وارد نسازد ولی فهم مطلب و موضوع و منظور نویسنده اصلی را برای خوانندگان ایرانی متوسط الحال (از لحاظ سواد و اطلاع) آسانتر سازد جایز شمارد این آثار را من در ترجمه نمایشنامه اییسن تنها از لحاظ لفظ و عبارت و احیاناً گاهی از حیث استعمال پاره‌ای اصطلاحات (حتی المقدور معدود و محدود) روا داشته‌ام و الا از جهات دیگر هیچ استعبادی ندارد که ترجمه آقای دکتر آریان‌پور بر ترجمه من ترجیح داشته باشد و بهتر و پاکیزه‌تر باشد اگر ذکر این مطلب را بر خود لازم شمردم نه از نظر حفظ جناح و شکسته‌نفسی ساختگی است بلکه برای این است که یک حقیقت ثابتی ناگفته نمانده باشد.

ژنو اول دی ۱۳۴۰

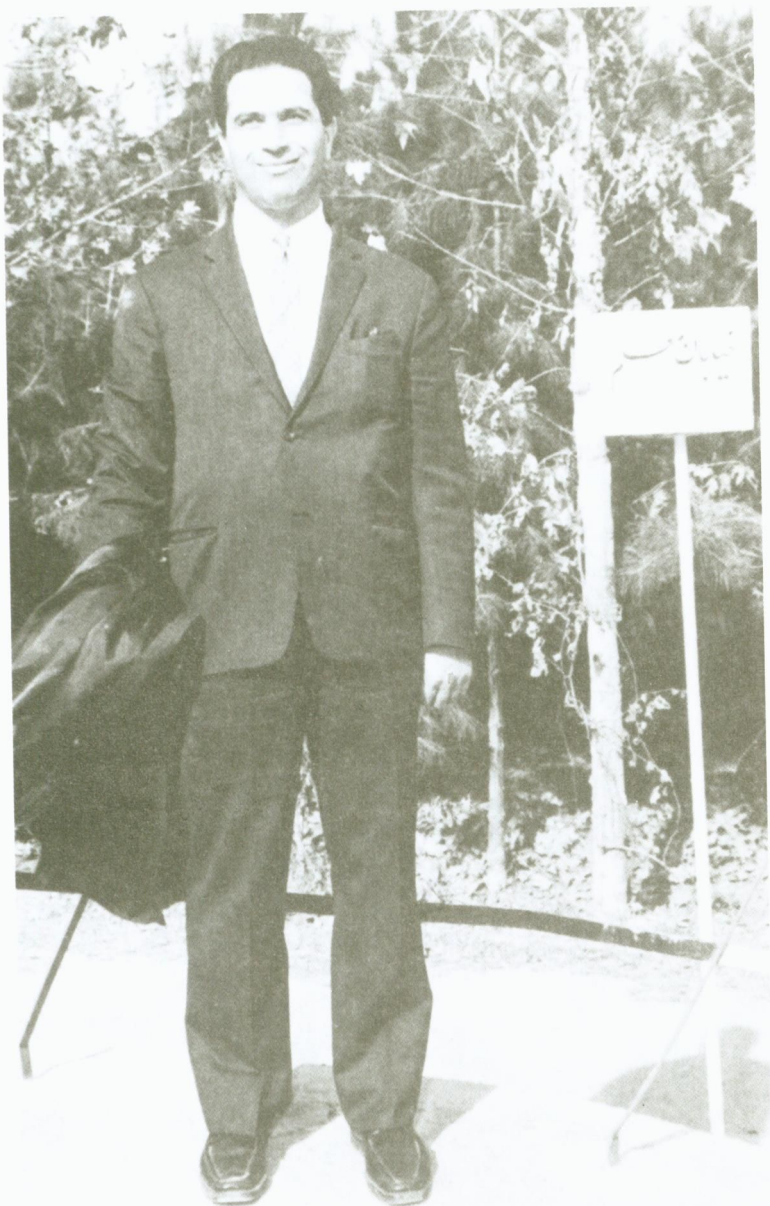
سید محمد علی جمالزاده

فصل نهم

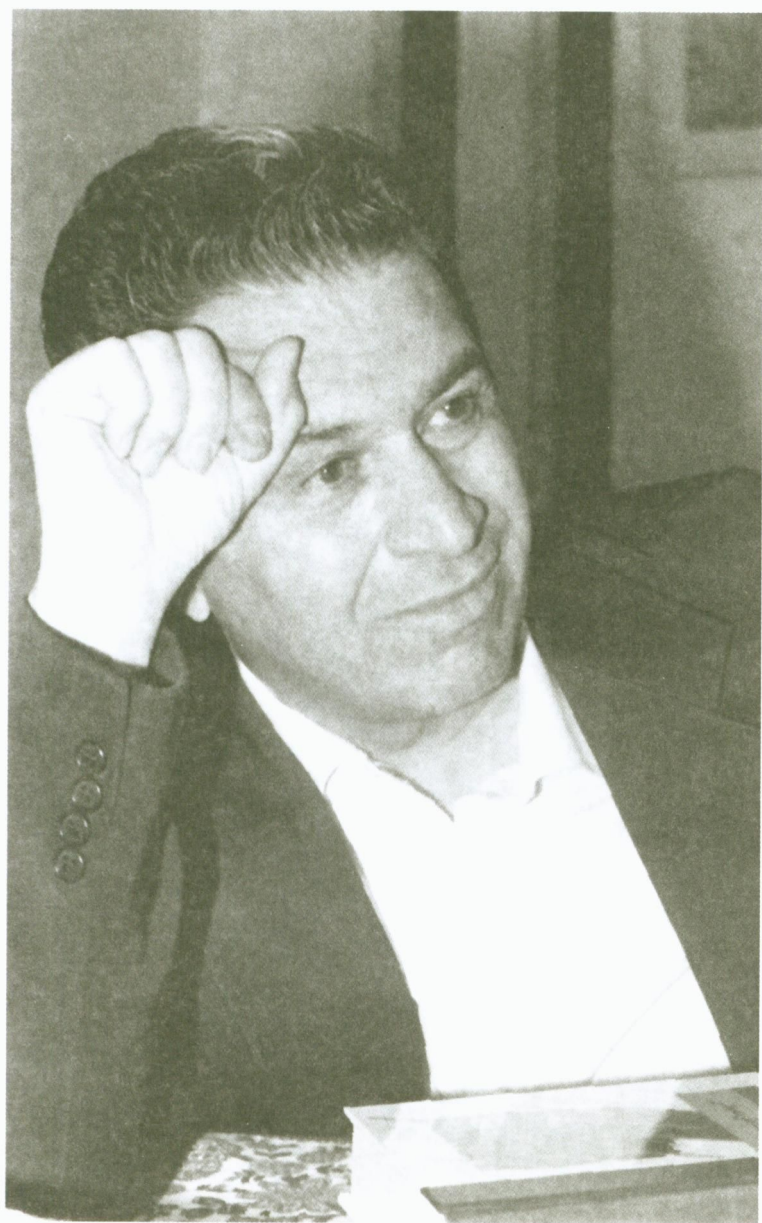
عکس‌ها

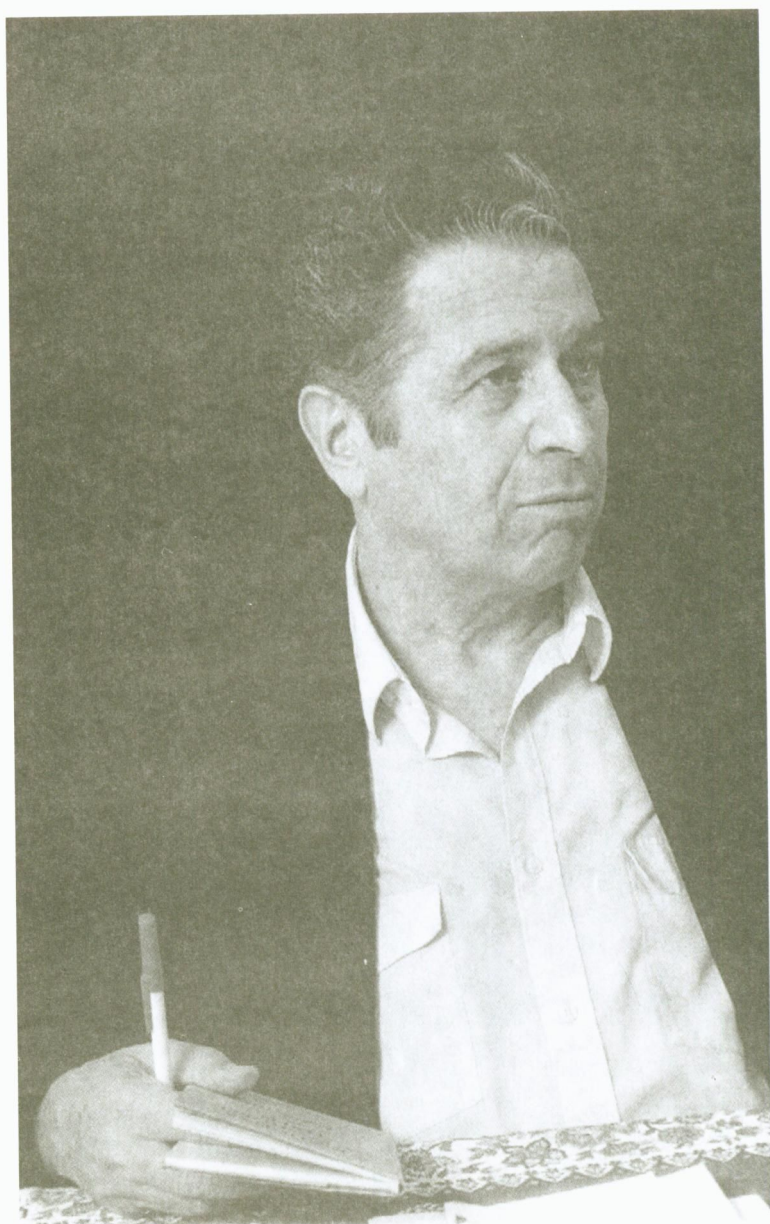


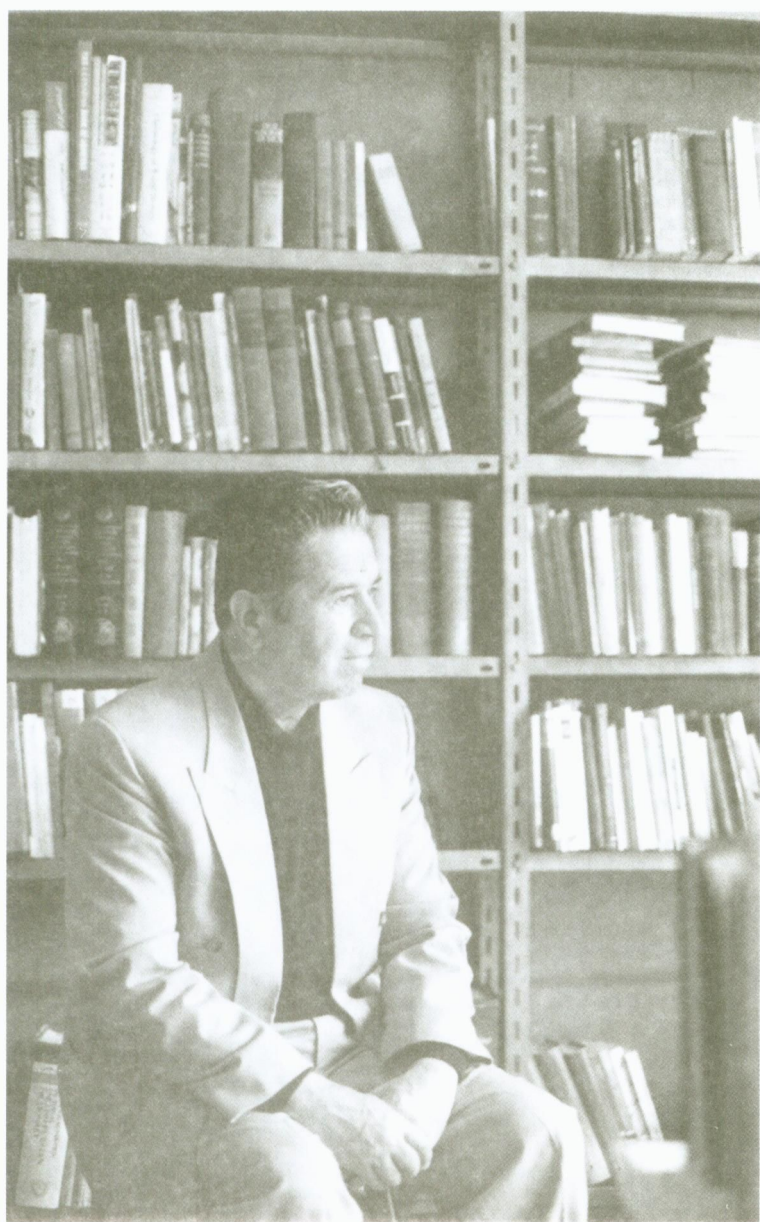
















فصل دهم

دکتر ا. ح. آریان پور

در

آینه مطبوعات

دکتر ا.ح. آریان پور در آینه‌ی مطبوعات^(۱)

داخل کشور

آریان پور در بخش مراقبت‌های ویژه بستری شد
دکتر امیرحسین آریان پور نویسنده و جامعه‌شناس صاحب‌نام ایران
در بخش ICU بیمارستان آسیا بستری شد.^(۲)

به گزارش خبرنگار ما این شخصیت فرهنگی هفته گذشته و به دنبال عارضه انسداد روده تحت عمل جراحی قرار گرفت و سپس به بخش مذکور انتقال یافت. وی در حال حاضر ۵ روز است که در این بخش بستری است و تحت نظر تیمی از پزشکان به سر می‌برد دکتر مرتضی مشایخی یکی از پزشکان معالج آریان پور در گفتگو با «ایران» گفت «حال او چندان رضایت بخش نیست اما امیدواریم بهبود یابد.» وی همچنین از علاقمندان این نویسنده و پژوهشگر خواست اخبار سلامتی

۱- این فصل از کتاب برای اطلاع خوانندگان از وقایع فرهنگی مطبوعاتی در داخل و خارج از کشور گردآوری شده است.

مطالب این فصل به معنی تأیید خط‌مشی و ماهیت آن نشریات [داخل و یا خارج] نمی‌باشد و صرفاً برای درج در تاریخ فرهنگ کشورمان اقدام به چاپ آنها می‌شود.

۲- روزنامه ایران سال هفتم شماره ۱۸۶۲، سه‌شنبه ۲ مرداد ماه ۱۳۸۰ - ۳ جمادی‌الاول

او را صرفاً از طریق خانواده و مطبوعات دنبال کرده و در بیمارستان تجمع نکنند چرا که آریان پور ممنوع الملاقات است. گفتنی است این جامعه شناس ۷۷ ساله که در سالهای اخیر از بیماری پارکینسون نیز رنج می برد از اولین مؤلفان و مترجمان آثار جامعه شناسی در ایران بود که با نوشته های خود برای اولین بار نگره های علمی جامعه شناسی را به شیوه های آکادمیک و جهانی به علاقمندان شناساند و تا سالهای اخیر کتابهایش در دانشگاه های کشور تدریس می شد. امیرحسین آریان پور (متولد اسفند ۱۳۰۳) علاوه بر تحصیل در ایران، از دانشگاه های بیروت و پرینستون امریکا فارغ التحصیل شد و سالها در دانشگاه تهران به تدریس پرداخت اما در سالهای اخیر خانه نشینی اختیار کرد. از او تألیفات، ترجمه ها و مقالات بسیاری بر جای مانده که از آن جمله است تألیفات: «در آستانه رستاخیز»، «فریدویسم و عرفان»، «متدولوژی تحقیق و مأخذشناسی»، ترجمه ها: «دشمن مردم»، «تاریخ تمدن، جلد های چین و ژاپن و تمدن اژه ای و تکامل یونان»، «آموزشگاه های فردا» (ترجمه).

با این حال مهمترین اثر آریان پور که تا سالها ذهن دانشجویان را براساس دستگاه جامعه شناختی، فعال کرد جامعه شناسی هنر، نام دارد که اخیراً پس از گذشت بیش از دو دهه تجدید چاپ شد.

*

وضعیت جسمانی آریان پور بحرانی است^(۱)
 پزشکان معالج دکتر امیرحسین آریان پور شرایط جسمانی وی را بحرانی توصیف کردند.

به گفته دکتر عزیزیان پزشک جراح آریان پور، وی با تشخیص

گانگرن روده بزرگ، پنجشنبه گذشته تحت عمل جراحی قرار گرفت اما به دلیل مراجعه با تأخیر، حالت شوک ناشی از عفونت روی بخش‌های مختلف بدن آریان‌پور تأثیر گذاشته است. دکتر عزیزیان گفت: «دکتر آریان‌پور الان از نظر جراحی مشکل عمده‌ای ندارد ولی عوارض ناشی از بیماری قدیمی و پیشرفته پارکینسون که سال‌هاست با آن دست به‌گریبان بوده و نارسایی ریه ناشی از عفونت روده بزرگ هم عارضه دیگر وی است. دکتر آریان‌پور هم‌اکنون در شرایط بحرانی به‌سر می‌برد و گروه پزشک معالج او شامل گروهی از متخصصین برجسته کشور (دکتر افشار، دکتر محرز، دکتر مورکی و دکتر عقدایی) روند معالجه وی را کاملاً زیر نظر دارند. هما بهبهانی همسر دکتر آریان‌پور نیز با ذکر این نکته که دکتر آریان‌پور پس از سالها کار تحقیق و مطالعه کمتر فرصتی به‌خود و تجدید قوا اختصاص می‌داد افزود از زمانی که همسرش در بیمارستان بستری شده جمع زیادی از دانشجویان و مسئولان و دوستان دکتر از طریق تلفن یا با حضور در بیمارستان از وضعیت جسمانی او با خبر می‌شدند وی همچنین با توجه به شرایط بحرانی دکتر آریان‌پور از علاقمندان این نویسنده و پژوهشگر تقاضا کرد اخبار سلامتی او را از طریق خانواده و مطبوعات دنبال نمایند و از تجمع در بیمارستان پرهیز نمایند. گفتنی است این جامعه‌شناس ۷۷ ساله که مدت ۵ سال از بیماری پارکینسون رنج می‌برد از اولین مؤلفان و مترجمان جامعه‌شناسی در ایران بوده است وی پس از ۵۰ سال کار تحقیق و پژوهش، فرهنگ فلسفه و علوم انسانی را به‌چهار زبان زنده دنیا (انگلیسی، فارسی، فرانسه و آلمانی) تدوین کرده است که اخیراً سرگرم بازبینی نهایی این فرهنگ بوده است.

چند اثر تازه وی که در آستانه تجدید چاپ و یا انتشار اول هستند عبارتند از: آیین پژوهش، ایسن آشوب‌گرا، در آستانه رستاخیز، زمینه جامعه‌شناسی هنر، مجموعه مقالات و سیر فلسفه در ایران از اقبال لاهوری با مقدمه مفصل

روزنامه حیات نو بهبود این نویسنده و جامعه‌شناس صاحب‌نام را آروز می‌کند.

به علت بیماری و در یکی از بیمارستانهای تهران استاد دکتر امیرحسین آریان پور درگذشت^(۱)

سرویس فرهنگی: دکتر امیرحسین آریان پور استاد جامعه‌شناسی صبح امروز در سن ۷۷ سالگی در یکی از بیمارستانهای تهران چشم از جهان فرو بست و به دیار باقی شتافت.

استاد آریان پور به دنبال یک بیماری چند ساله تحت عمل جراحی روده بزرگ قرار گرفت اما درمانها مؤثر واقع نشد و درگذشت. دکتر آریان پور در طول دوران تدریس و حیات علمی خود به ویژه در شناخت و تبیین اندیشه‌های جامعه‌شناسان عصر کلاسیک از جمله اگوست گنت، ماکس وبر، امیل دورکیم، جورج هربرت مید، اسپنسر و تالکوت پارسونز تلاشهای درخوری کرد. وی در مورد زمینه‌های پیدایش جامعه‌شناسی و فرآیند شناخت در جامعه‌شناسی تحقیقات و مکتوبات با ارزشی از خود برجای گذارده است.

روزنامه اطلاعات ضایعه درگذشت استاد آریان پور را به جامعه علمی و دانشگاهی و به ویژه خانواده آن مرحوم تسلیت می‌گوید.

*

بامداد دیروز امیرحسین آریان پور جامعه‌شناس برجسته ایرانی درگذشت^(۲)
دکتر امیرحسین آریان پور استاد برجسته فلسفه، روانشناسی و جامعه‌شناسی دانشگاه تهران سحرگاه دیروز در سن ۷۷ سالگی در بیمارستان آسیا دیده از جهان فرو بست. وی که در دو دهه اخیر و از زمان بازنشستگی (۱۳۵۹) خلوت‌گزینی اختیار کرد از حدود ده روز قبل در بخش مراقبتهای ویژه بیمارستان آسیا بستری بود که اخبار مربوط

۱- اطلاعات. دوشنبه ۸ مرداد ۱۳۸۰ - ۹ جمادی‌الاول ۱۴۲۲ - ۳۰ جولای ۲۰۰۱ شماره

۲- روزنامه ایران، سه‌شنبه ۹ مرداد ۱۳۸۰، صفحه اول

دکتر ا.ح. آریان‌پور در آینده‌ی مطبوعات / ۳۹۷

به‌بیماری وی در صفحه فرهنگی روزنامه ایران بطور اختصاصی منتشر شد. گفتنی است پیکر این استاد صاحب‌نام و جامعه‌شناس، صبح روز چهارشنبه ساعت ۸ از مقابل بیمارستان تشییع خواهد شد.

امیرحسین آریان‌پور که در دهه ۱۳۲۰ در رشته‌های دانشگاهی علوم اجتماعی، علوم سیاسی، فلسفه، علوم تربیتی، ادبیات انگلیسی و ادبیات فارسی به تحصیل پرداخت برای اتمام دوره علوم اجتماعی که در دانشگاه امریکایی بیروت آغاز کرد به دانشگاه پرینستون در ایالات متحده امریکا رفت اما پیش از پایان دوره دکترا در سال ۱۳۳۱ از آن کشور اخراج شد وی به زبانهای آلمانی، فرانسوی و انگلیسی تسلط کامل داشت و با زبانهای لاتین، عربی و ایران باستان نیز آشنا بود. از همین رو، آریان‌پور تاکنون صدها معادل فارسی برای واژه‌های بیگانه ارایه داده و کار بزرگش در این زمینه که حاصل ۵۰ سال تحقیق است، فرهنگ تفصیلی چهار زبانه‌ی است که به‌طور عمده واژه‌های مربوط به حوزه فلسفه و علوم اجتماعی را دربرمی‌گیرد. برخی تألیفات این استاد تأثیرگذار در نظام آموزشی ایران عبارتند از: در آستانه رستاخیز، جامعه‌شناسی هنر، آیین پژوهش، سیر فلسفه در ایران (ترجمه)، فروید یسم و عرفان، زمینه جامعه‌شناسی (ترجمه) و

یادآوری می‌شود وی به مدت چند دهه متمادی با نظام مستبد پهلوی عناد داشت بطوری که در سال ۱۳۲۹ از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵ از مؤسسه علوم اداری دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ از دانشسرایعالی، ۱۳۴۴ از سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی و دانشکده ادبیات دانشگاه ملی، ۱۳۴۷ از مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران و در سال ۱۳۵۵ از دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران اخراج شد.

زنده‌یاد آریان‌پور از قهرمانان و زنه‌برداری ایران (در دهه ۱۳۲۰) نیز محسوب می‌شد.

روزنامه ایران درگذشت این متفکر برجسته را به جامعه علمی کشور تسلیت می‌گوید.

با اندوه فراوان درگذشت بزرگ خاندان، رادمرد نمونه دکتر امیرحسین آریان‌پور کاشانی را به اطلاع خویشان و دوستان می‌رساند مراسم تشییع آن بزرگوار در روز چهارشنبه دهم مرداد ماه ساعت ۸ بامداد از بیمارستان آسیا انجام می‌گیرد: (۱)

هما آریان‌پور (بهبهانی)، پویا آریان‌پور، دکتر امیراشرف آریان‌پور، مهندس امیرهوشنگ آریان‌پور، آریان‌دخت آریان‌پور، آذر دخت آریان‌پور، دکتر مرتضی مشایخی، دکتر شجاع‌الدین شیخ‌الاسلام زاده.

*

در این محنت‌سرای پیچ در پیچ مرا مهر تو می‌باید، دگر هیچ
اگر مهر تو دامن برفشانند ز ما جز نیستی چیزی نماند
با تأثر فراوان فقدان استاد بزرگ، دکتر امیرحسین آریان‌پور کاشانی را به اطلاع می‌رساند. مراسم تشییع، ساعت ۸ صبح چهارشنبه دهم مرداد ماه از بیمارستان آسیا (۲)

خاندان نفیسی، انوار، بهبهانی، حاجیانی، نیک ملکی، وزیر، قره‌گزلو، کنگرلو، مازندرانی، صالحی و محمود اعتمادزاده (به‌آذین)

*

تنها اوست که می‌ماند
رازقی پرپر شد، باغ در چله نشست، تو به خاک افتادی،
کمر عشق شکست
ضمن ارج و احترام نهادن همیشگی به زحمات و اثرات مرحوم محقق
استاد دکتر امیرحسین آریان‌پور
(بزرگ خاندان آریان‌پور)
به‌شما عزیزان جناب آقایان: پویا، استاد دکتر امیراشرف، امیرهوشنگ

۱- روزنامه ایران، سه‌شنبه ۹ مرداد ۱۳۸۰ - صفحه اول

۲- ایران سال هفتم - شماره ۱۸۶۸. سه‌شنبه ۹ مرداد ماه ۱۳۸۰ - ۱۰ جمادی الاول ۱۴۲۲ - ۳۱ جولای ۲۰۰۱ - صفحه اول

دکتر ا.ح. آریان‌پور در آینه‌ی مطبوعات / ۳۹۹

آریان‌پور و سرکار خانم هما بهبهانی، سرکار خانمها: بانو و مهوش آریان‌پور، خاندان آریان‌پور و بهبهانی محققان، استادان، فارغ‌التحصیلان، دانشجویان، علاقمندان علم و دانش

فقدان آن بزرگوار و ضایعه ملی و خلل ایجاد شده در علم و دانش را تسلیت عرض نموده، برای همگان صبر جزیل از خداوند منان مسئلت می‌نمائیم. جمشید، شهریار، اله‌یار، جهانبخش، سعید آریان‌پور، مهرزاد، عالمتاج، پروین دخت، شعله و الناز آریان‌پور و خانواده‌های وابسته خانواده‌های شجاعی، لسانی، شاهپوری، نوری، حسینعلی‌زاده، منصوریان، جمعی از محققان، استادان، فارغ‌التحصیلان و دانشجویان بندر انزلی.

*

دکتر امیرحسین آریان‌پور درگذشت

گروه اجتماعی: دکتر امیرحسین آریان‌پور، استاد سابق فلسفه، روانشناسی و جامعه‌شناسی دانشگاه تهران و قهرمان سابق وزنه‌برداری در سن ۷۷ سالگی پس از یک دوره بیماری، سحرگاه روز دوشنبه هشتم مرداد در بیمارستان آسیا دیده از جهان فرو بست. وی دوره‌های دکترای فلسفه، دکترای علوم تربیتی، دکترای روانشناسی و دکترای ادبیات فارسی و فوق لیسانس ادبیات انگلیسی را در دانشگاه‌های داخل و خارج کشور گذراند و به زبان‌های آلمانی، فرانسه و انگلیسی تسلط داشت، همچنین با زبان‌های لاتین، عربی و ایران باستان آشنا بود. آریان‌پور صدها معادل فارسی برای واژه‌های بیگانه ارائه داده است. کار بزرگ وی در این زمینه که حاصل ۵۰ سال تحقیق اوست فرهنگ تفصیلی چهارزبانه است که به‌طور عمده واژه‌های فلسفه و علوم اجتماعی را پوشش می‌دهد. این کار در آستانه تنظیم برای چاپ، نیمه تمام مانده است. برخی تالیفات وی عبارتند از: زمینه جامعه‌شناسی (اقتباس و ترجمه)، در آستانه رستاخیز، جامعه‌شناسی هنر، آئین پژوهش، سیر فلسفه در ایران (ترجمه)، فروید و فروید یسم و دهها مقاله

در نشریات مختلف. گفتنی است تحقیقات وی فراتر از آثار ارائه شده بوده و مجموعه مقالات روانشناسی و نیز جامعه‌شناسی هنر، تنها خلاصه‌ای از تحقیقات اوست که منتشر شده است.

پیکر دکتر آریان‌پور ساعت ۸ صبح روز چهارشنبه دهم مرداد ماه از مقابل بیمارستان آسیا تشییع خواهد شد^(۱)

*

با اندوه فراوان درگذشت انسانی والا و معلمی نمونه، استاد جامعه‌شناسی، شادروان دکتر امیرحسین آریان‌پور کاشانی را به اطلاع می‌رساند. مراسم تشییع جنازه رأس ساعت ۸ صبح روز چهارشنبه ۱۰/۵/۸۰ از مقابل بیمارستان آسیا به طرف بهشت زهرا «س» برگزار خواهد شد.^(۲)

سیاوش، سیامک و سیروس آریان‌پور کاشانی.

*

امیرحسین آریان‌پور درگذشت^(۳)

مطلع شدیم دکتر امیرحسین آریان‌پور، جامعه‌شناس، فیلسوف و نویسنده صبح دوشنبه در بیمارستان آسیا بدرود حیات گفت.

وی متولد سال ۱۳۰۳ بود و دوره‌های دکترای رشته‌های فلسفه، ادبیات فارسی، علوم تربیتی و روانشناسی را در داخل و خارج از کشور گذرانده بود علاوه بر آن وی صاحب‌نظر در زمینه زبان‌شناسی و مسلط به زبان‌های انگلیسی، فرانسه و آلمانی بود.

همچنین وی در زمینه واژه‌سازی نیز نقش مؤثری ایفا کرده و صدها

۱- همشهری. سه‌شنبه ۹ مرداد ۱۳۸۰ - ۱۰ جمادی‌الاول ۱۴۲۲ - ۳۱ جولای ۲۰۰۱ - سال نهم - شماره ۲۴۶۴

۲- همشهری. سه‌شنبه ۹ مرداد ۱۳۸۰ - ۱۰ جمادی‌الاول ۱۴۲۲ - ۳۱ جولای ۲۰۰۱ - سال نهم - شماره ۲۴۶۴

۳- حیات نو سه‌شنبه ۹ مرداد ۱۳۸۰ - ۱۰ جمادی‌الاول ۱۴۲۲ - 31 July 2001 - سال دوم شماره ۳۳۴، صفحه ۱۲

دکتر ا.ح. آریان‌پور در آبنه‌ی مطبوعات / ۴۰۱

واژه‌های فارسی را جایگزین واژه‌های خارجی کرده است. از جمله آثار دکتر آریان‌پور می‌توان به زمینه جامعه‌شناسی، در آستانه رستاخیز، جامعه‌شناسی هنر، سیر فلسفه در ایران، فروید و فرویدیسم، آیین پژوهش، متدولوژی تحقیق و مآخذشناسی و فرهنگ چهارزبانه فلسفه و علوم انسانی که حاصل پنجاه سال تلاش دکتر آریان‌پور است اشاره کرد. پیکر دکتر آریان‌پور ساعت ۸ روز چهارشنبه ۱۰/۵ از مقابل بیمارستان آسیا تشییع خواهد شد.

ضایعه فقدان این نویسنده را به جامعه فرهنگی کشور و خانواده وی تسلیت می‌گوییم.

*

خاموشی استاد آریان‌پور

گروه جامعه‌شناسی دکتر امیرحسین آریان‌پور، استاد جامعه‌شناسی در ۷۷ سالگی در یکی از بیمارستان‌های تهران چشم از جهان فرو بست.^(۱) استاد آریان‌پور به دنبال یک بیماری چند ساله تحت عمل جراحی روده بزرگ قرار گرفت اما درمان‌های در وی مؤثر واقع نشد و روز گذشته رخ از نقاب خاک کشید دکتر آریان‌پور در طول دوران تدریس و حیات علمی خود به‌ویژه در شناخت و تبیین اندیشه‌های جامعه‌شناسان عصر کلاسیک - از جمله آگوست کنت، ماکس وبر، امیل دورکهایم، جرج هربرت میدو تلاش‌های درخوری کرد. وی در مورد زمینه‌های پیدایش جامعه‌شناسی و فرآیند شناخت در جامعه‌شناسی تحقیقات و مکتوبات باارزشی از خود برجای گذاشته است. روزنامه جام جم درگذشت استاد آریان‌پور را به جامعه علمی و دانشگاهی کشور و خانواده وی تسلیت می‌گوید.

*

بیانیه کانون نویسندگان ایران درباره درگذشت امیرحسین آریان‌پور^(۱)
کانون نویسندگان ایران در خصوص درگذشت دکتر امیرحسین آریان‌پور بیانیه‌ای منتشر کرد، متن این بیانیه به شرح زیر است:
دکتر امیرحسین آریان‌پور جامعه‌شناس، فیلسوف و پژوهنده برجسته درگذشت. آریان‌پور از نخستین دوره فعالیت دانشگاهی و فرهنگی خود تا سال ۵۷ در بخش گسترده‌ای از روشنفکران، دانشگاهیان و دانشجویان تأثیری بی‌چون و چرا داشت و نسل کاملی از فعالان عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی هرگز خاطره آثاری چون «در آستانه رستاخیز»، «زمینه جامعه‌شناسی»، «جامعه‌شناسی هنر» و را از یاد نمی‌برند. آریان‌پور از نخستین پایه‌گذاران جامعه‌شناسی علمی و مدرن در ایران و از معتقدان به فرهنگ پیشرو، متعهد و مردم‌گرا بود. آریان‌پور در بیست‌ساله اخیر به دلایل روشن، خاموش بود، اجازه نشر نوشته‌هایش را نمی‌یافت و حق تدریس نداشت از این‌رو نسل جدید مانند بسیاری از موارد دیگر کمتر با آثار او آشنایی دارد.
کانون نویسندگان ایران ضایعه درگذشت این دانشی‌مرد دردیده را به مردم، دانشگاهیان، دانشجویان، خانواده محترم آریان‌پور و همه دوستداران دانش و هنر و آزادی تسلیت می‌گوید و در مجلس بزرگداشت او در کنار خانواده و دوستانش خواهد بود.

*

یادمان امیرحسین آریان‌پور^(۲)

امیرحسین آریان‌پور مدرس، محقق، مترجم برجسته، بامداد روز دوشنبه ۸ مرداد سال جاری پس از یک دوره بیماری طولانی در سن ۷۷ سالگی در بیمارستان آسیا دیده از جهان فروبست. آریان‌پور صدها معادل فارسی برای واژه‌های بیگانه ارائه داده است. کار بزرگ وی در

۱- نوروز - یکشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۸۰ صفحه ۲

۲- کتاب هفته شماره ۱۰، شنبه ۱۳ مرداد ۱۳۸۰ صفحه ۳

دکتر ا.ح. آریان‌پور در آینه‌ی مطبوعات / ۴۰۳

این زمینه که حاصل ۵۰ سال تحقیق اوست فرهنگ تفصیلی چهار زبانه است که به‌طور عمده واژه‌های فلسفه و علوم اجتماعی را پوشش می‌دهد. این کار در آستانه تنظیم برای چاپ، نیمه تمام مانده است. برخی تألیفات وی عبارت است از: زمینه جامعه‌شناسی (اقتباس و ترجمه) در آستانه رستاخیز، جامعه‌شناسی هنر، آیین پژوهش، سیر فلسفه در ایران (ترجمه)، فروید و فرویدیسم و دهها مقاله در نشریات مختلف. گفتنی است تحقیقات وی فراتر از آثار ارائه شده بوده و مجموعه مقالات روانشناسی و نیز جامعه‌شناسی هنر، تنها خلاصه‌ای از تحقیقات اوست که منتشر شده است.

خلاصه‌ای از سوابق وی از این قرار است:

تحصیلات

- در دوره لیسانس علوم اجتماعی دانشگاه بیروت، ۱۳۲۳
- در دوره لیسانس فلسفه و علوم تربیتی دانشگاه تهران، ۲۶ - ۱۳۲۳
- در دوره لیسانس علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۲۷ - ۱۳۲۴
- در دوره لیسانس ادبیات فارسی دانشگاه تهران، ۳۱ - ۱۳۲۸
- در دوره تخصص ادبیات انگلیسی شعبه خارجی دانشگاه کمبریج، ۲۸ - ۱۳۲۷
- در دوره دکترای علوم سیاسی - اجتماعی دانشگاه پرینستون، ۳۱ - ۱۳۳۰
- در دوره دکترای ادبیات فارسی دانشگاه تهران، ۳۵ - ۱۳۳۳
- در دوره دکترای فلسفه و علوم تربیتی دانشگاه تهران، ۳۹ - ۱۳۳۶

برخی از خدمات دانشگاهی

دست‌یاری استاد اصول آموزش و پرورش برای ورزش دبیری در دانشسرای عالی، از ۱۳۲۸

- تدریس زبان انگلیسی در دانشکده الهیات و معارف اسلامی از ۱۳۳۲
- تدریس مآخذشناسی و تحقیق و نیز روش‌شناسی در مؤسسه علوم اداری دانشکده حقوق علوم سیاسی و اقتصاد در ۱۳۳۴
- تدریس فلسفه آموزش و پرورش در دانشسرای عالی از ۱۳۳۷
- تدریس علوم اجتماعی و ادبیات فارسی در هنر‌سرای عالی از ۱۳۳۹

تدریس علوم اجتماعی در مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی از ۱۳۴۰
تدریس تاریخ تمدن و فرهنگ و جامعه‌شناسی پرورش در
دانشسرای عالی و دانشکده علوم تربیتی از ۱۳۴۱
سرپرستی کارآموزی مربیان مراکز تربیت معلم در دانشسرای عالی در ۱۳۴۲
تدریس جامعه‌شناسی عمومی در دانشکده علوم اداری و دانشکده
علوم تربیتی و دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصاد و جز این‌ها از ۱۳۴۳
تدریس جامعه‌شناسی هنر و روانشناسی عمومی در دانشکده
هنرهای زیبا و دانشکده هنرهای دراماتیک و دانشگاه سپاهیان انقلاب و
جز این‌ها از ۱۳۴۴
تدریس تاریخ فلسفه و منطق ریاضی و روانشناسی عمومی در
دانشکده الهیات و معارف اسلامی از ۱۳۴۶

*

بیانیه کانون نویسندگان ایران درباره درگذشت امیرحسین آریان‌پور^(۱)
دکتر امیرحسین آریان‌پور جامعه‌شناس، فیلسوف و پژوهنده
برجسته درگذشت. آریان‌پور از نخستین دوره فعالیت دانشگاهی و
فرهنگی خود تا سال ۵۷ در بخش گسترده‌ای از روشنفکران،
دانشگاهیان و دانشجویان تأثیری بی‌چون و چرا داشت و نسل کاملی از
فعالان عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی هرگز خاطره آثاری چون «در
آستانه رستاخیز»، «زمینه جامعه‌شناسی»، «جامعه‌شناسی هنر» و را
از یاد نمی‌برند. آریان‌پور از نخستین پایه‌گذاران جامعه‌شناسی علمی و
مدرن در ایران و از معتقدان به فرهنگ پیشرو، متعهد و مردم‌گرا بود.
آریان‌پور در بیست‌ساله اخیر به دلایل روشن، خاموش بود، اجازه نشر
نوشته‌هایش را نمی‌یافت و حق تدریس نداشت از این‌رو نسل جدید
مانند بسیاری از موارد دیگر کمتر با آثار او آشنایی دارد.

۱- همبستگی، سال دوم شماره ۲۳۳ - پنجشنبه ۱۱ خرداد ۱۳۸۰ - ۱۲ جمادی‌الاول ۱۴۲۲

دکتر ا.ح. آریان‌پور در آینه‌ی مطبوعات / ۴۰۵

کانون نویسندگان ایران ضایعه درگذشت این دانشی‌مرد دردیده را به مردم، دانشگاهیان، دانشجویان، خانواده محترم آریان‌پور و همه دوستداران دانش و هنر و آزادی تسلیت می‌گوید و در مجلس بزرگداشت او در کنار خانواده و دوستانش خواهد بود.

*

«آریان‌پور» از نگاه تحلیلگران خارجی^(۱)

روزنامه گاردین چاپ لندن در شماره دیروز خود مقاله‌یی را در مورد «امیرحسین آریان‌پور» استاد جامعه‌شناسی که اخیراً در تهران درگذشت منتشر کرده است. در ابتدای این مقاله آمده است «در کشوری که مهمترین تجلیل‌ها به‌هنگام مرگ صورت می‌گیرد درگذشت امیرحسین آریان‌پور برجسته‌ترین و جنجالی‌ترین استاد جامعه‌شناسی در سن ۷۷ سالگی تقریباً بدون اعلان ماند. تنها یک روزنامه اصلاح‌گرا در تهران روزنامه «ایران» این خبر را در صفحه اول خود منتشر ساخت. فقط رسانه‌های خبری خارجی از قبیل بخش فارسی بی.بی.سی به پوشش وسیع آن پرداختند.»

در بخش دیگری از این مقاله آمده است: «آریان‌پور از آن دسته اشخاصی بود که خیلی‌ها در ایران دوست دارند او را نادیده بگیرند و آرزو می‌کنند که نسل جدید دانشجویان نیز آنان را فراموش کنند.» در بخش دیگری از این مقاله به نقش آریان‌پور در ساماندهی فکری دانشجویان و ترغیب آنان به توجه بیشتر به تحولات اجتماعی پرداخته شده و به‌اخراج وی از مشاغل آموزش در سال ۱۳۵۵ و بازنشستگی کامل او در سال ۱۳۵۹ اشاره شده است.

۱- ایران سال هفتم - شماره ۱۸۷۱، شنبه ۱۳ مرداد ماه ۱۳۸۰ - ۱۴ جمادی‌الاول ۱۴۲۳ - ۴

دانشوری جامع و پژوهشگری دقیق^(۱)

به یاد استاد امیرحسین آریان پور از پیشگامان علوم اجتماعی در ایران خبر باورنکردنی بود؛ دکتر امیرحسین آریان پور جامعه شناس و منتقد ادبی و پژوهشگر معاصر درگذشت. یادم است نخستین و آخرین باری که استاد را دیدم هنگامی بود که به همراه دو تن از دوستان در اسفند ماه پارسال برای دیدار وی به خانه اش رفتم. هنگامی که استاد را به رغم رنج ناشی از بیماری در همراهی همسرش دیدم - همچنانکه انتظار داشتم - او را فرزانه مردی استوار و فروتن یافتیم. استاد با گرمی و لبخند ما را پذیرفت به خاطر ندارم چند ساعتی در آنجا حاضر بودیم اما هر چه بود زود گذشت و تا این که!

خدمات فرهنگی و فکری استاد امیرحسین آریان پور را در طول چندین دهه نویسندگی، پژوهشگری و استادی می توان بدینگونه بیان داشت: طرح و نگارش کتابهایی نو به ویژه در زمینه جامعه شناسی می توان گفت نخستین کتاب جامعه شناسی مدون و علمی را زیر عنوان «زمینه جامعه شناسی» نوشته آگ برن و نیمکوف به بازار کتاب درآورد. امتیاز این کتاب و رشته مقاله هایی که بعدها در مجله ها و نشریه ها پی گرفته شد نشان از درک پویا و ژرف استاد از علم جامعه شناسی داشت. دکتر آریان پور جامعه شناسی را دانش رهایی انسان از بندهای محدود کننده آزادی وی می دانست. از این رو همیشه در گفتگوها و سخنرانی هایش بر برخی گرایشهایی رایج جامعه شناسی در غرب که به جای توجه به شناخت و فهم عینی و بنیادین قانون ها و تحولات اجتماعی انسان به مسائل پراکنده و ظاهری زندگانی اجتماعی می پرداختند خرده می گرفت. نیز در همین راستا بود که با نگارش پایان نامه دکترای «ادبیات از دید پویایی و ایستایی» که زیر نظر شادروان پرویز خانلری به دفاع از آن پرداخته بود طرح نخستین دیدگاه در زمینه جامعه شناسی هنر و ادبیات را در انداخت. از دیگر کارهای استاد در حوزه نقد هنری و ادبی

می‌توان به کتاب «ایسن آشوبگرا» که اثری است در نقد و بررسی نمایشنامه‌های این نویسنده نروژی نام برد. دکتر آریان‌پور پیش از این نمایشنامه «دشمن مردم» ایسن را نیز ترجمه کرده بود. از جمله دیگر کارهای استاد آریان‌پور در حوزه نقد هنری و البته از دیدگاه متفاوت‌تر یعنی نقد روانکاوانه، کتاب «فروید و فرویدیسم» وی بود که در شرح رهیافتهای روانکاوانه فروید و جریانهای پس از وی و آنگاه تحلیل برخی از جنبه‌های ادبیات فارسی از آن دیدگاه پرداخته بود. در طول نگارش کتاب‌های یاد شده به‌ویژه آن‌هایی که از چشم‌اندازی نظری برخوردار بودند استاد به‌واژه‌سازی در برابر واژه‌های جامعه‌شناختی، روانشناختی و فلسفه روی آورد. یکی از ویژگیهای دکتر آریان‌پور خود سنجشگری و خود پرسشگری بود. بدین معنا که استاد نه تنها هرگونه نقد را نسبت به کتاب و اندیشه‌هایش پذیرا بود بلکه هرگاه کتابی می‌نوشت پس از چندی که از نگارش آن می‌گذشت خود، یادداشتی و یا تکمله‌ای مبنی بر نقد و بیان کاستیهای آن می‌نگاشت.

در توجه به میراث فکری و فرهنگی ایران اسلامی، استاد آریان‌پور نیز از جمله پیشگامان بود، به گونه‌ای که افزون بر تدریس فلسفه و فرهنگ اسلامی در دانشگاه تهران، کتاب خواندنی «سیر فلسفه در ایران» نوشته علامه اقبال لاهوری را به فارسی برگرداند.

توجه به معیارهای دقیق و علمی پژوهشی از دیگر ویژگیهای استاد بود. در همین زمینه کافی است به کتاب «آئین پژوهش» وی مراجعه شود. استاد در این کتاب کوشیده تا روشهای یک پژوهش درست و دانشورانه را بر پایه مرجع‌گزینی دقیق و ارائه علمی و مستند مطالب به‌دست دهد. و آخرین اثری که استاد در دست نگارش و پژوهش داشت و گویا مرحله‌های پایانی خود را می‌گذراند فرهنگ چندزبانه علوم انسانی (انگلیسی، فارسی، آلمانی و فرانسه و گاهی برابرهای عربی و روسی) بود، ولی دریغ که عمر استاد بیش از این نپایید و خیلی از دوستداران و دانشجویانش را تنها گذارد. یادش گرامی باد.

واقعاً باعث تأسف است که شما یک مطلب خبر در خصوص درگذشت دکتر امیرحسین آریان‌پور در روزنامه چاپ ننموده‌اید و این باعث تأسف است که شما تماماً به مطالب سیاسی و جنگهای زرگری بین خودتان مشغولید و به دانشمندان و علما توجهی ندارید.

نوروز: البته این که شما روزنامه نوروز را کامل نخوانده‌اید مایه تأسف نمی‌دانیم، چرا که در برخی موارد پیش می‌آید که فرد فرصت یا دقت کافی برای مطالعه تمام اخبار روزنامه ندارد و اشکالی هم نیست، ولی از این که قبل از طرح پرسش قضاوت کرده‌اید نگران هستیم، اگر در موارد دیگر هم به این سرعت قضاوت کنیم قطعاً به نفع نخواهد بود.

از قسمت: تلفن خوانندگان به روزنامه

روزنامه نوروز - یکشنبه ۲۱ مرداد ۱۳۸۰ صفحه ۱۴

*

مردی دیگر از تبار اندیشه رفت^(۱)

دکتر امیرحسین آریان‌پور استاد برجسته جامعه‌شناسی و فلسفه و روانشناسی روز دوشنبه هشتم مرداد ماه در سن ۷۷ سالگی درگذشت. دکتر امیرحسین آریان‌پور از جمله اندیشمندانی بود که کمتر نظیری می‌توان برایشان یافت و دریغ که در بیست سال اخیر، این استاد برجسته و این اندیشمند بزرگ خلوتی ناخواسته را برگزیده بود. خلوتی که رابطه او را با بسیاری از علاقمندان به آثارش تا حد ممکن محدود می‌کرد. دکتر امیرحسین آریان‌پور استاد دانشگاه بود اما از سال ۱۳۵۹ بازنشسته شد و از کلاس درس به گوشه خانه خزید و این چیزی نبود که برای مردی مانند او که همه زندگی‌اش صرف آموختن و آموزش شده بود دلتنگ‌کننده نباشد. استاد دکتر امیرحسین آریان‌پور که یکی از معروف‌ترین آثارش «مبانی جامعه‌شناسی» سال‌ها قبل از انقلاب منتشر شد در دهه ۲۰ به تحصیل در رشته‌های علوم اجتماعی، علوم سیاسی،

دکتر ا.ح. آریان‌پور در آینده‌ی مطبوعات / ۴۰۹

فلسفه، علوم تربیتی، ادبیات فارسی و ادبیات انگلیسی مشغول شد و سرانجام برای ادامه تحصیل به دانشگاه پرینستون در آمریکا رفت اما پیش از پایان دکترا در سال ۱۳۳۱ از آن کشور اخراج شد.

دکتر آریان‌پور به زبان‌های آلمانی، فرانسه و انگلیسی تسلط کامل داشت و با زبان‌های لاتین، عربی و پهلوی نیز آشنایی داشت. یکی از مهمترین آثار آریان‌پور که ۵۰ سال از عمر خود را صرف تدوین آن کرد فرهنگ تفصیلی چهار زبانه‌ای است که دربرگیرنده واژه‌های مربوط به حوزه فلسفه و علوم اجتماعی است. دکتر امیرحسین آریان‌پور یکی از مخالفان رژیم شاهی بود و به همین دلیل بارها از کار برکنار شد و آخرین بار در سال ۱۳۵۵ بود که از دانشکده الهیات و معارف اسلامی اخراج گردید. یادش گرامی و نامش جاودان باد.

*

امیرحسین آریان‌پور^(۱)

امیرحسین آریان‌پور را طی سالهای دراز آشنائی سرزنده و زبان‌آور به یاد می‌آورم. خبر بیماری و مرگش را در روزنامه‌ها با تأسف خواندیم. سالها بود که در شاه‌آباد شمیران گوشه گرفته بود ما مجله «هستی» را برایش می‌فرستادیم و دوباری هم طی این سالها با تلفن هم‌سخن شدیم. آریان‌پور در بخشی از جوانان ایران که دنبال راهی می‌گشتند تأثیرگذار شد. علاوه بر جامعه‌شناسی، در یافتن معادل واژه‌های مورد نیاز دستی داشت و تعدادی ترجمه کلمه از زبان او رواج داده شد. از جمله واژه «پویا» معادل «دینامیک» در مقابل «ایستا»، این کلمه که آن را نام پسر خود قرار داده، مورد تقلید صدها خانواده دیگر قرار گرفت که اکنون یک اسم پسرانه رایج شده است.

بیشتر صاحب سخن بود تا صاحب قلم، ولی آثاری که از او بر جای مانده چه ترجمه و چه تألیف همگی پیراسته و منسجم هستند. در

۱- فصلنامه هستی - تابستان ۱۳۸۰ - صفحات ۱۴۵ و ۱۴۶ - دکتر محمد علی اسلامی ندوشن.

گذشته‌ها لا اقل ماهی یک بار در «انجمن فلسفه و علوم انسانی» یکدیگر را می‌دیدیم. ولی بعد از آن که این انجمن تعطیل شد این دیدارها کمتر گشت. آخرین بار او را چند سال پیش در خانه‌اش در شمیران دیدم. کتابی بعد از انقلاب درباره خانواده خود (نایب حسین کاشی) انتشار داده بود که نسخه‌ای از آن را به‌نزد من آورد. مردی بود که شهامت بیان افکار خود را داشت و می‌خواست که سبک خاص خود را نگاه دارد آریان‌پور اعتقاد به تجدد فکری داشت ولی اهمیت فرهنگ ایران را از یاد نمی‌برد در برخورد و محاوره مؤدب بود حتی با کسانی که در جهت مخالف فکری او قرار داشتند.

روان همه اینان آرمیده باد که هر یک به‌نحوی از چشیدن طعم «گس» زندگی نیز بی‌نصیب نماندند.

محمدعلی اسلامی ندوشن

*

درگذشتگان^(۱)

دکتر امیرحسین آریان‌پور، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه در روز دوشنبه ۸ تیر ۱۳۸۰ در ۷۷ سالگی در تهران درگذشت.

آریان‌پور در سال ۱۳۲۳ از دانشگاه بیروت و در سال ۱۳۲۶ از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد و از همان سال به کار تدریس پرداخت. دانشسرایعالی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، مؤسسه علوم اداری دانشکده حقوق، هنرسرای عالی، مؤسسه مطالعات و تحقیق اجتماعی، دانشکده علوم اداری، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه سپاهیان انقلاب

دکتر آریان‌پور در زمینه وضع اصطلاحات علمی و تبیین اصول جامعه‌شناسی بسیار کوشا بود. یک فرهنگ چهار زبانه و چند کتاب مثل زمینه جامعه‌شناسی، در آستانه رستاخیز، جامعه‌شناسی هنر، آیین

۱- مجله نشر دانش - سال هجدهم (شماره دوم) - شماره پیاپی ۹۷ - تابستان ۱۳۸۰ -

دکتر ا.ح. آریان پور در آینه‌ی مطبوعات / ۴۱۱

پژوهش، سیر فلسفه در ایران، فروید و فرویدیسم حاصل فعالیت اوست.

*

امیرحسین آریان پور (۱۳۸۰ - ۱۳۰۳)^(۱)

در کاشان زاده شد. در چند رشته دانشگاهی درس خواند: ادبیات فارسی، فلسفه و علوم تربیتی، علوم اجتماعی. سال‌هایی چند به تدریس در دانشگاه تربیت معلم و دانشکده الهیات دانشگاه تهران پرداخت. به لحاظ فکری و فرهنگی روی به چپ داشت. گرایش خویش را در تهیه و تدوین آثارش به کار می‌گرفت: زمینه جامعه‌شناسی، در آستانه رستاخیز، فرویدیسم و عرفان، جامعه‌شناسی هنر و مانند آن‌ها. سیر فلسفه در ایران (محمد اقبال لاهوری) را او به فارسی برگرداند. آثار امیرحسین آریان پور (که با امضای ا.ح. آریان پور نشر می‌یافت) در میان مبارزان و جوانان چپ‌گرای مخالف حکومت شاهنشاهی نفوذی بسیار داشت. البته از تدریس در چند دانشکده آن روزگار منع شد. آریان پور فارسی را خوب می‌دانست. با دقت و پیراسته می‌نوشت. در ترجمه و اقتباس، نخست، آن‌چه در متون انگلیسی می‌خواند، می‌فهمید و سپس به فارسی برمی‌گرداند. در واقع آثار عمده‌اش، ترجمه و اقتباس برخی متون علمی در حوزه جامعه‌شناسی و روانشناسی و هنری است. ذهن منظم و سامان یافته‌ای داشت در معادل‌یابی‌ها هم از ذوق ادبی خود، و هم از جستجوهای دیگران بهره می‌گرفت در این زمینه امانت را به تمامی رعایت می‌کرد.

به لحاظ خانوادگی، از نوادگان نایب حسین کاشی، یاغی معروف منطقه کاشان بود. یکی از دغدغه‌هایش شناساندن این طغیان بعنوان یک انقلاب اجتماعی خودجوش بود! اسناد و مدارکی هم در این زمینه گرد آورده بود یکی - دو نفر هم در این زمینه به او یاری می‌رساندند. در

۱- فصلنامه هستی - تابستان ۱۳۸۰ - صفحات ۱۴۳ و ۱۴۴ - (بخش: راهیان سفر بی بازگشت).

سال‌های پس از انقلاب، جز دو - سه گفتگو اثری از او نشر نیافت. می‌گویند در دو دهه اخیر بر روی یک فرهنگ تفصیلی چند زبانه‌ای از اصطلاحات فلسفی و علوم اجتماعی وقت گذاشته. اما هنوز انتشار نیافته است به هر روی انسانی دانش آموخته و با اطلاع بود. گویا در منزل خویش جلسه‌های درس و بحث داشت.

*

آریان‌پور چه شد؟^(۱)

از اینکه در شماره شهریور ماه سال ۱۳۸۰ مجله ضمیمه همشهری هیچگونه اشاره‌ای به مرگ دکتر امیرحسین آریان‌پور نداشته‌اید، بسیار متأسف و دلگیر شدم. خواشمنم در شماره بعدی خود یک گزارش مبسوط از زندگی و مراسم خاکسپاری و چهلم ایشان با تصاویر و مدارک کافی از ایشان و فعالیت‌هایشان به چاپ برسانید و نگذارید همانند آنچه بر فلاتوری‌ها، همائی‌ها و رفت بر سر این مرد نیز بیاید.

استاد علوم سیاسی دانشگاه از اصفهان
دکتر اکبر عالم‌نژاد

*

با اندوه فراوان درگذشت انسانی والا و معلمی نمونه استاد جامعه‌شناسی شادروان، دکتر امیرحسین آریان‌پور کاشانی را به اطلاع می‌رساند. مراسم تشییع جنازه رأس ساعت ۸ صبح چهارشنبه ۸۰/۵/۱۰ از مقابل بیمارستان آسیا به طرف بهشت زهرا (س) برگزار خواهد شد.^(۲)

سیاوش، سیامک و سیروس آریان‌پور

*

درگذشت غیرقابل جبران انسان فرهیخته، میراث‌دار سنن والای بشری، انسان کامل، استاد گرانمایه، جامعه‌شناس، جامعه‌دوست جناب آقای دکتر امیرحسین آریان‌پور بر همه ایرانیان، اندیشمندان، دانش‌پژوهان و پیشگامان

۱- همشهری ماه - شماره ۷ (سال اول) - مهر ماه ۱۳۸۰ - صفحه ۴.

۲- روزنامه ایران، سه‌شنبه ۹ مرداد ماه ۱۳۸۰ - ۱۰ جمادی‌الاول ۱۴۲۲ - ۳۱ جولای ۲۰۰۱ صفحه ۴

دکتر ا.ح. آریان پور در آینه‌ی مطبوعات / ۴۱۳

مبارزه برای عدالت، صلح و آزادی تسلیم باد.^(۱)
بهنام رشیدی دانشجوی سالهای ۵۰ دانشگاه تهران

*

دریغ از استاد دکتر امیرحسین آریان پور^(۲)
دریغ از آن همه علم و فضیلت و اخلاق که در سینه خاک مدفون شد. با
عرض تسلیم به همسر مکرمه و فرزند هنرمند آن علامه مجاهد و سایر خاندان
محترم آریان پور. دکتر جمال صبوری و بانو

*

هوالم

با نهایت تأسف درگذشت انسانی والا، فیلسوف و جامعه‌شناس برجسته،
زنده‌یاد دکتر امیرحسین آریان پور برادر همسر گرانقدر استاد ارجمند جناب
آقای دکتر مرتضی مشایخی خوانساری را به اطلاع می‌رساند. ضمن عرض
تسلیم به خاندان محترم مشایخی و آریان پور و طلب مغفرت برای آن شادروان
طبق وصیت آن مرحوم مجلس ترحیم برگزار خواهد شد.

انجمن خوانساریهای مقیم مرکز^(۳)

با شکوفایی من برآمد زین همه مرغ خاموش، آواز
پای منگر ز من مانده در گل عطرها بنگر از من به پرواز
جان شیفته دانشمند یگانه جامعه‌شناسی و اندیشمند بی بدیل دوران استاد
دکتر امیرحسین آریان پور آرام گرفت. در تحمل این اندوه بی پایان همراه
بازماندگان بزرگوارش آرزوی شکیبایی داریم:

مهربخش، حسینی، شجری، صادقی، صفائی، فقیرزاده، نجفی، بهشتیان،
محبوب و...^(۴)

*

۱- روزنامه ایران، پنجشنبه ۱۱ مرداد ماه ۱۳۸۰ - ۱۰ جمادی‌الاول ۱۴۲۲ - ۲ آگوست ۲۰۰۱ صفحه ۴

۲- اطلاعات مه‌شنبه ۹ مرداد ماه ۱۳۸۰ - ۱۰ جمادی‌الاول ۱۴۲۲ - ۳۱ جولای ۲۰۰۱ شماره ۲۲۲۵۷

۳- اطلاعات، پنجشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۸۰ - صفحه ۱۵

۴- اطلاعات، پنجشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۸۰ - صفحه ۱۵

بازگشت همه به سوی اوست

استاد ارجمند جناب آقای دکتر امیرحسین آریان پور

فقدان برادر دانشمندتان مرحوم دکتر امیرحسین آریان پور جامعه علمی - فرهنگی ایران را در سوگ فرو برد. این ضایعه بزرگ را به حضرت تعالی و خانواده محترم آریان پور تسلیت می گوئیم. از خداوند متعال برای آن زنده یاد رحمت و مغفرت و برای جنابعالی و خانواده سوگوار صبر جمیل خواستاریم. دکتر فردوس حاجیان رئیس دانشکده هنر و معماری دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرکزی

گروه نمایش: ناصر باباشاهی، حمید سمندریان، احمد دامود، منیژه محامدی، خسرو بامداد، کتایون فیض مرندی، محمدحسین نصرآبادی، ابوالفضل دژاکام، امیرکاوس بالازاده، نورایر ناظاریان، مهرداد رایانی مخصوص، فرهاد نارستان، سیمین امیریان، سعید شاپوری، رحمت امینی^(۱)

*

جناب آقای دکتر مرتضی مشایخی و بانو^(۲)

درگذشت استاد نامدار شادروان دکتر امیرحسین آریان پور کاشانی را به شما و خاندان محترم تسلیت می گوئیم.

فضل الله قدوسی و بانو

*

سرکار خانم هما آریان پور (بهبهانی)^(۳)

مراتب تسلیت مرا به مناسبت درگذشت استاد محترم و همسر گرامیتان بپذیرید.

*

هوالباقی

از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش^(۴)

۱- اطلاعات، پنجشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۸۰ - صفحه ۱۵

۲- اطلاعات، پنجشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۸۰ - صفحه ۱۵

۳- اطلاعات، پنجشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۸۰ - صفحه ۱۵

۴- اطلاعات، پنجشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۸۰ - صفحه ۱۵

دکتر ا.ح. آریان‌پور در آینه‌ی مطبوعات / ۴۱۵

درگذشت تأسفات دانشمند گرانقدر دکتر امیر حسین آریان‌پور را به خانواده گرامی آن مرحوم و جامعه علمی کشور تسلیت عرض می‌نماید. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی

*

ضایعه اسفبار درگذشت اندیشمند فرزانه آقای دکتر امیرحسین آریان‌پور، استاد پیشگام جامعه‌شناسی را به خانواده، همکاران و دانشجویان آن روان‌شاد تسلیت می‌گوییم.

دکتر آزادگان، دکتر استیفا، دکتر ساروخانی، دادار، دکتر سعیدی، شریف کاشانی، دکتر شیخاوندی، دکتر عسگری خانقا، دکتر صبحی، دکتر فرید، فرهنگ، دکتر کتبی، دکتر گلشن، دکتر قنادان، دکتر محسنی، دکتر ملک‌میان، دکتر نیک‌زاد، دکتر نوایی، دکتر وثوقی.^(۱)

*

در غم از دست دادن استاد بزرگوارمان جناب آقای دکتر امیرحسین آریان‌پور در روزهای پنجشنبه یازدهم و جمعه دوازدهم مرداد ماه جاری از ساعت ۹ الی ۱۲ صبح و ۵ الی ۸ بعد از ظهر در خانه استاد به سوگ خواهیم نشست. جمعی از شاگردان قدیمی استاد در مامازن^(۲)

*

خانواده محترم آریان‌پور، خانواده محترم بهبهانی صمیمانه و با کمال تأسف درگذشت شادروان دکتر امیرحسین آریان‌پور دانشمند عالی‌قدر را تسلیت گفته، سلامتی بازماندگان را از خداوند متعال مسئلت داریم.^(۳) شروین و ناصر خواجه نوری

*

درگذشت غیر قابل جبران انسان فرهیخته، میراث‌دار سنن والای بشری،

۱- اطلاعات - پنجشنبه ۱۱ مرداد ماه ۱۳۸۰ - ۱۰ جمادی‌الاول ۱۴۲۲ - ۲ آگوست ۲۰۰۱ شماره ۲۲۲۵۹ - صفحه ۱۵

۲- همشهری، پنجشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۸۰ - صفحه ۱۴.

۳- همشهری، پنجشنبه ۱۱ مرداد ماه ۱۳۸۰ - ۱۰ جمادی‌الاول ۱۴۲۲ - ۲ آگوست ۲۰۰۱ شماره ۲۴۶۶

انسان کامل، استاد گرانمایه جامعه‌شناس جامعه‌دوست، جناب آقای دکتر امیرحسین آریان‌پور بر همه ایرانیان، اندیشمندان، دانش‌پژوهان و پیشگامان مبارزه برای عدالت، صلح و آزادی تسلیت باد.^(۱)

بهنام رشیدی دانشجوی دهه ۵۰ دانشگاه تهران

*

ضایعه جبران ناپذیر درگذشت استاد امیرحسین آریان‌پور را که از نادر ناموران و تأثیرگذاران حیطه فکر و اندیشه ایران معاصر بود به جامعه متفکران و هنرمندان و نیز خانواده محترم ایشان صمیمانه تسلیت می‌گوئیم — و — و غلامحسین نامی^(۲)

*

جناب آقای مهندس جهانگیر آریان‌پور

عضو محترم هیئت مدیره اتحادیه صادرکنندگان مبلمان منزل و اداری
فقدان دانشمند و استاد گرامی جناب آقای دکتر امیرحسین آریان‌پور را
به آن جناب و سایر بازماندگان آن زنده‌یاد تسلیت می‌گوئیم و خود را در غم بزرگ
شما سهیم و شریک می‌دانیم.

هیئت مدیره اتحادیه صادرکنندگان مبلمان منزل و اداری^(۳)

*

پزشک عالیقدر جناب دکتر مرتضی مشایخی

درگذشت دردناک و غم‌انگیز استاد دانشمند دکتر امیرحسین آریان‌پور را
به شما و خانواده محترمتان تسلیت عرض می‌نمائیم.^(۴)

محمود تربتی سنجابی، حسین الهامی

*

۱- همشهری، پنجشنبه ۱۱ مرداد ماه ۱۳۸۰ - ۱۰ جمادی‌الاول ۱۴۲۲ - ۲ آگوست ۲۰۰۱
شماره ۲۴۶۶

۲- اطلاعات، شنبه ۱۳ مرداد ۱۳۸۰ - صفحه ۱۵

۳- اطلاعات، شنبه ۱۳ مرداد ۱۳۸۰ - صفحه ۱۵

۴- اطلاعات، شنبه ۱۳ مرداد ماه ۱۳۸۰ - ۱۴ جمادی‌الاول ۱۴۲۲ - ۴ آگوست ۲۰۰۱ شماره ۲۲۲۶۰

دکتر ا.ح. آریان‌پور در آینه‌ی مطبوعات / ۴۱۷

جناب آقای پویا آریان‌پور

با کمال تأسف درگذشت استاد عالیقدر جناب آقای دکتر امیرحسین آریان‌پور را به جنابعالی و خانواده‌های محترم آریان‌پور و بهبهانی تسلیت عرض می‌نمائیم.^(۱) محمود پیشعلی و کارکنان چاپ ظفر

*

هوالباقی

درگذشت استاد یگانه و دانشمند بزرگ ایران‌زمین دکتر امیرحسین آریان‌پور را به خانواده فداکار آن ابرمرد تسلیت عرض می‌گوئیم.^(۲)

خانواده معروف‌زاده

*

به نام آن‌که عشق به علم و معرفت را در نهاد ما نهاد و با گرامیداشت یاد استاد علامه دکتر امیرحسین آریان‌پور جامعه‌شناس، نظریه‌پرداز، پژوهشگر کم‌نظیر و معلم آزاده‌ای که به شاگردانش درس لذت مطالعه، شور دانایی و ره تحقیق می‌آموخت. با عرض تسلیت حضور همسر محترم و فرزند هنرمندش و همه دوستداران و قدردانان مفاخر علمی و هنری این مرز و بوم.^(۳)

فرنگیس قاضیانی دانشجوی سال ۱۳۵۰ دانشگاه تهران

*

بزرگداشت استاد آریان‌پور برگزار شد^(۴)

مراسم بزرگداشت استاد امیرحسین آریان‌پور، به همت انجمن فرهنگ دوستان و خانواده آن زنده‌یاد با حضور جمعی از نویسندگان، استادان دانشگاه‌ها، هنرمندان، و اعضای خانواده وی برگزار شد. در این مراسم داریوش نثاری، یکی از دستیاران استاد آریان‌پور گفت: قریب

۱- همشهری، دوشنبه ۱۵ مرداد ماه ۱۳۸۰ - ۱۶ جمادی‌الاول ۱۴۲۲ - ۶ آگوست ۲۰۰۱ - سال نهم - شماره ۲۴۶۹

۲- اطلاعات، دوشنبه ۱۵ مرداد ماه ۱۳۸۰ - ۱۶ جمادی‌الاول ۱۴۲۲ - ۶ آگوست ۲۰۰۱ - شماره ۲۲۲۶۲

۳- ایران، پنجشنبه ۱۸ مرداد ماه ۱۳۸۰ - ۱۹ جمادی‌الاول ۱۴۲۲ - ۹ آگوست ۲۰۰۱ - صفحه ۴

۴- این مراسم در روز چهارشنبه ۲۸ شهریور/۱۳۸۰ از طرف انجمن فرهنگ ایران برگزار شد.

۳۰۰ هزار فیش و یادداشت در زمینه فرهنگ چهار زبانه انگلیسی، آلمانی، فرانسه و فارسی و در حیطه علوم انسانی، از استاد آریان‌پور به‌جای مانده که شامل واژه‌های فلسفی، هنری، علمی، جامعه‌شناسی و است.

وی افزود: این فیش‌ها طی ۵۰ سال کار مداوم جمع‌آوری شده و برای انتشار آن به‌دو گروه کاری متخصص، نیاز است به‌وسیله بیش از یک ناشر، این اثر ارزشمند منتشر می‌شود. محمد پناهی سمنانی، نویسنده و از دوستان استاد آریان‌پور نیز اظهار داشت: او کسی است که حداقل در ۶۰ سال از تاریخ سیاسی، اجتماعی، این مملکت حضور و نقش مؤثر داشته هم رای و همسنگ صاحبان علوم مرفعی جهان بود. سالهای متمادی از عمر گرانیامیه را صرف یافتن حقیقت تاریخ بشری کرد و به‌قانون تحرک تاریخ دست یافت. او توانست با توانایی قلم و بیان، پرده شک و تردید را از جلو چشم بسیاری از اندیشمندان بردارد. گفتنی است هما بهبهانی، همسر استاد آریان‌پور، در این مراسم پیامی درباره خصوصیات و شرحی از زندان استاد آریان‌پور را قرائت کرد.^(۱)

*

بزرگداشت استاد آریان‌پور جامعه‌شناس برجسته ایرانی برگزار شد
مراسم بزرگداشت استاد امیرحسین آریان‌پور به‌همت انجمن
فرهنگ‌دوستان و خانواده آن زنده‌یاد با حضور جمعی از نویسندگان،
استادان دانشگاه‌ها، هنرمندان و اعضای خانواده وی برگزار شد.

به‌گزارش ایستا، در این مراسم، داریوش نثاری، یکی از دستیاران
استاد آریان‌پور گفت: «قریب به ۳۰۰ هزار فیش و یادداشت در زمینه
فرهنگ چهار زبانه انگلیسی، آلمانی، فرانسه و فارسی و در حیطه علوم
انسانی، از استاد آریان‌پور به‌جای مانده که شامل واژه‌های فلسفی،
هنری، علمی، جامعه‌شناسی و است. محمد پناهی سمنانی، نویسنده و

از دوستان استاد آریان‌پور نیز اظهار داشت او کسی است که حداقل در ۶۰ سال از تاریخ سیاسی، اجتماعی این مملکت حضور و نقش مؤثر داشته، هم رای و همسنگ صاحبان علوم مترقی جهان بود. سال‌های متمادی را صرف یافتن حقیقت تاریخ بشری کرد و به‌قانون تحرک تاریخ دست یافت. او توانست با توانایی قلم و بیان، پرده‌ی شک و تردید را از جلوی چشم بسیاری از اندیشمندان بردارد. هما بهبهانی، همسر استاد آریان‌پور، در این مراسم پیامی درباره خصوصیات و شرحی از زندگی استاد آریان‌پور را قرائت کرد.^(۱)

*

مراسم بزرگداشت استاد امیرحسین آریان‌پور جامعه‌شناس برجسته ایرانی برگزار شد.^(۲)

محمدباقر صمیمی

چهارشنبه ۸۰/۶/۲۸ به همت انجمن فرهنگ و دوستان استاد مراسم بزرگداشتی با حضور جمع کثیری از نویسندگان - هنرمندان - دوستان و یاران و بستگان زنده‌یاد در منزل یکی از دوستان برگزار گردید.

در ابتدای مراسم که با نمایشگاهی از آثار - دست‌نوشته‌ها - عکس‌ها - همراه بود ابتدا جمعیت حاضر به احترام استاد به پاخاستند و یک دقیقه سکوت اعلام شد. سپس محمد پناهی سمنانی نویسنده و از دوستان او پشت میکروفون رفت و چنین گفت:

در وسعت تمام وجودت، / دریای بیکرانه - / انسان نشسته بود،
والا تر از خدایان / تو دست پینه بسته دهقان را / یا هر که از قبیله رنج
است - / دستی فراتر از هر دستی، / دانستی / انسان به چشم تو، / در
معنی نگاه تو، / فریادهای عاصی امروز، / من کودکی را دیدم / در
آخرین نشست تو به بستر زمین، / که با تمام قامت، برخاست / تو، ای

۱- نوروز، روزنامه صبح ایران، سه‌شنبه ۳ مهر ماه ۱۳۸۰ - ۷ رجب ۱۴۲۲ - شماره ۱۴۲ - صفحه اول.

۲- شهروند - [جانب کانادا]، شماره ۶۲۱، تاریخ ۱۳۸۰/۷/۲۳

یگانه، ای بی مانند، / تکرار میشوی / تکرار میشوی / تکرار میشوی.
وی سپس گفت "حق مطلب را در بیان زندگی دکتر آریان پور وقتی می توان ادا کرد که زمینه و زمانه برای ورودی آزادانه در حداقل شصت سال تاریخ حیات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی میهن ما فراهم باشد. چرا که زندگی او بی تردید در چنین پیوندی معنای راستین خود را باز می یابد جوانان باید بدانند که او در شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی میهنش همواره با نگاه و ادراکی همسنگ و هم سطح بزرگترین صاحب نظران علوم مترقی جهان، به خانواده بزرگ بشری نگریسته است. او تمامی استعداد خویش را در خدمت بیداری هموطنانش گذاشته بود. او هیچگاه از اندیشیدن و آفرینش اندیشه های رهایی بخش باز نایستاده بود. او از میان انبوه آگاهی ها و داده ها به قانون تحرک تاریخ دست یافت. او به کار مدام پرداخت و توانست با توانایی قلم و بیان پرده شک و تردید را از برابر چشمان گروه عظیمی از حقیقت جویان بردارد. سپس پناهی به بیان شرحی از زندگی استاد پرداخت.

در این مراسم مهدی فتحی هنرمند سینما و تئاتر به بیان خاطره ای از استاد پرداخت. او گفت "اولین بار استاد را در سالهای دور در پشت خیابان ری در مسجد دیدم که در آنجا به اتفاق اساتید دیگر نزد روحانی آن مسجد عربی می آموخت. روزی استاد معم عربی از قول حضرت علی نقل می کرد که ۳ خرده چیز است که زشت و مغموم است. یکی خرده علم - دیگری خرده قرض و دیگری خرده عقل. من شیرین زبانی کردم و گفتم اگر امیرالمؤمنین در زمان حاضر بودند حتما خرده بورژوازی را هم می گفتند که یکی از اساتید خنده بلندی کرد و به طرف من آمد. او همان امیرحسین آریان پور بود که پس از آن سالیان دراز با هم رفت و آمد داشتیم و از وجودش بهره می بردم.

سپس مهدی فتحی دست نوشته ای از استاد را بدین شرح بیان داشت: "اگر ضرورت داشته باشد تا درباره چیزی مقدس یا چیز مقدسی صحبت کنیم در آن صورت خواهی گفت که من تنها عدم رضایت انسان را از خود و تلاش او را برای اینکه از آنچه که هست بهتر شود، مقدس

می‌شمارم و همچنین تنفر او را از چیزهای پوچ و بیهوده‌ای که زندگیش را انباشته و خودش آن را به‌وجود آورده و نیز عشق او را برای پایان دادن به حسد - حرص - مرض - جنگ و دشمنی بین تمام ملت‌های جهان و نیز کار و خلاقیت او را مقدس می‌شمارم."

مریم محبوب گفت: "سراسر عمر پربارش بارها تلاش کردند تا چشمه اندیشه و دانش او را سد کنند. از آموزش در مراکز رسمی بازش داشتند و بارها در صدد نابودی فیزیکی‌اش برآمدند." او سپس فرازهایی از اندیشه استاد آریان‌پور را در زمینه هنر و هنرمند و دانشمند چنین بیان داشت:

"هنر، شناخت واقعیت است از طریق تجربه به‌اتکای یک فلسفه با تأکید بر کیفیت. هنرمند مانند دانشمند جویای شناخت منطبق بر واقعیت است و هدفی جز غلبه بر واقعیت ندارد. هنرمند موافق بر مقتضیات زندگی انسان تحول می‌پذیرد و در هر زمانی از واقعیت شناخت جدیدی به‌دست می‌دهد دانشمند در پرتو واقعیت درونی، واقعیت بیرونی را کشف می‌کند و هنرمند در سایه واقعیت درونی را می‌شناسد. دانشمند به کشف چگونگی دگرگونی‌های جدیدی که بر اثر عمل انسانی از واقعیتها پدیدار میشود، همت می‌گمارد هنرمند به شناسایی امیدها و آرزوها و یا امکانات تازه‌ای که دگرگونی‌های جدید در او برمی‌انگیزد می‌پردازد. دانشمند با شناختن واقعیت بالفعل آنچه که هست انسانها را برای برخورد با حوادث آینده آماده می‌کند. هنرمند با شناخت واقعیت بالقوه آنچه که باید باشد مسیر فعالیت‌های امروز انسانها و راه برآورده ساختن امکانات و انتظارات انسانی را پیش‌بینی و تعیین می‌کند." او سپس گفت: "آری استاد، دانشمندی بود که آرزو داشت هنرمند باشد." امیراشراف آریان‌پور - برادر استاد ضمن برشمردن خاطراتی از او و مبارزه همه جانبه‌اش به شرح واقعه‌ای که در دانشکده هنر دانشگاه تهران برای استاد پیش آمده بود که بالاخره باعث مرگش شد اشاره کرد. او گفت: "روزی برادر به دانشکده می‌رود برای گرفتن حقوق حقوق بازنشستگی که دانشجویمان همانند همیشه دوره‌اش می‌کنند و از او سؤالات خود را می‌پرسند در این

هنگام جمعی دو سه نفره از او میخواستند که در یک مکان آرام به سؤالاتشان پاسخ دهد. آنان سپس موقعی که استاد را تنها می بینند او را به زیرزمین دانشکده برده و به سختی کتکش می زنند. البته برادرم این موضوع را حتی به همسرش نگفت ولی همان شب رادیو اسرائیل خبرش را داد. اول کتکش زدند و سپس جهت خراب کردن او که با بیگانگان تماس دارد خبرش را به رادیو اسرائیل دادند. او در این هنگام به گریه افتاد و از ادامه سخن باز ایستاد.

محمد خلیلی شاعر در قطعه‌ای شعری تقدیم به استاد چنین سرود:
 آینه‌ها را / به تیرگی بتابانیم / محل را به خاک بیفشانیم / تا خاک،
 خاک پذیرنده / آمال چاک - چاک را / به مهربانی‌اش بپذیرد / و بر
 گذار بمانیم که / تمام عقربه‌ها ایستاده‌اند / تا نام‌های ارجمند / بر قلب
 نوشته شوند / تا این کتیبه‌های گرامی / الواح خاطره‌ها باشند، / چه
 آرزوهائی / چه آرزوهائی / که در گود سینه‌ها پایید / که میتوانست /
 از ژرفاها / تا بام روزگار برآید / دیگر / از شب / پاسی گذشته است /
 رگبارها را / تاب آوریم / رخشان‌ترین بامدادان / با سرایش "نیسان" /
 آغاز خواهد شد / تمام عقربه‌ها ایستاده‌اند / کلاه / از سر برگیریم / و با
 دهان سرخ بخوانیم: / یک شاخه از درخت تناور / بر خاک / صد
 جنگل شکفته / بر افلاک

سپس سرپرست تیم معالج دکتر آریان پور گزارشی از سیر معالجه او را بیان داشت در طی مراسم پیام خانم هما بهبهانی (همسر استاد) قرائت شد در بخشی از این پیام چنین آمده است:

"امیرحسین آریان پور دارای طبعی مبارز، آزادیخواه، انسان دوست بود و تا آخرین لحظه‌های عمر گرامی‌اش به آرمانهای بس خردمندانه‌اش وفادار ماند. عشق او به دانش‌اندوزی و انتقال آگاهانه آن به مردم به‌ویژه جوانان برومند میهن و دانشجویان فهیم از دید کسی پنهان نیست ..."

علی‌رضا جباری در این هنگام شعری خواند که در پایان متن خواهد آمد. سپس بخش کوتاهی از نوار ویدیویی سخنرانی استاد آریان پور که در سال ۷۶ در انجمن فرهنگ ایراد نموده بود و در حقیقت

آخرین سخنرانی رسمی و کامل استاد بود به‌نمایش درآمد استاد در سخنرانی‌اش با نقل قول‌هایی از ایسن به‌بیان تفاوت انقلاب با شورش، طغیان و آشوب پرداخته و گفته بود: "مردم از سلاح انقلاب استفاده کرده‌اند، میکنند و خواهند کرد، ولی هنوز به‌هدف عالیه ان یعنی تطهیر جامعه نرسیده‌اند هر جامعه که انقلاب کند ولو انقلاب آن موفق نباشد مقدس است

انقلاب‌ها در طول تاریخ موفق نشدند تغییراتی دادند و میدهند و خواهند داد ولی به‌خواسته متعالی انسانها نرسیدند. چرا؟ من به‌این نتیجه رسیده‌ام که انقلاب‌ها کامل نبوده‌اند یا انقلاب محلی بوده یا انقلاب عظیم بوده، چرا؟ ساده‌ترین جوابش این است: اول به‌دلیل حضور نیروهای ضدانقلابی، چون بیشتر از انقلابی‌ها بودند موفق شدند و این البته نشان شکست انقلاب نیست و دوم آنکه ما با انقلاب جامعه ملموس جلوی پایمان را عوض نکردیم یعنی فرهنگ را عوض نکردیم"

در میان مراسم چند نوبت موسیقی کلاسیک اثر باخ توسط گلریز زربخش نواخته شد همچنین ژانیز زربخش - مونا طاهریان و پدرام طاهریان قطعه‌هایی از باخ و موتسارت اجرا کردند گروه موسیقی ایرانی نیز قطعه‌ای نواخت و در پایان بهمن رجبی با تنبک قطعه‌ای را که چندین سال پیش در حضور استاد نواخته بود اجرا کرد.

در پایان مسعود عاشوری مجری برنامه از سوی انجمن فرهنگ و خانواده آریان‌پور از حضار و همچنین آقایان دانش - صیمی - نثاری - ناصر زرافشان به‌خاطر همکاری نزدیک برای برپایی این بزرگداشت تشکر کردند.

داریوش نثاری (یکی از دستیاران استاد) در آخر مراسم طی گزارشی به‌جمع عنوان نمود که از آقای آریان‌پور حدود سیصد هزار فیش و یادداشت به‌جا مانده که جهت تدوین فرهنگ فلسفه و علوم انسانی، به‌چهار زبان انگلیسی، فرانسه، آلمانی و فارسی فراهم شده است برای جمع‌آوری و چاپ این کار عظیم که حدود ۵۰ سال عمر خود را بر روی آن گذارده دو گروه کاری ورزیده و متخصص لازم است که به‌کمک

چند ناشر آن را به چاپ برسانند. او گفت مقدمات کار فراهم شده و خبرهای آن متعاقباً به اطلاع خواهد رسید.

ما گوش جان به غرش آن موج داده‌ایم
 ما جان دل به سینه دریا نهاده‌ایم
 زان آتشی که در رگ او شعله می‌کشد
 سوزان شرارهاست که بر دل گشاده‌ایم
 تا چشم هور افکند آتش به جان ما
 در بارگاه عشق به خاک افتاده‌ایم
 دیدار مهر طرقة خاطره‌ای بود تابناک
 دردانه‌ای که در صدف دل نهاده‌ایم
 ققنوس‌گون در آتش خود سوختیم ما
 تا چشم دل به چهره جانان گشاده‌ایم
 ما خون هور را به رگ دل کشیده‌ایم
 ما شهد عشق در قدح جان نهاده‌ایم
 ما اشک ساغریم به درد سبوی مهر
 زین بیش هم که می‌نرسد کهنه باده‌ایم
 کالای عشق را اگر چه به پولی نمی‌خرند
 خوش اخگری است در کف دستان نهاده‌ایم
 آتش پرست مغ‌یچگان، گلخنان تهی است
 سوزنده هیمة هاست که در جان نهاده‌ایم
 پیر شرر فروز که یادش به خیر باد
 کرد آتشی که دل به سر آن نهاده‌ایم
 دی پیر ما برفت و پیامش به گوش ماند
 با آن پیام ره سوی فردا گشاده‌ایم.

علی رضا جباری

*

پس از درگذشت دکتر امیرحسین آریان‌پور دو ویژه‌نامه وزین درباره ایشان به چاپ رسیدند به شرح زیر:

دکتر ا.ح. آریان‌پور در آینده‌ی مطبوعات / ۴۲۵

۱- مجله چپستا - شماره ۱ - سال نوزدهم - مهر ماه / ۱۳۸۰ - شماره

پی در پی ۱۸۱.

۲- مجله کلک - شماره ۷ (سری جدید). (شماره پی در پی ۱۲۷)

مهر و آبان ۱۳۸۰

*

به مناسبت چهلمین روز درگذشت یگانه استاد جامعه‌شناسی ایران
دکتر امیرحسین آریان‌پور

ای که چون خورشید بودی با شکوه

در غروب تو چه غمناک است کوه

چون تویی دیگر کجا آید بدست

بشکند دستی که این گوهر شکست

هر چه زمان می‌گذرد اندوه فقدان یگانه دانشمند جامعه‌شناسی
ایران استاد دکتر امیرحسین آریان‌پور بر جانهای بیدار ژرفتر می‌نشیند
اندیشه‌هایش شکوفاتر و یادش همواره گرامی باد. ضمناً مراسم یادبود
اعلام خواهد شد.

هوشنگ ابتهاج، توفیق اعتمادی، محمد امینی، کبوتر ارشدی، سیامک
امینی، الهی پناه، سیامک ایزدی، آذردخت ایزدی، آناهیتا ایزدی، منیژه ایزدی،
شهلا انتصاری، نوشین اختران، عبدالله انوار، آشوری، خلیل بهرامیان، حمید
بی‌آزار، خسرو باقری، پرویز پرستویی، پناهی، علی جعفری، اسماعیل جعفری،
روزبه جعفری، سازنک جوانبخت، بهمن حیدری، محبوبه حسینی، خلیلی، رضا
داداشی، منصور دریاباری، علی‌اصغر رهبر، ترانه و پروانه راد، بهنام، روزبه و
کاوه رشیدی، لاله رشیدی، والنیتینا رشیدی، سیدعلی سیدمحمد، فاطمه
سلطان‌زاده، عبدالله سیار، پرویز شهریاری، شجری، محمد شکیبی، اصغر
شکوری، شراره شهبازی، ناهید و ابراهیم صفایی، صمیمی، اسماعیل صادقی،
صائب حسینی، حسن صانعی، مهین صانعی، جبار طهماسبی، محمدعلی
عمویی، اسد عظیم‌زاده، مسعود عاشوری، فاضل عزیزپور، اسدالله عمادی،
فاطمه قاسم‌زاده، فرزین قاسمی، مهدی فتحی، خانواده محجوب، رضوان مقدم،
مهتاب مقدم، منوچهر مهربخش، محمد حسن مختاری، کوچ اصفهانی، مجتبی

میثمی، سید جواد معینی، حجت‌اله منوچهر آبادی، سعید نیکویی، عزت‌الله نجفی^(۱)

*

یاد دوست

از کاخ هنر مهر جهان آرا رفت
از مُلک ادب آن گهر یکتا رفت
با آن دل خونین خود از کنج قفس
افسوس که آن مونس جان بی ما رفت
چهلمین روز درگذشت علامه شهیر استاد دکتر امیرحسین آریان‌پور را
گرامی می‌داریم. دکتر مرتضی مشایخی - بهروز صاحب‌اختیاری^(۲)

*

یادمان استاد امیرحسین آریان‌پور جامعه‌شناس برجسته ایرانی در فرهنگسرای هنر

یادمان استاد امیرحسین آریان‌پور از طرف خانواده با همکاری فرهنگسرای هنر برگزار می‌شود. این مراسم با نمایش فیلمی از عکسها، سخنرانی و دست‌نوشته‌ها و آثار تمامی سراسر عمر پربار این اندیشمند و با سخنرانی آقایان - بهمن حمیدی - پرویز شهریاری - علی‌اشرف درویشیان، ناصر زرافشان - دکتر خسرو پارسا - دکتر شیوا دولت آبادی - دکتر حسن عشایری - عبدالله انوار و موسیقی کلاسیک، سنتی و مقامی در تاریخ سه‌شنبه ۸ آبان ماه در فرهنگسرای هنر، واقع در خیابان جلفا از ساعت ۱۸ تا ۲۲ - اجرا می‌گردد.

امیرحسین آریان‌پور - یکی از اساتید فرهیخته و مطرح چند دهه ایران می‌باشد که مرداد ماه امسال پس از یک بیماری دار فانی را وداع گفت او با به‌جای گذاردن چندین کتاب و دهها دست‌نوشته - مقاله -

۱- اطلاعات، سه‌شنبه ۲۰ شهریور ۱۳۸۰ - ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۴۲۲ - ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ - شماره ۲۲۲۹۲

۲- اطلاعات، پنجشنبه ۲۲ شهریور ۱۳۸۰ - ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۴۲۲ - ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۱ - شماره ۲۲۲۹۴ - شماره ۲۲۲۹۴.

دکتر ا.ح. آریان‌پور در آینده‌ی مطبوعات / ۴۲۷

سخنرانی و گنجینه‌ی ارزشمندی از فیشهای تحقیقی با قریب / ۳۰۰۰۰۰
فیش در زمینه‌ی جامعه‌شناسی و علوم انسانی. اکنون در میان ما نیست و
فقدان باعث تأثیر بسیار می‌باشند.

*

یادمان استاد امیرحسین آریان‌پور در فرهنگسرای هنر برگزار می‌شود
یادمان استاد امیرحسین آریان‌پور از طرف خانواده با همکاری
فرهنگسرای هنر برگزار می‌شود این مراسم با نمایش فیلمی از عکسها،
سخنرانیها و دست‌نوشته‌ها و آثار تمامی سراسر عمر پربار این اندیشمند
و با سخنرانی آقایان بهمن حمیدی، پرویز شهریاری، علی‌اشرف
درویشیان، ناصر زرافشان - دکتر خسرو پارسا - خانم شیوا دولت
آبادی - حسن عشایری - عبدالله انوار و موسیقی کلاسیک، سنتی و
مقامی در تاریخ سه‌شنبه ۸ آبان ماه در فرهنگسرای هنر، واقع در خیابان
جلفا از ساعت ۱۸ تا ۲۲ اجرا می‌گردد.

امیرحسین آریان‌پور - یکی از استادان فرهیخته و مطرح چند دهه
ایران می‌باشد که مرداد ماه امسال پس از یک بیماری دار فانی را وداع
گفت. او با به‌جای گذاردن چندین کتاب و دهها دست‌نوشته - مقاله -
سخنرانی و گنجینه‌ی ارزشمندی شامل ۳۰۰۰۰۰ فیش تحقیقی در زمینه
جامعه‌شناسی و علوم انسانی است.^(۱)

*

یادمان استاد امیرحسین آریان‌پور در فرهنگسرای هنر
یادمان استاد امیرحسین آریان‌پور از طرف خانواده با همکاری
فرهنگسرای هنر برگزار می‌شود. این مراسم با نمایش فیلمی از عکسها،
سخنرانیها و دست‌نوشته‌ها و آثار تمامی سراسر عمر پربار این اندیشمند
و با سخنرانی آقایان بهمن حمیدی، پرویز شهریاری، علی‌اشرف
درویشیان، ناصر زرافشان - دکتر خسرو پارسا - خانم شیوا دولت

آبادی - حسن عشایری - عبدالله انوار و موسیقی کلاسیک، سنتی و مقامی در تاریخ سه شنبه ۸ آبان ماه در فرهنگسرای هنر، واقع در خیابان جلفا از ساعت ۱۸ تا ۲۲ - اجرا می گردد.

امیرحسین آریان پور - یکی از اساتید فرهیخته و مطرح چند دهه ایران می باشد که مرداد ماه امسال پس از یک بیماری دار فانی را وداع گفت. او با به جای گذاردن چندین کتاب و دهها دست نوشته - مقاله - سخنرانی و گنجینه ارزشمند و ذی قیمتی از فیشهای تحقیقی با قریب ۳۰۰۰۰/ فیش در زمینه جامعه شناسی و علوم انسانی است، اکنون در میان ما نیست و فقدانش باعث تأثر بسیار می باشد.^(۱)

*

یادمان آریان پور در فرهنگسرای هنر

بزرگداشت استاد امیرحسین آریان پور جامعه شناس برجسته ایران روز هشتم آبان ماه در فرهنگسرای هنر (ارسباران) برگزار می شود. در این مراسم با نمایش فیلمی از عکسها، سخنرانیها و دست نوشته ها و آثار تمامی سراسر عمر پربار این اندیشمند و با سخنرانی آقایان بهمن حمیدی، پرویز شهریاری، علی اشرف درویشیان، ناصر زرافشان - دکتر خسرو پارسا - خانم شیوا دولت آبادی - حسن عشایری - عبدالله انوار و موسیقی کلاسیک، سنتی و نواحی قطعاتی را به اجرا درمی آوردند.

امیرحسین آریان پور - یکی از استادان فرهیخته ایرانی در زمینه جامعه شناسی و علوم انسانی بود که مرداد ماه امسال پس از یک دوره بیماری دار فانی را وداع گفت. مراسم بزرگداشت وی فردا از ساعت ۱۶ آغاز می شود و تا ساعت ۲۲ ادامه می یابد. علاقمندان می توانند به نشانی ضلع شمالی پل سیدخندان، خیابان جلفا، فرهنگسرای هنر مراجعه کنند.^(۲)

۱- اطلاعات، یکشنبه ۶ آبان ماه ۱۳۸۰. ۱۱ شعبان ۱۴۲۲. ۲۸ اکتبر ۲۰۰۱. شماره ۲۲۳۳۰

۲- ایران، دوشنبه ۷ آبان ماه ۱۳۸۰. ۱۲ شعبان ۱۴۲۲. ۲۹ اکتبر ۲۰۰۱. صفحه ۱۶

یادمان امیرحسین آریان‌پور جامعه‌شناس برجسته ایران

در فرهنگسرای هنر

امیرحسین آریان‌پور - یکی از اساتید فرهیخته و مطرح چند دهه ایران می‌باشد که مرداد ماه امسال پس از یک بیماری دار فانی را وداع گفت.

یادمان استاد امیرحسین آریان‌پور از طرف خانواده با همکاری فرهنگسرای هنر برگزار می‌شود. این مراسم با نمایش فیلمی از عکسها، سخنرانیه‌ها و دست‌نوشته‌ها و آثار تمامی سراسر عمر پربار این اندیشمند و با سخنرانی آقایان بهمن حمیدی، پرویز شهریاری، علی‌اشرف درویشیان، ناصر زرافشان - دکتر خسرو پارسا - خانم شیوا دولت آبادی - حسن عشایری - عبدالله انوار و موسیقی کلاسیک، سنتی و مقامی در تاریخ سه شنبه ۸ آبان ماه در فرهنگسرای هنر، از ساعت ۱۸ تا ۲۲ - اجرا می‌گردد.^(۱)

*

یادمان امیرحسین آریان‌پور در ارسباران

یادمان استاد امیرحسین آریان‌پور سه شنبه ۸ آبان ماه طی مراسمی در فرهنگسرای هنر (ارسباران) از سوی خانواده آن زنده‌یاد و همکاری فرهنگسرا برپا می‌شود.

به گزارش ایسنا در این مراسم سخنرانی‌هایی از سوی بهمن حمیدی، پرویز شهریاری، علی‌اشرف درویشیان، ناصر زرافشان (از سوی کانون نویسندگان ایران) - خسرو پارسا - شیوا دولت آبادی - حسن عشایری - عبدالله انوار، امیراشرف آریان‌پور و تنی چند از خانواده استاد ایراد خواهد شد همچنین فیلمی از عکسها، سخنرانیه‌ها و دست‌نوشته‌های عمر پربار استاد به‌نمایش درخواهد آمد ضمناً گروه‌های موسیقی کلاسیک، سنتی و محلی به‌اجرای برنامه خواهد پرداخت. این برنامه از ساعت ۶

۱- همبستگی، سال دوم - شماره ۲۹۱ - شنبه ۵ آبان ماه ۱۳۸۰. ۱۰ شعبان ۱۴۲۲. ۲۷ اکتبر

بعد از ظهر تا ۸ بعد از ظهر برگزار می شود استاد امیرحسین آریان پور از اساتید به نام و مطرح چند دهه ایران است که در زمینه جامعه شناسی، شهرت جهانی دارند.

از این استاد فرهیخته و اندیشمند آثار، دست نوشته و کتاب های مختلفی در زمینه جامعه شناسی هنر و علوم انسانی به جای مانده است همچنین این استاد آزاده با به جای گذاردن بیش از ۳۰۰ هزار فیش تحقیقی در زمینه های جامعه شناسی و علوم انسانی به ۴ زبان آلمانی، فرانسه، انگلیسی و فارسی گنجینه ارزشمندی باقی نهاده اند.

فقدان این استاد برجسته که مرداد ماه امسال در اثر یک بیماری دار فانی را بدرود گفت ضایعه ای بزرگ برای جامعه دانشگاهی و اجتماعی ایران بود.

از وی نقل می شود که در شرح اخراج شدن های خود از دانشگاه های مختلف چنین گفته است در سال ۱۳۲۹ از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، در سال ۱۳۳۵ از مؤسسه علوم اداری دانشگاه تهران، در سال ۱۳۴۳ از دانشسرای عالی، در ۱۳۴۴ از سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی و نیز از دانشکده ادبیات دانشگاه ملی، در سال ۱۳۴۷ از مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران و در سال ۱۳۵۵ از دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران رانده شدم و سرانجام در سال ۱۳۵۹ بازنشسته شدم.^(۱)

*

یادمان آریان پور در فرهنگسرای هنر، فردا روشن است. بزرگداشت استاد امیرحسین آریان پور جامعه شناس برجسته ایرانی در هشتم آبان ماه با همکاری خانواده استاد در فرهنگسرای هنر ارسباران برگزار می شود.

به گزارش روابط عمومی فرهنگسرای هنر در این مراسم که با نمایش فیلمی از عکسها، سخنرانیها و دست نوشته های استاد همراه است

دکتر ا.ح. آریان پور در آینه‌ی مطبوعات / ۴۳۱

علی‌اشرف درویشیان، ناصر زرافشان، خسرو پارسا، بهمن حمیدی، پرویز شهریاری، شیوا دولت‌آبادی - حسن عشایری - عبدالله انوار به‌سخنرانی می‌پردازند و گروه‌های موسیقی کلاسیک، سنتی و نواحی قطعاتی از موسیقی خود را به‌اجرا درمی‌آورند.

استاد امیرحسین آریان‌پور - از استادان فرهیخته ایرانی در زمینه جامعه‌شناسی و علوم انسانی بود که مرداد ماه امسال پس از یک دوره بیماری دار فانی را وداع گفت. مراسم بزرگداشت این استاد فقید از ساعت ۱۶ روز سه‌شنبه هشتم آبان در محل فرهنگسرای هنر آغاز می‌شود و تا ساعت ۲۲ ادامه می‌یابد.^(۱)

*

یادمان دکتر امیرحسین آریان‌پور

یادمان دکتر امیرحسین آریان‌پور جامعه‌شناس برجسته ایرانی که مرداد ماه امسال دار فانی را وداع گفت روز گذشته در فرهنگسرای هنر (ارسباران) برگزار شد. به‌گزارش خبرنگار همشهری تهران این مراسم با نمایشی از عکس‌ها، سخنرانی‌ها و دست‌نوشته‌ها و آثار سراسر عمر پربرار این اندیشمند و به‌همراه سخنرانی علی‌اشرف درویشیان، ناصر زرافشان، عبدالله انوار، شیدا دولت‌آبادی و تنی چند از اهالی ادب و هنر در فرهنگسرای هنر برگزار شد همچنین در پایان این مراسم موسیقی سنتی و مقامی نیز نواخته شد.^(۲)

*

بزرگداشت آریان‌پور در ارسباران برگزار شد

«روز ما فرداست، فردا روشن است»

یادمان استاد امیرحسین آریان‌پور سه‌شنبه ۸ آبان ماه با حضور بیش از هزار نفر از شیفتگان علم و فرهنگ طی مراسمی در فرهنگسرای هنر (ارسباران) برگزار شد. در این مراسم که از ساعت ۶/۳۰ بعد از ظهر

۱- کار و کارگر، دوشنبه ۷ آبان ماه ۱۳۸۰، ۱۲ شعبان ۱۴۲۲، ۲۹ اکتبر ۲۰۰۱، شماره ۳۱۴۸

۲- ضمیمه هفتگی همشهری - شماره ۳۲، ۹ آبان ۱۳۸۰

شروع و تا نزدیکی نیمه‌های شب ادامه داشت دوستان و همکاران استاد در مورد وی به سخنرانی پرداختند و در خلال سخنرانی‌ها قطعات موسیقی کلاسیک و نیز سنتی اجرا شد. دو فیلم ویدئو نیز در این مراسم پخش شد که اولی در مورد زندگی آریان‌پور و دومی بخشی از یکی از سخنرانی‌های وی بود. پرویز شهریاری اولین سخنران این مراسم در ابتدای سخنرانی خود در مورد آریان‌پور گفت اگر بخواهیم نامی روی او بگذاریم جز «فرزانگی» چیز دیگری نمی‌توان یافت او در اعتقاداتش مستقیم و راسخ بود هرگز در ابراز عقیده‌اش در سخت‌ترین شرایط تردید به خود راه نداد او شجاع بود و در مقابل مشکلاتی که پیش می‌آمد متحمل بود.

استاد سید عبدالله انوار در سخنانی از نیم قرن دوستی با آریان‌پور سخن گفت و به شرحی از زندگی استاد پرداخت. او گفت: از میان حیطه دانش‌هایی که آریان‌پور بر آن مسلط بود از ریاضی و فلسفه و روانشناسی و ادبیات و غیره نبوغ آریان‌پور در جامعه‌شناسی ظهور کرد. ۲ دلیل بر این ادعا است اول همانا کار مختصر زمینه‌شناسی است و دوم فرهنگ بزرگ واژه‌های جامعه‌شناسی اوست.

دکتر خسرو پارسا سخنران دیگر در مطلبی کوتاه و مفید گفت: از طنز روزگار در این است که نویسنده و خطیبی به بیماری دچار ساخت که او را از سخن گفتن انداخت. بیماری پارکینسون او از نوعی بود که قدرت تحرک و تکلم را از او گرفته بود او همه چیز را می‌فهمید ولی نمی‌توانست عکس‌العمل نشان دهد. باید دست و پایش را می‌گرفتند و او را پشت میز کارش می‌کشاندند. دکتر پارسا در ادامه گفت: او در مرگ نیز معلم بود و از جمله کسان معدودی است که به حتم در تاریخ معاصر می‌ماند. دکتر عشایری نیز گفت: ارتباط استاد آریان‌پور با شاگردان می‌تواند الگوی کسانی باشد که از تفاوت نسل‌های امروز صحبت می‌کنند این معلم خلق از خلق آموخت.

علی‌اشرف درویشیان نیز سخنرانی داشت که مورد استقبال حضار قرار گرفت و متن کامل آن در این صفحه درج شده است.

دکتر ا.ح. آریان‌پور در آینه‌ی مطبوعات / ۴۳۳

شیوا دولت‌آبادی نیز با بررسی دو اثر آریان‌پور در مورد استاد و نقش او که در تاریخ و انسانیت باقی خواهد ماند سخن گفت. تجمع شرکت‌کنندگان در این مراسم به‌حدی بود که به‌جز صندلی‌های اضافه‌ای که در سالن تدارک دیده شد حدود ۲۰۰ نفر ایستاده به‌سخنرانی‌ها گوش می‌دادند و تمامی پله‌های سالن نیز مملو از جمعیتی بود که روی آن نشسته بود و دو بالکن سالن ارسباران نیز مملو از جمعیت بود.^(۱)

*

روز ما فرداست، فردا روشن است

بزرگداشت دکتر امیرحسین آریان‌پور در فرهنگسرای هنر بعد از ظهر سه‌شنبه گذشته و از ساعت ۱۶ مطابق اطلاعات رسمی اعلام شده قرار بود مراسم بزرگداشت استاد فقید دکتر امیرحسین آریان‌پور در فرهنگسرای هنر (ارسباران) برگزار شود اما با وجود حضور جمع کثیری از علاقمندان به‌این جامعه‌شناس فرهیخته مشخص شد که مراسم با دو ساعت و نیم تأخیر نسبت به‌خبر قبلی یعنی در ساعت هیجده و سی دقیقه آغاز می‌شود به‌هر شکل جمعیت ماندند و بر شمارشان نیز افزوده گشت تا دقایقی مانده به‌ساعت ۱۹، مراسم آغاز شد مراسمی که به‌دلیل گنجایش ناکافی سالن پیش‌بینی شده نتوانست همه حضار را دربرگیرد و بسیاری از شرکت‌کنندگان در بیرون سالن اصلی و از طریق تصاویر دوربین‌های مدار بسته در جریان برنامه قرار گرفتند. در آغاز برنامه فیلمی از مراحل زندگی دکتر آریان‌پور از کودکی تا پایان زندگی و از طریق عکس‌های ایشان به‌نمایش درآمد و سپس گروهی از اصحاب اندیشه و فرهنگ به‌ذکر فضایل و ویژگی‌های ایشان پرداختند سخنرانان به‌این نکته اشاره کردند که «دکتر آریان‌پور» از انسانیت دفاع می‌کرد و شخص شجاع و متحمل در برابر مشکلات بود. او به‌ایران و ایرانی دلبسته بود این استاد برجسته دانشگاه در زمینه‌های هنر و جامعه‌شناسی و

همینطور رسم الخط فارسی، خدمات شایانی کرده است وی در فرهنگ واژگانش در برابر هر اصطلاح ابتدا قول و سخن دیگران و سپس نظر خود را بیان داشته است به زعم آریان پور مرگ، تحولی بزرگ است. یادآوری می‌شود دکتر آریان پور دارای دکترای علوم سیاسی اجتماعی از دانشگاه پرینستون و دکترای ادبیات فارسی و فلسفه و علوم تربیتی از دانشگاه تهران بود. از آثار وی میتوان «جامعه‌شناسی هنر»، «درآستانه رستاخیز»، «آئین پژوهش»، ترجمه دو جلد از «تاریخ تمدن» ویل دورانت و ترجمه «سیر فلسفه در ایران» از اقبال لاهوری را نام برد.^(۱)

*

اعتراض یکی از اعضای ستاد یادمان امیرحسین آریان پور به مطبوعات برای پوشش ندادن این مراسم یکی از اعضای ستاد یادمان استاد امیرحسین آریان پور به عدم پوشش مطبوعاتی این مراسم اعتراض کرد. در بخشی از متن این اعتراضیه آمده است:

استاد آریان پور طی چند دهه تأثیرگذاری بر مراکز دانشگاهی و اجتماعی ایران و ارائه چندین کتاب مأخذ و باز کردن مباحث مختلف علمی و اجتماعی برای نخستین بار در ایران یکی از ذخائر ارزشمندی علمی - فرهنگی - اجتماعی این سرزمین است که می‌توان او را یکی از مشاهیر فرهنگی ایران زمین نامید از بعضی مطبوعات و رسانه‌ها توقعی نمی‌رود ولی چرا آن مطبوعات که ادعای احقاق حقوق فرهنگی مردم را دارند با این مسأله اینگونه برخورد کرده‌اند؟ آیا بضاعت و بینش فرهنگی این مطبوعات دوم پس از خرداد ماه هم سقفی کوتاه دارد؟

ما در حالی که نگران شمارندگان کم مطبوعات و کتاب هستیم و عللش را جستجو می‌کنیم یکی از دلالتش هم همین است یعنی عدم توجه مطبوعات به انسان‌های اصیل. این اعتراضیه اضافه کرده است این

دکتر ا.ح. آریان‌پور در آینه‌ی مطبوعات / ۴۳۵

مطبوعات به‌جز دو مورد هیچکدام حتی یک خبرنگار برای پوشش یادمان چنین مرد فرهیخته و تأثیرگذاری بر فرهنگ و اجتماع، اعزام نکرده بودند علاوه بر آن حتی خبر ارسالی یکی از خبرگزاری‌ها را هم از این مراسم در روزهای بعدی نقل نکردند واقعاً که جای تأسف دارد ادعای حقوق فرهنگی مردم را داشتن و به‌بزرگ‌مرد فرهنگی این مردم نپرداختن، چه چیزی را نشان می‌دهد؟^(۱)

*

مطبوعات به آدم‌های اصیل توجه نمی‌کنند

ستاد یادمان استاد امیرحسین آریان‌پور به‌عدم پوشش مطبوعاتی این مراسم اعتراض کرد. در این اعتراضیه آمده است: آیا بی توجهی به‌اخبار و رخداد‌های پیرامونی این اندیشمند فرزانه و آزادیخواه از سوی مطبوعات که وظیفه خطیری در فرهنگ‌سازی جامعه ایران دارند مهم و تعجب‌برانگیز نیست؟ و افسوس فراوان در پی ندارد؟

از بعضی مطبوعات و رسانه‌ها توقعی نمی‌رود ولی چرا آن مطبوعات که ادعای احقاق حقوق فرهنگی مردم را دارند با این مسأله اینگونه برخورد کرده‌اند؟ آیا بضاعت و بینش فرهنگی این مطبوعات دوم پس از خرداد ماه هم سقفی کوتاه دارد؟

حال باید قضاوت کرد چه کسانی مقصرند؟ دست‌اندرکاران مطبوعات و یا مردم؟ این مطبوعات به‌جز دو مورد هیچکدام حتی یک خبرنگار برای پوشش یادمان چنین مرد فرهیخته و تأثیرگذاری بر فرهنگ و اجتماع، اعزام نکرده بودند علاوه بر آن حتی خبر ارسالی یکی از خبرگزاری‌ها را هم از این مراسم در روزهای بعدی نقل نکردند واقعاً که جای تأسف دارد ادعای حقوق فرهنگی مردم را داشتن و به‌بزرگ‌مرد فرهنگی این مردم نپرداختن، چه چیزی را نشان می‌دهد؟! گفتنی است که روزنامه توسعه در دو شماره گزارش‌های مفصلی از بزرگداشت

آریان پور برای خوانندگان خود منتشر کرده بود.^(۱)

یادمان استاد امیرحسین آریان پور باشکوه و جمعیت بسیار برگزار شد.

محمدباقر صمیمی^(۲)

اشاره

در جایی به پاسداشت استاد نگاشتم "پیر ما برفت و خرابات بماند!" اما استاد خود سالها پیش سروده "روز ما فرداست، فردا روشن است" این سروده استاد در روز یادمانش در فرهنگسرای هنر خود را نشان داد. خیل مشتاقان شرکت کننده در مراسم که از ساعتها پیش از شروع به فرهنگسرا آمده بودند علیرغم اینکه اعلام شده بود برنامه از ساعت ۱۸ شروع می شود و تا پاسی از نیمه شب نه تنها در سالن اصلی، بل در راهروها، راه پله ها و کلیه فضاهای فرهنگسرا نشستند و به برنامه های اعلام شده توجه کردند و با ابراز احساسات خود نسبت به استاد و سخنرانان شب باشکوه و به یادماندنی از خود بر جای گذاردند که گواه سروده استاد است به قول سایت خبرگذاری ایسنا که به همین مناسبت خبری فرستاده بود که ".... حضور پر شمار دوستداران استاد نشان می دهد که ایرانیان همواره به بزرگان فرهنگ خود ارج می نهند..." و این همان جمله "فردا روشن است" را نوید می دهد.

مراسم ابتدا با به پا خاستن حضار و اعلام یک دقیقه سکوت به پاس استاد شروع شد سپس دکتر اعتمادی مجری برنامه آغاز سخن کرد. "سلام بر عشق و درود بر همه عاشقان جهان، با درود و سلام بر همه شما عزیزانی که به بزرگداشت بزرگ مردی آزاده و اندیشمند و آموزگار چند نسل از فرهنگ پروران و روشنفکران این مرز و بوم تشریف آورده اید. مردی که به ما آموخت عاشقی را، با عشق زیستن را و عاشقانه آموختن

۱- توسعه - شماره ۱۵۹ - پنجشنبه ۱۷/آبان/۱۳۸۰ - صفحه ۱۲

۲- شهروند [چاپ کانادا]، شماره ۶۳۲، تاریخ ۱۳۸۰/۹/۲۲

را سپس فیلمی فتودرام شامل عکسها و نوشته‌ها از ابتدا تا انتهای زندگی پربار استاد نشان داده شد در اولین سخنرانی استاد پرویز شهریاری چنین گفت: "اگر بخواهیم نامی بر روی دکتر بگذاریم جز "فرزانگی" چیز دیگری نمی‌توانم گذارد. مردی بود به تمامی فرزانه. او در اعتقادات خود راسخ و مستقل بود و در اعتقادش نسبت به ملت هرگز تردید به خود راه نداد همیشه از انسان و انسانیت دفاع می‌کرد. او محکم و استوار بود. آری او شجاع بود. او با رویی خوش و خندان همه چیز را تحمل می‌کرد شجاعت او را می‌شود در تاریخ‌های دور پیدا کرد."

شهریاری سپس به شرح درگیری استاد در آمریکا با یک استاد نژادپرست اشاره کرد و گفت "آریان‌پور به ایران و ایرانی دلبسته بود و در تمامی دوران سختی که بر او گذشت هیچگاه پیشنهاد خروج از کشور و تدریس در دانشگاه‌های خارج را نپذیرفت و در اینجا ماند و همواره آموزش دید و آموزش داد." بعد دکتر عبدالله انوار دوست ۵۰ ساله استاد نیز چنین گفت: "..... از میان حیطه دانشهایی که آریان‌پور بر آن مسلط بود روانشناسی - ریاضی - فلسفه - ادبیات و غیره، نبوغ آریان‌پور در جامعه‌شناسی بود." او به ارزیابی استاد در این زمینه به طور مختصر پرداخت و در پایان سخنش با خواندن شعری بغضش ترکید و به گریه افتاد.

سپس استاد بهمن حمیدی در شرحی طولانی به بررسی آثار استاد پرداخت او کلیه کتابها و مقالات استاد را به صورت موضوعی به ۸ قسمت تقسیم نمود: ۱- تاریخ ۲- فلسفه ۳- جامعه‌شناسی ۴- روانشناسی ۵- هنر ۶- پژوهش ۷- آموزش و پرورش ۸- مردم‌شناسی. او سپس در هر حوزه به شرح آثار استاد پرداخت: "مردم و جامعه، خود را سرگرم بررسی گروههای کوچک و آمارگیری‌های سطحی کرده‌اند. مسائل فرعی جای مسائل اساسی را گرفته‌اند مسأله فقر، جنگ، استعمار از نظرها افتاده‌اند. به زبان دیگر میکروسوسیولوژی (جامعه‌شناسی خرد) ماکروسوسیولوژی (جامعه‌شناسی کلان) را از رواج انداخته است." حمیدی سپس گفت "استاد به یاری روشمندی در شیوه پژوهش صدها

معادل و واژه ساده و مرکب نغز و درست و خوش‌آهنگ را جایگزین اصطلاحات و واژگان بیگانه کرد. "سپس دکتر حسن پارسا از استاد بعنوان فردی دانشمند، خردورز و مبارز نام برد. همچنین دکتر حسن عشایری طی سخنانی گفت: "به‌هنگام دانشجویی در انگلیس من نزد یکی از اساتید برجسته خود وجهه‌ای کسب کرده‌بودم روزی او به‌من گفت سخنان شما از چشمه‌ای غنی سیراب میشود این چشمه چیست و موقعی که به‌او گفتم از کتابهای آریان‌پور استفاده می‌کنم و آنها را برای او ترجمه کردم به‌غناى این سرچشمه سر تعظیم فرود آورد و بارها استاد را ستود."

او سپس گفت در تحولات سالهای اخیر شکافی بین بزرگسالان و نسل جدید مشاهده می‌شود اما هنر وصل این دورا میتوان از روش دکتر آریان‌پور آموخت. پس از آن محمد خلیلی دو شعر را که درباره استاد سروده بود خواند:

صداهایش! نام شعر اول او بود که اینطور آغاز شد با عشق /
ورزیده بود / در راه رود صدایش بود / که میخواند در نشیب / توفان
سینه‌اش بود که می‌توفید / در فراز و دانش همایونش / و نور بالغش /
که میسوخت / پا به‌جا / اکنون / خود / از خاک گذشته است / اما
صداهایش! / اما ستاره‌هایش! /

علی‌اشرف درویشیان عضو هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران دیگر سخنران این مراسم بود او ضمن برشمردن خصوصیات استاد او را الگو و فردی مبارز و آزادیخواه نامید که درد دانشجویانش را میدانست که بارها حقوقش را با آنها تقسیم کرده بود. او گفت: "روش تربیت استاد تربیت ستم‌دیدگان برای نوکری ستمگران نبود او به‌آموزش پویا اعتقاد داشت." سپس طی شرحی از فشارهایی که بر استاد وارد آمده بود از جمله انداختن یک بشکه پر از قیر بر سر استاد که خوشبختانه به‌او اصابت نکرده بود اشاره کرد. همچنین ضرب و شتم استاد در دانشگاه هنر و محروم کردن او از تدریس و انتشار کتابهایش او گفت استاد به‌اندیشه نجیب سوسیالیستی پایبند بود. پس از درویشیان دکتر

دکتر ا.ح. آریان‌پور در آینه‌ی مطبوعات / ۴۳۹

امیر اشرف آریان‌پور (برادر استاد) به شرح مختصری از خود و استاد پرداخت. سپس شعری از خانم آذر آریان‌پور توسط خانم افسانه بازرگان بدین شرح خوانده شد.

بزرگ بود و استوار / هم چون رود پویا و پرشکوه / مهرش سرشار
سرشار / اندیشه‌اش پربار، پربار / ایمانش به خلق پایدار / در
جستجوی حقیقت / بیدار، بی پروا / در آرزوی عدالت / بی تاب،
پروا / سرودش امید / پیامش صفا / اکنون مروارید وجود را به صدف
خاک سپرده / و دل مشتاقان را فشرده / اما، آواز پر طنین حیاتش / که
نویدبخش فرداهاست / با ماست، هر زمان در ماست جاودان! /
همچنین آقای علیرضا جباری در سروده‌ای چنین گفت: "کی میرد
این هزار گل - بستان"

در یاد من این هزار گل - بستان / گلهای هزار رنگ و بو دارد / در
چهچه هزار دستانش / هر لحظه هزار گفتگو دارد / این بیشه که کخفته
روبه روی تو / پیوسته کنار شرزه شیران است /

در بخش دیگری علیرضا جباری خواند: بر دشت شقایقان آتش
رنگ / آبستن تندر است و توفانها / با برق که شعله میزند صد رنگ / آن
چشمه که بر فراز میجوشد / وز عمق زمین برون برآرد سر / چون شیر
دمان همی فشاند یال / گیرد همه کوهپایه را در بر / میرویانند هزار گل بر
خاک / از اشک زلال جویبارانش / میرویانند درختها پربار / هر گوشه ز
بیکرانه بستانش / این مرد که رخ نهفته میدارد / از حلقه عاشقان
شورانگیز / ماناست هماره در بن آتش / افزود بس شرار آتش خیز /
کی میرود این هزار گل - بستان / وین بیشه شیرخیز رازآلود / وان
دشت شقایق آتش رنگ / آتشکده پر شراره بی دود / کی جوشید
چشمه‌ها که می جوشد / از اوج شفیع سرکش کهسار / چون ریزد این
هزار گل بر خاک / کی میرد این شرار آتش بار / این گروز جهل رونهان
کرده / در رزم خرد امید یاران است / خامی است ز رفتنش سخن
گفتن / در قلب صف طلایه داران است / کی میرد پیشتاز این میدان؟ /
چون افتد پرچم خرد بر خاک / کی میرد گلخش شرر خیزش / آواش

نیفکند دگر پژواک / آنگه که شفق دوباره بنشاند / بس اخگر نو
 به تیره گون یلدا / خیزاب خرد دل شررخیزش / برگرداند به ساحل فردا /
 سپس خانم دکتر شیوا دولت آبادی سخن گفت و خاطراتی از
 دوستی خانوادگی خود با استاد را تعریف کرد بعد از آن آقای یگانه از
 دانشجویان سالهای دور استاد در روستای مامازن ورامین از سوی
 تمامی فارغ التحصیلان آن دوران چنین گفت: "سالهای ۵۰ روزهای
 دوشنبه استاد به مامازن می آمد در آن روز تمامی کلاسها تعطیل میشد و
 همه به محضر درس استاد می آمدند و هیچ کلاسی دیگر تشکیل نمیشد ما
 جمعی از معلمان دانشجو بودیم که همگی تجربه تدریس در روستاهای
 ایران را داشتیم و استاد عشق - زندگی - علم و آزادگی را به ما
 می آموخت. روزهای دوشنبه دانشگاه مامازن به مدت ۴ ساعت در
 خدمت استاد آریان پور بود و تمامی استادان آن روز کلاسهای خود را
 تعطیل میکردند و همه پای سخن استاد چگونه زیستن را می آموختند
 استاد همیشه سفارش میکرد به جای مصرف کننده صرف فکر دیگران،
 تولید کننده فکر باشید خلاق باشید و خود تولید فکر کنید.

پس از آن هوشنگ مرادی کرمانی نویسنده کودک و نوجوان گفت:
 "من با ذهن کودکانه ساده و صمیمانه استاد آشنایی دارم." در پایان پویا
 آریان پور تنها فرزند استاد در میان دست زدنهای ممتد حضار طی سخنان
 کوتاهی گفت: "نیمه پنهان استاد، مادرم هما بهبهانی است که در طی ۳۰
 سال زندگی مشترک همراه و یاور پدرم در فراز و نشیبهای روزگار بود.
 باید گفت در زمانهای مختلفی از برنامه سه گروه موسیقی سنتی (خانم ملا
 - خانم وزیری و خانم امیری) کلاسیک (آقای میرافشار) محلی (آقای
 عاشق عمران حیدری) قطعات متنوعی را نواختند سوای فیلم فتودرام
 یک فیلم هم از گزیده های مختلف سخنرانیهای استاد به نمایش درآمد در
 حالی که شب از نیمه گذشته بود این مراسم باشکوه و به یادماندنی
 به پایان رسید.

در حاشیه: جمعیت بی شمار شرکت کننده در طول تمامی مراسم توسط
 دوربینهای مدار بسته مراسم را از سالن اصلی با آرامش تمام پیگیری می نمودند.

دکتر ا.ح. آریان‌پور در آینه‌ی مطبوعات / ۴۴۱

- دو پوستر زیبا و یک بروشور کار مشترک خانم بهار بهبهانی و پویا آریان‌پور در میان حضار توزیع شد.
- ماهنامه کلک و چیستا ویژه‌نامه مخصوص استاد آریان‌پور را ارائه می‌نمودند که در همان ساعت اولیه کلیه جلد‌های آن از سوی حضار خریداری شد و عده بیشماری متقاضی باقی گذارد.
- مقاله آقای رضا براهنی در شهروند مورد اعتراض قریب به اتفاق شرکت‌کنندگان قرار گرفت.
- نظم و تنوع برنامه‌ها مورد توجه قرار گرفته بود و بنا به گفته‌ای در ۲۳ سال اخیر کم نظیر بود.
- در میان مراسم خانمی متقلب شده بود و در حالی که به شدت اشک میریخت گفت چرا باید در سرزمین ما بزرگان فرهنگ و ادب علم اینقدر مورد آزار و اذیت و فشار قرار بگیرند؟
- همکاری کلیه کارکنان و مدیران فرهنگسرای هنر در برپایی این مراسم چشمگیر و بسیار صمیمانه بود.
- شعر استاد "روز ما فرداست، فردا روشن است" به آهستگی از سوی بعضی از حضار زمزمه میشد.

*

یکی از اعضای ستاد یادمان استاد امیر حسین آریان‌پور به مطبوعات برای پوشش ندادن این مراسم اعتراض کرد.

خبرگزاری دانشجویان ایران - تهران سرویس فرهنگی - هنری
یکی از اعضای ستاد یادمان استاد امیر حسین آریان‌پور به عدم پوشش مطبوعاتی این مراسم اعتراض کرد. به گزارش ایسنا متن این اعتراضیه به شرح زیر است:

در پی برپایی مراسم یادمان استاد امیر حسین آریان‌پور و عدم پوشش خبری مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی این مراسم، چند نکته را باید با مطبوعات و رسانه‌های داخلی در میان مگذارد.

استاد آریان‌پور طی چند دهه تأثیرگذاری بر مراکز دانشگاهی و اجتماعی ایران و آرایه چندین کتاب مأخذ و باز نمودن مباحث مختلف

علمی و اجتماعی برای اولین بار در ایران با داشتن صدها مقاله - نوشته - سخنرانی و با به جای گذاردن میراث ارزشمندی از کارهای دست‌نوشته تحقیقاتی که بالغ بر ۳۰۰/۰۰۰ می‌شود یکی از ذخائر ارزشمند علمی - فرهنگی - اجتماعی این سرزمین می‌باشد که میتوان او را یکی از مشاهیر فرهنگی معاصر ایران زمین نامید. آیا بی‌توجهی به اخبار و رخدادهای پیرامونی این اندیشمند فرزانه و آزادیخواه از سوی مطبوعات که وظیفه خطیری در "فرهنگ‌سازی" جامعه ایران دارند مهم و تعجب برانگیز نیست؟ و افسوی فراوان در پی ندارد؟!

از بعضی مطبوعات و رسانه‌ها توقعی نمی‌رود ولی چرا آن مطبوعات که ادعای احقاق حقوق فرهنگی مردم را دارند با این مسأله اینگونه برخورد کرده‌اند؟ آیا بضاعت و بینش فرهنگی این مطبوعات دوم پس از خرداد ماه هم سقفی کوتاه دارد؟ ما در حالی که نگران شمارگان کم مطبوعات و کتاب هستیم و عللش را جستجو می‌کنیم یکی از دلایلش هم همین است. یعنی عدم توجه مطبوعات به انسان‌های اصیل و فرهنگ‌ساز این سرزمین است لازم است متذکر شوم. مردم می‌دانند چگونه از بزرگان فرهنگی خود سپاسگزاری کنند ولی این بعضی مطبوعات حاضر هستند که نمی‌دانند در این زمینه چگونه باید باشند جهت اثبات این ادعا در همین مراسم، دو ماهنامه که این موضوع را متوجه شده بودند و با ویژه‌نامه‌ای برای استاد آریان‌پور چاپ نموده بودند (کلک و چیستا) تا قبل از مراسم کلیه شمارگان خود را که عرضه نموده بودند به پایان رساندند و کلی هم از تیراژ برای عرضه کم آوردند. حال باید قضاوت کرد چه کسانی مقصرند؟! دست‌اندرکاران مطبوعات و یا مردم؟ این مطبوعات به جز دو مورد هیچکدام حتی یک خبرنگار برای پوشش یادمان چنین مرد فرهیخته و تأثیرگذاری بر فرهنگ و اجتماع اعزام ننموده بودند. علاوه بر آن حتی خبر ارسالی یکی از خبرگزاری‌ها را هم از این مراسم در روزهای بعدی نقل نکردند واقعاً که جای تأسف دارد ادعای احقاق حقوق فرهنگی مردم را داشتن و به بزرگ مرد فرهنگی این

دکتر ا.ح. آریان‌پور در آینه‌ی مطبوعات / ۴۴۳

مردم نپرداختند چه چیزی را نشان می‌دهد.....؟! (۱)

دکتر امیرحسین آریان‌پور کیست؟ (۲)
از دیدگاه دیگران

۱

کتاب‌هایش را می‌خواندیم وقتی که ما در حوالی ۵۷ - ۱۳۵۴ دانشجو بودیم، او مشهورترین استاد دانشگاه‌های ایران در رشته‌های هنر و علوم انسانی بود شهرتی معادل آن چه پروفیسور هشتروودی در فیزیک و ریاضیات داشت جامعه‌شناسی هنر و در آستانه رستاخیز آثار تالیفی او بودند که دست در دست می‌گشتند و مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی نوشته آگبرن نیمکوف ترجمه استادانه او بود که فهرست بی رنگ و سانسور زده کتاب‌های درسی دانشگاه را رونق می‌بخشید.

من می‌شنیدم که در کلاس‌های درس او در آمفی تئاتر دانشکده هنرهای زیبا نیمی از دانشجویان در گوشه کنار می‌ایستند و در کردورها و محوطه، بلندگو، درس گفتاری او را به گوش خیل دانشجویان مشتاقی که از دانشگاه‌های صنعتی و رشته‌های غیر هنری و علوم انسانی می‌آمدند می‌رساند. هرگز نشد که در سال‌های پیش از ۵۷ پای درس او بنشینم اما شاید علت اصلی تنها کمبود وقت یا تحصیل در رشته شیمی یا دوری راه نبود من آریان‌پور را بدون دیدن می‌شناختم و کتاب‌هایش برایم دنیایی بودند. همیشه تصور می‌کردم که امیرحسین آریان‌پور مردی بلند قامت و مغرور است که صلابت گفتار او هر مخاطبی را می‌خکوب می‌کند. سال‌ها بعد وقتی او به ظاهر خانه‌نشین شده ولی در واقع خانه او به مرکز فرهنگ و حل مسائل نویسندگان و ناشران تبدیل شده بود به دیدار او در خانه‌اش در نیاوران، اقدسیه، رفتم خانه‌ای که "خانه سفید" نام داشت. امیرحسین آریان‌پور نه مردی بلند قامت بود، نه متکبر. او مردی بود با اندام متوسط

۱- به نقل از ایسنا، تاریخ ۱۶/۸/۱۸۰.

۲- تهیه شده به وسیله خانم آذر آریان‌پور و آقای امیرهوشنگ آریان‌پور. [گلچینی از مطالب مطبوعات داخل و خارج در سوگ دکتر امیرحسین آریان‌پور] تهیه شده از ۲۶ منبع.

و لبخندی همیشگی بر لب که با تانی و آرامش حرف می زد بیشتر دوست داشت گوش بدهد تا بگوید و به جوان ها میدان میداد.

اولین بار پانزده سال پیش بود آن زمان می توانست برخیزد و برای میهمانش جای، نقل و کشمش بیاورد. با این وجود می شد فهمید که دردی او را می آزارد. اما چشمهایش! امیرحسین آریان پور چشم هایی داشت که گویی پیری از هیچ دری نتوانسته بود به آن راه پیدا کند. چشمانی جوان، سرشار از شور و شوق، کنجکاو، دقیق و همیشه خندان. آریان پور نبود که می خندید چشم هایش خندان بودند. در فاصله یازده سال چندین بار به دیدنش رفتم و هر بار کتابی که نوشته یا ترجمه کرده بودم به او تقدیم داشتم. آخرین باری که او را از نزدیک دیدم واسطه تحقیق و نگارش کتاب نردبانی به آسمان "نیایشگاه در تاریخ و فلسفه یهود" بود. به دیدار او رفته بودم که مرا همیشه تشویق به تحقیق می کرد امید می به چاپ کتاب نداشتم اما می دانستم آریان پور می توانست امید و انگیزه بیافریند. در لحظه هایی که به سخنان او گوش می دادم نمی دانستم که آن روز آخرین دیدار من با او خواهد بود. پس از آن عیدها همیشه به او زنگ می زدم و او مرا به ادامه فعالیت هایم تشویق می کرد. آخرین بار نوروز ۱۳۷۹ صدای لرزان و خفه او را شنیدم که همچنان امواج مهربانی و زندگی را می پراکند. هفته پیش مادرم که نام او را از زبان من زیاد شنیده بود به من زنگ زد و گفت استاد امیرحسین آریان پور در حدود هشتاد سالگی در گذشته و مردم ایران از این استاد بزرگ که سالها در خانه اش تبعید بود بزرگداشت کرده اند و فهمیدم که او را از دست داده ام همه او را از دست دادند: مبارزان، دانشمندی را که هیجان را به حیطه علم می برد، دانشجویان، استادی را که چهارچوب های تنگ را در هم شکست و شاید ما یهودیان در کنار همه اینها، یک دوست دانا را.

مجله چشم انداز: شیرین دقیقیان (لوس آنجلس) شماره ۸۲ سال یازدهم، ۱۳۸۰

دکتر ا.ح. آریان پور در آینه‌ی مطبوعات / ۴۴۵

جامعه‌شناسی دانشگاه تهران روز ۸ مرداد در سن ۷۷ سالگی در بیمارستان آسیا دیده از جهان فرو بست. وی در دو دهه اخیر یعنی از زمان بازنشستگی (۱۳۵۹) خلوت‌گزینی اختیار کرده بود.

امیرحسین آریان پور که در دهه ۱۳۳۰ در رشته‌های دانشگاهی علوم اجتماعی، علوم سیاسی، فلسفه، علوم تربیتی، ادبیات فارسی به تحصیل پرداخت، برای اتمام دوره علوم اجتماعی که در دانشگاه آمریکایی بیروت آغاز کرده بود به دانشگاه پرینستون در ایالات متحده آمریکا رفت اما پیش از پایان دوره دکترا در سال ۱۳۳۱ از آن کشور اخراج شد وی به زبانهای آلمانی، فرانسوی و انگلیسی تسلط کامل داشت و با زبانهای لاتین، عربی و ایران باستان نیز آشنا بود از همین رو آریان پور صدها معادل فارسی برای واژه‌های بیگانه ارائه داد و کار بزرگش در این زمینه که حاصل پنجاه سال تحقیق است فرهنگ تفصیلی چهار زبانه‌ای است که به‌طور عمده واژه‌های مربوط به حوزه فلسفه و علوم اجتماعی را در برمی‌گیرد. برخی از تألیفات این استاد تأثیرگذار در نظام آموزشی ایران عبارتند از: در آستانه رستاخیز، جامعه‌شناسی هنر، آیین پژوهش، سیر فلسفه در ایران (ترجمه)، فرویدیسم و عرفان، زمینه جامعه‌شناسی (ترجمه) می‌باشند.

دکتر آریان پور به‌خاطر افکار ترقی‌خواهانه خود همواره هم از سوی رژیم پهلوی و هم از سوی جمهوری اسلامی ایران تحت فشار بود وی به مدت چند دهه متمادی با نظام مستبد پهلوی عناد داشت به‌طوری که بارها از موقعیت‌های آموزشی و اداری خود اخراج شد. دکتر امیرحسین آریان پور در جمهوری اسلامی نیز هیچگاه از آزادی عمل برخوردار نبود و فشارها به‌او قطع نگردید.

مجله میراث ایران: شماره ۲۳ سال ششم، پائیز ۱۳۸۰

بلند آوازه به سرای جاویدانی پیوست مهمترین اثر او که تا سالها ذهن دانشجویان را براساس دستگاه جامعه شناس فعال کرد "جامعه شناسی هنر" است که چندین بار تجدید چاپ شده و تألیف گرانبها و ارمغان پرارزشی به جامعه دانشگاهی و علاقمندان به مطالعه و بررسی این رشته از علوم است. بر اثر خدمات برجسته او به فرهنگ و علوم و ادب ایران زمین روانش آنچنان شاد است که دل آرامی ژرفی به همه بازماندگانش روی خواهد آورد.

خاطره و یادش همواره گرامی باد. مدیر نیما

ماهنامه نیما نشریه نیروهای مسلح ایران (پاریس) شماره ۸۶ مرداد ماه ۱۳۸۰

۴

در رثاء آریان پور

".... زنده یاد دکتر آریان پور استاد محبوب گرایشهای چپ بود. بدین خاطر در رژیم شاه سابق و هم در نظام ولایت مطلقه فقیه، در زیر فشار، تهدید و تحقیر بود،" بطوریکه در سال ۱۳۷۵ عده ای از مزدوران وابسته به گروه سعید اسلامی در وزارت اطلاعات استاد را به جرم امضای نامه معروف ۱۳۴ نفره (نامه اعتراض به بازداشت نویسندگان) در گوشه ای از دانشگاه تنها یافته و ناجوانمردانه مورد ضرب و شتم قرار می دهند..."

آریان پور دانش را در خدمت مرام و توجیه کننده آن قرار نداد از اینرو زندگی علمی او و کارهایش ماندگار و پایدار خواهد ماند و روانش شاد باد."

روزنامه انقلاب اسلامی (در هجرت) شماره ۵۲۱ مرداد ماه ۱۳۸۰

۵

به یاد ماندگار استاد امیرحسین آریان پور

اگر ز باد خزان گلبنی شکفته بریخت

بقای سرو روان باد و سایه شمشاد

از شمار دو چشم یک تن کم از شمار خرد هزاران بیش
.....امیرحسین آریان پور را شاید بتوان تأثیرگذارترین،

دکتر ا.ح. آریان‌پور در آینه‌ی مطبوعات / ۴۴۷

دموکرات‌ترین و رزمنده‌ترین استاد در تاریخ دانشگاهی ایران دانست به‌همین دلیل وجود او از جانب عمده زور و جهل برتافته نمی‌شد. او به‌سبب دارا بودن خصلت‌های فوق در سال ۱۳۲۲ از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران اخراج شد. در سال ۱۳۳۵ از مؤسسه علوم اداری دانشگاه تهران اخراج شد. در سال ۱۳۴۷ از مؤسسات تحقیقات و مطالعات اجتماعی دانشگاه تهران اخراج شد. در سال ۱۳۵۵ از دانشکده الهیات و معارف اسلامی اخراج شد و ی‌قبل از این که پایان‌نامه دانشگاهی خود را با درجه دکترا از دانشگاه "پرینستون" آمریکا به‌پایان برساند آمریکا را به‌دلیل اعتراض به تبعیض نژادی ترک گفت.

این استاد گرانقدر جامعه‌شناسی، فلسفه و روانشناسی، بعد از سلطه جمهوری اسلامی بر میهن ما به‌بلای خانه‌نشینی گرفتار آمد.

از آثار دکتر امیرحسین آریان‌پور می‌توان به تألیفات زیر اشاره کرد: جامعه‌شناسی نافرمانی، در آستانه رستاخیز، جامعه‌شناسی هنر، آئین پژوهش، و ترجمه‌های: سیر حکمت در ایران، فروید یسم و عرفان، زمینه جامعه‌شناسی و

۶

داریوش آشوری، "جامعه‌شناس" مطرح ایرانی به‌مناسبت مرگ او طی مصاحبه‌ای با رادیو بی. بی. سی گفت: ".... در زمینه جامعه‌شناسی نقش مهمی که بازی کرد و اهمیت دارد همین مسأله معادل‌گذاری و وضع اصطلاحات بود که شاید بیش از هرکسی در نسل گذشته یعنی نسل پیش از من در این زمینه کار کرد البته چهره‌های دیگری هم بودند ولی آریان‌پور شاید وسیع‌تر از همه در این زمینه کوشش مستمر و سیستماتیک کرد.

۷

یاور استوار "شاعر ایرانی" مقیم سوئد که خود از شاگردان امیرحسین آریان‌پور بوده‌است در سوگندنامه‌ای برای استادش چنین آورده است: "در دانشکده الهیات زجرش دادند از نظر روحی سال‌ها شکنجه‌اش کردند و سرانجام هنگامی که دریافتند کمیتشان در میدان

استدلال پائی چوبین دارد با کمال وقاحت به همت و دسیسه چینی عده‌ای طلبه‌های ناآگاه برویش چاقو کشیدند! اما او آتش فشانی خاموش نشدنی بود. یاور استوار در بخشی دیگر از این سوگندنامه چنین می‌نویسد: من یادداشت‌های بی‌شمار و به‌دقت کلاسه‌بندی شده استاد را بارها دیده‌ام نمیدانم سرنوشت این اثر ارجمند چند جلدی که خود بر این باور بود که انتشار آن میتواند سال‌ها جامعه ما را در این رشته یار و یاور باشد به کجا انجامید؟ اثری که بی‌دو دلی همانند دیگر آثار آریان‌پور در نوع خود راه‌گشا، تأثیرگذار و به‌دلیل این که اینگونه آثار در فرهنگ ما کمیاب است چاره‌ساز خواهد بود. او به‌درستی بر این باور بود که دین‌سالاری در ایران از دیرباز راه را بر مقوله فلسفه، یعنی بیان چرایی جهان، سد کرده و باعث شده است تا اندیشه اجتماعی در سطح حرکت کرده و توقف بنیادهای راستین تحولات اجتماعی را باعث گردد آخرین بار که شرف دیدارش را یافتم اندکی پیش از وانهادن وطن بود، می‌گفت حرامزاده به‌سراغم آمده‌اند و می‌گویند که تو اگر در ترور مفتاح دست‌نداشتی حتماً اطلاع داشته‌ای! می‌پرسم چرا این حرف را می‌زنید؟! می‌گویند: که تو چندی پیش به‌آقای مفتاح گفته‌ای که شما با این کارهایتان دارید از میان مردم برای خود دشمن تراشی می‌کنید! اینان نمی‌دانند حکومتی که درد مردم را نداشته باشد برپای نخواهد ماند و بعد با خنده اضافه کرد: مردم حلوای آیین‌ها را هم مانند حلوای حکومت شاه خواهند خورد!.....

بی‌شک نام و یاد گرامی و عزیز استاد دکتر امیرحسین آریان‌پور در خاطره همه ایران‌دوستان و عدالت‌پژوهان ماندگار است سروده زیر منتسب به او است که همواره آن را زمزمه می‌کرد:

روز ما فرداست فردا روشن است	شام تیره صبح را آبستن است
روشنی زاید ز بطن تیرگی	زاده بر زاینده یابد چیرگی
ما همه در راه صبح روشنیم	در دل تاریخ آن سو میرویم
سیر ما سازنده تاریخ ماست	سیر تاریخی کجا از ما جداست
پس اگر با شوق و آگاهی رویم	راه تاریخی خود کوتاه کنیم

آفتاب زندگی پاینده باد چشم ما بر طلعت آینده باد

۸

روزنامه اطلاعات بین‌المللی شماره ۲ اوت ۲۰۰۱ در مقاله‌ای از دکتر "مهدی محقق" در مورد دکتر امیرحسین آریان‌پور چنین نوشته است:

"یکبار دیگر فرهنگ ایران با ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر روبرو شد و شخصیتی گرانقدر که کار تحقیق را با ذوقی سلیم می‌آراست و آثار و تألیفات او در بین دانش‌پژوهان و دانشمندان جایگاهی رفیع داشت از جهان فانی رخت به‌سرای باقی کشید. دکتر امیرحسین آریان‌پور استاد دانشگاه پژوهنده مکاتب فلسفی و زبانهای باستانی و علاقمند به مباحث جامعه‌شناسی پس از یک دوره ممتد چهار ساله سرانجام چشم بربست و شاگردان و دوستان و علاقمندان به آثار خود را با اندوهی جانکاه تنها گذاشت.

۹

رادیو بی. بی. سی در برنامه ۳۱ ژوئیه ۲۰۰۱ خود به مدت ۷ دقیقه در مورد درگذشت دکتر امیرحسین آریان‌پور مطالبی را بیان کرد که خلاصه‌ای از آن چنین است:

"دکتر امیرحسین آریان‌پور متفکر، جامعه‌شناس و استاد سابق جامعه‌شناسی، روانشناسی و فلسفه در دانشگاه تهران روز دوشنبه در سن هفتاد و شش سالگی در تهران درگذشت

لحن گرم، زبان شیوا و بیان رسای او و نیز نقدی که از وضع موجود می‌کرد او را به‌قهرمان بسیاری از دانشجویان در سال‌های دشوار پیش از انقلاب بدل کرده بود. آریان‌پور پیوسته دانشجویان را به سخت‌کوشی، کم‌خوابی و گسترش پهنه دانش خود تشویق می‌کرد و می‌گفت: "پس از مرگ فرصت بی‌پایانی برای خوابیدن دارید." او می‌کوشید پیوسته علم‌گرایی را توصیه کند و از نقد متفکرین مذهبی نیز ابایی نداشت."

بدرود رفیق آریان پور

"استاد امیرحسین آریان پور انسان، آموزگار، پژوهشگر خستگی ناپذیر، روشنگر دوران تیره خودکامگی ها، و پیام آور روشنی آینده، ما را برای همیشه ترک گفت!

.... آریان پور در ۱۳۰۳ خورشیدی در تهران متولد شد از چهار سالگی نزد مادر خود بانو فخرالزمان سپهری، که برای آموزش و پرورش کودکان روش خاصی داشت به درس خواندن پرداخت پس از تحصیلات عالی در رشته فلسفه، علوم تربیتی و علوم سیاسی در دانشگاه تهران به منظور گذراندن دوره دکترای فلسفه به دانشگاه آمریکایی بیروت رفت اما محیط آنجا با روحیات وی ناسازگار درآمد. سپس در دانشگاه پرینستون آمریکا چندی به تحصیل پرداخت. هنگامی که استاد آمریکایی دانشگاه پرینستون دانشجوی سیاه پوستی را به باد توهین و ناسزا گرفت ناگهان خود را در برابر خشم و نفرت رفیق آریان پور دید که در حضور دانشجویان وی را به سبب حرکت نژادپرستانه به شدت مورد اعتراض قرار می داد. رفیق سپس آمریکا را نیز ترک کرد و به ایران برگشت. استاد آریان پور از سیزده سالگی در ترجمه و نگارش به ذوق آزمایی آغاز کرد و از پانزده سالگی به بعد جز آموزگاری و پژوهش شغلی دیگر نپذیرفت. از معلمی کودکان گستان گرفته تا دبیری دبیرستان ها و استادی دانشگاه. در حکومت اختناق و ترور شاه، کلاس های درس جامعه شناسی او از سوی دانشجویان، روشنفکران جوان و مشتاقان تنفس در هوای تازه اندیشه های علمی و شناخت شناسی با شور و هیجان خاصی مورد استقبال قرار می گرفت. بیان گرم و جذاب و گفتارهای سرشار از مفاهیم نو او در زمینه جامعه شناسی، شناخت و تکامل، که در قالبی نو و با اشارات دلنشین و خاص وی به ادبیات و عرفان و فلسفه ایرانی همراه بود، به محیط های دانش پژوهی و روشنفکری و مبارزاتی رونقی چشمگیر بخشید. آریان پور با شیوه هایی خاص نبوغ او در تدریس آموزش و سخنرانی بود مقولات و مفاهیمی را

مطرح می‌ساخت که بیان آنها - در قالب معمول و رایجشان - در دانشگاه‌های ایران غیر ممکن بود با اینهمه رژیم شاه و دستگاه‌های امنیتی آن از اینکه کلاس‌های درس استاد آریان پور این چنین مورد استقبال قرار گرفته شامه پلیسی‌شان تیز گردید. تدریس جامعه‌شناسی را برای وی ممنوع اعلام کردند. او فقط مجاز به تدریس زبان انگلیسی بود. حکومت آریامهری که دانشگاه‌ها را ابزاری برای آموزش تکنوکرات‌های گوش به فرمان و در خدمت رژیم می‌خواست با تبعید استاد به دانشکده الهیات برای تدریس بر این گمان بود که این چشمه جوشان را بخشکاند. اما چندی نگذشت که کلاسهای درس او همچنان گذشته مورد استقبال دانشجویان و جوانان قرار گرفت. بجز تنی چند دانشجوی متحجر و خشکه مقدس که با تحریک برخی از دست‌اندرکاران روحانی دو بار به جان آریان پور سوء قصد کردند دیگر دانشجویان از محضر او استفاده می‌کردند. استاد آریان پور وجدان بیدار قشر فرهیخته دانشگاهی بود آموزه‌های علمی و آرمانی او در نسل برخاسته از خاکستر کودتای ضد مردمی ۲۸ مرداد و نسل‌های بعد تأثیرات ریشه‌ای داشت و از میان آنان جوانان مبارزی بالیدند بسیاری از شاگردان استاد چه در عرصه فعالیت‌های علمی اجتماعی و مبارزه تشکیلاتی و روشنفکرانه و چه در عرصه نبرد قهرآمیز با رژیم ضد مردمی شاه به هدف بهروزی مردم میهن‌مان به پیکار برخاستند و چه بسیاری از آنان در راه آزادی در هر دو رژیم شاه و ولایت فقیه جان گران بهای خود را ایثار کردند.

در میهن ما آموزگاران و استادان عاشق حرفه خویش فراوان است دگراندیش مارکسیست آرمان‌گرای مبارز، و تلاش‌گران و کوشندگان راه بهبود زندگی توده زحمت‌کش بسیار است. انسان‌های ایثارگر با سجایای ممتاز فردی و اجتماعی و اخلاقی کم نیست اما اندکند آنانی که همه این صفات را به یکجا در خود داشته باشد و یکی از این اندکان استاد امیرحسین آریان پور بود.

وداع با مبارزی استوار، جامعه‌شناسی برجسته و انسانی والا.

دکتر امیرحسین آریان‌پور: معلمی فرهنگ‌ساز

".... فوت ناپهنگام دکتر امیرحسین آریان‌پور جامعه ایران را از یکی از برجسته‌ترین خادمان خود محروم نمود. میراث فرهنگی آریان‌پور را نمی‌توان به یک عرصه محدود نمود چه او تأثیری ممتاز بر فرهنگ تعلیم و تربیت، گسترش جامعه‌شناسی، معرفی بسیاری از متفکران غربی و بالاخره واژه‌سازی داشته است. ولی شاگردان رسمی و غیر رسمی وی که هزاران نفر را در بر می‌گیرند شاید بر چنین تقسیم‌بندی فرمالیستی خرده گیرند. زیرا او سوای این عرصه‌های رسمی فرهنگی با شاگردان خود می‌زیست و هر آنچه را که در گستره دانش خود داشت به آنان انتقال می‌داد: از فرهنگ مطالعه کردن، سالم زیستن، به محرومان جامعه اندیشیدن، به زبانهای زنده دنیا مسلط شدن و مهمتر از همه با دیدگاه انتقادی به جامعه و تاریخ نگریستن. هم از این رو آریان‌پور را می‌توان معلمی "ارزش‌ساز" دانست که با تأثیرگذاری بر بیش از یک نسل از دانشجویان ایرانی - به‌ویژه در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی - فرهنگ دانشجویان آن دوره را جداً متحول نمود. او همواره از "معلم" بودن خود و در خدمت دانشجویان قرار گرفتن یاد می‌کرد: "در سراسر زندگی جز معلمی که در مواردی با مترجمی و کتابداری همراه بود شغلی پیش نگرفتم شغل معلمی البته بی‌دردسر نبود با وجود حمایت بی‌دریغ دانشجویان همواره در معرض تهدید و فشار پلیس و پلیس مابان دانشگاهی قرار داشتم."

دکتر آریان‌پور عنصر روشنگری بود که کار کرد روشنفکری و آگاهی بخش خود را با تمام وجود جدی می‌گرفت و براستی لحظه‌ای از آن غفلت نمی‌کرد. طبعاً دشمنان آزادی و علم در پنجاه سال اخیر با این تلاش او سر سازگاری نداشتند و هرگز از تهدید، اعمال فشار و حتی برخورد فیزیکی با او دست برنداشتند. در سال ۱۳۵۹ زمانی که وی در پویاترین دوره معلمی خود بود به برکت "انقلاب فرهنگی" وی را

دکتر ا.ح. آریان‌پور در آبنه‌ی مطبوعات / ۴۵۳

خانه‌نشین ساختند و از فعالیت رسمی و تدریس وی جلوگیری نمودند. گرچه پس از آن نیز منزل ساده و بی‌پیرایه او همچنان پذیرای صدها تن از دانشجویان و پژوهشگرانی بود که به دیدارش می‌آمدند. از باورهای بنیادین او که خود برآستی بکار گرفت استفاده بهینه و فعال از تمامی دقایق زندگی بود و او همواره برای دانشجویان خود طرح می‌کرد.

آریان‌پور مهمترین مروج علم جامعه‌شناسی در ایران بوده است. دیدگاه وی در جامعه‌شناسی دیدگاهی انتقادی بود او با اقتباس از کار اگبرن و نیمکوف کتاب "زمینه جامعه‌شناسی" را به دانشجویان ایرانی معرفی کرد که برای دو دهه به‌پرخواننده‌ترین "تکست" دانشگاهی ایران بدل گردید و در کنار آن "جامعه‌شناسی هنر" را تدوین کرد که بر محور بحث "هنر عوام" و "هنر خواص" استوار بود. اما سخت اشتباه است اگر محبوبیت او را در این عرصه تنها با آثار تدوین شده او یکی انگاریم. روش تدریس غیر متعارف و انتقادی او در کلاس‌های درس، تسلط فراوان او در ادبیات فارسی و عرضه علوم اجتماعی به صورت ترکیبی (همراه با سیاست، فلسفه، تاریخ، زبان‌شناسی، روانشناسی و منطق) و زنده از وی استادی کم نمونه در ایران آن دوره ساخت.

آریان‌پور در سخت‌ترین شرایط دو دهه اخیر "امید به آینده بهتر" را از دست نداد...."

مجله "علم و جامعه" شماره ۲۰۱ شهریور ماه ۱۳۸۰ عکس دکتر امیرحسین آریان‌پور را در روی جلد چاپ کرده.

۱۲

در سوگ برجسته‌ترین معلم جامعه‌شناسی در ایران

کسی که نه تنها جامعه‌شناسی را در ایران تدریس و تمرین کرد بلکه آن را به ایرانیان شناساند و در دل و جان جوانان دهه‌های چهل و پنجاه نشان داد دکتر امیرحسین آریان‌پور بود.

دکتر امیرحسین آریان‌پور نیز چشم از جهان فرو بست. چنانچه روال این سال‌های عسرت بوده است. ایران روز بروز شخصیت‌های

برجسته و جایگزین ناپذیر خود را از دست می‌دهد.....

همه جامعه‌شناسان ایرانی اتفاق نظر دارند که دکتر غلامحسین صدیقی پدر جامعه‌شناسی ایران بود. پس از تأسیس دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۹ اولین مدیر گروه جامعه‌شناسی در آن دانشکده بود. دکتر یحیی مهدوی اولین کتاب جامعه‌شناسی را در ایران نوشت. دکترها احسان نراقی، شاپور راسخ، علی محمد کاردان، عباس قلی خواجه نوری و جمشید بهنام از بنیانگذاران مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی و گروه آموزش علوم اجتماعی در دانشکده ادبیات بودند و در نهادینه کردن جامعه‌شناسی در ایران نقش به‌سزایی داشتند. اما کسی که نه تنها جامعه‌شناسی را در ایران تدریس و تمرین کرد بلکه آن را به ایرانیان شناساند و در دل و جان جوانان دهه چهل و پنجاه نشاناند دکتر امیرحسین آریان‌پور بود.....

و کلاس‌های درس وی همواره پر از دانشجویانی بود که بعضاً برای آن درس ثبت نام و اغلب حتی ثبت نام نکرده بودند. بسیاری از روشنفکران جوان دهه‌های سی تا شصت از شاگردان پر و پا قرص کلاس‌های وی بودند و اگر از این چشمه سیراب نمی‌شدند در مجالس خصوصی استاد که نیز همواره به روی همگان باز بود حضور می‌یافتند. من خود نمونه‌ای از این دانشجویان بودم که هیچگاه سعادت حضور در کلاس درس استاد را نداشتم لیکن قریب سه دهه است که خود را شاگرد وی بر شمرده و هر نوشته وی را با دقت چندین بار می‌خوانم.

شجاعت، آزاده‌خوئی، آزادی‌جوئی، استبدادستیزی، عدم تمکین در مقابل فشار و تهدید، عشق به آموزش و آفرینش، رویگردانی مادیات و اعتبارات شغلی و مادی، شیرین سخنی و نغزگویی، از صفاتی بودند که از طرفی دانشجویان را از هر سوبه کلاس‌های استاد آریان‌پور می‌کشاند و از طرف دیگر مأموران ساواک را همچون علفی هرز در باغچه کلاس‌های وی می‌نشانند. استاد آریان‌پور هم مورد تهدید و تحقیر مقامات رسمی دولت پهلوی بود و هم مأموران و حکام جمهوری اسلامی... در سالهای اخیر بیمار بود لیکن پس از حمله فیزیکی مزدوران

دکتر ا.ح. آریان‌پور در آینه‌ی مطبوعات / ۴۵۵

وضع جسمانی‌اش روز به روز ضعیف‌تر شد. من در سال ۱۹۹۵ میلادی بعنوان مدیر اجرایی مرکز پژوهش و تحقیق مسایل ایران از استاد بعنوان سخنرانی اصلی کنفرانس سال بعد دعوت کردم. وی با تشکر از بذل توجه به ایشان این دعوت را نپذیرفتند چرا که در آن روزها دائماً به‌وی تلفن‌های تهدیدآمیز می‌شد و ایشان معتقد بودند که سفر و سخنرانی در خارج از کشور می‌تواند به‌وسعت این تهدیدات افزوده و برای او و خانواده وی مشکلات جدیدی را فراهم آورد که با توجه به موقعیت جسمانی ایشان چندان مطلوب نبود.....

زنده‌یاد آریان‌پور معتقد به‌پویائی تاریخ برد خود صاحب شخصیتی پویا بود زندگی را در پویائی معنی می‌کرد و مرگ را نیز مرحله‌ای از پویائی انسان و جزئی از رشد طبیعی جهان برمی‌شمرد. از مرگ نمی‌هراسید و تلخی آن را در پویائی زندگی معنی می‌کرد. مرگ برای وی فرازی از پویش تاریخ انسان و جهان است، پویشی که از آن گریزی نیست. او خود سروده است:

زندگی زیباست ای زیبا پسند

زنده‌اندیشان به‌زیبائی رسند

آن چنان زیباست این بی‌بازگشت

کز برایش می‌توان از جان گذشت

خبرنامه اتحادیه سراسری ایرانیان مقیم سوئد: شماره ۵۰ سال هفتم،

اگوست ۲۰۰۱ در مقاله مفصلی به‌قلم دکتر علی‌اکبر مهدی.

۱۳

"دکتر امیرحسین آریان‌پور با تسلط فراوان بر ادبیات فارسی و انگلیسی مترجمی زبردست بود و ترجمه‌های بسیاری از او بر جای مانده مهمترین آنها عبارتند از: سیر فلسفه در ایران (از محمد اقبال لاهوری) چند ترجمه از آثار جان دیوئی (در فلسفه آموزش و پرورش) و همچنین برگردانی از آثار ایسنن نمایشنامه‌نویس نروژی به‌نامهای "دشمن مردم" به‌فارسی درآورده و ترجمه او از کار جمالزاده (تحت

عنوان "دشمن ملت" هنرمندانه‌تر و عالمانه‌تر است."

او در زمینه یافتن معادله‌های فارسی برای واژه‌های فلسفی و علوم اجتماعی نیز تلاش بسیاری نشان داده است و صدها واژه از ساخته‌های او در این زمینه وارد زبان فارسی امروز شده است. دکتر آریان‌پور تا آخرین روزهای عمرش کارهای تحقیقی خود را بر روی فرهنگ علوم اجتماعی و دیگر کتابهایش ادامه داد و از جمله سه کتاب قدیمی خود را برای تجدید آماده کرده بود.

مجله "پر" ویرجینا (در آمریکا) شماره ۸ سال شانزدهم، شهریور ماه ۱۳۸۰.

۱۴

یادمان امیرحسین آریان‌پور

امیرحسین آریان‌پور مدرس، محقق، مترجم برجسته بامداد روز دوشنبه ۸ مرداد سال جاری پس از یک دوره بیماری طولانی در سن ۷۷ سالگی در بیمارستان آسیا تهران دیده از جهان فروبست. آریان‌پور صدها معادل فارسی برای واژه‌های بیگانه ارائه داده است کار بزرگ وی در این زمینه که حاصل ۵۰ سال تحقیق اوست فرهنگ تفصیلی چهارزبانه است که به‌طور عمده واژه‌های فلسفه و علوم اجتماعی را پوشش می‌دهد این کار در آستانه تنظیم برای چاپ نیمه تمام مانده است... گفتنی است تحقیقات وی فراتر از آثار ارائه شده بود و مجموعه مقالات روانشناسی و نیز جامعه‌شناسی هنر، تنها خلاصه‌ای از تحقیقات اوست که منتشر شده است."

روزنامه کتاب هفته: شماره ۱۰ شنبه ۱۳ مرداد ۱۳۸۰ و چاپ یکی از آخرین عکسهای دکتر

۱۵

علی فراز آمده از قطره‌های درد

در سوگ مرد بی‌جانشین فلسفه و علوم دکتر امیرحسین آریان‌پور در شب سیزدهم اسفند ماه ۱۳۷۶ یک جمع فرهنگی، در یک مجلس بسیار ساده و صمیمی از دکتر امیرحسین آریان‌پور استاد

برجسته و سیمای نامدار و پرآوازه فرهنگی و اجتماعی ایران که در مرداد ماه امسال به دنبال یک بیماری نسبتاً طولانی در تهران درگذشت تجلیل کرد.

آنچه می‌خوانید بررسی کوتاهی است که پناهی سمنانی، شاعر و پژوهشگر و دوست دکتر آریان‌پور در آن مجلس بزرگداشت در زندگی و آثار این شخصیت محبوب اجتماعی و فرهنگی ایران ارائه داد. معرفی شخصیتی چون دکتر آریان‌پور به گونه‌ای که تمام ابعاد زندگی را دربرگیرد نه در زمان تعیین شده می‌گنجد و نه در توان کسی چون من است به قول معروف:

یک دهان خواهم به پهنای فلک تا بگویم وصف آن رشک ملک
حق مطلب را در بیان زندگی دکتر آریان‌پور وقتی می‌توان ادا کرد
زمینه و زمانه برای ورودی در حداقل شصت سال تاریخ حیات فرهنگی،
سیاسی و اجتماعی میهن ما فراهم باشد، چرا که زندگی او بی تردید در
چنین پیوندی معنای راستین خود را باز می‌یابد. این یک ضرورت مبرم
است که جوانان ما بدانند ما امشب به بزرگداشت مردی نشستیم که در
تنگنای شگفت‌انگیز شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی
میهنش همواره با نگاه و ادراکی همسنگ و هم سطح بزرگترین
صاحب‌نظران علوم مترقی جهان به خانواده بزرگ بشری نگریسته است.
دکتر آریان‌پور استعداد شگرف و قابلیت وسیع و چند جانبه خود را در
جامعه‌شناسی، تاریخ، ادبیات و هنر در خدمت بیداری هموطنانش
گذاشته است. سر پر شور او هیچگاه از اندیشیدن و آفرینش اندیشه‌های
رهایی‌بخش باز نایستاده است. او سال‌های متمادی از عمر گرانیامیه خود
را صرف پژوهش برای یافتن حقیقت تاریخ بشری کرده است تا از میان
انبوه آگاهی‌ها و داده‌ها به قانون تحرک تاریخ دست یابد و اگر هم این
قانون پیش از او کشف شده اما او خواسته است که بطور آزاد و مستقل
تاریخ را باز نگرد و بر تمام وسواس‌ها و تردیدهای خود غلبه کند و آن
بصیرت تاریخی را در پرتو کنجکاوی علمی، استقلال و اعتماد به نفس
حاصل کند این تلاش اگر چه بخش مهمی از عمر او را به خویش

اختصاص داد اما آنچه را که به دست آورد چنان ژرفا و گستردگی داشت که کمتر روشنفکری از هم عصران او - حداقل در میهنش - توانست بدان دست یابد به مدد این دریافت حقیقت جویانه که در منش فرهنگی او نهادینه شده و همه تردیدها را زایل کرد او به کار پرداخت و توانست با توانائی قلم و بیان پرده شک و تردید را از برابر چشمان حقیقت جویان بردارد همه اهل قلم و اهل کوششها و خیزش های اجتماعی پنجاهه اخیر ایران - از چشم انصاف و وجدان علمی - بر تأثیر آریان پور بر جریان های جامعه شناسی علمی و اجتماعی ایران باید اعتراف داشته باشند و دارند استیلای او بر ادب و فرهنگ و تاریخ ایران از یکسو و فلسفه علمی و تمدن غرب و پیشرفته ترین روش های پژوهش علمی زمانه از سوی دیگر موجب شد تا ترکیبی بدیع، دمساز و راستین از تحلیل های اجتماعی و فرهنگی را به شاگردان و مخاطبان خودش هدیه کند. او که با ژرفای تاریخ و فرهنگ و جامعه تاریخی ایران آشنایی دارد سدها و بازدارنده ها و گسست ها سرانجام دردها را می شناسد سخنانش بر دل ها می نشیند و به همان نسبت که مشتاقان حق جوی را دلشاد و خرسند می سازد فرادستان ستمگر و نفاق افکنان و غرض ورزان را به خشم می آورد. آن واژه درخشان "هم آموزی" را که خود با حرمت خاصی بیان می کند با ایمانی خالص برای آموختن و آموزاندن به کار برده است. او با همان عشق توانفرسایی که آموخته است آموزنده است از همان آغاز جوانی هم با استادانش و هم با شاگردانش در رابطه ای بس صمیمی و ثمربخش به چالش نشسته است.

او همچنان که خود با ایمان و جرأت و هدف دار در مباحثات و کنکاش های علمی و اجتماعی و فرهنگی حضور یافته دیگران را به اندیشیدن و یافتن و نظر دادن در بحث ها، تشجیع و تحریک کرده است...

آن روزنامه نگار در پیش بیان مصاحبه خود با دکتر آریان پور افزوده است که:

درخت هر چه پربارتر، شاخه های آن افتاده تر. در سایه اش می نشینیم،

دکتر ا.ح. آریان‌پور در آینه‌ی مطبوعات / ۴۵۹

شاخه‌ها از هر سو می‌گسترند، درخت در باورش می‌شود

اینک مائیم در سایه درخت دریاوش.

ماهنامه هنر: از منطقه اورنج کانتی کالیفرنیا، شماره ۱۰۰، سال نهم، اکتبر ۲۰۰۱

۱۶

امیرحسین آریان‌پور در بیست سال اخیر به دلایل روشن، خاموش بود و اجازه نشر نوشته‌هایش را نمی‌یافت و حق تدریس نداشت.

شاه و اسلامی‌ها و حتی برخی از روشنفکران آریان‌پور را مانند خاری در پهلوی خود احساس می‌کردند او جماعت اخیر را به‌خاطر میان‌تهی بودنشان آماج انتقاد قرار میداد....."

روزنامه ایران تایمز بین‌المللی: شماره ۱۵۵۲، جمعه نوزدهم مرداد ماه ۱۳۸۰

۱۷

جاودانه مرد ادب و هنر

دکتر امیرحسین آریان‌پور جامعه‌شناس

قلم را آن زبان نبود که سرّ عشق گوید باز

ورای حدّ تقریر است شرح آروزمندی

نام استاد دکتر امیرحسین آریان‌پور شناخته‌تر و پرآوازه‌تر از آن است که نیاز مجدد با بازنویسی و بازگوئی درباره‌اش احساس شود. آنچه در پی می‌آید از خاصه جاری، کوششی است در فروکش کردن احساسات سرخورنده نگارنده که به دلایل گوناگون و مضایق ایجاد شده چند سالی از فیض حضور استاد محروم مانده و اینک با گذر از مراحل مرارت بار و دوران سخت پس از سالها دوری و فترت و وقفه ایجاد شده توفیق دیدارش نصیم شد و چه خوب اما دریغا که این بار اختر درخشان آسمان علم و ادب ایران آن شادابی و سلامت چند سال پیش را نداشت آنان که از نزدیک با استاد آریان‌پور آشنائی دارند ویژگیهای شخصیت این مرد بزرگ را نیک می‌شناسند که او شریف است و بزرگواری و مایه فخر و مباهات و سرافرازی همه ایرانیان

.... آریان پور نام آشنائی است برای جامعه ادبی و فرهنگی و هنری ما با یک دنیا کتاب و مطلب و کارهای گوناگون در زمینه‌های فلسفه، جامعه‌شناسی، هنر، ادبیات و تاریخ و

استاد آریان پور فرزند پدری مبارز و رزمنده و مادری فاضل و دانشمند است و روحیات و خصوصیات اخلاقی وی تلفیقی از خصوصیات آن دو یعنی هر دو حسن پهلوانی و فرزانی را از پدرش امیرمهدی آریان پور و مادرش فخر زمان سپهری به ارث برده است ...

.... تلاش‌های آکادمیک دکتر آریان پور سبب پویائی و تحرک و بالندگی فرهنگ ایرانی در دهه‌های اخیر گردید.... او بی تردید یکی از درخشان‌ترین و پاک‌اندیش‌ترین چهره‌های هنر و ادبیات معاصر ایران و از مفاخر با ارزش و مسلم کشور ما به‌شمار می‌رود که در عین برخورداری از وسعت دانش دارای سجایای اخلاقی بی نظیر، تواضع، پاکی، بلندنظری و فروتنی، پاکی اندیشه، کردار نیک و صداقت و نیز می‌باشد که از لابلای سطور نوشته‌هایش نمایان است.

.... در حقیقت ملت ما و جوانان ما باید به‌حضور چنین نوابغی در عرصه‌های هنری، ادبی و علمی افتخار کنند که با فعالیتها و کوشش‌های بی‌دریغ و در عین قناعت تسلیم زر و زور نشوند. لازم به‌ذکر است که دکتر آریان پور سالهاست در حال تحقیق و تدوین فرهنگ بزرگ فلسفه و جامعه‌شناسی است که این مهم در دوران کسالت استاد به‌لطف جمعی از شاگردان و یاری و نظارت همسر مهربان و هنردوست ایشان با جمع‌آوری فیش‌ها ادامه دارد

روزنامه مهد آزادی: داریوش عبادالهی، شماره مسلسل ۳۰۴۷، یکشنبه ۲۳ بهمن ماه ۱۳۷۹. مقاله طولانی به‌قلم آقای داریوش عبدالهی واحد را درج کرده بود، که در اینجا فقط به‌ذکر بعضی از نکات آن پرداختیم.

دکتر ا. ح. آریان‌پور در آینه‌ی مطبوعات / ۴۶۱

برجسته درگذشت آریان‌پور از نخستین دوره فعالیت دانشگاهی و فرهنگی خود تا سال ۵۷ در بخش گسترده‌ای از روشنفکران، دانشگاهیان، و دانشجویان تأثیری بی‌چون و چرا داشت و نسل کاملی از فعالان عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی هرگز خاطره آثاری چون "در آستانه رستاخیز"، "زمینه جامعه‌شناسی"، "جامه‌شناسی هنر" و را از یاد نمی‌برند

پنجشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۸۰

۱۹

بامداد دیروز امیرحسین آریان‌پور جامعه‌شناس برجسته ایرانی درگذشت وی که در دو دهه اخیر و از زمان بازنشستگی (۱۳۵۹) خلوت‌گزینی اختیار کرد از حدود ده روز قبل در بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان آسیا بستری بود پیکر این استاد صاحب‌نام و جامعه‌شناس صبح روز چهارشنبه ساعت ۸ از مقابل بیمارستان تشییع خواهد شد. "..... یادآوری می‌شود وی به مدت چند دهه متادای با نظام مستبد پهلوی عناد داشت"

روزنامه ایران: شماره ۱۸۶۸، سه‌شنبه ۹ مرداد ۱۳۸۰

۲۰

روزنامه نیمروز چاپ لندن می‌نویسد
دکتر امیرحسین آریان‌پور جامعه‌شناس و پژوهشگر نامدار ایران درگذشت
او از ده روز قبل در بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان آسیا بستری بود.

امیرحسین آریان‌پور از فعالان سیاسی نیز بود و در سال‌های از ۱۳۲۹ از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵ از مؤسسه علوم اداری دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ از دانشسرایعالی، ۱۳۴۴ از سازمان تربیت معلم، ۱۳۴۷ از مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران و در سال ۱۳۵۵ از دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران اخراج و

و در سال ۱۳۵۹ بازنشسته شد. آریان پور که اندیشه‌های چپ را در کنار و حتی در میان درس‌های خود رواج می‌داد بر جامعه‌شناسی تسلط داشت و بسیاری از فعالان سیاسی و دانشجویان رشته‌های دیگر را به کلاس‌های خود جذب می‌کرد.

پیکر دکتر آریان پور روز چهارشنبه در تهران تشییع شد.

روزنامه گاردین (انگلیس): سوم اوت ۲۰۰۱ به قلم "باقر معین"
به زبان انگلیسی.

۲۱

"دکتر امیرحسین آریان پور استاد برجسته فلسفه، جامعه‌شناسی، روانشناسی و پژوهشگر و ادیب صاحب‌نام، سحرگاه روز دوشنبه هفته گذشته در بیمارستان آسیا در تهران دیده از جهان فروبست در میان اندیشمندان و روشنفکران ایران کمتر کسی است که برای افزایش دانش اجتماعی، فلسفی و هنری خود از خواندن آثار آریان پور بی نیاز باشد آثار وی حتی در میان نیروهای مذهبی و به‌ویژه شماری از دست‌اندرکاران کنونی جمهوری اسلامی نیز علاقمندان زیادی داشت درگذشت استاد امیرحسین آریان پور برای جامعه علمی و فرهنگی ایران ضایعه‌ای بزرگ و جبران‌ناشدنی است این ضایعه را به خانواده، دوستان و شاگردان او و نیز جامعه علمی و فرهنگی ایران تسلیت می‌گوئیم."

روزنامه کیهان (لندن): شماره ۸۶۹ چهارشنبه ۱۵ اوت ۲۰۰۱

۲۲

به علت بیماری و در یکی از بیمارستان‌های تهران استاد

دکتر امیرحسین آریان پور درگذشت.

دکتر امیرحسین آریان پور استاد جامعه‌شناسی صبح امروز در سن ۷۷ سالگی در یکی از بیمارستان‌های تهران چشم از جهان فروبست و به‌دیار باقی شتافت. استاد آریان پور بدنبال یک بیماری چند ساله تحت عمل جراحی روده بزرگ قرار گرفت اما در مانها مؤثر واقع نشد و درگذشت.

دکتر ا.ح. آریان‌پور در آینه‌ی مطبوعات / ۴۶۳

دکتر آریان‌پور در طول دوران تدریس و حیات علمی خود به‌ویژه در شناخت و تبیین اندیشه‌های جامعه‌شناسان عصر کلاسیک از جمله آگوست گنت، ماکس وبر، امیل دورکیم، جرج هربرت مید، اسپنسر و تالکوت پارسونز تلاشهای درخوری کرد. وی در مورد زمینه‌های پیدایش جامعه‌شناسی و فرایند شناخت در جامعه‌شناسی تحقیقات و مکتوبات با ارزشی از خود به‌جای گذاشته است.

روزنامه اطلاعات (تهران): شماره ۲۲۲۵۶ دوشنبه ۸ مرداد ۱۳۸۰

۲۳

آریان‌پور از نگاه تحلیلگران خارجی

روزنامه گاردین چاپ لندن در شماره دیروز خود مقاله‌ای را در مورد "امیرحسین آریان‌پور" استاد جامعه‌شناسی که اخیراً در تهران درگذشت منتشر کرده است.

در ابتدای این مقاله آمده است: "در کشوری که مهمترین تجلیها به‌هنگام مرگ صورت می‌گیرد درگذشت امیرحسین آریان‌پور برجسته‌ترین و جنجالی‌ترین استاد جامعه‌شناسی در سن ۷۶ سالگی تقریباً بدون اعلام ماند.

تنها یک روزنامه اصلاح‌گرا در تهران - روزنامه "ایران" - خبر را در صفحه اول خود منتشر ساخت فقط رسانه‌های خبری خارجی از جمله بخش فارسی بی‌بی‌سی به پوشش وسیع آن پرداختند.

در بخش دیگری از این مقاله آمده است: "آریان‌پور" از آن دسته اشخاصی بود که خیلی‌ها در ایران دوست دارند نادیده بگیرند و آرزو می‌کنند که نسل جدید دانشجویان نیز آنان را فراموش کنند." در بخش دیگری از این مقاله به نقش آریان‌پور در سازماندهی فکری دانشجویان و ترغیب آنان به توجه بیشتر به تحولات اجتماعی پرداخته شده و به‌اخراج وی از مشاغل آموزشی در سال ۱۳۵۵ و بازنشستگی کامل او در سال ۱۳۵۹ اشاره شده است.

روزنامه ایران: (تهران) شماره ۱۸۷۲، شنبه ۱۳ مرداد ۱۳۸۰

۲۴

خبر باور کردنی نبود دکتر امیرحسین آریان پور جامعه‌شناس، منتقد ادبی و پژوهشگر معاصر درگذشت یادم است نخستین و آخرین باری که استاد را دیدم هنگامی بود که همراه دو تن از دوستان در اسفند ماه پارسال برای دیدار وی به خانه‌اش رفتم هنگامی که استاد را به‌رغم رنج ناشی از بیماری در همراهی همسرش دیدم - همچنانکه انتظار داشتم - او را فرزانه مردی استوار و فروتن یافتم استاد گرامی با گرمی و لبخند ما را پذیرفت به‌خاطر ندارم چند ساعتی در آنجا بودیم اما هر چه بود زود گذشت و تا اینکه.....!

یکی از ویژگیهای دکتر آریان پور خود سنجشگری و خود پرسشگری بود بدین معنا که استاد نه تنها هرگونه نقد را نسبت به کتابها و اندیشه‌هایش پذیرا بود بلکه هرگاه کتابی می‌نوشت پس از چندی که از نگارش آن می‌گذشت خود یادداشتی و یا تکلمه‌ای مبنی بر نقد و بیان کاستیهای آن می‌نگاشت. در توجه به میراث فکری و فرهنگی اسلامی در دانشگاه تهران کتاب خواندنی سیر فلسفه در ایران نوشته علامه اقبال لاهوری را به‌فارسی برگرداند.

توجه به معیارهای دقیق و علمی پژوهشی از دیگر ویژگیهای استاد بود....."

روزنامه همشهری: محمدرضا ارشاد، ۱۲ مرداد ماه ۱۳۸۰

۲۵

آریان پور اصلاً لر است از قبیله بیرانوند اما به‌قول سهراب سپهری (پسر خاله دکتر امیرحسین) "اهل کاشان" است از طایفه‌ای تبعیدی که از دامنه‌های قلل برف‌پوش زاگرس به‌دامن کویری کاشان تبعید شده بود اجداد پدری آریان پور از رهبران قبیله بیرانوند بودند و در عصر نادر شاه از سوی دولتیان به‌بهانه شورش و یاغیگری خلع سلاح و نفی بلد شدند امیرحسین آریان پور ۷۷ سال پیش از مادری زاده شد که متعلق به‌خاندان‌های پرفرھنگ عصر قاجار بود. در آغاز در چهار سالگی

دکتر ا.ح. آریان‌پور در آینه‌ی مطبوعات / ۴۶۵

خواندن و نوشتن را نزد مادر فاضل خود بانو فخر ایران سپهری فرا گرفت و سپس آموخت و آموخت تا سرانجام چند دوره دکترا را گذرانید. چون طایفه پدری آریان‌پور در پایان عصر قاجار مضحل و نابود گردید پدر او امیر مهدی آریان‌پور به ناچار اسلحه را بر زمین نهاد ولی فرزندان قلم به دست گرفتند می‌گویند که جمع شدن فرزاندگی و پهلوانی به عنوان دو روح یا دو امتیاز در یک تن به ندرت روی می‌دهد اما آریان‌پور فرزانه امروز، دیروز قهرمان وزنه‌برداری کشور و خاور نزدیک بوده است می‌توان گفت که آریان‌پور روحیه حماسی را از پدران ایل‌نشین خود و موهبت قلم را از خاندان مادری به ارث برده است. معلمی است بس مهربان که عطوفت او حتی در حالات خاموش چهره‌اش قابل درک است مترجمی است که در سیزده سالگی اولین آزمون "ترجمه" را تجربه کرد از پانزده سالگی به مقام معلمی رسید و از آن پس در ورای این شغل پرشگفتی به سراغ هیچ "حشمت و جاه" نرفت سخن و قلم. معلمی و نویسندگی - این است روح زندگی او. همین. در طی پنجاه دهه از کودکستان تا دانشگاه آراینده زیباترین گلهای اندیشه بوده است

مجله مهرگان: (مربلند - آمریکا): سال دهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۰

۲۶

اندیشمند نامدار، استاد دانشگاه تهران در رشته‌های جامعه‌شناسی، روانشناسی و فلسفه، با میراثی گران در روز دوشنبه ۸ مرداد ۱۳۸۰ دیده بر جهان فرو بست.

در میان اندیشه‌مندان و روشنفکران ایران کمتر کسی است که برای افزایش دانش اجتماعی، فلسفی و هنری خود از آثار آریان‌پور بی‌نیاز بوده است و دست کم یک اثر از وی را نخوانده باشد آثار وی حتی در میان جوامع مذهبی و به‌ویژه شماری از دست‌اندرکاران کنونی جمهوری اسلامی نیز علاقمندان زیادی داشت. در کنار پژوهشگری و تحقیق خستگی‌ناپذیر آن‌چه که به آریان‌پور وجه اعتبار بیشتری می‌بخشید

شخصیت تمکین‌ناپذیر و چالش‌همیشگی وی با نمودهای مختلف تحکم، دیکتاتور مآبی و استبداد زدگی در محیط‌ها و محافل علمی بود همین امر بود که بارها به محرومیت وی از ادامه تدریس منجر شد ولی نتوانست سر برافراشته او را خم کند....^(۱)

مجله ره‌آورد: (آمریکا): شماره ۵۷، تابستان ۱۳۸۰

خارج از کشور

بازتاب خبر درگذشت دکتر امیرحسین آریان‌پور در مطبوعات خارج از کشور
پخش سراسری سایت‌های خبری اینترنت در سراسر جهان
«سه‌شنبه ۹ مرداد ۱۳۸۰» بامداد دیروز دکتر امیرحسین آریان‌پور
جامعه‌شناس برجسته ایرانی درگذشت

دکتر امیرحسین آریان‌پور استاد برجسته فلسفه، روانشناسی و جامعه‌شناسی دانشگاه تهران سحرگاه دیروز در سن ۷۷ سالگی در بیمارستان آسیا دیده از جهان فرو بست. به گزارش روزنامه ایران وی که در دو دهه اخیر و از زمان بازنشستگی (۱۳۵۹) خلوت‌گزینی اختیار کرد از حدود ده روز قبل در بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان آسیا بستری بود. پیکر استاد آریان‌پور که در دهه ۱۳۲۰ در رشته‌های دانشگاهی علوم اجتماعی، علوم سیاسی، فلسفه، علوم تربیتی، ادبیات انگلیسی و ادبیات فارسی به تحصیل پرداخت. برای اتمام دوره علوم اجتماعی که در دانشگاه امریکایی بیروت آغاز کرد به دانشگاه پرینستون در ایالات متحده امریکا رفت اما پیش از پایان دوره دکترا در سال ۱۳۳۱ از آن کشور اخراج شد وی به زبانهای آلمانی، فرانسوی و انگلیسی تسلط کامل داشت و با زبانهای لاتین، عربی و ایران باستان نیز آشنا بود از همین رو آریان‌پور تاکنون صدها معادل فارسی برای واژه‌های بیگانه ارائه داده و

۱- مطالب فوق معدودی از صدها نامه و مقاله است که درباره دکتر امیرحسین آریان‌پور نوشته شده است و متأسفانه امکان و فرصت درج همه آنها نشد. [آذردخت آریان‌پور، امیر هوشنگ آریان‌پور].

دکتر ا.ح. آریان‌پور در آینه‌ی مطبوعات / ۴۶۷

کار بزرگش در این زمینه که حاصل ۵۰ سال تحقیق است فرهنگ تفصیلی چهار زبانه‌ای است که به‌طور عمده واژه‌های مربوط به حوزه فلسفه و علوم اجتماعی را دربرمی‌گیرد.

برخی از تألیفات این استاد تأثیرگذار در نظام آموزشی ایران عبارتند از: در آستانه رستاخیز، جامعه‌شناسی هنر، آیین پژوهش، سیر فلسفه در ایران (ترجمه)، فرویدیسیم و عرفان، زمینه جامعه‌شناسی (ترجمه) و.....

دکتر آریان‌پور به‌خاطر افکار ترقیخواهانه خود همواره از سوی رژیم پهلوی و هم از سوی رژیم اسلامی تحت فشار بود روزنامه ایران نوشته است: وی به‌مدت چند دهه متمادی با نظام مستبد پهلوی عناد داشت بطوریکه در سال ۱۳۲۹ از دانشکده ادبیات تهران، ۱۳۳۵ از مؤسسه علوم اداری دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ از دانشسرایعالی، ۱۳۴۴ از سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی دانشکده ادبیات دانشگاه ملی، ۱۳۴۷ از مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران و در سال ۱۳۵۵ از دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران اخراج شد. اما دکتر امیرحسین آریان‌پور در حکومت اسلامی نیز هیچگاه از آزادی عمل برخوردار نبود و فشارها به‌او قطع نگردید.

*

درگذشت استاد دکتر امیرحسین آریان‌پور

دکتر امیرحسین آریان‌پور، جامعه‌شناس و استاد سابق جامعه‌شناسی، روانشناسی و فلسفه در دانشگاه تهران روز دوشنبه گذشته ۲ جولای در سن هفتاد و شش سالگی در تهران درگذشت. او از ده روز قبل در بخش مراقبتهای ویژه بیمارستان آسیا در تهران بستری بوده است دکتر آریان‌پور در سال ۱۳۵۹ بازنشسته شد. امیرحسین آریان‌پور در دهه ۱۳۲۰ و رشته‌های علوم اجتماعی، علوم سیاسی، فلسفه، علوم تربیتی، ادبیات فارسی و انگلیسی به‌تحصیل پرداخت. تحصیل در علوم اجتماعی را در دانشگاه آمریکایی بیروت ادامه داد.

دکتر آریان‌پور به زبان‌های آلمانی، فرانسه و انگلیسی تسلط داشت و با زبان‌های عربی، لاتین و ایران باستان نیز آشنا بود. فرهنگ چهار زبانه‌ای که وی در زمینه علوم اجتماعی و فلسفه گردآوری کرد از جمله آثار مهم اوست. برخی از تألیفات وی نیز عبارتند از: درباره فرویدیسم، در آستانه رستاخیز، جامعه‌شناسی هنر، آئین پژوهش، سیر فلسفه در ایران (ترجمه)، زمینه جامعه‌شناسی (ترجمه و اقتباس)، اجمالی بر جامعه‌شناسی هنر و ایسن آشوبگرایی. امیرحسین آریان‌پور از فعالان سیاسی نیز بود و به‌همین جهت در سال‌های ۱۳۲۹ از دانشکده ادبیات تهران، ۱۳۳۵ از مؤسسه علوم اداری دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ از دانشسرایعالی، ۱۳۴۴ از سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی دانشکده ادبیات دانشگاه ملی، ۱۳۴۷ از مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران و در سال ۱۳۵۵ از دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران اخراج شد. دکتر آریان‌پور که اندیشه‌های چپ را در کنار و حتی در میان درسهای خود رواج میداد بر جامعه‌شناسی تسلط داشت و بسیاری از فعالان سیاسی و دانشجویان رشته‌های دیگر را به کلاس‌های خود جذب کرد. لحن گرم، زبان شیوا و بیان رسای او و نیز نقدی که از وضع موجود می‌کرد او را به‌قهرمان بسیاری از دانشجویان در سال‌های دشوار پیش از انقلاب بدل کرده بود.

دکتر آریان‌پور پیوسته دانشجویان را به‌سخت‌کوشی، کم‌خوابی و گسترش پهنه دانش خود تشویق می‌کرد و می‌گفت پس از مرگ فرصت بی‌پایانی برای خوابیدن دارید...

در کنار پژوهشگری و تحقیق خستگی‌ناپذیر آن‌چه که به آریان‌پور وجه اعتبار بیشتری می‌بخشید شخصیت تمکین‌ناپذیر و چالش همیشگی وی با نموده‌های مختلف تحکم، دیکتاتور مآبی و استبداد زدگی در محیط‌ها و محافل علمی بود همین امر بود که بارها به محرومیت وی از ادامه تدریس منجر شد ولی نتوانست سر برافراشته او را خم کند....

پیکر دکتر امیرحسین آریان‌پور روز چهارشنبه در تهران تشییع شد روز پنجشنبه (دیروز) «کانون نویسندگان ایران» به مناسبت درگذشت

دکتر آریان‌پور بیانیه‌ای انتشار داد که متن آن به شرح زیر است:

دکتر امیرحسین آریان‌پور جامعه‌شناس، فیلسوف و پژوهنده برجسته درگذشت آریان‌پور از نخستین دوره فعالیت دانشگاهی و فرهنگی خود تا سال ۵۷ در بخش گسترده‌ای از روشنفکران، دانشگاهیان، و دانشجویان تأثیری بی‌چون و چرا داشت و نسل کاملی از فعالان عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی هرگز خاطره آثاری چون "در آستانه رستاخیز"، "زمینه جامعه‌شناسی"، "جامه‌شناسی هنر" و را از یاد نمی‌برند

آریان‌پور از نخستین پایه‌گذاران جامعه‌شناسی علمی و مدرن در ایران و از معتقدان به فرهنگ پیشرو، متعهد و مردم‌گرا بود. آریان‌پور در بیست سال اخیر به دلایل روشن، خاموش بود و اجازه نشر نوشته‌هایش را نمی‌یافت و حق تدریس نداشت. از اینرو نسل جدید مانند بسیاری از موارد دیگر کمتر با آثار او آشنائی دارد. کانون نویسندگان ایران ضایعه درگذشت این دانشی‌مرد دردیده را به مردم، دانشگاهیان، دانشجویان، خانواده محترم آریان‌پور و همه دانش و هنر و آزادی تسلیت می‌گوید و در مجلس بزرگداشت او در کنار خانواده و دوستانش خواهد بود.^(۱)

*

درگذشت^(۲)

با کمال تأسف و تأثر درگذشت زنده‌یاد دکتر امیرحسین آریان‌پور (بزرگ خاندان آریان‌پور)

استاد دانشگاه تهران، پژوهشگر، نویسنده و مترجم را به اطلاع دوستان و آشنایان می‌رساند.

مراسم یادبود آن زنده‌یاد در روز یکشنبه ۵ اوت ۲۰۰۱ از ساعت ۴ تا ۷ بعد از ظهر، در محل زیر برگزار می‌گردد.

۱- نشریه ایرانیان (چاپ آمریکا) سال پنجم - شماره ۱۲۱ - جمعه ۱۲/مرداد/۱۳۸۰ - صفحه ۳۴.

۲- نشریه ایرانیان (چاپ آمریکا) سال پنجم - شماره ۱۲۱ - جمعه ۱۲/مرداد/۱۳۸۰ - صفحه ۳۴.

نشانی:

The Colonels Clubhouse 7700 Provincial Drive, McLean, VA
22102

خانواده‌های عزادار

آریان پور، مشایخی، شیخ الاسلام زاده، میرزائی، مهندسی، آل منصور، شیخ، حیاتیغیب، فریدون باتمانقلیچ، سپهری، پرورش، زندنیا، فلاح، هارون مهدوی، حیات، کمالی، کیوان و افرشته.

*

تسلیت

جامعه فرهنگ و ادب ایران این روزها در فقدان یک پژوهشگر نامی، چهره فرهنگد و آموزگار بزرگ علوم اجتماعی امیرحسین آریان پور سوگوار است آن زنده یاد مغز متفکر جامعه‌شناسی و پرورشگر نسل‌هایی از فرهیختگان میهن ما بود این ضایعه جبران‌ناپذیر فرهنگی را به همه فرهنگ یاران ایران و به خانواده و بازماندگان آن زنده نام بویژه دوست عزیزمان مهرداد مشایخی تسلیت عرض می‌گوییم.^(۱)

ارژنگ اسعد، محمد اقتداری، فریده اقتداری، جواد امان، شعله امیرجعفری، مهدی امینی، حمیرا امینی، محمود امینی، جواد باجعقلی، رحیم باجعقلی، پری باجعقلی، محمد برقی، حمید پرچم، مجید پرچم، رضا جوانشیر، گیسو جوانشیر، مهدی حاجی ناظر، هرمز حکمت، هومن حیدر بیگی، زهره خیام، هرمز خیل‌تاش، سیما دبیرآشتیانی، علی راکعی، الهه سالور، علی سجادی، همایون صبوریان، وحید طباطبائی، حسن فرشچی، علی قاسم زاده، امیرحسین گنج‌بخش، محمود گودرزی، همایون مجد، جعفر مدنی، بیژن مشایخی، رسول نفیسی، محمد یوسف‌زاده، دخی یوسف‌زاده، مهدی یوسفی

*

تسلیت

تیمسار دریادار امیر هوشنگ آریان‌پور و آقای دکتر مهرداد مشایخی درگذشت نابهنگام استاد ارجمند دکتر امیرحسین آریان‌پور را به شما و خاندان محترم آریان‌پور تسلیت می‌گوئیم و از خداوند بزرگ برای بازماندگان آرزوی صبر و شکیبائی داریم.^(۱) سودابه و علی سرشار

*

تسلیت

با درگذشت تأسف‌بار و تأثرانگیز دکتر امیرحسین آریان‌پور، یکبار دیگر جامعه فرهنگ و ادب کشورمان سوگوار فقدان چهره‌ای برجسته، پژوهشگری نامدار، آموزگاری بزرگ و جامعه‌شناسی فرهیخته و فرهمند شد. مرگ این متفکر و استاد عالیمقام علوم اجتماعی را از صمیم قلب به دوستان عزیزمان تیمسار دریادار امیر هوشنگ آریان‌پور، برادر، دکتر مهرداد مشایخی، خواهرزاده وی و جامعه فرهنگی و ادبی ایران تسلیت گفته جاودانگی نام و آثارش را آرزو مندیم. مدیر، سردبیر و همکاران نشریه «ایرانیان»، چاپ و اشنگتن

*

زندگی و مرگ استاد امیرحسین آریان‌پور^(۲)

روزنامه «گاردین» چاپ لندن به مناسبت درگذشت امیرحسین آریان‌پور استاد بزرگ فلسفه و جامعه‌شناسی ایران در شماره سوم ماه آگوست خود مقاله‌ای منتشر کرد که نویسنده آن باقر معین رئیس بخش فارسی رادیو «بی بی سی» است. در ابتدای این مقاله آمده است که در ایران، سرزمینی که در آن آئین مرگ را با مفصلترین تشریفات برگزار می‌کنند امیرحسین آریان‌پور برجسته‌ترین معلم بحث‌انگیز جامعه‌شناسی درگذشت؛ تقریباً بی آن که خبر آن منتشر شود در تهران

۱- نشریه ایرانیان (چاپ امریکا) سال پنجم، شماره ۱۲۱، جمعه ۱۲ مرداد ۱۳۸۰.

۲- نشریه ایرانیان - شماره ۱۲۲ - جمعه ۲۶ مرداد ۱۳۸۰ - صفحه ۱۶.

تنها یک روزنامه اصلاح طلب یعنی روزنامه «ایران» خبر درگذشت آریان‌پور را در صفحه اول خود منتشر کرد. امیرحسین آریان‌پور از آن جمله مردانی بود که بیشتر اسلام‌یست‌ها مایلند او را نادیده بگیرند و می‌خواهند آن نسلی از دانشجویان که زیر نفوذ آریان‌پور هستند او را فراموش کنند. نویسنده در بخش دیگری از مقاله خود می‌گوید که آریان‌پور فلسفه و علوم اجتماعی را به میان مردم برد: «آریان‌پور فقط در کلاس دانشگاه نبود که فلسفه و جامعه‌شناسی آموزش می‌داد او با انتشار کتابهایی چون «زمینه جامعه‌شناسی»، «جامعه‌شناسی هنر»، «روش تحقیق در علوم اجتماعی» و «سیر فلسفه در ایران»، علوم فلسفه و جامعه‌شناسی را به همه ایرانیان شناساند. آریان‌پور در این زمینه‌ها از خود تئوری ابداع نکرد ولی برای ارتقاء و اعتلای امر تغییرات اجتماعی، ماتریالیسم دیالکتیک و این دیدگاه که هر پدیده‌ای را می‌توان براساس اصول علمی تبیین و تشریح کرد او عقایدش را صریحاً به زبان می‌آورد. بالاتر از همه اینکه او جامعه‌شناسی را به میان جامعه برد یکی از کتابهای او به نام «زمینه جامعه‌شناسی» که نخستین بار در سال ۱۹۶۵ منتشر شد تاکنون ۸۰ بار تجدید چاپ شده است.»

نویسنده در بخش دیگری از مقاله خود به دورانی اشاره کرده که امیرحسین آریان‌پور در دانشکده الهیات به روحانیون، زبان انگلیسی تدریس می‌کرد و نوشته است که آریان‌پور از فرصت تدریس زبان انگلیسی استفاده کرده و درباره مباحث فلسفی و جامعه‌شناسی برای شاگردان روحانی‌اش سخن می‌گفت. یکی از شاگردان او در دانشکده الهیات آیت‌الله مطهری بود که اولین رئیس شورای انقلاب شد. دکتر محمد بهشتی یکی دیگر از شاگردان او بود که بعدها به یکی از شخصیت‌های برجسته ایران بعد از انقلاب تبدیل شد.

در ادامه این مقاله آمده است که برخوردهای آریان‌پور با این روحانیون به صورت بخشی از جدل‌های تند و تیز اسلامی و چپ‌های ایران درآمد، طبیعت جدلی و تا اندازه‌ای دگماتیک آریان‌پور در تلفیق تئوری استفاده از متدهای علمی (Scientism) با جر و بحث‌های

چپ‌روانه، اغلب باعث خشم روحانیون می‌شد. برخی از محافظه‌کاران کوشیدند علوم انسانی را از برنامه تحصیلی دانشگاه حذف کنند چون اعتقادشان بر این بود که خطابه‌ها و کنفرانس‌های آریان‌پور ممکن است منجر به بی‌خدائی و نفوذ مارکسیسم شود اما خوشبختانه روابط دوستانه‌ای که او با دیگر روحانیون داشت جان او را نجات داد.

باقر معین در بخش دیگری از مقاله خود به سال‌های دهه ۱۹۶۰ و ظهور جنبش‌های چریکی چپ و اسلامی و موقعیت آن زمان آریان‌پور به‌عنوان محبوب‌ترین استاد غیر مذهبی در دانشگاه تهران و اینکه دانشجویان و فعالان برای الهام گرفتن و برای شنیدن مباحث سیاسی و اجتماعی در کلاس‌های درس او حضور می‌یافتند اشاره کرده و نوشت که در آن ایام امیرحسین آریان‌پور دانشجویان خود را از جنگ چریکی که به‌منزله خودکشی بود برحذر میداشت و از آنها مصرانه می‌خواست که بیشتر بخوانند و بیشتر بیاموزند.

*

در برابر تندر می‌ایستند، خانه را روشن می‌کنند و می‌میرند؟^(۱)

سکوت استاد دکتر امیرحسین آریان‌پور جامعه‌شناس، مترجم، نویسنده و پژوهشگر فرهیخته و معلم جوانان و دانشجویان رشته علوم انسانی و جامعه‌شناسی در این زمانه تجاوز و بی‌عدالتی و ظلمات، فقدان بزرگی برای جامعه دانش‌پژوهان، آزادخواهان، نیروهای ملی و چپ می‌باشد. او که معتقد به فلسفه ماتریالیسم تاریخی بود در دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی بارها از تدریس محروم و مورد آزار و اذیت فراوان قرار گرفت ولی آرمان انسانی‌اش به‌او حکم میکرد در برابر تندر بایستد، خانه را روشن کند و بمیرد. نام و آثارش جاودانه خواهد ماند.

یونس پارسا بناب، محمد عدیلی، امیر اصغری، علیرضا رضائی، امیر مشیری، پوران مشیری، فرشید مقیمی، سعید بهبهانی، مجتبی نظری، حسین

فیروزی، محمود قوامی، لطیفه قوامی، رضا بلیع، منوچهر سلیمانی، مرجان رضوانی، مجید آذری، مینا مسافری، سایه عسگری، سعید صالحی نیا بهرام زندی.

*

دکتر امیرحسین آریان پور، جامعه‌شناس و پژوهشگر نامدار ایران درگذشت^(۱)
دکتر امیرحسین آریان پور متفکر، جامعه‌شناس و استاد سابق
جامعه‌شناسی، روانشناسی و فلسفه در دانشگاه تهران روز دوشنبه
در سن هفتاد و شش سالگی در تهران درگذشت.

او از ده روز قبل در بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان آسیا بستری
بود. امیرحسین آریان پور در دهه ۱۳۲۰ در رشته‌های علوم اجتماعی،
علوم سیاسی، فلسفه، علوم تربیتی، ادبیات فارسی و ادبیات انگلیسی
به تحصیل پرداخت و تحصیل در علوم اجتماعی را در دانشگاه
آمریکایی بیروت ادامه داد. آریان پور سپس به دانشگاه پرینستون آمریکا
رفت اما در سال ۱۳۳۱ پیش از پایان دوره دکترا در علوم اجتماعی از
این کشور اخراج شد. آریان پور به زبان‌های آلمانی، فرانسه و انگلیسی
تسلط داشت و با زبانهای عربی، لاتین و ایران باستان نیز آشنا بود.

فرهنگ چهار زبانه‌ای که وی در زمینه علوم اجتماعی و فلسفه
گردآوری کرد از جمله آثار مهم اوست. برخی از تألیفات وی نیز عبارتند
از: در آستانه رستاخیز، جامعه‌شناسی هنر، آئین پژوهش، سیر فلسفه در
ایران (ترجمه) زمینه جامعه‌شناسی (ترجمه و اقتباس).

امیرحسین آریان پور از فعالان سیاسی نیز بود و در سال‌های از
۱۳۲۹ از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵ از مؤسسه علوم اداری
دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ از دانشسرای عالی، ۱۳۴۴ از سازمان تربیت معلم،
۱۳۴۷ از مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران و در
سال ۱۳۵۵ از دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران اخراج و
و در سال ۱۳۵۹ بازنشسته شد. آریان پور که اندیشه‌های چپ را در کنار

دکتر ا.ح. آریان‌پور در آینه‌ی مطبوعات / ۴۷۵

و حتی در میان درس‌های خود رواج می‌داد بر جامعه‌شناسی تسلط داشت و بسیاری از فعالان سیاسی و دانشجویان رشته‌های دیگر را به کلاس‌های خود جذب می‌کرد.

لحن گرم، زبان شیوا و بیان رسای او و نیز نقدی که از وضع موجود می‌کرد او را به قهرمان بسیاری از دانشجویان در سال‌های دشوار پیش از انقلاب بدل کرده بود. آریان‌پور پیوسته دانشجویان را به سخت‌کوشی، کم‌خوابی و گسترش پهنه دانش خود تشویق می‌کرد و می‌گفت: "پس از مرگ فرصت بی‌پایانی برای خوابیدن دارید." او می‌کوشید پیوسته علم‌گرایی را توصیه کند و از نقد متفکرین مذهبی نیز ابایی نداشت.^۱ بیکر دکتر آریان‌پور روز چهارشنبه در تهران تشییع شد.

*

دل آرامی^(۱)

دکتر امیرحسین آریان‌پور، نویسنده بزرگ و جامعه‌شناس و شاعر بلندآوازه ایران برادر گرامی همکار نظامی ارجمندم دریادار امیرهوشنگ آریان‌پور به‌سرای جاودانی پیوست. روانشاد استاد امیرحسین آریان‌پور فزون بر تحصیل در ایران، از دانشگاه بیروت و پرینستون آمریکا فارغ‌التحصیل شد و سالها در دانشگاه تهران به تدریس پرداخت از او تألیفات، ترجمه‌ها و نوشتارهای بسیار ارزشمندی برجای مانده است. مهمترین اثر او که تا سالها ذهن دانشجویان را براساس دستگاه جامعه‌شناسی فعال کرد "جامعه‌شناسی هنر" است که چندین بار تجدید چاپ شد و تألیف گرانبها و ارمغان پرارزشی به جامعه دانشگاهی و علاقمندان به مطالعه و بررسی این رشته از علوم است. بر اثر خدمات برجسته او به فرهنگ و علوم و ادب ایران زمین روانش آنچنان شاد است که دل آرامی ژرفی به همه بازماندگانش روی خواهد داد. خاطره و یادش همواره گرامی باد.

مدیر نیما

استاد امیرحسین آریان‌پور درگذشت^(۱)

دکتر امیرحسین آریان‌پور استاد برجسته فلسفه، جامعه‌شناسی، روانشناسی و پژوهشگر و ادیب صاحب‌نام، سحرگاه روز دوشنبه هفته گذشته در بیمارستان آسیا در تهران دیده از جهان فرو بست. وی که به‌هنگام مرگ ۷۷ سال داشت از مدتی پیش به‌بیماری دستگاه‌های گوارشی مبتلا بود و در روزهای پایانی عمر در بخش مراقبت‌های ویژه بستری شده بود.

آریان‌پور که دانش‌آموخته دانشگاه‌های ایران و لبنان و آمریکا بود در گسترش مبانی و مفاهیم جامعه‌شناسی، فلسفه و روانشناسی در ایران نقش برجسته‌ای ایفا نمود و برای شمار کثیری از واژگان این رشته‌ها معادل‌هایی فارسی ساخت و از این رهگذر به‌غنای گنجینه واژگان علمی زبان فارسی خدمتی درخور اعتنا نمود. تنها نگاهی به «فرهنگ واژگان فلسفه و علوم اجتماعی» داریوش آشوری و تکرار نام آریان‌پور بعنوان سازنده شمار کثیری از واژگان گردآمده در این فرهنگ کافی است که ما را به‌اهمیت کار سترگ آریان‌پور رهنمون شود.

در میان اندیشمندان و روشنفکران ایران کمتر کسی است که برای افزایش دانش اجتماعی، فلسفی و هنری خود از خواندن آثار آریان‌پور بی‌نیاز باشد آثار وی حتی در میان نیروهای مذهبی و به‌ویژه شماری از دست‌اندرکاران کنونی جمهوری اسلامی نیز علاقمندان زیادی داشت در کنار پژوهشگری و تحقیق خستگی‌ناپذیر آن‌چه که به آریان‌پور وجه اعتبار بیشتری می‌بخشید شخصیت تمکین‌ناپذیر و چالش همیشگی وی با نموده‌های مختلف تحکم، دیکتاتور مآبی و استبداد زدگی در محیط‌ها و محافل علمی بود همین امر بود که بارها به محرومیت وی از ادامه تدریس منجر شد ولی نتوانست سر برافراشته او را خم کند. آریان‌پور در ورزش نیز دست توانایی داشت و در دهه ۱۳۲۰ از قهرمانان وزنه‌برداری ایران به‌شمار می‌آمد. آریان‌پور همواره سرشار از

دکتر ا. ح. آریان‌پور در آینه‌ی مطبوعات / ۴۷۷

شور و نشاط زندگی و نیز امید به آینده بهتر بود مثنوی زیر که از سروده‌های سالهای پایانی عمر اوست این شور و امید را بازمی‌تاباند:

روز ما فرداست فردا روشن است شام تیره صبح را آبستن است
روشنی زاید ز بطن تیرگی زاده بر زاینده یابد چیرگی
ما همه در راه صبح روشنیم در دل تاریخ آن سو میرویم
سیر ما سازنده تاریخ ماست سیر تاریخی کجا از ما جداست
پس اگر با شوق و آگاهی رویم راه تاریخی خود کوتاه کنیم
آفتاب زندگی پاینده باد چشم ما بر طلعت آینده باد

بیکر استاد آریان‌پور روز چهارشنبه گذشته از مقابل بیمارستان آسیا تشییع گردید. درگذشت استاد امیرحسین آریان‌پور برای جامعه علمی و فرهنگی ایران ضایعه‌ای بزرگ و جبران‌ناشدنی است این ضایعه را به خانواده محترم دوستان و شاگردان او و نیز جامعه علمی و فرهنگی ایران تسلیت می‌گوئیم.

*

دکتر امیرحسین آریان‌پور درگذشت^(۱)

دکتر امیرحسین آریان‌پور متفکر، جامعه‌شناس و استاد سابق جامعه‌شناسی، روانشناسی و فلسفه در دانشگاه تهران روز دوشنبه در سن هفتاد و شش سالگی در تهران درگذشت. او از ده روز قبل در بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان آسیا بستری بود. دکتر آریان‌پور در سال ۱۳۵۹ بازنشسته شد.

امیرحسین آریان‌پور در دهه ۱۳۲۰ در رشته‌های علوم اجتماعی، علوم سیاسی، فلسفه، علوم تربیتی، ادبیات فارسی و انگلیسی به تحصیل پرداخت و تحصیل در علوم اجتماعی را در دانشگاه آمریکایی بیروت ادامه داد. آریان‌پور سپس به دانشگاه پرینستون آمریکا رفت اما در سال ۱۳۳۱ پیش از پایان دوره دکتری در علوم اجتماعی از این کشور اخراج شد.

دکتر علی محمدی استاد ارتباطات درباره آریان پور می گوید:
آریان پور به زبان های آلمانی، فرانسه و انگلیسی تسلط داشت و با
زبانهای عربی، لاتین و ایران باستان نیز آشنا بود.
فرهنگ چهار زبانه ای که وی در زمینه علوم اجتماعی و فلسفه
گردآوری کرد از جمله آثار مهم اوست. برخی از تالیفات وی نیز عبارتند
از: در آستانه رستاخیز، جامعه شناسی هنر، آئین پژوهش، سیر فلسفه در
ایران (ترجمه) زمینه جامعه شناسی (ترجمه و اقتباس).

داریوش آشوری محقق علوم اجتماعی از دکتر آریان پور می گوید:
امیرحسین آریان پور از فعالان سیاسی نیز بود و در سال های از
۱۳۲۹ از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵ از مؤسسه علوم اداری
دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ از دانشسرای عالی، ۱۳۴۴ از سازمان تربیت معلم،
۱۳۴۷ از مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران و در سال
۱۳۵۵ از دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران اخراج شد.
آریان پور که اندیشه های چپ را در کنار و حتی در میان درس های خود
رواج می داد بر جامعه شناسی تسلط داشت و بسیاری از فعالان سیاسی و
دانشجویان رشته های دیگر را به کلاس های خود جذب می کرد.
لحن گرم، زبان شیوا و بیان رسای او و نیز نقدی که از وضع موجود
می کرد او را به قهرمان بسیاری از دانشجویان در سال های دشوار پیش از
انقلاب بدل کرده بود. آریان پور پیوسته دانشجویان را به سخت کوشی، کم
خوابی و گسترش پهنه دانش خود تشویق می کرد و می گفت: "پس از
مرگ فرصت بی پایانی برای خوابیدن دارید".

*

امیرحسین آریان پور یکی از «پیشگامان پژوهش های
جامعه شناسی» در ایران درگذشت^(۱)

دکتر ا.ح. آریان‌پور در آینه‌ی مطبوعات / ۴۷۹

امیرحسین آریان‌پور در بیست ساله اخیر به دلایل روشن، خاموش بود و اجازه نشر نوشته‌هایش را نمی‌یافت و حق تدریس نداشت.

کانون نویسندگان ایران

واشنگتن - سرویس خبری ایران تایمز: امیرحسین آریان‌پور یکی از پیشگامان پژوهش‌های جامعه‌شناسی در ایران و استاد سرشناس این رشته در تهران درگذشت. وی هنگام مرگ ۷۷ سال داشت. امیرحسین آریان‌پور به دنبال عارضه انسداد روده و انجام عمل جراحی، ۸ مرداد (۳۰ جولای) در سن ۷۷ سالگی در تهران درگذشت. آریان‌پور که در سالهای آخر عمر به بیماری پارکینسون دچار شده بود در تاریخ ۲۶ تیر (۱۷ جولای) در بخش «آی سی یو» بیمارستان آسیا بستری گردید اما پزشکان در همان زمان گفتند که حال وی رضایت‌بخش نیست. امیرحسین آریان‌پور که در سال ۱۳۰۳ شمسی در تهران متولد شد در سال ۱۳۲۳ دانشنامه لیسانس خود را در رشته جامعه‌شناسی از دانشگاه آمریکایی بیروت دریافت کرد و در سال ۱۳۲۷ به اخذ درجه لیسانس در رشته فلسفه و علوم سیاسی از دانشگاه تهران توفیق یافت سپس تا سال ۱۳۲۹ تحصیلات خود را در رشته ادبیات انگلیس به پایان رسانید در سال ۱۳۳۰ به منظور تکمیل تحصیلات و دریافت درجه دکترا در جامعه‌شناسی عازم آمریکا شد و در دانشگاه پرینستون ثبت نام کرد این دوره با اوج گرفتن «مک کارتیسم» در آمریکا و تعقیب و ایدای روشنفکران چپ‌گرا به اتهامات واهی مقارن بود و از آنجا که امیرحسین آریان‌پور به همان طیف تعلق داشت از آمریکا اخراج شد وی کار تدریس را در رشته جامعه‌شناسی در دانشسرای عالی تهران آغاز کرد و سالها نیز به تدریس همین رشته در دانشگاه تهران اشتغال داشت شخصیت نیرومند، دانش وسیع، تسلط بر سخنوری و آزاداندیشی آریان‌پور همراه با تألیفات اصیل و برجسته او در رشته جامعه‌شناسی و فلسفه بزودی شهرت و محبوبیت گسترده‌ای برای وی فراهم آورد. کتابهای او چه تألیف و چه ترجمه با اقبال فراوانی مواجه گردید و علاوه بر پذیرفته شدن بعنوان متون درسی در دانشگاهها به چاپ‌های متعدد رسید.

از میان تألیفات او می‌توان به فرویدیسیم و عرفان، در آستانه رستاخیز، روانشناسی از دیدگاه واقع‌گرایی، آیین پژوهش، جامعه‌شناسی هنر، روش تحقیق در علوم اجتماعی و زمینه جامعه‌شناسی اشاره کرد. کتاب اخیر که با الهام و استفاده از نوشته‌های دبلیو. اف. آگبرن و ام. اف. نیمکوف دو دانشمند جامعه‌شناس یکی آمریکایی و دیگری روس تألیف یافت اقبال عظیمی را به دنبال داشت و تا قبل از انقلاب بیش از ده چاپ آن به بازار عرضه شد. در زمینه ترجمه نیز برگردان استادانه دواثر جان دویی جامعه‌شناس بزرگ آمریکایی زیر عناوین: دموکراسی و آموزش و آموزشگاه‌های فردا، به فارسی، تسلط بی‌مانند امیرحسین آریان‌پور را هم به رشته تخصصی خود و هم به مقوله زبان و ادبیات به معرض نمایش گذاشت یکی از خدمات برجسته این استاد پیشنهاد معادله‌های دلنشین فارسی برای اصطلاحات جامعه‌شناسی و فلسفی بود. اصطلاحاتی نظیر پدرسالاری، روان‌نژندی، بوم‌شناسی، همسازی و که امروز در بسیاری از نوشته‌های معاصر به کار میرود نخستین بار از جانب وی عرضه گردید.

آریان‌پور در دوران قبل از انقلاب چندین بار از کار تدریس اخراج شد. وی در سالهای آخر سلطنت محمدرضا شاه پهلوی مأمور تدریس زبان در دانشکده معقول و منقول شده بود. آریان‌پور که در جمهوری اسلامی نیز چندان مورد لطف نبود در سال ۱۳۵۹ (دو سال بعد از انقلاب) از کار تدریس برای همیشه کناره گرفت و از آن پس به طور تمام وقت به کار تحقیق اشتغال گزید. او به زبان‌های آلمانی، فرانسه و انگلیسی تسلط داشت و با زبانهای عربی، لاتین و ایران باستان نیز آشنا بود. وی که از چند دهه قبل دست در کار تألیف یک فرهنگ عظیم چهارزبانه (فارسی، انگلیسی، فرانسه و آلمانی) در زمینه جامعه‌شناسی بود که گفته می‌شود اینک تا مرحله تکمیل فاصله‌ای ندارد و مهمترین کار تحقیقی و علمی او را تشکیل میدهد. کانون نویسندگان ایران در اطلاعیه‌ای به مناسبت درگذشت امیرحسین آریان‌پور زیر عنوان «دانشی‌مرد درد دیده» نوشت: «دکتر امیرحسین آریان‌پور در نخستین دوره فعالیت

دانشگاهی و فرهنگی خود تا سال ۱۳۵۷ بر بخش گسترده‌ای از روشنفکران، دانشگاهیان، و دانشجویان تأثیری بی‌چون و چرا داشت. «دکتر آریان‌پور از نخستین پایه‌گذاران جامعه‌شناسی علمی و مدرن در ایران و از معتقدان به فرهنگ پیشرو، متعهد و مردم‌گرا بود. آریان‌پور در بیست سال اخیر به دلایل روشن، خاموش بود و اجازه نشر نوشته‌هایش را نمی‌یافت و حق تدریس نداشت.» روزنامه گاردین چاپ لندن در شماره ۱۲ مرداد (۳ آگوست) خود طی مقاله مشروحی درباره امیرحسین آریان‌پور نوشت: «شاه و اسلامی‌ها و حتی برخی از روشنفکران، آریان‌پور را مانند خاری در پهلوی خود احساس می‌کردند او جماعت اخیر را به خاطر میان‌تهی بودنشان آماج انتقاد قرار می‌داد. آریان‌پور به فلسفه و جامعه‌شناسی رنگ مردمی داد و با آنکه از خویش هیچ نظریه‌ای ارائه نکرد اما عقاید خود را در تبلیغ تغییر اجتماعی، ماتریالیسم دیالکتیک و تأکید بر این نظر که هر چیزی را طبق اصول علمی می‌توان تشریح کرد با صراحت بیان داشت. او قبل از هر چیز کسی بود که جامعه‌شناسی را به میان مردم برد. کتاب زمینه جامعه‌شناسی او که نخستین بار در ۱۳۴۴ انتشار یافت به ۱۲ چاپ رسید در همین مقاله آمده است که مطبوعات جمهوری اسلامی به استثنای یکی از روزنامه‌های اصلاح‌طلب، مرگ این سرشناس‌ترین و بحث‌انگیزترین معلم جامعه‌شناسی ایران را به سکوت برگزار کردند.^(۱)

*

در رثاء آریان‌پور

بامداد روز دوشنبه ۸ مرداد دکتر امیرحسین آریان‌پور استاد برجسته فلسفه، روانشناسی و جامعه‌شناسی دانشگاه تهران در سن ۷۷ سالگی در بیمارستان آسیا در تهران زندگی را بدرود گفت. پیکر

۱- ایران تایمز بین‌المللی، سال سی و یکم، شماره ۱۵۵۲، جمعه ۱۹ مردادماه ۱۳۸۰، صفحات ۲ و ۱۰.

آریان‌پور صبح روز چهارشنبه از برابر بیمارستان تشییع شد. امیرحسین آریان‌پور در رشته‌های علوم اجتماعی، سیاسی، فلسفه، تربیت، ادبیات انگلیسی و ادبیات فارسی تحصیل نمود. دوره علوم اجتماعی را در دانشگاه امریکایی بیروت آغاز کرد و برای تکمیل آن به آمریکا رفت و در دانشگاه پرینستون مشغول تحصیل شد اما پیش از پایان دوره دکترا در سال ۱۳۳۱ از آن کشور اخراج گردید.

آریان‌پور به زبان‌های آلمانی، فرانسه و انگلیسی تسلط داشت و با زبانهای عربی، لاتین و ایران باستان نیز آشنا بود. از کارهای ماندنی او که عمری را صرفش کرد فرهنگ تفصیلی چهار زبانه است این فرهنگ واژه‌هایی را دربردارد که در فلسفه و علوم اجتماعی بکار میروند از آثار دیگر او میتوان دینامیسم تاریخ، در آستانه رستاخیز، جامعه‌شناسی هنر، آیین پژوهش، سیر فلسفه در ایران (ترجمه)، فرویدیسم و عرفان، زمینه روانشناسی (ترجمه) را نام برد.

زنده‌یاد دکتر آریان‌پور استاد محبوب گرایشهای چپ بود. بدین خاطر، در رژیم شاه سابق و هم در نظام ولایت فقیه در زیر فشار، تهدید و تحقیر بود بطوریکه در سال ۱۳۷۵ عده‌ای از مزدوران وابسته به سعید اسلامی در وزارت اطلاعات استاد را به جرم امضای نامه معروف ۱۳۴ نفره در گوشه‌ای از دانشگاه تنها یافته و ناجوانمردانه مورد ضرب و شتم قرار میدهند. وی در سال‌های از ۱۳۲۹ از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵ از مؤسسه علوم اداری دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ از دانشسرایعالی، ۱۳۴۴ از سازمان تربیت معلم، ۱۳۴۷ از مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران و در سال ۱۳۵۵ از دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران اخراج شد.

آریان‌پور دانش را در خدمت مرام و توجیه کننده آن قرار نداد. از اینرو زندگی علمی او و کارهایش ماندگار و پایدار خواهد ماند و روانش شاد باد.^(۱)

درگذشت^(۱)

با کمال تأسف و تأثر درگذشت زنده‌یاد دکتر امیرحسین آریان پور (بزرگ خاندان آریان پور) استاد دانشگاه تهران، پژوهشگر، نویسنده و مترجم را به اطلاع دوستان و آشنایان می‌رساند.

مراسم یادبود آن زنده‌یاد در روز یکشنبه ۵ اوت ۲۰۰۱ از ساعت ۴ تا ۷ بعد از ظهر، در محل زیر برگزار می‌گردد.

نشانی

The Colonels Clubhouse 7700 Provincial Drive, McLean, VA

22102

خانواده‌های عزادار

آریان پور، مشایخی، شیخ الاسلام زاده، میرزائی، مهندسی، آل منصور، شیخ، حیاتغیب، فریدون باتمانقلیچ، سپهری، پرورش، زندنیا، فلاح، هارون مهدوی، حیات، کمالی، کیوان و افراشته.

ایران تایمز مصیبت وارده را به عموم بازماندگان تسلیت می‌گوید.

*

به یاد استاد

من هم می‌خواهم درباره دکتر آریان پور سخن بگویم. از من نپرسید کدام آریان پور؟ برای من فقط یک دکتر آریان پور وجود دارد و او هم دکتر امیرحسین آریان پور است او استاد جامعه‌شناسی بود و ما هم شاگردان او بودیم. همه ما خیلی زود متوجه شدیم که کلاس درس او تنها درباره جامعه‌شناسی به طریق غربی یا شرقی نیست بلکه در مورد همه جنبه‌های زندگی است. او هم مثل افلاطون که به دنبال جامعه ایده‌آل در دوران باستان بود در آرزوی جامعه‌ای بود که چهار عنصر افلاطونی در آن برقرار باشد و مهمترین این عناصر عدالت است. یعنی همه افراد جامعه در برابر قانون یکسان باشند و در جامعه امروزی که قدرت و

ثروت دست در دست هم دارند و به قول شاعر «خسان در صدر نشینند و قدر بینند و کسان پای در زنجیر نهند و زجر بینند» باز هم جامعه انسانی از انسانهایی که وابسته زرق و برق نیستند تهی نیست و زندگی با هدف و با معنا ارزش خود را حفظ کرده است. این انسانها هستند که ارزش های واقعی را از نسلی به نسل دیگر منتقل می نمایند و این ها هستند که پاسدار جامعه می باشند. او انسان را مهمترین رکن جامعه می دانست و درباره جنبه های رفتاری انسان ها به ما آموخت که پایه های اصلی رفتار ما در گهواره و در محیط خانواده شکل می گیرد و آنچه در سال های اولیه زندگی به مغز کوچک اطفال فرو میرود و شخصیت او را میسازد مهمترین عامل طرز رفتار او در زندگیست. همه خرافاتی را که به نام مذهب در کودکی به خورد بچه می دهند آن چنان قوی است که به سختی با آموزش و پرورش تغییر می یابد. دکتر آریان پور در همان ساعات اولیه تدریس چنان تیشه ای بر ریشه خرافات میزد و با بیانی شیوا چنان دلایل مسخره خرافات را نشان میداد که همه گوئی چشمشان باز می شد و به فکر فرو می رفتند و به همین دلیل کلاسهای او روز به روز پر شورتر میشد و سؤال و جواب های بسیاری در آن مطرح می گردید. به طوری که دانشجویان کلاس های دیگر را به آن جا می کشاند و خیلی ها دور کلاس او ایستاده و بعضی در راهرو بودند و سعی می کردند که سخنان پر شور استاد را که با کمال آرامی و سادگی پرده از روی حقایق برمی داشت بشنوند. بنابراین او فقط کتاب زمینه جامعه شناسی را تدریس نمی کرد او درس درست اندیشیدن و منطقی فکر کردن می داد و مبارزه با خرافات بزرگترین هدف او بود. درود بر روان او باد. زیرا که هر که از او آموخت انسانی بهتر شد. انسانی که دائم فکر می کند دارای پیام یا رسالتی است. در او گوهری جادویی وجود داشت که فقط باید در کلاس با او بود تا به وجود آن پی برد. او در آن زمان خفقان فرهنگی با صدای رسا و جملاتی کامل و به سادگی آن چنان همه را از خواب جهل و خرافات بیدار کرد که بدانند دانش چیست و کدام دانشی ارزشمند است. او عقیده داشت که دانش تنها مجموعه معلومات به هم پیوسته یا ناپیوسته نیست. شاگردی که همه

تاریخ را حفظ کرده ولی نتیجه‌ای نگرفته و برداشتی از آن نکرده است. معلوماًش بیهوده است. چه سود از این که عدد تاریخ‌ها را بدانیم و اسامی شاهان و جنگ‌هایشان را حفظ کنیم در حالی که در درک اجتماعی و سیاسی آن و ایمانیم و آن چه بر سر مردم و جامعه آمده نادیده بگیریم. معلومات تاریخی نباید از دانش اجتماعی و جغرافیایی و روانشناسی جدا باشد. همه این‌ها مجموعه پرارزشی است که در قضاوت‌ها و پیش‌بینی‌های ما اثر می‌گذارد. همه آنهایی که چهره تاریخ ما را زشت کرده‌اند و آنهایی که تاریخ فعلی ما را به قهقرا کشانده‌اند باید بدانند که آیندگان درباره آنها تصمیم خواهند گرفت. چه بسا با کتابهایی در زیر بغل می‌آئیم و می‌رویم و همه را خوانده و انبار می‌کنیم ولی آن گوهر تابناکی را که در کنه وجود آن است نمی‌یابیم.

در این که عمر خیلی از ما حتی دکتر آریان‌پور هدر شد حرفی نیست. او می‌توانست در یک جامعه آزاد بسیار مفید باشد در زندگی راههای مشخص وجود دارد که برخی از همان ابتدا شخص را در مقابل جاودانگی ابدی قرار می‌دهد دکتر آریان‌پور انسانی با جرأت بود و با معلومات وسیعی که در زمینه ادبیات و فلسفه روانشناسی و جامعه‌شناسی داشت نه تنها به یک راه نرفت و به یک بن‌بست نرسید بلکه با مجموع این‌ها به‌راهی رفت که آغازی بیدارکننده و پایانی به‌درخشندگی خورشید داشت. او کار بزرگی را شروع کرد که پیدا کردن معادل فارسی برای لغات خارجی بود و عقیده داشت که زبان پارسی بسیار غنی است و با وجود پسوندها و پیشوندهای زیادی که داریم به‌راحتی میتوان برای هر لغتی معادل پارسی پیدا کنیم. حدود چهل سال پیش شروع به نوشتن دایرةالمعارفی کرد که پنج زبانه است و این سنگ بزرگی بود که همه عمر او را به آن مشغول ساخت و بیماری او مانع به پایان رساندن آن گردید. امیدوارم به‌همت دوستان نزدیک و وفادارش و پسر جوانش پویا این کار به‌زودی پایان یابد.^(۱) یادش همواره زنده باد. پریخ شجاع‌نیا - ونکوور

فصل یازدهم

مقاله‌شناسی

داریوش مهرآیین

مقاله‌شناسی دکتر ا. ح. آریان‌پور

فرهنگ نو، ماهنامه جامعه معلمین:

- «پژوهشی در دستگاه فلسفی و تربیتی دیویی» شماره‌های ۱ و ۲ و ۳ آبان، آذر و دی ۱۳۳۱.
- «ابن سینا» شماره اول، دوره اول، آبان ۱۳۳۱ (با نام مستعار: انوائین).
- «منطق استاتیک و منطق دینامیک» شماره‌های ۳ و ۴ و ۵ دی، بهمن و اسفند ۱۳۳۱ (با نام مستعار: ا. پژوهنده).
- «بحثی در روانشناسی گشتالت» شماره ۸ خرداد ۱۳۳۲.

صدف:

- «بحثی درباره شناسایی» شماره اول، مهر ۱۳۳۶.
- «منشاء هنرها» شماره‌های ۲ و ۳ آبان و آذر ۱۳۳۶.
- «فرویدیسم، تشریح و انتقاد آن» شماره‌های ۴ و ۵، دی و بهمن ۱۳۳۶.
- «سرگذشت دردناک ایسن» شماره‌های ۶ و ۷ و ۸ و ۹، فروردین و اردیبهشت و خرداد و مرداد ۱۳۳۷.

جهان‌نو:

- «دنیای طلایی برتر اندراسل» سال چهارم شماره ۱۱، نیمه اول مهر ۱۳۲۸.

- «جهان‌بینی شوپن هوئر» سال چهارم، شماره ۱۴، نیمه دوم آبان ۱۳۲۸.
- «تحلیلی انتقادی از اندیشه شوپن هوئر» سال چهارم، شماره ۱۵، اول آذر ۱۳۲۸.
- درباره کتاب: از اعماق (اثر اسکار وایله، ترجمه: زینت آرام) سال ششم شماره پنجم، تیر ۱۳۳۰.

سپیده فردا:

- «هماندی فولکلور اقوام مختلف» سال پنجم ۱۳۳۶، شماره ۹-۱۰ و ۱۱-۱۲ و سال ششم ۱۳۳۷، شماره ۳-۴.
- «استاد ما دکتر هوشیار» بهمن ۱۳۳۷.
- «جامعه‌شناسی فرویدی» سال ششم، شماره ۸-۷، تیر ۱۳۳۸.
- «درباره سینما و تعلیم و تربیت» سال هفتم، شماره ۹-۱۰ (شماره مخصوص سینما و تعلیم و تربیت) خرداد و تیر ۱۳۳۹.
- «برآورد کارهای سمینار علوم اجتماعی» سال هفتم، شماره ۱۰-۹ خرداد و تیر ۱۳۳۹.

سخن:

- «درباره هنر» دوره دوازدهم، شماره ۲، خرداد ۱۳۴۰.
- «تبیین هنرهای ابتدایی» دوره دوازدهم، شماره ۳، تیر ۱۳۴۰.
- «آغاز شعر و موسیقی» دوره دوازدهم، شماره ۴، مرداد ۱۳۴۰.
- «سیر هنرها» دوره دوازدهم، شماره ۵، شهریور ۱۳۴۰.
- «آفرینش هنری» دوره دوازدهم، شماره ۶، مهر ۱۳۴۰.
- «کوشش برای تنظیم روش‌های هنری» دوره دوازدهم، شماره ۷، آبان ۱۳۴۰.
- «سبک‌شناسی استاتیک» دوره دوازدهم، شماره ۸ و ۱۱-۱۰، آذر و بهمن و اسفند ۱۳۴۰.
- «سبک‌شناسی دینامیک» دوره سیزدهم، شماره‌های ۳ و ۴، تیر و مرداد ۱۳۴۱.
- درباره کتاب: تاریخ فلسفه غرب (اثر: برتراند راسل، ترجمه: نجف دریابندری) دوره دوازدهم، شماره ۹، دی ۱۳۴۰.

- «سیر ادبیات هلند» دوره چهاردهم، شماره ۴ و ۵، مهر و آبان ۱۳۴۲.
- «تکامل اجتماعی» شماره‌های، ۱۳۴۶.

کتاب هفته:

- «جامعه‌شناسی در ایالات متحده آمریکا» شماره ۷۶، ۵ خرداد ۱۳۴۲.
- «اصطلاحات و مفاهیم جامعه‌شناسی» شماره ۱۹، ۷۸ خرداد ۱۳۴۲.
- «روش‌های شناخت جامعه» شماره ۷۹، ۲۶ خرداد ۱۳۴۲.
- «از عید سال نو تا عروسی» ترجمه، داستایوسکی، شماره ۸۲، ۱۶ تیر ۱۳۴۲.
- «افسانه اختلافات نژادی» شماره ۸۳، ۲۳ تیر ۱۳۴۲.
- «افسانه اختلافات جغرافیایی» شماره ۸۴، ۳۰ تیر ۱۳۴۲.
- «تبیین زندگی اجتماعی» شماره ۸۶، ۱۳ مرداد ۱۳۴۲.
- «تقسیم‌بندی جامعه» شماره ۸۷، ۲۰ مرداد ۱۳۴۲.
- «زمینه اجتماعی شخصیت» شماره ۹۲، ۲۴ شهریور ۱۳۴۲.
- «تنوعات شخصیت» شماره ۹۳، ۳۱ شهریور ۱۳۴۲.
- «انحرافات شخصیت» شماره ۹۶، ۲۱ مهر ۱۳۴۲.
- «بوم‌شناسی» شماره ۱۰۱، ۲۶ آبان ۱۳۴۲.
- «جمعیت‌شناسی» شماره ۱۰۲، ۳ آذر ۱۳۴۲.
- «افزایش طبیعی جمعیت» شماره ۱۰۴، ۱۷ آذر ۱۳۴۲.

نامه دانشسرایعالی:

- «اصلاح تدریس زبان‌های خارجی در ایران» دوره دوم، شماره چهارم، ۱۳۳۸.
- «چند نکته درباره آموزش دبیرستانی» دوره دوم، شماره پنجم، خرداد ۱۳۳۹.

پیام نوین:

- «زمینه اجتماعی شعر فارسی» دوره هفتم، شماره ۴، (۷۶ مسلسل) فروردین ۱۳۴۴.

- «آموزش دانشگاهی در اتحاد شوروی» دوره هشتم، شماره ۸، بهمن ۱۳۴۵.
- «درباره جنگ» شماره ۷، مرداد ۱۳۴۴.
- «تبلیغ و تسخیر جماعات»، شماره ۸، شهریور ۱۳۴۴.

فردوسی:

- «سیستم فلسفی اتوای نینگر» شماره‌های ۱۴ و ۱۶ و ۱۷، ۱۷ مهر ۱۳۲۸، اول آبان ۱۳۲۸ و ۲۸ آبان ۱۳۲۸.
- «آدم‌سازی و آینده‌سازی» خرداد ۱۳۴۶ (سخنرانی در جلسه فارغ‌التحصیلان علوم اجتماعی دانشگاه تهران).
- «وارستگی فرزندگان» تیر ۱۳۴۶.
- «قوانین تفکر» شماره ۹۶۵، سال بیستم، ۱۸ خرداد ۱۳۴۹.
- ادامه: به‌بخش مصاحبه‌ها مراجعه شود.

کلک:

- «از مدرسه تا مدرسه» [درباره جلال آل‌احمد]، شماره ۶، شهریور ۱۳۶۹.
- «موتسارت، نغمه پرداز ناکام» ترجمه، دونالد کال روس‌پیتی، شماره، اردیبهشت و خرداد ۱۳۷۰.
- ادامه: به‌بخش مصاحبه‌ها مراجعه شود.

شورای نویسندگان و هنرمندان:

- «هنر تئاتر» دفتر سوم، بهار ۱۳۶۰.
- «بازتاب انقلاب اسلامی ایران در هنرها و آینده هنری ایران»، دفتر ششم، بهار ۱۳۶۰.

دنیا:

- «پویایی هستی» دوره چهارم، شماره ۲، شهریور و مهر ۱۳۵۸.
- «پایگاه جهانی ابن سینا» شماره ۶، شهریور ۱۳۵۹.

سایر نشریات:

- «جامعه‌شناسی خانواده» اعتبار جهانی، شماره
- «مراحل تاریخ ایران» نامه فرهنگ ما، بهمن ۱۳۴۴.
- «شناخت علمی و هنری و فلسفی» مجموعه سخنرانی‌ها و
خطابه‌ها، نشریه شماره ۳ انجمن ایرانی فلسفه و علوم انسانی، خرداد
۱۳۴۵، (متن سخنرانی در تالار دانشکده ادبیات ۱۳ اسفند ۱۳۴۱).
- «جوانان و تعلیم و تربیت» نشریه کانون فارغ‌التحصیلان علوم
اجتماعی، نهم اردیبهشت ۱۳۴۶.
- «آموزش و پرورش ما پیشرفت نکرده است» روشنفکر، شماره
۷۱۰، ۱۱ خرداد ۱۳۴۶ (قسمت‌هایی از سخنرانی در کانون
فارغ‌التحصیلان علوم اجتماعی تحت عنوان جوانان و تعلیم و تربیت).
- «جوانان و خانواده» نامه دانشجو، تیر ۱۳۴۶.
- «مسئله جوانان از مسائل عمومی جامعه جدا نیست» تهران
مصور، شماره ۱۲۶۰، ۱۲ آبان ۱۳۴۶.
- «ایران باید سریعاً به‌نوسازی و تکامل آموزش و پرورش خود
بپردازد» روزنامه کیهان، ۲۳ آبان ۱۳۴۶.
- «بنیاد هنرها» پست ایران، شماره یازدهم، دوره جدید، شماره
مسلسل ۵۲، آبان ۱۳۴۶ (قسمت دوم سخنرانی دکتر ا. ح. آریان‌پور در
مدرسه بازرگانی).
- «عناصر هنری» ماهنامه دانشجویان دانشسرایعالی سپاه دانش،
شماره یک، آذر ۱۳۴۶.
- «درباره اصول تکامل تاریخی هنر و ادب» ماهنامه آموزش و
پرورش، شماره سوم، دوره سی و نهم، آذر ۱۳۴۸ (نکاتی از
سخنرانی‌های استاد امیرحسین آریان‌پور در سمینار دبیران فارسی در
رضائیة [ارومیه] درباره فلسفه هنر و سیر تاریخی شعر فارسی).
- «ابن خلدون، پیشاهنگ جامعه‌شناسی» سهند (فصلنامه هنر و
ادبیات تبریز)، دفتر اول، بهار ۱۳۴۹. تکرار در: سهند (درباره
جامعه‌شناسی و ادبیات) نشر صدا ۱۳۵۷، (برگرفته از یک سخنرانی).

- «تدارک پژوهش‌نامه» مقالات و بررسی‌ها، دفتر یکم، بهار ۱۳۴۹.
- «روانشناسی از دیدگاه واقع‌گرایی» مجله روانشناسی دانشگاه تهران، قسمت اول: شماره پنجم، دی ۱۳۵۱.
- قسمت دوم: شماره ششم، خرداد ۱۳۵۲.
- قسمت سوم: شماره هفتم، آذر ۱۳۵۲.
- قسمت چهارم: شماره نهم، خرداد ۱۳۵۳.
- قسمت پنجم: شماره دهم، دی ۱۳۵۳.
- قسمت ششم: شماره سیزدهم، خرداد ۱۳۵۵.
- قسمت هفتم: شماره شانزدهم، اسفند ۱۳۵۵.
- «آموزش و پرورش ایستا و آموزش و پرورش پویا» همراه (نشریه دانشجویان دانشکده علوم تربیتی)، سال ششم، شماره اول، زمستان ۱۳۵۴.
- «آموزش و پرورش ایستا و آموزش و پرورش پویا» سهند (درباره جامعه‌شناسی و ادبیات) نشر صدا، ۱۳۵۷.
- «بنیاد جامعه» سهند (درباره جامعه‌شناسی و ادبیات) نشر صدا، ۱۳۵۷.
- «ریشه‌های انقلاب ایران» (برگرفته از مصاحبه برایتون، انگلستان) روزنامه اطلاعات، ۱۴ اسفند ۱۳۵۷.
- «داروین، انقلابی دنیای علم» تا طلوع، شماره یک، ۱۳۵۷.
- «درباره آزادی» سوگند، شماره یک، دوره دوم، ۲۷ اسفند ۱۳۵۷.
- (برگرفته از مصاحبه برایتون انگلستان).
- «با گرتازی امپریالیسم باید بی دریغ مبارزه کرد» روزنامه بامداد، ۱۶ فروردین ۱۳۵۹ (برگرفته از یک سخنرانی).
- «اعتیاد در دانشگاه‌های ما» بازتاب، شماره ۳، پائیز ۱۳۵۹.
- «امپریالیسم و آموزش همگانی» جوانان توده، سال اول، شماره ۳، آذر ۱۳۵۹.
- «تربیت معلم، بنیاد آموزش و پرورش انقلابی» پیام مردم، شماره ۲۸، ۲۰ بهمن ۱۳۵۹.
- «تیغ دادن در کف زندگی مست» (خلاصه سخنرانی ا.ح. آریان‌پور در جلسه چهارم آذر ۱۳۶۰، جمعیت ایرانی هواداران صلح) ناشر: محمود اعتمادزاده، تیر ۱۳۶۱.

- «تاریخ سیاه دیکتاتوری» (برگرفته از: جامعه‌شناسی نافرمانی، تبریز ۱۳۵۰) آدینه، شماره ۸۵ - ۸۴، آبان ۱۳۷۲.
- پاسخ ا.ح. آریان‌پور به مقاله «القای شبه در قالب یک سؤال» روزنامه رسالت، ۸ آذر ۱۳۷۲، ص ۴.
- «رسالت حقیقت پژوهان» چیستا، ویژه جوانان، سال هفدهم، شماره ۱۰، شماره ردیف ۱۷۰، تیر ۱۳۷۹.
- «آموزش و پرورش ایستا و آموزش و پرورش پویا» چیستا، سال هیجدهم، شماره ۱۰، شماره ردیف ۱۸۰، تیر ۱۳۸۰.

مقدمه کتاب:

- «شخصیت برتراندراسل» کتاب: زناشویی و اخلاق، اثر: برتراندراسل، ترجمه: ع. منتظم، انتشارات اندیشه، مهر ۱۳۴۱.
- مقدمه کتاب: فروید چه میگوید؟ تألیف و ترجمه: نصرالله باب‌الحوائجی، بنگاه مطبوعاتی دکارت، آبان ۱۳۴۱.
- «درباره نژادگرایی» کتاب: ریشه‌ها عمیق‌اند، اثر: گو و دوسو، ترجمه: امیر فرمند پور، انتشارات اندیشه، نشر اول، خرداد ۱۳۵۱، (نقل از کتاب: زمینه جامعه‌شناسی)
- پیشگفتار کتاب: جامعه‌شناسی در ایران، دکتر علی اکبر مهدی و دکتر عبدالعلی لحسانی زاده، ترجمه: نوشین احمدی خراسانی، نشر توسعه، نشر اول ۱۳۷۴.
- مقدمه کتاب: پویایی گروه و سنجش آن، دکتر محمد رسول گلشن فومنی، نشر شیفته، پائیز ۱۳۷۶.
- مقدمه کتاب: تاریخچه احزاب و حزب دموکرات ایران، صفر زمانی، نشر واژه‌آرا، ۱۳۷۹.

مطالب مندرج در کتاب‌ها:

- «آموزش و پرورش نو» کتاب: فن نگارش یا راهنمای انشاء، تألیف و نگارش محمد جعفر محبوب و علی اکبر فرزام، بنگاه مطبوعاتی

صفی علیشاه، اسفند ۱۳۳۳، (نقل از مقدمه کتاب: آموزشگاه‌های فردا، اثر: جان دیویی).

- «پژوهنده ناخودآگاهی» کتاب: کتاب‌هایی که دنیا را تغییر دادند، زیر نظر سیروس پرهام اثر: روبرت بی. داونز، نشر اول، ابن سینا ۱۳۳۶، نشر دوم (عنوان مقاله: کاوشگران روان ناآگاه)، کتاب‌های جیبی ۱۳۴۸.
- «مردم‌شناسی فرهنگی» ترجمه، کلاید کلاکن، کتاب: مرزهای دانش، زیر نظر لین هوایت، کتابفروشی مرکزی، فروردین ۱۳۴۰.
- «تاریخ هنر» ترجمه، آلفرد نوی مدیر (با نام مستعار: ا. پژوهنده)، کتاب: مرزهای دانش، زیر نظر: لین هوایت، کتابفروشی مرکزی، فروردین ۱۳۴۰.

- «تبیین شعر» کتاب: تاپل میعاد (مجموعه شعر) اثر: حسن ندیمی، (ناشر ندارد)، ۱۳۴۲.

- «اخلاق و سلوک انسانی» ترجمه، جان دیویی، کتاب: فلسفه اجتماعی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.

- «نگاهی به جامعه‌شناسی نافرمانی» تیریز، ۱۳۵۰، ص ۲۷-۸.
- «بحثی از منطق» کتاب سیاوشان، زیر نظر: احمد نیکو صالح، رشت ۱۳۵۲.
- «دو طرح گونه در زمینه آموزش و پرورش» کتاب: یادگارنامه فخرایی، به کوشش رضا رضازاده لنگرودی، نشر نو ۱۳۶۳.
- «دانش گستر» کتاب: زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی مرحوم پروفیسور محسن هشترودی، مجموعه بزرگداشت نامه‌ها (۱۹)، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، اردیبهشت ۱۳۸۰.

مصاحبه‌ها:

- «درباره جامعه‌شناسی هنری» مجله ماهانه اعتبار جهانی، شماره ۱۴، فروردین ۱۳۴۴.

- «گفتگو با دکتر آریان پور» نامه دانشجو، شماره ۲، آبان ۱۳۴۵.
- «سخنان تکان‌دهنده یک استاد جوان» روشنفکر، ۴ اسفند ۱۳۴۵.
- «بن‌بست تاریخی علوم اجتماعی، نگاهی به سیر جامعه ایرانی در

ادوار مختلف» فردوسی، مرداد ۱۳۴۶، قسمت دوم: «شعر اروپایی و سبک‌های ادبی». قسمت سوم: «شعر: رسالت شاعر و زمینه اجتماعی». تجدید چاپ در کتاب: مجموعه مباحثه‌های علی اصغر ضرابی، انتشارات بامداد، نشر اول، ۱۳۵۱.

- «زبان فارسی می‌تواند زبان علم و هنر و فلسفه جدید باشد» فردوسی، سال بیستم، شماره ۹۶۱، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۴۹.

- «درباره فرهنگ فلسفه و علوم انسانی، روش‌هایی برای هنرشناسی و جامعه‌شناسی هنری» فردوسی، سال بیستم، شماره ۹۶۲، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۹.

- «نشستی با استاد امیرحسین آریان‌پور» هرنجو (نشریه دانشسرای هنر تهران) شماره ۲، نوروز ۱۳۵۷.

- «گفتگوی نماینده روشنفکران آزادیخواه اروپا با ا.ح. آریان‌پور»، برایتون - انگلستان ۱۳۵۷. انتشارات گوتنبرگ، فروردین ۱۳۵۸.

- «جامعه ما دیگر دیکتاتوری آنچنانی به خود نخواهد دید» پیغام امروز، شماره ۲، ۱۹ اسفند ۱۳۵۷ (برگرفته از مصاحبه برایتون - انگلستان).

- «گفت و شنودی با ا.ح. آریان‌پور درباره وظیفه هنر و ادبیات» ویژه‌نامه هنر و ادبیات، شماره ۳، شهریور ۱۳۵۸.

- «قرن آینده عصر فوتونیک است» آدینه، شماره ۵۶، نوروز ۱۳۷۰، (قسمت اول).

- «آموزش سنتی نفی خلاقیت آدمی است» آدینه، شماره ۵۸-۵۷، اردیبهشت ۱۳۷۰، (قسمت دوم).

- «برداشتی مردمی از فرهنگ» دنیای سخن، شماره ۶۱، شهریور و مهر ۱۳۷۳.

- «پاسخ و پندار و چند حدیث ساده» دنیای سخن، شماره ۶۲، آبان و آذر ۱۳۷۳.

- «خاطراتی از فروزانفر» کلک، شماره ۷۵-۷۳، فروردین - خرداد ۱۳۷۵.

فصل دوازدهم

کتابشناسی

آثار دکتر امیرحسین آریانپور

(کتابهای «نگارشی - پژوهشی»، کتابهای ترجمه‌ای)

بهروز صاحب‌اختیاری

تألیف و نگارش

آریانپور، امیرحسین
فریدویسم [با اشاراتی به ادبیات و عرفان].
انتشارات کتابفروشی ابن سینا - تهران.
چاپ اول - ۱۳۲۹.
[چاپ دوم - کتابهای جیبی با همکاری فرانکلین - ۱۳۵۷].

*

مشهورترین جمله دکتر امیرحسین آریانپور در این کتاب، جمله
زیر است که در اکثر مجالس مطرح و بیان می‌شود؛
«کمال مطلوبی که جامعه برای سلوک انسان ارائه می‌کند بر
شخصیت هیچکس قابل انطباق نیست».

آریانپور، امیرحسین.
در آستانه رستاخیز.
چاپ اول - ۱۳۳۰.
تهران - انتشارات ابن سینا.
نشر دوم - بازنگریسته‌ی افغانستان - ۱۳۴۵.

مؤسسه انتشارات امیرکبیر - تهران.
چاپ ششم - ۱۳۵۷.

*

این کتاب در واقع رساله‌ای در باب دینامیسم تاریخ، که در سه فصل
نگارش یافته با عناوین؛

فصل اول - انسان سنت پرست

فصل دوم - ظهور انسان نوخواه

فصل سوم - بزرگترین نقطه تحول تاریخ

آریانپور، امیرحسین.

متدولوژی تحقیق و مآخذشناسی.

مؤسسه علوم اداری دانشگاه تهران - ۱۳۳۳.

[چاپ سوم - امیرکبیر ۱۳۴۸، چاپ چهارم - امیرکبیر ۱۳۶۲، چاپ
پنجم - گستره ۱۳۷۸]

*

این رساله که در واقع جزء دروس دانشگاهی استاد آریانپور بود در
سال ۱۳۳۴ با نام «روش تحقیق» انتشار یافته است.

آریان پور، امیرحسین.

پژوهش.

چاپ اول - ۱۳۳۴.

مؤسسه انتشارات امیرکبیر - تهران.

چاپ چهارم - ۱۳۶۲.

*

این کتاب در دو فصل تدوین و تنظیم یافته است؛

فصل اول - کار پژوهش (در ۴ بخش)

فصل دوم - پژوهش نامه نویسی (در ۴ بخش)
این کتاب در واقع مشتمل بر دو بخش از کتاب «آئین تحقق» استاد
آریانپور می باشد.

آریان پور، امیرحسین.
پژوهش و پژوهش نامه.
نشر گستره - تهران.
چاپ چهارم - ۱۳۷۸.
[چاپ اول - ۱۳۳۴، چاپ دوم - ۱۳۵۵، چاپ سوم - ۱۳۵۸]
*

این کتاب در سه فصل تنظیم و نشر یافته است؛
- فصل اول، رسالت پژوهندگان
- فصل دوم، کار پژوهیدن
- فصل سوم، پژوهش نامه
محتوای این کتاب در واقع با استفاده از رساله «پژوهش» فراهم آمده است.

آریان پور، امیرحسین.
تعلیمات اجتماعی [برای سال سوم دبیرستان ها].
[به همراه دکتر مهدی محقق]
چاپ اول - شهریور ۱۳۳۵.
کتاب فروشی و چاپخانه علی اکبر علمی - تهران.

آریان پور، امیرحسین.
تعلیمات اجتماعی [برای سال اول دبیرستان].
[به همراه دکتر حسن منوچهر]

چاپ اول - خرداد ۱۳۳۵.
کتابفروشی و چاپخانه‌ی علی اکبر علمی - تهران.

آریان پور، امیرحسین.
ایب سن آشوبگرای [کاوشی در زمینه‌ی جامعه‌شناسی هنر].
مرکز نشر سپهر با همکاری انجمن تئاتر ایران - تهران.
چاپ اول - ۱۳۴۸.
[چاپ دوم - ۱۳۵۱].
[چاپ ششم، نشر گسترده - ۱۳۷۸].

*

این کتاب کاوشی در زمینه‌ی جامعه‌شناسی هنری می‌باشد.
ضمناً پیش‌تر، این تحقیق در مجله‌ی سخن بچاپ رسیده بود؛
- رساله‌ی تتبعی درباره‌ی سبک‌شناسی - ۱۳۳۸.
- مقالات جامعه‌شناسی هنری - ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱.
همچنین بخش‌هایی از تحقیق فوق در منابع زیر چاپ شده بود؛
الف - مجله‌ی صدف - ۱۳۳۷.
ب - مقدمه‌ی دشمن مردم - ۱۳۳۸.

آریان پور، امیرحسین.
جامعه‌شناسی هنر.
چاپ اول - ۱۳۵۴.
انجمن کتاب دانشجویان دانشکده‌ی هنرهای زیبا - دانشگاه تهران.
نشر گستره - تهران.
چاپ چهارم - ۱۳۸۰.

*

این کتاب در ۹ بخش تنظیم یافته است.

پیشتر مباحث این کتاب در سه منبع زیر چاپ شده بود؛
- مجله سخن [مقاله] دوره دوازدهم - ۱۳۴۰ و دوره سیزدهم - ۱۳۴۱.
- مجله پیام‌نویں [سخنرانی] شماره چهارم - دوره هفتم، فروردین ۱۳۴۴.
- مجله فردوسی [مصاحبه] شماره ۹۶۲ - سال بیستم، ۱۸ / اردیبهشت / ۱۳۴۹.

*

طبق گفته‌ی سرکار خانم بهبهانی: متن کامل «جامعه‌شناسی هنر» هنوز چاپ نشده است، هزار صفحه از این کتاب، هم اکنون آماده‌ی چاپ است و کتاب چاپ شده تحت عنوان «جامعه‌شناسی هنر» فقط اجمالی از این کتاب است [مصاحبه با نشریه‌ی کلک - شماره‌ی ۱۲۷ - مهر و آبان ۱۳۸۰ - صفحه‌ی ۹]

آریان‌پور، امیرحسین.
دو منطق.
نشر سوم - ۱۳۵۷.
انتشارات احیاء - تبریز.

آریان‌پور، امیرحسین.
فرهنگ تفصیلی فلسفه و علوم اجتماعی.
«چاپ نشده».^(۱)

۱- تدوین این کتاب که در واقع به صورت دائرةالمعارف بزرگ علوم انسانی در حوزه فرهنگ فلسفه و جامعه‌شناسی و به چهار زبان فارسی، انگلیسی، فرانسه و آلمانی و در مدت زمانی بیش از چهل سال به طول انجامیده، بی‌شک یکی از مهم‌ترین آثار فرهنگ تفصیلی علوم در زبان پارسی و یکی از گرانباترین و بزرگترین آثار دکتر امیرحسین آریان‌پور می‌باشد که تاکنون انتشار نیافته است.
امید است با مساعدت خانواده محترم استاد و همچنین با همت شاگردان وفادارش به اتمام رسیده و به زیر طبع برسد.

ترجمه‌ها

ارسطو.
آریان پور، امیرحسین.
علم اخلاق.
چاپ اول - مشهد ۱۳۲۲.

دوموریه، دافنه.
آریان پور، امیرحسین.
ارمغان جنگ [نمایش نامه]
مشهد - بنگاه شرق
چاپ اول - ۱۳۲۳
[چاپ دوم - کتاب فروشی دانش]
*

دکتر آریان پور این ترجمه را در ۱۵ سالگی در مشهد انجام داده و در ۱۶ سالگی آن را به روی صحنه می‌برد و خود نیز نقشی در آن ایفا می‌نماید [مانند ولتر].

کال روس پی تی، دونالد.
بزرگ مردان تاریخ.
ترجمه دکتر امیرحسین آریانپور.
چاپ اول - مشهد ۱۳۲۳.
[انتشارات تبریز].
چاپ دوم - ۱۳۴۰.
[چاپ سوم - تبریز ۱۳۴۴].

[چاپ چهارم ۱۳۵۷]
[چاپ پنجم - انتشارات بهنگار - ۱۳۷۱]

دیویی، جان
آریانپور، امیرحسین.
آموزشگاههای فردا.
انتشارات بهنگاه مطبوعات صفی علیشه - تهران.
چاپ اول - ۱۳۲۸.

ایبسن، هزیک. دکتر امیرحسین آریانپور.
دشمن مردم.
نشر اندیشه - تهران.
چاپ اول - اردیبهشت ۱۳۳۸. [نشر ششم - گستره: ۱۳۷۸].
*

کتاب فوق، متن ترجمه نمایشنامه ایست از هنریک یوهان ایبسن
سخن سرا و نمایشنامه نویس نامدار قرن نوزدهم - نروژ (متولد ۱۸۲۸ -
درگذشت ۱۹۰۶).

*

نمایشنامه فوق، قرار بود توسط آقای ناصر رحمانی نژاد سرپرست
«انجمن تئاتر ایران» و به کارگردانی آقای سعید سلطان پور به روی
صحنه برود که در محاق توقیف گرفتار می گردد [سال ۱۳۴۸].
این نمایشنامه توسط دکتر امیرحسین آریان پور به فارسی ترجمه شد ولی
پیش از آن به نامهای دیگر و توسط افراد ذیل به فارسی برگردانده شده بود؛
الف - دشمن ملت، آقای محمدعلی جمالزاده.
ب - استاد معمار، آقای محمود توتون چیان.

دورانت، ویلیام.
آریانپور، امیرحسین.
تاریخ تمدن: مشرق زمین، گاهواره تمدن.
[بخش سوم - چین و ژاپن].
موسسه‌ی انتشارات فرانکلین - تهران.
چاپ اول - ۱۳۳۸.

دیویی، جان.
آریانپور، امیرحسین.
مقدمه‌ای به فلسفه‌ی آموزش و پرورش یا دموکراسی آموزش و پرورش.
انتشارات فرانکلین و دانشسرای پسران - تبریز.
چاپ اول - ۱۳۳۹.
[چاپ دوم - کتاب فروشی تهران - ۱۳۴۹].

دورانت، ویلیام.
آریانپور، امیرحسین.
تاریخ تمدن: کتاب دوم - تمدن اژه‌ای و تکامل یونان نشر اول - ۱۳۴۰.
انتشارات اقبال با همکاری فرانکلین - تهران.

*

این کتاب دارای پنج قسمت می‌باشد.
ترجمه‌ی قسمت اول و دوم و سوم - توسط دکتر امیرحسین آریانپور.
ترجمه‌ی قسمت چهارم - توسط آقای دکتر عبدالغفار احمدی.
ترجمه‌ی قسمت پنجم - توسط خانم آذر دخت آریانپور انجام شده است.

آ.گ. برن، و، نیمکف.
زمینه جامعه‌شناسی.
ترجمه و اقتباس، امیرحسین آریانپور.
انتشارات دانشگاه تهران و فرانکلین - تهران.
چاپ اول - ۱۳۴۴.
[چاپ دوم - ۱۳۴۷، دهخدا با همکاری فرانکلین].
[نشر ششم با تجدیدنظر: ۱۳۵۲، دهخدا با همکاری شرکت سهامی
کتابهای جیبی].
[نشر یازدهم - ۱۳۵۷، شرکت سهامی کتابهای جیبی با همکاری
فرانکلین].

اقبال لاهوری، علامه محمد. دکتر امیرحسین آریانپور.
سیر فلسفه در ایران.
انتشارات موسسه‌ی فرهنگی منطقه‌ای - تهران.
چاپ اول - ۱۳۴۷.
[چاپ دوم با تجدید نظر - ۱۳۵۴، موسسه فرهنگی منطقه‌ای و
سازمان انتشارات بامداد].

*

این کتاب علاوه بر ترجمه سلیس و روان و آوردن واژگان جدید در
حوزه فلسفه توسط دکتر آریانپور، همراه با مقدمه‌ای جامع و فاضلانه از
دکتر آریانپور درباره فلسفه ایرانی قبل و بعد از اسلام می‌باشد.

*

بر ترجمه‌ی روان و سلیس کتاب فوق، توسط آقای دکتر جواد
طباطبایی نقدی تحت نام «سیر فلسفه‌ی ایران» در چُنگ «کتاب روز» در
آبان ماه ۱۳۴۷ در صفحات ۶۸ - ۷۱ نوشته شده است.

دورانت، ویلیام.

تاریخ تمدن [جلد دوم] - یونان.

سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی - تهران.

چاپ اول - ۱۳۶۵

چاپ دوم - ۱۳۶۷

چاپ سوم - ۱۳۷۰

این کتاب دارای پنج بخش می باشد؛

- کتاب اول؛ پیش درآمد اژه ای

- کتاب دوم؛ تکامل یونان

- کتاب سوم؛ عصر طلایی

- کتاب چهارم؛ انحطاط تمدن یونان

- کتاب پنجم؛ اضمحلال یونان

کتاب اول و دوم - ترجمه دکتر امیرحسین آریان پور

کتاب سوم - ترجمه آقای فتح الله مجتبایی

کتاب چهارم و پنجم - ترجمه هوشنگ پیر نظر

*

لازم به یادآوری است که نخستین نشر فارسی این کتاب در سال ۱۳۴۰ انجام پذیرفته بود. که ترجمه ی سه قسمت آن [از آغاز تا پایان عصر طلایی اسپارت] توسط دکتر امیرحسین آریانپور و قسمت چهارم توسط آقای دکتر عبدالغفار احمدی و قسمت پنجم توسط خانم آذر دخت آریان پور انجام شده بود.

چاپ فوق در واقع دومین نشر می باشد که پس از انقلاب اسلامی صورت گرفته است.

نشر اشاره منتشر کرده است

رمان

اضطراب ابراهیم	جمال میرصادقی
جهان داستان (ایران)	"
داستانهای چهارشنبه	"
روشنان	"
داستان نویس های نام آور معاصر ایران	
سوسیالیسم ارنستو چه گوارا و فیدل کاسترو	رضا مرادی اسپیلی
تنها یک خیال	نعمت الله کسرائیان
از ندارد تا دارا	علی اشرف درویشیان
چون و چرا	علی اشرف درویشیان
مرده ها جوان می مانند	آناز گرس / علی اصغر حداد
پیر دختر	اونوره دوبالزاک / جعفر پوینده
پرسترویکا، فراز و فرود آن	محمد علی عمویی
صدای تنها	فرانک اوکانر / شهلا فیلسوفی
رویا های ببر عاشق	اسدالله عمادی
ضرب المثله (زبانزدها) و کنایه های مازندران	محمود جوادیان کوتنایی
اطلاعات عمومی اشاره	ح.م. زواش

تاریخ

چکیده های تاریخ ۲۰۱	مهدی پرتوی آملی
تاریخ اسماعیلیان در ایران	دکتر پروین منزوی
آثار و بناهای تاریخی خوزستان ۲۰۱ (دیار شهریاران)	احمد اقتداری
اقلیم پارس (آثار تاریخی و اماکن باستانی فارس)	سید محمد تقی مصطفوی
تاریخ هزار ساله اسلام در نواحی شمالی ایران	محمد مهدی شجاع شفیعی
انقلاب کبیر فرانسه و پیامدهای آن	مجید امین مؤید
دولت های ایران در عصر مشروطیت ۱	ح.م. زواش
دولتمردان ایران ساختار نهادها در عصر مشروطیت ۲	
تهران در گذرگاه تاریخ ایران	"

یادمان‌ها و خاطرات

دُرد زمانه (خاطرات محمدعلی عمویی) محمدعلی عمویی

خاطرات ار نستو چه گوارا
یادهای ماندگار (خاطرات فریده کمالوند و همسرش دکتر هوشنگ اعظمی) فریده کمالوند
نقد آثار غلامحسین ساعدی از نگاه نویسندگان (بختک نگار قوم) علیرضا سیف‌الدینی
زنده‌اندیشان به زیبایی رسند (یادمان دکتر امیرحسین آریانپور) دکتر بهروز صاحب‌اختیاری

شعر

نیمایوشیج	علی اسفندیاری (نیمایوشیج)
عارفانه‌ها (مجموعه شعر)	آراسته رضا معصومی
رجزخوانی مستانه قابیل	سعید سلطانی طارمی
آوازه‌های خاکستر (حماسه حسین منصور فلاح)	محمد رضا طاهریان
میعاد با کوه مرد	اسماعیل آیینی
سوگ سهراب	خسرو خوارزمی
خوانش شعر نیمایوشیج	سیروس نیرو
تی تی مون	علی اصغر مهجوریان

کودکان و نوجوانان

افسانه‌های مشرق زمین (مجموعه ۱۳ داستان) یوری کراسی/گل آقا دانشیان
زلاته بز پیر (قصه مادر بزرگ) (۷ داستان) شويس سينگر/عباس تیموریان
ماری دختر من
لوس مارک/عباس تیموریان
ناخدا نونا و ماهی سحرآمیز
ل.ن.لاول/عباس تیموریان
دریاچه زیرزمینی
ژول ورن/سید جمال موسوی شیرازی
سرگذشت مهاتما گاندی
کیانا ملکی
من خیلی چیزها را دوست دارم (مجموعه ۱۹ داستان) جمیلۀ پور فولادچی
سارا کوچولو
الیزا بارنت/علی کاتبی

نشر اشاره منتشر می‌کند

شاهنامه فردوسی (با نقد و بررسی)
دکتر علی اکبر نقی‌پور
جهان داستان (غرب)
جمال میرصادقی